



انتشارات دانشگاه تهران

۱۸۹۲

المستخلص

جواهر القرآن

تصنيف

محمد بن محمد بن نصر البخارائي

باهتمام

دکتر محمدی درخشان

استاد دانشگاه تهران

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۸۹۲

شماره مسلسل ۲۵۲۶

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار: مهر ماه ۱۳۶۵

تیراژ چاپ: سه هزار نسخه

چاپ: چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها: ۴۶۰ ریال

المستخلص

جواهر القرآن

تصنيف

محمد بن محمد بن نصر البخارائي



با هتمام :

دکتر محمدی درخشان

استاد دانشگاه تهران

135374

بسم الله الرحمن الرحيم

برخی از مزایای این کتاب
بر سایر کتب نظیر آن

مقدمه مصحح : در بیان معانی لغات قرآن دانشمندان و مفسران و ائمه علم لغت از دیر باز رنجها برده و تحقیقها کرده اند و آثار بسیار، مختصر یا مفصل فراهم آورده اند. که غالب آنها نیز از حیث زمان تألیف مقدم بر «المستخلص» می باشد.

هر چند مؤلفان پیشین را فضل تقدّم بر آیندگان همچنان باقیست. ولی برخی از آثار متأخران را خاصه تا حدود قرن دهم بر تألیفات گذشتگان امتیاز است که هر چه زمان بر آن گذشته، سیر کمال پیموده. و نواقصی اگر در میان بوده رفع شده است.

بدین سبب المستخلص را در بیان معانی قرآن میتوان از جمله کتب خوب و ممتاز در این علم بشمار آورد. و آنرا از جهت محتویات و مطالب بر کتابهای لغتی چون وجوه قرآن، لسان التنزیل، تراجم الاعاجم، تفسیر مفردات، ترجمان القرآن، و لغات قرآن و سایر اقسام آن کم و بیش ترجیح نهاد. چه آثار پیشینیان اگر چه هر یک در جای خود ارزشی بسزا دارد، ولی هیچ یک از آنها را شاید واجد همه دقایق و لطائف معنی و قرآنی و ترجیح مطالب آن چنان که در این کتاب هست نیابیم. بر سبب آنکه در انتخاب الفاظ فارسی و ترجمه واژه ها، اگر چه مؤلف المستخلص گاهی عبارات عربی را بکار برده. ولی در بسیاری از آنها نیز بهترین و فصیح ترین واژه های فارسی را برگزیده است. و در این مورد گاهی بالسان التنزیل اشتراك و مشابهتی تام دارد. چه برخی از لغات در هر دو با یک عبارت معنی شده است.

و از غالب آنها رایحه قدمتی نیز استشمام می‌شود^۱.

بطور کلی می‌توان گفت که در المستخلص گذشته از اینکه مانند سایر کتب لغت مصنف بذکر معنی واژه‌های قرآن پرداخته است، امتیازها و اختصاصهای دیگری نیز در آن دیده می‌شود که نظیر آنها را در سایر کتب مشابه آن کمتر میتوان دید. و با کم از کم همه آنها در یک کتاب هرگز جمع نیست. از آن جمله است:

۱- توضیح و تفسیر پاره‌ای از لغات - که برخی اختصاصاً در این کتاب آمده و در سایر کتب لغت همه آنها کمتر بنظر میرسد. مانند توضیح درباره کلمه «قاعد» و بیان اینکه چرا در قرآن کریم خداوند آنرا مؤنث نیاورده و «قاعده» ذکر نکرده است.

یا توضیح راجع بکلمه «امر جامع» و کلمه «فلان» و «شرذمه» و «حاشا» و «همها» و «امس» و «طوبی» و غیره و غیره و غیره.

و توضیحاتی درباره لغات «سینه» = «چرت و خواب» و «کرسی» و «ذو» و «ویل» و «اما و بیکان» و «آذنی الارض» و «ینبغی»^۲ و معنی کردن برخی لغات یا تفسیر بعضی کلمات مانند: «ورافِعُکَ الی» و «مُتَوَفِّیکَ» یا «ملائیم» یا «المرّض» که مراد شک یا نفاق است. و «فوق» که غیر از زبر مقصود چیز دیگر است. یا تفسیر پاره‌ای کلمات مانند: «یاسماء» = «آی ابر» «طائره» = «آی عمله» یا «سُقِطَ فی ایدیهم» یا «فیه آیات بینات» = «یا قوم بونس».

یا توضیح درباره «ال» در کلمه «الحمد» یا سبب مذکر آوردن کلمه «مسجد». یا تفسیر پاره‌ای از حروف مقطع اوائل سور که غالب این توضیحات برای تفسیر و تبیین و شناختن معنی آیات کتاب خدا بسیار سودمند است و در سایر کتب کمتر

۱- در این باره باز هم سخن گفته خواهد شد.

۲- برای شرح این لغات و لغات بعد از آن رجوع فرمائید به ترتیب به: ۱۲۰ -

۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۹۴ - ۷۹ - ۸۸ - ۹۸.

۳- شرح این واژه‌ها را بمدد فرهنگ لغات میتوان در صفحات مربوط ملاحظه کرد.

بنظر می‌رسد. مانند تفسیر «جمعسق» در آغاز سوره شوری یا «الرا» یا «کهیصص» که بعضی دانشمندان این کلمات را کلید رموز معانی آیات متشابه قرآن خوانده‌اند.

۲- وجود شرح و توضیحی درباره برخی اعلام و نامهای خاص مانند: طالوت. جبرئیل. میکائیل. اسرائیل. ابراهیم. اسحق. آل عمران. سینا. طور. لقمان. عرفات. مقام ابراهیم. شیطان. ذوالقرنین. و غیره که این توضیحات نیز در کتب مشابه کمتر بنظر می‌رسد^۱.

۳- گذاشتن اعراب بر روی بعضی کلمات فارسی مانند قرار دادن صمه بر روی باء تأکید یا کلمات دیگر نظیر: بُروم - بُرفت - بُرهانیدن - بُبالانیدن - بُبردن (در معنی اذهاب) - بُکاستن - کُشتن - جُستن - نُسپاس. و را^۲ (= اورا). رَستخیز. و غیره (که شاید وجود این امتیاز را در نسخه بردقت نظر و باریک اندیشی کاتب آن بتوان حمل کرد).

۴- بکار بردن بعضی افعال متعدی که امروزه کمتر، مصطلحست ولی در قدیم ظاهراً بکار میرفته‌اند: آرامانیدن - گوارانیدن - شتابانیدن - شنواییدن - پوزانیدن - دریابانیدن - رمانیدن - بارانیدن^۳.

۵- وجود بعضی خصوصیات صرفی و نحوی و ذکر پاره‌ای توضیحات درباره بعضی لغات و کلمات که بیش بر ارزش و اعتبار این کتاب افزوده و آنرا از سایر کتابهای لغت ممتاز کرده و توضیحاتی جامع و کامل که غالباً مصنف درباره برخی لغات آورده

۱ - فرهنگ قرآن از انتشارات دانشگاه آذربایجان توضیحات مفصل و سودمندی در باره اعلام قرآن و سایر لغات آن دارد جلد اول این کتاب بسال ۱۳۵۳ خورشیدی در تبریز طبع شده است.

۲ - این واژه را در برخی از آثار کهن فارسی «ورا» یضم اول ضبط کرده‌اند رک تفسیر کمبریج بتصحیح استاد دکتر جلال ستینی.

۳ - رک ص ۹۸-۸۸ و ۱۳۴-۶۲ و ۱۵۰-۱۵۸ و ۷۸ نظیر این افعال متعدی را در غالب کتب تفسیر از جمله تفسیر جزء سی ام قرآن که اخیراً از تصحیح آن فراخی حاصل شده است می‌بینیم. (و اگر توفیقی حاصل شود بزودی اقدام بطبع و نشر آن خواهد شد ان شاء الله).

است، و شرحی که برپاره‌ای قواعد ایراد کرده و نظیر آنرا باین درجه از تفصیل و کمال در سایر کتب نمی‌بینیم. مانند شرحها و توضیحاتی که درباره کلمات «بلی، نعم، ای» نوشته است و محل استعمال آنها^۱. یا توضیحاتی درباره کلمات: ما - ان - سواء - لما - کُلّما - دون - حیث^۱ - ذکر اعداد. الآن (= اکنون) - حسب و آنّی - وکان - و آئی و «آما» و «اولاء» و «هؤلاء» و «المیراه» و «الآل» و غیره^۱.

در این کتاب بعضی نکته‌ها و دقائق فقهی نیز اگر چه زیاد نیست - بیان شده که در حد خود از ارزشی برخوردار است. چنانکه در توضیح کلمه «قصاص» و آیه مربوط بآن شرحی مفید و مستوفی نوشته و می‌آورد: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ...» یعنی بر قاتل تمکین، و بر قاضی قضا، عیند ظهیر الحجّه، و بروالی اعانت، و بر ولی قتیل مراقبت در عدل می‌باشد^۲. یا در معنی و شرح واژه «خمر» چنین می‌نویسد. می و انگور [والخمر شراب مسکر مُعْتَصِرٌ مِنَ الْعَنْبِ. و هذا حد حقیقی والشرعی مایع یجب بشرب قطرة منه الحد].

۷- بعضی توضیحات و اختصاصات دیگر نیز در معنی برخی کلمات (چه عربی و چه فارسی) در آن دیده می‌شود. چنانکه افعالی را که از باب استفعال هستند بصورت مصدر فعل و با کمک لفظ «خواستن» معنی می‌کند. مانند: استخراج = بیرون کردن خواستن. استنفار = رمیدن و رمانیدن و بیرون شدن خواستن. استعجال = شتافتن خواستن. استحفاظ = نگهداشتن خواستن. استقسام = بخش کردن خواستن. یا حرف استفهام را که در فارسی اکنون با کلمه «آیا» بیان میکنند. باهمزه مضموم نشان می‌دهد و در قدیم نیز چنین بکار میرفته مانند: اُهمچنین است. اُندید. اُندانستی^۳.

۱- با راهنمایی در فرهنگ لغات کتاب رجوع شود بمعنی تفصیلی این کلمات در

۲- ص ۳۱ -

ستن کتاب

۳- رک ص ۱۲۷ و ۱۲۳ این همزه استفهام در بیشتر کتابهای تفسیر قدیم دیده میشود و ظاهراً در سابق مصطلح فارسی زبانان بوده است. رک بتفسیر کعبریج و تفسیر عم جزو نسخه خطی مضبوط - در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. این تفسیر چنان که اشاره شد قریباً بزیر چاپ خواهد رفت. ان شاء الله

یا اشاره به تعریب برخی کلمات فارسی که نمونه‌هایی در آن دیده می‌شود مانند: سجیل جاموس دیباج - ابریسم که شرح آنها را از قول زجاج نقل کرده است.

نوا در لغات و ترکیبات

۸- دیگر از اختصاصات و امتیازات این کتاب به‌کار بردن بعضی لغات و ترکیبات است که می‌توان آنها را در ردیف نوا در کلمات زبان فارسی بشمار آورد. مانند:

آب جامه = جام آب، سبو	۱۵۹	بر انداختن آب = رود آور خاشاک	۱۱۹
آب دستان = ابریق	۱۴۸	بر بالیدن = نمر کردن	۱۲۷
آب کند رود = جرُف	۸۷	بر چسبیدن = لزوب	۱۳۲
آبگیر = مصنع و حوض	۱۲۴	بر شدن = بالارفتن	۱۵۸
آرامانیدن = در معنی اسکان	۹۸	بر نشستن = بر نشستن	
آزور شدن = حربص شدن	۲۴	سوار شدن	۴۰ و ۱۳۳ و ۱۵۰
آسمانه = عرش	۴۲	برواره = غرفه، خانه بلند	۱۲۳
ایستاده و ایستنده = راكد و ایستاده	۱۳۳	بر هم نهادن = تراکم	۸۲
آشوب آب = موج	۸۸	بزه‌مند شدن = گناه‌کار شدن	۲۳ و ۴۵
آند خسواره = پناه و قلعه	۱۲۹	بشکافانیدن = متعسی شکافتن	۷۷
اینکیت = این کنید	۵۷ و ۵۲	بیخ آور = محکم و استوار	۹۷
بار از درخت باز کردن = چیدن ^۱	۱۱۱	بیش = دیگر	۱۵۳
باردان = ظرف، وعا	۹۶	بی فرمانی = نافرمانی	۱۹
باشکونه = واژگونه	۱۲۷	پاژ نامه = لقب	۱۴۳
ببالانیدن (= رشد و نمو دادن)	۱۳۸	پس روی کردن = پیروی	۲۵
برافروشدن = تفاوت	۱۵۳	پشت مازه = صُلب	۶۰

۱ - باز کردن در معنی چیدن نیز آمده در ذیل هشتم باز کردن = چیدن. در سفرنامه ناصر خسرو نیز «سوی سر باز نکرده بودیم» سوی باز کردن - چیدن و تراشیدن آمده.

۸۷	در معنی جفاء و غناء	۹۳	پناه گرفتن = پناه بردن
۷۸	درویش شدن = بیچیز و فقیر شدن		تند = غنده، عنکبوت. از مصدر
۴۸	دروغ بر بافتن = افتراء	۱۲۷	تنیدن
۱۰۷	دست ورنجن = سیوار	۱۱۷	چربش = چربی
۱۵۱ و ۵۴	دشمنادگی = دشمنی	۸۰ و ۶۰	چسبیدن = میل کردن
۱۲۵	دندان برهنه کردن = تبسم		چشم باز ماندن = در سنی
۱۱۷	دیرینه = قدیمی	۹۹	شاخص شدن
۱۶۷	راه بر بالا = نجد	۱۴۹	چشنه زده = تشنه
۱۱۱	رکوی = کهنه و جامه ناپاک	۸۷	چشنه شدن = تشنه شدن
۱۱۹	رود آورد = خاشه بر سر آب، غناء	۷۹	چغز = غول
۱۴۱	رود کانی = روده	۷۵	چفته = عرش (سقف)
۳۵	زه = فرزند و اولاد	۴۰	چفسیده = چسبیده
۶۲	سایه ناک = ظلیل سایه دار		چوبچه = دانه و هسته خرما، در معنی
۱۶۲	سپست = یونجه	۶۲	الفتیل
۱۱۵	سپندان دانه = دانه اسپند	۱۳۴	خایه = تخم مرغ
۶۴ و ۱۲۵	ستنبه = فربه و کریه الوجه	۶۶ و ۷۲	خبه = خفه
۹۱	ستیزه کش = عنید	۱۴۸	خرد و مرد = ریزه ریزه
۱۰۶	ستیهیدن = ستیزه کردن	۱۱۷	خرسند = قانع
۱۰۵	سخت = زیاد و بسیار	۸۸	خویشتن بر آراستن = تزین
۸۶	سغن شنو = دهن بین	۱۰۱	درختستان = بیشه
۱۲۱	سراب = گوراب		دروده = درو کرده شده از مصدر
	سرشک = ستاره چه جرقه آتش	۱۵۴	درویدن
۱۶۰	خدره		دنه گرفتن = قهر کردن و شادکامی
۱۱۸	سری جستن = در معنی تفضیل	۱۴۷	و در هوس افتادن

۱۰۴	کپان = قپان	۵۶	سگالیدن = اندیشه کردن
۲۰	کپپی = بوزینه	۱۰۸	سمج = محبس راه زیر زمینی
۱۶۰ و ۷۸	کوشک = قصر	۱۲۱	سنگچه = تگرگ و ژاله و شبنم،
۱۲۰	گذاره = رخنه و راه عبور		شخسیدن = لغزیدن و میل کردن
۹۹	گرداندر گرفتن = در معنی لغت اشمال	۴۷	(در ترجمه زیغ)
	گرگین = کسی که آلوده بمرض		شخولیدن ^۱ = سوت زدن، بانگی که
۹۹۱	گری باشد	۸۲	از میان دو لب بر آید
۱۲۱	گرمگاه = وقت ظهر		در معنی: مکاء
	گزارد فرمان = گزاردن = بجای آوردن		شنوانیدن = متعدی شنیدن
	گشن = انبوه و نر (بفتح و ضم اول	۶۲	(در معنی اسماع)
۷۰	و کسر و سکون دوم)		غریفج، غریفژ = لای و لجن
۹۱	گنده پیر = عجوز	۱۰۹ و ۱۰۰	گل سیاه
۱۲۱	گوراب = سراب		قام و قام دادن = وام دادن
	گوش داشتن = توجه کردن	۴۵ و ۴۰	فرا گذاشتن = تعطیل کردن
۲۵	و مراعات	۱۱۸	فرخشی = رنجه و شکنجه شدن
۱۱۷	گوهری = نژاده و اصیل	۳۳	فرو مردن آتش
۱۰۵	لیسه = لبشه، لبچه = دهنه	۱۰۶	فرو خوردن = بلعیدن
	ماندن = در معنی گذاشتن		و فرو بردن
۱۰۸	وترک کردن	۹۱	فیریده = تکبر و نشاط: از مصدر
۲۶	مزگت = مسجد		فیریدن
۱۲۱	مغ = گود و عمیق	۸۳ و ۱۲۴ و ۱۴۷	کارران = وکیل
		۶۴	کبتان عسل = زنبور عسل
		۱۰۳	

۱ - این واژه در معنی لغت «مکاء» آمده. در نسخه اساس و پ شخولیدن را معنی نمیکند. و چنین می نماید که مصطلح مردم زمان بوده ولی در نسخه «م» معنی شده است:

مغاك = در معنی نقیر	۶۲	نماز پیشین = نماز ظهر	۱۲۱ و ۸۵
نَبِيسَند = نویسند	۱۴۵	نماز دیگر = نماز عصر	۴۰
نُسپاس = ناسپاس	۱۶۲	نیمروز خفتن = خواب قبلوله	۷۶
نَسُو = نرم و ساده و هموار		نیک = بسیار و خیلی زیاد	۱۳۳ و ۸۷
و لغزنده در معنی تخلیق	۱۱۶	یاری گر = والی و نصیر	
نگو سار = نگون سار	۶۳	و ناصر	۵۱ و ۲۶

زبده سخن آنکه در کتاب «المستخلص» تنها لغات مشکل معنی نشده که حالات مختلف صرفی و نحوی و فقهی و کنائی و رمزی و تفسیری و توضیح اسماء خاص و اجزاء برخی آیات و حروف و تأویلات مختلف نیز تا آنجا که مبهم و مشکل بوده است دقیق و روشن شرح گردیده و هر چند در صفحات پیش مثالهای عدیده از هر یک ذکر شد باز هم برای مزید توضیح بدکر نمونه‌هایی دیگر از آنها می‌پردازد:

برخی نمونه‌های صرفی و نحوی و لغوی و مشابه آنها و تغییرهای دیگر:

مِائِه: ... اصلش مئیه بوده است.	عِلَّیَّین: لفظی جمع است که مفرد ندارد.
مِیْمَا: (ص ۷۹) در اصل ماما بوده همچنان که «امّا» اصل آن «ان‌ما» بوده است. (رک ۱۲ و ۱۴).	مانند عشرين.
السَّئِه: در اصل «وسنه» بوده است بمعنی غنودن و خواب سبک.	توریه: اصلش وُوریه بوده.
الفِئِه: گروه اصلش «فیره» بوده.	لِیم: چرا اصل او «لما» است لام تعلیل در ماء استفهام در آمده است و الف از برای تخفیف ساقط شده.
لَیْسَس: فعل ناقص است. از برای نفی حاضر. اسم را برفع کند و خبر را بنصب. چون «کان» و از وی جز سیزده وجه ماضی نیامده است ... (رک ص ۲۶).	وینکّا آن: بعضی گفته‌اند «وی» جدا است و «کّا آن» جدا و بعضی گفته‌اند «وینکک» جدا است و «آن» جدا ... رک ۱۲۷
	ورک بشرح کلمات: رَبّ و رَبّما، هَلُمّ لیکنّا، اُف، اشدّ القُوّة یدّر و یدع و هل و کم و عسی و متی و وو

کلمات : عَدُوّ ، انسان ، آيَم ، بَشَر ، جمع و مذکر یا مؤنث باشد .

جُنُب ، طَيَّر ، جایز است مفرد یا

نمونه نامهای خاص و اسامی برخی از سوره ها .

الم : و باقی حروف هجاء در اول سوره ها تأویل وی بردو گونه است . یکی عام و یکی خاص آنکه عام است در وی اقاویل بسیار است ، دوازدهی مشهورتر است یکی آنکه از متشابه است و تأویل وی جز خدای تعالی نداند و ایمان بدو واجب است . دوم آنکه حق تعالی را در هر کتابی سرّیست و سر او در قرآن حروف ، هجاءست در اول سوره ها . و اما تفسیر خاص « انا الله اعلم » است . یعنی من خدای میدانم .

المص : انا الله اعلم و افضل یعنی من خدای میدانم و پیدا می کنم .

حم عسق : سوگند بحلم و مجد و علم و سنا و قدرت من . . . رک ۱۳۸

که بعضی : بحق این سوره یا بحق این حروف و قیل « کاف » کافینا و « هاء »

هادینا و « یا » یده فوق ایدینا و « عین » عالم بنا « صاد » یصادقنا . . . و قیل خدای عزوجل کافی و هادی و حیّ صمد است .

ق : قضی الامر گزارده شد کار و قیل سوگند است باین حرف و قیل نام کوهیست از زبرجد گرد عالم در آمده .

و نیز رجوع شود بشرح و معنی سوره « توبه » و نامهای مختلف و نکته های دیگر .

و معنی برخی اسامی خاص مانند : ارض المقدسه ، الکرسی ، لوح محفوظ ، جبرئیل ، اصحاب الحجر (ص ۱۰۱) ، آل ابراهیم ، امراة عمران ، قوم یونس ، هود ، کهف ، عاد (۷۸) ، ثمود (ص ۱۰۱) ، ذوالقرنین . . .

مثالها و نمونه هایی از معنی لغات و تفسیر مفردات و کلمات :

العجل : یعنی حب العجل . | اهل الکتاب : جهودان و ترسایان .

الجاهلیّه : ملت جاهلیه رک ۶۸ . | دابر القوم : آخرهم .

قدّم صدق : از سعی در خیر بقدّم و از انعام بید کفایت کرد رک ۸۸ .

بَقِيَّةٌ : پاره‌ای از چیزی مانده و چنین گویند که پاره‌هایی بود از الواح موسی (ع) افتاده بود و عصا و نعلین وی و عمامه و عصای هرون .

السَّكِينَةُ : آرام و آیتی از آیت‌ها خداوند که در روزگار طالوت از آسمان بر زمین آمد و را سری چون سر گربه و روئی چون روی آدمی و دو بال چون دویال مرغ بود .
سُقِطَ فِي أَيَدِهِمْ : افتاده شد در دست‌های ایشان یعنی نیک پشیمان شدند و اصل وی آنست که هر که را پشیمانی وی سخت شود دست خود را بگذرد از غم دهان وی در دست وی افتد و دست مسقوط فیها واقع شود .

و رجوع شود بکلمات و توضیح لغات : ثلث عورات لكم ، حاضر البحر ، حاضر المسجد الحرام ، اَدْنَى الْأَرْضِ ، الاحکام ، (آیات محکّمات) ، اُمّ ، التابوت ، عَقُودُ ، عَلَيَّ اللَّهُ ، اَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ ، فَاذَا اُحْصِنَ و . و . و بسیاری از نکته‌ها و دقایق دیگر که در سراسر کتاب بدیده می‌آید .

المستخلص و زبان پارسی

در کتاب المستخلص اساس ترجمه لغات بر زبان پارسی نهاده شده ، و همه جا معنی واژه‌ها با شیوه و نثری استوار بیان گردیده است . ولی مصنف آن چنان که معمول دانشمندان زمان بوده است ، گاهی مطلب را با عبارات ساده عربی بیان کرده . یا آنکه دنباله سخن را که بر زبان پارسی نوشته است بعربی آورده ، و با الفاظ و کلمات تازی با تمام و تکمیل آن پرداخته است . چنانکه در معنی واژه «رمضان» مینویسد : «نام ماه روزه و در اصل سوزنده گناه . و الرمضان فی الاصل مصدر رمض اذا احترق و هو لا ينصرف للتعريف ، و زیادة الالف والنون ، نحو عثمان و سعدان» .

یا در معنی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» می‌آورد : «ای ارسلهما فی مجاریها و خلّاهما» .
یا واژه «فلان» را چنین معنی میکند : «کتابه عن الاسماء الاعلام فی الاناسی»
و عبارتهای دیگر نظیر اینها .

ولی البته تعداد این گونه کلمات که بعربی معنی شده است در برابر سایر واژه‌ها

بسیار کم و ناچیز است و بر روی هم کتاب از حیث اشتمال بر مختصات زبان فارسی دارای امتیازات خاصی است که درخور اهمیت و ذکر می باشد و مهم ترین آنها نخست نقل و ضبط بسیاری از واژه های فارسی است که قبلاً بیان شد.

دیگر استعمال پاره های افعال متعدیست که امروز کمتر مصطلحتست. مانند: بُشکافانیدن و بُبالانیدن (۱۳۸) و ریزانیدن و شتابانیدن (۱۳۴) ^۱.

و بکار بردن همزه مضموم بجای علامت استفهام. که بدین مورد نیز قبلاً اشاره شد و نمونه های عدیده ذکر گردید ^۲.

دیگر از اختصاصات آن بکار بردن ضمیر جاندار است برای اشیاء بیجان و بی شعور، که در نزد متقدمان مرسوم بوده و استعمال آن رواج داشته است. در این کتاب نیز بمتابعت از آن شیوه بجای «آن» ضمیر «او» و «وی» را بکار برده است. مانند «الخیر»: نیکی و مال و اسب و چون بمعنی تفضیل باشد الف و لام در وی نشود. و مذکر و مؤنث و تثنیه و جمع در وی یکسان باشد و پارسیش بهتر باشد. «یا العجّه و العجّه و العجّه»: آواز برداشتن و آشکار کردن و فتح شاء در وی نعت است. و «الکُرسی»: آنچه بروی نشسته شود. و «الصّور»: شاخی که در وی اسرافیل دمدم. که در تمام این موارد امروزه بجای لفظ «وی» «آن» بکار برده میشود.

دیگر از اختصاصات آن بکار بردن باء تأکید است بر سر افعال. چنانکه در قدیم معمول بوده. مانند: بهم بر آمدن و بر میدن. و رنج چیزی بکشیدن و بگشتن و پشت بدادن در معنی واژه های: «اشمه نواز» و «تکلف» و «صدف» و «ادبار». چنانکه قبلاً نیز متذکر شد بر سر این باء تأکید در بیشتر موارد علامت صمه گذاشته شده و نشان درج شده که تلفظ آن مضموم بوده است.

دیگر بکار بردن پیشوندهای «بر» و «باز» و «فرو» و «اندر» است، و «با» در معنی مشارکت و بجای «ب». مانند: نصف: بر کندن بنا و باد بر دادن. «صعود»:

۱ - نمونه های دیگری نیز قبلاً ذکر شده. ۲ - رک صفحہ ۱۱ مقدمه.

ببالا برشدن» اختلاق : دروغ بر بافتن، التفاف : بهم بر پیچیدن گیاه، . اغراء : بر آغالیدن .

و «اقتصار : باز ایستادن» . «تعویق : باز داشتن» . «فرج : اندوه باز بردن» .
و «تعطیل : فرو گذاشتن» و «غوص : بدریا فرو بردن» و «خمود : فرو نشستن آتش»
و «التقام : فرو بردن» .

و «نزع : اندر هم افکندن قوی را» و «فوت : اندر گذاشتن» و «اکنان : اندر دل پنهان داشتن» و «ارهاق : اندر رسانیدن» .

و «مغاضبه : با کسی خشم گرفتن» . و «ملازمه : با کسی یا بجائی پیوسته بودن» .
دیگر بکار بردن «یا» ی مجهولست بجای یای استمراری در تمام موارد . چنانکه
در قدیم رایج بوده . مانند : «لات : نام آن بت که بنی ثقیف آنرا پرستیدندی» و «وصیله :
آن گوسفند که چون ماده زادی حلال داشتندی و چون نر زادی از بهر بتان رها کردندندی
و اگر نر و ماده زادی ماده را کشتندی و گفتندی به برادر پیوسته است و ماده را وصیله
نام کردندندی» .

غیر از آنچه گفته شد در مواردی نیز «بر نشستن» را در معنی خود کلمه که «سوار
شدن» است بکار برده . و همزه زائد را بر سر «بر» و «درنگی» را بجای «درنگ» آورده
است مانند : «رکوب : آنچه بر نشستن را شاید» و «رکام : آب زبر یکدیگر» و «عجیز :
درنگی کردن» . و نیز گاهی «منعت» و «نیک» را در معنی بسیار و زیاد آورده است
(رک ص ۷۹) .

دیگر بکار بردن «مر» علامت مفعول و بمعنی «برای» مانند : «متشابه آنست که
سمع در وی خلاف کند مر عقل را بسبب پوشیده شدن لفظ . . .» و «هیت لک : یعنی
ساخته شده ام مرترا» . و بکار بردن فعل بصیغه مجهول بجای معلوم . مانند «کان بر سه وجه»
استعمال کرده شود» و «مداد : آنچه بوی افزودن کرده شود . . .» و برخی خصوصیات
و امتیازات و نوادر دیگر که در لابلای صفحات کتاب و در خلال ترجمه لغات دیده
میشود . و از همین نمونه های کوتاه و عبارات مقطع و مختصر سبک کتاب و شیوه تحریر

مصنف روشن است و بخوبی پیداست که اسلوب نویسندگی وی براساس سبک خراسانیست در نهایت جزالت و استحکام و سادگی و لطف کلام.

المستخلص و کتابهای لغت قرآن

بطوری که از این پیش اشارت رفت، کتاب المستخلص را بر سایر لغات قرآن برترها و امتیازات است. چه مصنف آن توجهی کامل بسایر کتبی که قبلاً در این باره نوشته شده داشته است و مضامین و مندرجات آنها را تا آنجا که مناسب دیده استناد و اقتباس کرده و در کتاب خود جمع آورده است. و آنچه را نیز که از خاصه مؤلف فوت شده بعدها کاتبان و نسخان و قاریان در حاشیه یا متن بدان افزوده اند.^۱

اکنون برای آنکه این مطلب بهتر روشن شود سزاوار است تا در اینجا نظری اجمالی بر برخی از کتب لغات قرآن که پیش از المستخلص یا بعد از آن نوشته شده است بيفکنیم و از قدیم ترین و مهم ترین آنها، یعنی صحاح، آغاز می کنیم.

صحاح اللغة - تألیف ابونصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابی و یکی از مهم ترین کتابهای لغت عربیست که همواره مورد توجه اهل لغت و ادب بوده و بزرگانی نظیر بیہقی مؤلف تاج المصادر و دیگران بر آن شرحها و حواشی گوناگون نوشته و مکرر ترجمه آن پرداخته اند. چنانکه «الصراح من الصحاح» ترجمه آنست بفارسی.

کتاب صحاح اللغة در نیمه دوم قرن چهارم تألیف شده و بزرگانی مانند یاقوت حموی و ثعالبی و سیوطی^۲ آنرا ستوده و بر سایر کتب لغت ترجیح داده اند و گفته اند «... نخستین کتابیست که واژه های صحیح را جمع کرده، و از این روی بنام «صحاح» خوانده شده است.^۳

از مزایای مخصوص این کتاب یکی آنست که لغتها در آن بترتیب حروف الفبا

۱ - رجوع فرمایند بشرح خصوصیات نسخه اساس و نسخه شهید در صفحات بعد.

۲ - بترتیب در معجم الادبا و یتیمه الدهر و المزهر.

۳ - رك مقدمة لغت نامه ص ۶-۳

مرتب شده و حال آنکه پیش از تألیف این کتاب بترتیب قواعد صرفی (اسم و فعل و حرف) و غیر آن تألیف می‌شد.

کتاب المستخلص از این اختصاص و سایر مزایای آن بنحو مطلوب برخوردار است.

تراجم الاعاجم: این کتاب نیز در ترجمه مفردات قرآنست، از زین المشایخ محمد بن ابوالقاسم بقالی خوارزمی (توفی بسال ۵۶۲ ق). و هر کلمه در آن فقط یک بار معنی شده. و شیوه نقل کلمات بنا بقول چلبی در کشف الظنون از اول قرآن باخرست. بنا بر این احتمال داده می‌شود این تراجم الاعاجم که نسخه‌ای از آن موجود است غیر از آن باشد که چلبی ذکر کرده چه نسخه‌های اینها تمام از آخر قرآن باول معنی شده است. بنظر میرسد که بعدها (شاید یک تا دو قرن بعد) کسانی بتدوین و ترتیب آن پرداخته و چنین نامی را نیز بدان نهاده‌اند. مزایا و مختصات این کتاب هم در المستخلص بانضمام مزایای دیگری جمع است.

وجوه قرآن: وجوه قرآن نیز از لغات قرآن و از کتابهای معتبر است و از ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تغلیسی است. مؤلف در این کتاب بنقل اقوال مفسران پرداخته و واژه‌هایی را که دارای معانی گوناگونست بزبان فارسی بیان کرده^۱.

در المستخلص اگر چه نامی از حبیش و اثر آن برده نشده، ولی در تفسیر مفردات و معنی کلمات آنجا که واژه‌ای بمعانی مختلف است یا دارای معنی خاصی می‌باشد بذکر و شرح آن پرداخته و از این جهت البته نکته‌ای فرو نگذاشته است.

لسان التنزیل: دیگر از جمله کتبی که در معانی لغات قرآن نوشته شده لسان التنزیل است. لسان التنزیل کتابیست که در آن لغات مفرد و مرکب قرآن بعکس ترتیب سوره‌های آن و از آخر باول آمده است^۲. و چنانکه قبلاً نیز اشاره شد بین این کتاب

۱ - این کتاب بسال ۱۲۴۰ باهتمام استاد دکتر محقق تصحیح و طبع شد و تا کنون نیز چند نوبت تجدید طبع گردیده است.

۲ - کتاب لسان التنزیل با مقدمه و تصحیح استاد دکتر محقق بسال ۱۳۴۵ از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسید و در سال ۱۳۵۸ نیز تجدید طبع شد.

«والمستخلص» گاهی شباهتی تام دیده می‌شود. و برخی از عبارات آنها با یکدیگر همانند است.

مانند: «الافضاء»: بکسی رسیدن بی حجاب. و «الرمض»: سوخته شدن پای از گرمی زمین و گرم شدن روز. و «السَّوَّغ»: آسان بگלו فرو شدن و روا بودن و غیره. که معنی و عبارات این واژه‌ها در هر دو کتاب بی هیچ کم و کاست یکسان است. با معنی لغات دیگری مانند «الدَّفْ» و «اللَّي» و «غرفه» که عبارات آنها در هر دو بسیار بهم نزدیکست. از این رو میتوان نکته‌ای را که در مقدمه^۱ لغت نامه آمده و لسان التنزیل را خلاصه‌ای از المستخلص دانسته است مطلبی شایان دقت و تأمل دانست. در لغت نامه چنین آمده است^۱.

«لسان التنزیل کتابیست که مؤلف لغات قرآن را بترتیب سوره‌ها مانند «المستخلص» از فاتحه و بقره تا «ناس» گرد آورده. ولی قواعد دستوری که در المستخلص هست در این کتاب دیده نمی‌شود. دیباچه کتاب همان دیباچه^۲ تراجم الاعاجم است و فقط نام کتاب عوض شده است... گمان نمی‌کنم کسی تراجم الاعاجم را برگردانیده و بترتیب سوره‌ها مرتب مباحثه و نامش را تغییر داده باشد بلکه گویا المستخلص را بدین صورت در آورده‌اند...^۲»

کتاب المستخلص در پیرامون ده هزار بیت نوشته دارد و تراجم الاعاجم فقط ۱۶۰۰ بیت است و با برابر کردن دو نسخه نامازگاری بسیار دیده شده گویا کسی دستورها و قواعد نحوی و صرفی را از المستخلص انداخته دیباچه^۳ تراجم را تغییر نام داده در آغاز این کتاب نهاده است^۳. در جای دیگر می‌نویسد^۴:

۱ - صفحه ۳۶۸ مقدمه.

۲ - احتمال دیگر نیز میتوان داد و آن اینست که مؤلفان این هر دو کتاب از روی نسخه‌ای کهن و قدیمی معانی لغات را نقل کرده باشند.

۳ - مقصود نویسنده آنست که لسان التنزیل کتابیست مختصر شده المستخلص یا دیباچه تراجم الاعاجم. ۴ - صفحه ۳۱۰ مقدمه لغت نامه.

خلاصه المستخلص یا لسان التنزیل: کتابی در دست می باشد که درست بالمستخلص برابر است، لیکن قواعد صرف و نحو از آن حذف شده است و بجای دیباچه^۱ «المستخلص» دیباچه^۲ تراجم الاعاجم را در آغاز کتاب دارد. اما بجای نام «تراجم الاعاجم» نام «لسان التنزیل» در دیباچه^۳ آن آمده است.

ولیکن مصحح کتاب لسان التنزیل که برای تنقیح و تصحیح آن زحمتی بسیار کشیده است، در مقدمه^۴ کتاب میاورد^۱: «کتاب تراجم الاعاجم با احتمال قوی صورت مختصر و موجز تر است از لسان التنزیل که مؤلف نام آنرا تغییر داده است».

بحث در این مطالب و اثبات آنکه این دو کتاب و سایر کتابهای سابق الذکر کدام اصلی است و کدام ملخص و بدل دیگری، از حوصله^۵ مقدمه^۶ این کتاب بیرونست^۲ و اینکه در اینجا نیز ذکر از آنها و اشارتی بدین مطالب شد برای آنست تا دانسته شود کتاب المستخلص در میان کتب لغت قرآن دارای ارزش و منزلتی خاص است و امتیاز کتابهای مشابه پیش از خود را دارد و در میان کتابهای بعد از خود نیز احتمال اینکه برخی از آنها مختصر و یا مقتبس از آن باشد می رود. چنانکه در مورد ترجمان القرآن نیز که شرح آن بیاید این احتمال داده شده است.

ترجمان القرآن: دیگر از جمله^۷ این گونه کتابها ترجمان القرآن است منسوب بعلامه میرسید شریف جرجانی که در قرن نهم نوشته شده و سالها مورد توجه علمای علم تفسیر بوده است.

این کتاب نیز مانند المستخلص بترتیب سوره های قرآن منظم گردیده و فرقی که با آن دارد آنست که در این کتاب گاهی جمله ای را بفارسی برگردانیده است^۳.

۱ - صفحه ۱۶ مقدمه لسان التنزیل

۲ - با همه ایرادها کتاب لسان التنزیل مصحح طبع شده موجود فعلا در شمار کتب مستند لغات قرآن است. در این کتاب نیز برای تشخیص و تعیین صحت اعراب کلمات و نکته های دیگر مکرر بدان استناد شده است.

۳ - ر ک مقدمه لغت ناسه ص ۳۵۴ پاره ای از محتویات ترجمان القرآن.

ترجمان القرآن را نیز برخی تاخیص از المستخلص یا لسان التنزیل دانسته اند و گفته اند چون نسخ قدیم لغات قرآن در گذشته کمیاب بود، جرجانی خلاصه‌ای از المستخلص را ترتیب داد یا کتابی بسبک و شیوه و تقلید از آن برای طالبان علم تدوین کرد و آنرا ترجمان القرآن نام نهاد^۱.

غیر از آنچه گفته شد چنانکه می‌بینیم کتاب المستخلص بر سایر کتابهای لغت قرآن امتیاز کامل دارد و مؤلف آن کتابهای تفسیر و لغات و رسالات و وجوه قرائتهای مختلف برخی از قاریان را نیز دیده چنانکه در کتاب خود از فراء و زجاج و ازهری و ابو عبیده و ابن عباس و عاصم و مازنی نیز نام می‌برد و بخوبی می‌رساند که برای تدوین و تکمیل اثر خویش کتابهای آنان را مانند معالم التنزیل و معانی القرآن و تفسیر ابن عباس و غیره مطالعه کرده و نکته‌ها و فوائد هریک را در کتاب خویش آورده است.

همچنین دانشمندان و صاحب نظرانی که نسخه‌های مخطوط کتاب را مطالعه کرده‌اند بر آن شروح و حواشی سودمندی نوشته‌اند که بعدها اقوال و عقاید آنان جزء محتویات کتاب شده. چنانکه در نسخه‌های متأخر که از المستخلص در دست است می‌بینیم که این شروح بمتن کتاب منتقل گردیده^۲ در تصحیح کتاب نیز همه آنها در متن آورده شده است.

و بدین جهاتست تا همان طور که گفته شد این کتاب را جنامع جمیع مزایای کتب گذشتگان می‌خوانیم و بیشتر اختصاصات و امتیازات صرفی و نحوی و لغوی و فقهی و دینی و تفسیری کتب دیگر را در آن می‌یابیم.

نسخه‌های مختلف

المستخلص

المستخلص یا جواهر القرآن، چنانکه گفته شد، یکی از جمله کتابهای نفیسی است

۱- مقدمه لغت نامه ص ۳۵۴ و ۲۶۹.

۲- رجوع فرمایند بشرح خصوصیات نسخه اساس و نسخه مشهد در صفحات ۲۹ و ۲۳.

که در معنی لغات و تفسیر مفردات قرآن نوشته شده و از بخت بلند نسخه‌های قدیمی ارزنده‌ای نیز از آن تا کنون باقی مانده است که بعضی بخدو دزمان مؤلف و زمان حیات وی نیز می‌رسد.

از آن میان یکی نسخه ایست که روز دهم ذیحجه سال ۷۲۲ هجری قمری نوشته شده بدست یاری علی بن محمد بن محمد بن عمر اتراری سمرقندی. برای محمد بن حمیدالدین شاشی. اصل این نسخه در کتابخانه گنج بخش پاکستان مضبوط است و سه سال پیش دانشمند سید عارف نوشاهی مقاله‌ای مضبوط در معرفی آن نوشت و در مجله معارف لاهور بچاپ رسانید و نسخه‌ای نیز از روی لطف برای نگارنده فرستاد که مورد استفاده قرار گرفت. و بدلالیت آن مقاله بمکاتبه با کتابخانه گنج بخش و مدیریت مرکز تحقیقات ایران و پاکستان پرداخت. و در مدتی کوتاه پیامردی آقای اکبر ثبوت عکسی جامع و کامل باجلدی زرکوب بانضمام اثر دیگری در علوم قرآنی از این نسخه بدست آورد. که مقدمه‌ای نیز تحت عنوان سخن مدیر باآغاز آن افزوده شده است. که در اینجا بپاس قدردانی از خدمات و زحمات ایشان بعضی قسمتهای مهم آن نقل می‌شود.

«دفتری که خوانندگان گرامی در دست دارند عکس یک نسخه خطی متعلق بکتابخانه گنج بخش است. دشمتمل بر دو اثر در علوم قرآنی:»

«الف از ص ۱ تا ۲۰۲ کتابی بنام «المستخلص» است که یک فر هنگ نامه عربی بفارسی و از کهن ترین و اثره نامه‌های قرآنیست. برای توضیحات بیشتر در پیرامون این کتاب و تحریر نسخه‌های آن بنگرید به: فر هنگ نامه‌های عربی به فارسی. . . فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف احمد منزوی ج ۳ ص ۴-۱۰۲۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف محمد حسین تسبیحی. و مجله اردو زبان «المعارف» منتشره در لاهور شماره جون ۱۹۸۲، شعبان ۱۴۰۲ مقاله سید عارف نوشاهی ص ۸، ۲۳»

ب- از ص ۲۰۴ تا ۳۷۳ کتابیست بعربی آن نیز مشتمل بر لغات قرآن و تفسیر

و بنزد کوفیان بیکه است از شایه ای و در آن
اجون بود از کوفیان و در آن کوفیان و در آن کوفیان

روی در راه دل بیکه است از کوفیان و در آن کوفیان
بنزد به بریان و در آن کوفیان و در آن کوفیان

وی شمی است و جمع تکسیر و کسما الله و الله
عدای سزای پرستش از شمع بسیار و شایه ای

بجز از آن سیاه و شایه ای و در آن کوفیان
در آن کوفیان و در آن کوفیان و در آن کوفیان

در آن کوفیان و در آن کوفیان و در آن کوفیان
و در آن کوفیان و در آن کوفیان و در آن کوفیان

تجلی از عالم ربی و در آن کوفیان و در آن کوفیان
مرحبا و در آن کوفیان و در آن کوفیان

عکس مجزوم در آن کوفیان و در آن کوفیان
نموده شده و در آن کوفیان و در آن کوفیان

لِلَّذِي يُوسِسُ عَلَى مَخْنَى أَنْ الشَّيْطَانِ الْمَوْسِسُ
 خَيْرٌ بَانَ حَيْثُ وَانْشَيْتُ مَنَعُوذًا بِاللَّهِ وَنَجْتَصِمُ بِهِ
 وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ كَأَنِّي مَن تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ
 بِحُسْنَتِنَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

قَالَ تَفَوُّوا الْفَرَاغَ مِنْ كِتَابَةِ هَذِهِ النُّسخَةِ الشَّرِيفَةِ
 الْمِيْمُونَةِ تَضَمُّنًا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ عَامِ اثْنَيْ عَشَرَ
 وَمِائَتًا عَلَى يَدِ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ الْخَفِيفِ الْعَارِي
 الْبَرَاءِ حَمْدُهُ رَحِمَهُ الْإِلهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُحَمَّدٍ
 عَمْرٍ السَّمَرَقَنْدِيُّ مَحْتَدِمٌ وَالْأَتَرَادُ تَوْلَدَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِجَمِيعِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ تَذَكَّرَ لِلشَّاتِ
 الْأَكْرَمِ الْإِنْعِشَ حَافِظَ كَلَامِ اللَّهِ رَحِمَهُ الْعَالَمِينَ عَلَّاهُ
 ابْنُ الْمَجْلِسِ الْإِفْرَاجِيِّ الْعِلْمَاءِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمِيدٍ الدِّينِيِّ الشَّافِعِيِّ
 أَصْلَحَ اللَّهُ خَالَهُ وَانْحَ آمَالَهُ وَوَقَاهُ كَبَّةَ النَّارِ يَوْمَ يَكُونُ
 كُنْ عَدْلًا قَالِ وَرَحِمَ اللَّهُ الشَّاد

عكس صفحہ آخر نسخہ و کتب خانہ کالج خورشید پور (پ)
 برتنہ شدہ سال ۱۲۶۲ ھ ہجری قمری

بعضی مفردات آن، از آغاز قرآن تا پایان آن که فرصت برای شناختن مؤلف آن بدست نیامد .

مجموعه‌ای که عکس آنرا بدست دادیم بسیار کهن و گرانبهاست و یکی از دو کتاب موجود در آن که در باب خود قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود است^۱، در سال ۷۲۲ هجری قمری تحریر شده و بنظر ما برای اهل تحقیق و حتی برای خوانندگان معمولی جالب خواهد بود که عکسی کامل از یک مجموعه خطی در اختیار داشته باشند و با خط مخصوص آن روزگار و با آن شیوه املائی کلمات و آن گونه حاشیه نویسی‌ها . گذشته از آنکه انتشار کتاب باین صورت نوعی تکثیر یک نسخه خطی نادر الوجود است . . . با همه آنچه گفته شد، امید است که بزودی افرادی از اهل فضل و کمال کمر همت برای تحقیق بر روی این دواثر ببندند . و خصوصاً المستخاض را که یک اثر شناخته شده است و خیلی پیش از اینها می‌باید چاپ تحقیقی آن در دسترس قرار میگرفت بصورتی که هر چه بیشتر و آسان‌تر مورد استفاده واقع شود در اختیار دانش پژوهان بگذارند . . . « مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . اکبر ثبوت . »

رسم الخط و خصوصیات

نسخه کتابخانه گنج بخش پاکستان

این نسخه چنانکه از این پیش گفته شد . بسال ۷۲۲ ه قمری نوشته شده و کاتب آن علی بن محمد بن محمد بن عمر اتراری سمرقندی است . که مولدش اترار و مسکنش سمرقند بوده و کتاب را بعنوان یادگاری و تذکره‌ای برای حمید الدین شاشی (چاچی) نوشته که دوستدار علما و حافظ کلام الله بوده است . بعضی مشخصات آن بقرار زیر است :
قطع نسخه (عکسی) کمی بزرگتر از وزیری و خشتی است . شامل ۲۰۱ صفحه .
هر صفحه ۱۵ سطر بخط تعلیق خوانا و درشت و روشن در این نسخه همه جا « که » را

۱- بتوضیحات و شرح نسخه اساس رجوع فرمائید.

بصورت «کی» و آنکه و آنچه» را «آنک و آنچه» نوشته. بیشتر نقطه‌های کلمات را نه آنچنان که امروز رسوم و معمولست، بل بصورتی دیگر و در هم گذاشته، که اشتباه انگیز می‌باشد. و شاید بتوان گفت ضابطه و قاعده‌ای برای وضع بعضی نقطه‌ها در آن رعایت نشده (یا من ندیدم و نفهمیدم). مثلاً گاه نقطه «ج» را بالای آن گذاشته و گاه زیر آن و گاه نقطه نگذاشته و گاه دو نقطه اضافه گذاشته است. همچنین «ب» و «ت» و «ث» و «ف» و «شین» و غیره و غیره. چنانکه «تخالف» بصورت «تخالف» و «عیب» = «عبث» و «بلید» = «بلند» و «بعیر» = «بحیر» و «بیج شکم» = «بح شکم». «قربانی» = «رمانی» «رسوب» = «رشوت» و «جلال» = «حلال» و «دخت» = «دحب». و «خفته» = «حفنه». و «سرگشته» = «سرکسه». و «دست چپ» = «دست حب». و «اغلب» = «اغلت». و «آشکار» = «اسکار» و «وگردیده است». و صدها دیگر نظیر آنها. و بدین سبب خواندن درست آن شاید تنها ولی مدد نسخه‌های دیگر میسر نباشد.

از آغاز این نسخه ظاهرأ یک ورق و از لابلای آن نیز ورقی دیگر افتاده (صفحه ۱۹۷ و ۱۹۸). شامل سوره‌های فجر. بلد. شمس. لیل. والضحی. الم نشرح. زین و قسمتی از علق (بعضی حروف چند صفحه اول نیز ریخته و ناخواناست. برخی کلمات فارسی آن متعرب می‌باشد. و بعضی توضیحات در حواشی پاره‌ای صفحات دیده میشود. نون ننی را مانند نسخه اساس گاه از کلمه جدا کرده. نه پرسید، نه گویند، و نظیر آنها نوشته است. و در آخر بعضی سوره‌ها عبارت «واله اعلم» دیده میشود که از اشاره بدانها نیز در ذکر اختلافات صرف نظر شد. از این نسخه با علامت اختصاری «پ» که حرف اول کلمه پاکستانست یاد شده.

135374

نسخه اساس

بنامندرجات فهرست نسخه‌های خطی^۱، نسخه‌ای مخطوط از المستخلص در

۱- از آقای احمد سنزوی ج ۳ ش ۱۹۴۲۵.

کتابخانه ایا صوفیا تحت شماره ۴۶۶۴ نگهداری میشود که فیلم و عکس آن بشماره ۹۵۶ و ۲۶۲۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

با ملاحظه اجمالی این نسخه در بادی امر چنین بنظر میرسد که آن را بسال ۷۵۷ هجری قمری نوشته اند. و مؤخر از نسخه گنج بخش پاکستان است. چه در آخر آن آمده «وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة الشریفة فی شهر المبارک ذی القعدة سنة سبع وخمسين وسبع مائة...» ولی با تحقیق کافی و دقتی وافی معلوم میگردد که تاریخ کتابت نسخه سال ۷۱۰ هجریست. یعنی ۱۲ سال پیش از تاریخ تحریر نسخه گنج بخش. نه در ذی القعدة سال ۷۵۷ که در آخر نسخه آمده است. و ظاهر آنست که این تاریخ اخیر که در آخر نسخه ذکر گردید. از کاتبی ناشناس است که شاید از روی توضیح نام خود را در صورت ذکر نداشته و اجازه نامای را که بسال ۷۱۱ هجری نوشته شده و او در دست داشته است در این سال نقل کرده و بآخر کتاب افزوده است. و مرادوی از عبارت: «وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة...» استنساخ از اجازه نامه و باشد آنچه این نظریه اثبات و تأیید میکند قرائن و دلائل زیر است:

۱- نخست آنکه در پایان نسخه پس از ختم کتاب و نقل دوبیت شعرا. کاتب آن محمد بن عمر بن محمود بن محمد ترمذی بتاریخ کتابت نسخه تصریح میکند و می نویسد «قد حصل الفراغ من مشقة يوم الاربعاء الثامن عشر من شوال سنة ۷۱۰...» یعنی از نوشتن این نسخه در روز چهارشنبه ۸ شوال سال ۷۱۰ فراغ حاصل شد. و تمام این خط بی هیچگونه تردید با تمام خط متن کتاب یکیست.

دیگر آنکه اجازه نامه نیز خود تاریخ تحریری جداگانه دارد و در آن تصریح شده که روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام سنة ۷۱۱ هجری قمری صادر شده است. و سری حسن بن محمد حسینی معروف به «شمس» و خط آن هم جدا از خطوط سابقست. و ارتباطی با کتاب ندارد.

نکته سوم که از دو نکته پیشین استنباط می شود آنست که ذکر نام دو کاتب

۱- رجوع فرمایند به متن اجازه نامه در آخر کتاب و عکس آنها.

و دو تاریخ کتابت و وجود دو خط دلیلی قویست بر آنکه این قسمت دوم غیر از کتابست. و ظاهراً در سال ۷۵۷ هجری نویسنده‌ای ناشناس نسخه‌ای را که بسال ۷۱۰ هجری کتابت شده و او در تملک داشته. و اجازه نامه‌ای را مربوط بآن که بسال ۷۱۱ نوشته شده نیز بدست آورده و در پایان کتاب بخط خود نوشته و بدان افزوده است. و این عبارت «وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة الشريفة في شهر المبارك ذي القعدة سنة سبع وخمسين و سبعمائة...» مربوط بآن و تاریخ نقل اجازه نامه است نه تاریخ تحریر و استنساخ کتاب. و مراد از «نسخه شریفه» نیز اجازه نامه می‌باشد نه متن کتاب.

ظن متأخم بیقین بل نظر قطعی بنده چنین است. تا صاحبان نظر و اهل تحقیق را نظر چه باشد^۱.

بنابر این اگر در فهرست نسخه‌های خطی دانشمند احمد منزوی و مقاله آقای دکتر سید عارف نوشاهی و مقدمه عکس کتابخانه گنج بخش پاکستان و سایر مآخذ بمتابعت از یکدیگر، نسخه پاکستان اقدم نسخ شناخته شده است جای هیچ ایراد نیست که در کارهای ادبی از این گونه سهوها بسیار رخ داده است^۲.

این نسخه چنانکه اشاره شد در هجده شوال سال ۷۱۰ کتابت شده بخط محمد بن عمر بن محمود بن محمد ترمذی، معروف به حافظ. و در پایان آن اجازه نامه ایست از حسن بن محمد بن احمد الحسینی معروف به «شمس» که در سیزدهم محرم سال ۷۱۱ هجری نوشته شده است برای نصرالله بن عزالدین عبدالخالق بن شیخ اختیارالدین. که کتاب المستخلص را براو خوانده. (یعنی بر حسن بن محمد... الحسینی معروف به شمس) و اجازه روایت از او گرفته است.

این نسخه که بخط تعلیق نوشته شده. نسخه ایست کامل و معتبر و معرب. با حواشی

۱- عکس اوراق آخر نسخه چاپ شده و ضمیمه مقدمه کتاب است.

۲- برای ملاحظه نمونه رجوع فرمائید بمقاله‌ای تحقیقی از نگارنده این مقدمه تحت عنوان «دیوان منصور حلاج از کیست» مندرج در مجله دانشگاه تهران شماره مخصوص سال ۱۳۶۰ و مقدمه کتاب ینبوع الاسرار ص ۲۲ ببعد و تألیفات کمال الدین خوارزمی از ص ۴۱ تا ۴۴.

و توضیح بسیار. و شرحی در پایان آن و ذکر نامهایی از کاتب و بانی و راوی و اجازه دهنده آن و ذکر نام مؤلف و اشارتی بسیار مختصر بشرح حال وی و برخی مطالب دیگر^۱ اندازه آن بقطع رقعی است و جمعاً حاوی ۱۶۳ ورق و ۳۲۶ صفحه ۱۱ سطر است. که سی و سه صفحه آن در آخر به تفسیر سوره «الحمد» اختصاص داده شده است. این نسخه را مرحوم استاد مجتبی مینوی در سال ۱۳۳۵ برای کتابخانه دانشگاه تهران عکس برداری کرده است.

مشخصات نسخه^۲ اساس و امتیازات آن بر سایر نسخ

- این نسخه دارای مشخصات و امتیازاتیست که مهم ترین آنها بشرح زیر است.
- ۱- پ، چ، ژ، بتقریب در همه جا با یک نقطه و بصورت : ب، ج، ز. نوشته شده. و گاف فارسی مطلقاً با یک سرکج و بصورت کاف تازی آمده است. و در زیر حرف «سین» گاهی سه نقطه قرار داده شده. مانند سست. چسپیدن.
 - ۲- آنکه و آنچه همه جا آنک و آنچه ضبط شده است.
 - ۳- در بعضی افعال گاهی حرف «دال» در آخر کلمات مبدل به «ت» گردیده است مانند : شویت. آیت. کنیت. بجای : شوید. آید. کنید.
 - ۴- در معرض «دال» «ذال» رانداشته و بسباق قدیم و متابعت از تلفظ برخی از نواحی ایران کلماتی را نظیر : بد. خدا. نهادن. باید. بسودن. بد. خدا. نهادن. بسودن ضبط کرده است.

۱- در پایان آن نیز رساله ایست در تفسیر سوره فاتحه الكتاب بعربی. مفصل و سمتع. و در آخر این تفسیر آمده است «مستحب است برای قاری بعد از فراغ از قرائت فاتحه الكتاب. گفتن «آمین» یعنی چنین باد. و گفته شده است اصل آن فارسی است و معنای آن «همین» یعنی همین ده که خواستیم».

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر هذا المجلس

بمنازلته في شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٥

عاشرة من شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٥

وكانت فيه مناقشة في بعض المسائل

والتي هي من مسائل الفقه والحديث

وكانت من مناقشة في بعض المسائل

والتي هي من مسائل الفقه والحديث

وكانت من مناقشة في بعض المسائل

والتي هي من مسائل الفقه والحديث

وكانت من مناقشة في بعض المسائل

والتي هي من مسائل الفقه والحديث

وكانت من مناقشة في بعض المسائل

والتي هي من مسائل الفقه والحديث

أما بعد فقد حضر هذا المجلس
بمنازلته في شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٥
عاشرة من شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٥
وكانت فيه مناقشة في بعض المسائل
والتي هي من مسائل الفقه والحديث
وكانت من مناقشة في بعض المسائل
والتي هي من مسائل الفقه والحديث
وكانت من مناقشة في بعض المسائل
والتي هي من مسائل الفقه والحديث

بروحه خالدي إلى الدنيا من الدنيا

جو خطه بركاتهم جميعاً

مؤتمنه طلبه في كل يوم

بأسمهم بركاتهم جميعاً

يقول الله تعالى في القرآن

الذين هم على ما هم عليه

وسلوا رجلاً من الذين

صلى الله عليه وآله وسلم

۵- باء تأکید یا زینت را بر سر افعال غالباً نگاه داشته و «بگردانیدن» «برفتن» «بسوختن» ... بکار برده است.

۶- غالب کلمات و حروف فارسی آن نیز بررسی از واژه‌های نازی‌مُعَرَّب و مشکول می‌باشد بطوری که تکلیف خواننده در مورد قرائت بعضی حروف روشن گردیده و تلفظ صحیح آنها داده شده است و بدین ترتیب در بسیاری موارد خواننده را از لغزش و اشتباه حفظ کرده است. مانند گذاشتن ضمه بر سر حرف باء تأکید نظیر: بُروم، بُرود، بیاید، بُرفت، یا: تُوانستن، اُفتادن، آُبُستن، بُرهانیدن، خِشَم، زَهر، پَنهان، نُبِشتن، شُبَّان، بُدان، سَخُن، زُبانه آتش و و و اگرچه در نسخه کتابخانه گنج بخش پاکستان نیز غالب کلمات فارسی معربست ولی نسبت بدین نسخه، کلمات فارسی معرب آن بسیار کمتر است.

۷- در لابلای سطور و حواشی صفحات توضیحات ارزنده‌ای بعدها از کاتب و نویسنده‌ای دیگر بر آن افزوده شده که ارزش و اعتبار کتاب را بدرجات بالا برده است و هر چند این توضیحات غالباً بسیار ریز و لا یشراعی باشد ولی بمداد سطور و مندرجات نسخه «م» و استمداد از سایر کتب و مآخذ میتوان از آنها استفاده کرد. این گونه توضیحات و حواشی در نسخه گنج بخش پاکستان بسیار کمتر و در نسخه «م» از همه زیادتر است و در متن نسخه می‌باشد. چنانکه شرح آن بیاید.

۸- در آخر نسخه اشارتی بنام کاتب و ناسخ و مؤلف کرده و کم و بیش این مطالب را روشن ساخته است و این تکمله در هیچ یک از نسخ دیگر نیامده نشد.

۹- نسخه اساس نسخه ایست جامع و برخلاف سایر نسخ سقظه و افتادگی ندارد.

۱۰- این نسخه کهن ترین نسخه ایست که تا اکنون از «المستهخلص» بدست آمده و در اواخر زمان حیات مؤلف نوشته شده است.

موارد اختلاف نسخه اساس و نسخه پاکستان

غیر از موارد مذکور برخی اختلافات دیگر در مطالب و عبارات میان دو نسخه

کتابخانه گنج بخش پاکستان و ایاصوفیه^۱ استامبول که اساس قرار داده شده بنظر میرسد که پاره‌ای از آنها بقرار زیر است :

۱- جایجا شدن بعضی کلمات و پس و پیش آمدن برخی واژه‌ها و لغات . مانند : موت = مرگ و مردن . که در نسخه^۲ «پ» ، مردن و مرگ ، آمده . یا پاداش و پاداش دادن ، که در نسخه^۳ دیگر ، پاداش دادن و پاداش آمده . و شوریده کردن بر کسی . کار را بر کسی شوریده کردن ، ضبط شده است .

۲- تغییر کردن جای غالب لغات و خارج شدن از ردیف محل خود چنانکه «آلا» بمعنی بدان و آگاه باش در نسخه^۴ اساس صفحه ۸ بعد از واژه^۵ «اذ و اذا» آمده . ولی در نسخه^۶ «پ» بعد از «الاصلاح» و با پنج لغت فاصله ذکر شده است . و کلمات دیگری نظیر آن .

۳- وجود بعضی اختلافهای جزئی در تلفظ کلمات که ظاهراً بیشتر آنها مربوط باختلاف در تلفظ لهجه‌ها و شهرها میباشد . و این گونه اختلافها از جهت خصوصیات لفظی شایان توجه و در خور اعتناست نه از جهت معنی و افاده^۷ مطلب . مانند : شتر . فسوس . آشکار . بوستان . که در نسخه^۸ «پ» اشتر . افسوس . بستان . آشکارا ... آمده . و در نسخه^۹ «م» نیز بصورت نسخه^{۱۰} گنج بخش پاکستانست .

۴- نمونه^{۱۱} بعضی اختلافات دیگر در تغییر کلمات و بیان معانی عبارتست از :

نسخه^{۱۲} اساس

در نماز دیر ایستادن
یکی آنکه سوال باشد
او را دو معنی باشد
در حالت
الصلوة
ذاك مر قریب را

نسخه^{۱۳} پ

در نماز دراز ایستادن
یکی آنکه سوال است
او را دو معنی است
در حال
الصلوة
ذاك مر قریب راست

صلی الله علیه وسلم	علیه السلام
این کلمات در نسخه اساس نیست	والله اعلم (در آخر بعضی سوره‌ها)
من باب علم و نصر	من حد علم و نصر
شکنجه و رنج	شکنجه

در نسخه «پ» کلمه «جمع» را با لفظ «جماعه» نشان داده ولی در نسخه اساس با حرف «ج». همچنین بعضی اختلافهای جزئی دیگر در میان نسخه‌ها بشرح زیر دیده میشود:

پ	اساس	م
جاویدان شد	جاوید شد	جاودان شد
سایه‌وان	سایه‌بان	سایبان
اندر	در	اندر
ایستنده	استنده	ایستیده
دیه	دیه	ده
ماننده	ماننده	مانند

نسخه «م»

اصل این نسخه در مشهد و متعلق با آقای کشاورز می‌باشد و در جلد سوم فهرست نسخه‌های خطی آقای منزوی تحت شماره ۱۹۴۲۷ از آن یاد شده است. عکسی از این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است که از آن عکس برداشته و مورد استفاده قرار داد. این نسخه دارای خط نسخی خوش و خوانا و روشن می‌باشد و سایر مشخصات آن بقرار زیر است:

۱- تاریخ تحریر آن در صفحه آخر سیاه شده ولی گویا مربوط بحدود قرن دهم هجری می‌باشد.

۲- دارای ۲۱۸ صفحه ۱۵ سطری بقطع کوچک می‌باشد.

۳- در گذاشتن اعراب کلمات سهوهائی در آن دیده می‌شود .

۴- در عکسی که گرفته شده بیش از ده صفحه^۱ آن (صفحات ۲۶ - ۵۶ - ۸۳ - ۸۶ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲) تکرار شده و در عوض چند صفحه (از جمله صفحات ۵۷ - ۸۴ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۳) را ندارد . نمیدانم در عکسی که برای دانشگاه از نسخه اصل گرفته شده این آشفتگیها و کسرونقصها پیدا شده یا در اصل نسخه نیز چنین بوده است .

۵- در این نسخه نیز محل بعضی کلمات با نسخه^۲ اساس اختلاف دارد . و غالباً چند کلمه پیش‌تر یا پس‌تر آورده شده .

۶- برخلاف نسخه^۳ اساس و پاکستان در این نسخه میان دال و ذال فرقی نهاده و «آنکه و آنچه» را نیز تمام و درست نوشته است .

اما امتیاز مهم و اساسی این نسخه آنست که توضیحاتی که در حواشی نسخه اساس و «پ» داده شده در اینجا همه در متن آمده و شاید این بدان سبب باشد که تاریخ تحریر آن مدتی بسیار (شاید چند قرن) بعد از تألیف کتاب می‌باشد .

بالا تر آنکه بعضی مطالب و توضیحات^۴ که در هیچ یک از نسخه‌های قدیمی نیست در اینجا بخط جلی و روشن در متن آمده و با همه نقایص و ایرادهائی که در آن بنظر میرسد، این توضیحات مکمل و مبین کتابست . چنانکه در معنی کلمه^۵ «هود» می‌نویسد: «اسم قریه‌ایست» و این معنی در هیچ یک از کتب لغت قرآن دیده نشد . یا در همان صفحه^۶ درباره^۷ شرح «مَلَأْنَهُمْ» می‌آورد: «صمیر بر می‌گردد» به ذریه یا فرعون ... یا می‌آورد «مکانکم» ای الزموا مکانکم .

بطور خلاصه می‌توان گفت هر چه زمان بر کتاب المستخلص گذشته و تاریخ تحریر آن فراتر رفته کاملتر شده و توضیحاتی بر آن افزوده گردیده است .

چنانکه از مطالب متن نسخه^۸ «م» که گویا سه چهار قرن بعد از نسخه اساس نوشته شده این مطلب بخوبی بر می‌آید . همچنین حواشی نسخه اساس که تاریخ تحریر آن مدتها بعد از متن بوده مؤید این مدعاست .

غیر از سه نسخه‌ای که شرح آنها گذشت نسخه‌های مخطوط دیگری از المستخلص در ایران و کشورهای خارج موجود است که تاریخ کتابت و اعتبار هیچ یک از آنها از نسخه‌ی اساس و نسخه‌ی بدلی که ملاک کار ما قرار گرفته با ارجح‌تر و کهن‌تر نیست. مانند نسخه‌ی کتابخانه مرعشی قم که در قرن نهم هجری نوشته شده و نسخه‌ی دیگر کتابخانه‌ی ایاصوفیه^۱.

بجز نسخه‌های مذکور برای تصحیح کتاب از سایر لغات قرآن مانند لسان التزیل و نثر الدر و ترجمان القرآن و تفسیر مفردات و بعضی کتب لغت چون منتهی الارب و المنجد و لسان العرب و غیره و غیره نیز استفاده شده که غالباً در جای خود بدانها اشارتی رفته است.

۱- این نسخه غیر از نسخه‌ایست که در آغاز مقال بدان اشاره شد و در کتابخانه‌ی ایاصوفیه می‌باشد عبارت دیگر در کتابخانه‌ی ایاصوفیه دو نسخه خطی از المستخلص موجود است. یکی آنکه اساس کار ما قرار گرفته و بطور مشروح از آن سخن گفتیم. دیگر این نسخه که اکنون ذکر میشود. رجوع فرمایید بمقاله مفصل آقای سید عارف نوشاهی در مجله «المعارف» پیاستان سال ۱۹۸۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلامه على عباده الذين
اصطفى على المقصود على محمد وآله
المصطفى العوذ والعياذ بآية كرمته
بالحسيني استقام اسم وفعل فلا تشبه
سألم ومثلاً عند مثالي واجوبت وناقض
جداك حررتك اسم واجبر كند همدان
وكانت تنبيهه وراقتهم ومن وقي والم
وعلى عند ومثلاً وحاشا ومثلاً وحشيت
ورب مرت ان الشيطان دبر ووزن
بديت بصديقات فغالت ان شغلن اي
ووي سالم بود وبراكه بجاذ فاونين
علت ليست وندملت كوفيات فغالت
على صخر اول الجنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَرْسُدُونَ عَلَى مَعْنَى انْ الْقِيَامُ انْ الْمُتَمِ
صِرَّ بَارِئِينَ وَانْشَاءً فَتَعَزُّ بِاللَّهِ وَلَعَنَهُمْ
بِهِ وَنَسَى كُلَّ عَلَيْهِ فَانَّهُ كَانَ مِنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ
مُسْتَبَاحًا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ
وَاللهُ أَجْمَعُونَ
مَدِينَةُ بَدَاةٍ الْبَدَاةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عكس در مصحف آخر نسخه ۲ (مستند)
و اما نسخ تحریر و نام کاتب آن
محمد است

روش تصحیح

برای تصحیح کتاب المستخلص، نسخه کتابخانه ایا صوفی را پایه و اساس کار قرار داد. به سبب امتیاز و اعتباری که داشت و شرح آن نقل شد. در نسخه کتابخانه کتبی بخش پاکستان و عکس نسخه آقای کشاورز را مضبوط در کتابخانه مشهد نصب کرد. بدین ساخت. ولی در مورد مشاهده اختلاف اعراب کلمات یا معنی آنها و شاید در بیشتر موارد بمانند دیگری از کتب است قرآن که ذکر آنها کلمات مراجعه گردید.

۲- اگر در نسخه اساس یا سایر نسخ غلطی یافت می شود یا با رزی پیدا شد که ظاهراً اشتباه کاتب بود یا سهو القلمی یا محرم یا تحقیق و مراجعه بمانند دیگری تصحیح و اصلاح آنها پرداخت و جز در مواردی که نبود از ذکر این غلطها و اشتباهات صرف نظر گردید. ۱. چه مقصود تهیه نسخه ای کامل و متصحیح از «المستخلص» بوده نه بر شمردن غلطها و اشتباهات کاتبان و ناظران پیشین نسخه ها، که خدای شان بامرزد.

۳- کلمات «آنچه» و «آنکه» و «چ» و «رک» را به صورت معمول امروزه «آنکه» - «آنچه» - هر که - هر چه نوشت و جز در «نسخه» کتاب شرح رسم الخط ذکر می از آنها رفت.

۴- «پ» و «چ» و «ژ» را همه جا با سه نقطه، کاف فارسی را با دو سر آه و هیچ اشارتی هم در ذیل صفحات باصل نسخه و اصلاح آنها نکرد.

۱- مانند: برهنه - بجای برهنه - بحیره بجای تعبیر - و بجای مرور - الصغی بجای الصغی - کرد کردن بجای گرد کردن - خواندن بجای خواندان در معنی کلمه «الال» و طینه آسمان بجای طبقه آسمان - یا منع بجای منع و غیره و غیره که پیدا است همه از نوع سهو کاتب است. یا تعبیر شکلی که در حروف بهنگام نوشتن پیدا شده.

۵- غالب کلمات مرکب را که در نسخه‌ای جدا و در نسخه‌ای دیگر متصل نوشته شده بود بصورت متعارف و رسم الخط معمول امروز نوشت و از ذکر اختلاف آنها نیز صرف نظر شد.

۶- اختلافاتی را نظیر «تاء مدور» یا «تاء کشیده» مانند: «قراءت» و «قراءة» «غیبت» و «غیبة»... یا بکار بردن یاء بجای همزه مانند «قابل» بجای «قائل» یا استعمال همزه بجای یاء اضافه در کلمات مختوم بalf (مانند جاهاء بلند» بجای «جاهای بلند»... و مواردی نظیر آنها همه را بحال خود گذاشت و بتقریب در همه جا رسم الخط نسخه اساس را ملاک قرار داد.

۷- در نوشتن همزه، شیوه کتابت نسخه اساس و نسخه‌های دیگر با رسم الخط متعارف امروز گاهی اختلاف داشت. بیشتر این اختلافات را تا آنجا که امروز در ردیف غلطیهای فاحش بشمار نمی‌آمد. بهمان صورت که در نسخه بود باز گذاشت و بهمان شکل بچاپ رسانید. تا نمونه‌ای از رسم الخط قدیم نیز بدست داده باشد.

۸- ضای غیر ملحوظ را هنگام اتصال به «های جمع» که غالباً در نسخه‌های قدیم حذف کرده‌اند مطابق رسم الخط امروز نوشت تا سبب بروز اشتباهی نشود. مانند: خانه‌ها و نامه‌ها که در نسخه‌های کهن خانها و نامها... می‌نوشته‌اند.

۹- باختلافاتی که در بعضی کلمات بسبب اختلال در نقطه گذاری نسخه «پ» دیده می‌شد مطلقاً اشارتی نکرد.^۲

۱۰- از ذکر اختلافات جزئی دیگر که از تغییر محل کلمات یا معنی آنها حاصل می‌گردید ولی در معنی عبارات تأثیری نداشت و آنها را تغییر نمی‌داد صرف نظر شد.^۳

۱- مانند: الدرة که در نسخه اساس «الدر» آمده و «ادور» که در اساس «ادور» نوشته شده است (رک ۶۱ و ۱۴۰).

۲- رک مقدمه ص ۲۲

۳- رک مقدمه ص ۲۹ و ۲۸

و جز در مواردی معدود بدانها اشارتی نرفت. مانند «مرگ و مردن» که در نسخه دیگر «مردن و مرگ» آمده. همچنین اختلافهای لفظی کلمات را مانند اشتر بجای «شتر» و افسوس بجای «فسوس» و بوستان بجای «بستان» در بیشتر موارد بدل زدند و بهمان دگری که از خصوصیات نسخه‌ها رفته است، اکتفا شد.

۱۱- باختلافهای که بر اثر پیش و پس شدن غالب و اثره یا پدید آمدن و موجب تغییر معنی نمی‌شد جز بندرت اشارتی نکرد. (مانند النوص و المناص که در نسخه دیگر المناص و النوص ضبط شده) ولی اگر واژه‌ای در نسخهای نیامده بود البته تذکر آن پرداخت.

۱۲- اختلافی اگر در اعراب کلمات (پروسی یا لازمی) باشد نسخه با نسخه دیگر درجه چنانکه در آغاز روش تصحیح بدان اشارت شد، پس از تقریبی و مراجعه به این آثار، صحیح کلمه را در متن آورد و بضبط نسخه بدل نیز در ذیل اشاره کرد.

۱۳- پاره‌های اختلافهای دیگر را که نسخه‌ها اساس با نسخه بدلها در این موارد نوشتن حروف «ج» بجای، لفظ «جماعه» و حایه الهی بجای «الایات» و «الم» و «و» بجای «زندگانی» و اختلافهای دیگر، انظیر آنها نقاط گاهی و بندرت برای اشاره ذکر کرد.

۱۴- کلمات و توضیه‌هایی را که در نسخه‌های بدل آمده در اساس نیز با هر حدیثی که اساس نوشته شده و لایق بوده، بخصوص توضیه‌هاست و مطالبی که در نسخه دیگر آمده که غالباً مکمل معنی و متضمن شرح و تفسیر مطلب بود (تجارب و آراء) در متن آورد تا در هنگام مطالعه فایده آن عام و این نسخه تمام باشد. و این تفسیرات و احوال و کاستها را در میان دو قلاب یا بین الحلالین گذاشت تا مشخص و معین گردد. نیز در حاشیه بدانها اشارتی نرفت.^۲

۱- آنچه در نسخه «م» بود و در اساس نبود، در میان دو قلاب و آنچه را در اساس

بود و در «م» نبود در میان پرانتز نهاد.

۲- رک ص ۳۰ مقدمه.

۱۵- بطور کلی اختلافهای جزئی را که در موارد بسیار دیده می‌شد جدا کثر در یک - دو - سه مورد برای نمونه متذکر گردید. و گاهی این اختلافها و خصوصیات را فقط در مختصات و رسم الخط هر نسخه بیان کرد^۱.

عبارات و کلماتی که بعد از علامت مساوی (=) در متن یا زیر صفحه نوشته شده از مصحح است و برای روشن شدن و توضیح مطلب آمده است. مانند مثله = جدا کردن. «سحر» بمعنی معروف = هنگام پیش از صبح.

ترجمه عبارات عربی پایان کتاب

چنین گوید این نیازمند بسوی خدای بی نیاز، محمد بن عمر بن محمود بن محمد ترمذی معروف به «حافظ» که خدای باو توفیق کرد از صواب دعاء، و او را از نیکان و صالحان فرار دعاء. آنان که در روز جزا نمی‌رسند و اندوه‌گین نمی‌شوند.

این کتاب را نوشتم بمنوان یادگار برای مجلس اعلای آن بزرگواری که او را القاب و اسمای بسیار است (یعنی) سرور و مهتر ملت و دین، و ستون اسلام و مسلمین [محمد بن حمید بن جاجی] پشت کننده دنیا و روی آورنده بآخرت، و هر و پسندیده و عابد آگاه، که خداوند دلوهای بخشش و اکرامش را بر او بریزاند (و او را از فیضان رحمت خود سیراب کند) و در هر شب و روز بر او خیر و برکت فرو فرستد.

امید است از کرم کامل و فضل شامل او که این حقیر فقیر را در صفای اوقات و خوشی حالات یاد کند و همانا در روز چهارشنبه هجدهم شوال سال هفتصد و ده از نوشتن این کتاب فراغ حاصل شد.

پروردگارا ببخشای بر کسی که آنرا بخواند و بر آن کسی که بدو نظر اندازد، و بر کسی که بمصنف آن دعا کند آن مصنف بزرگواری که پیشوا و مقتدای بزرگان و

۱- با اظهار تأسف در هنگام چیدن حروف برخی سهوها و اشتباهات در اعراب لغات دست داده که صحیح آنها را باید در فرهنگ لغات همین کتاب بدست آورد.

پناه امت است، و مساعی جمیله اش در امور دینی در نزد خدای مشکور، و بر این نویسنده فقیر بی بضاعت حقیر، که خداوند بر آنچه بخواهد توانا است، باجابت دعا لایق و سزااست و اوست بهترین دوست و یاور هر کس، و درود بر پیغمبر از سناده نژده دهند، و ترساننده او

ترجمه نامة بی نقطه

اما پس از تقدیم حمد و ثنا و ستایش خدای، آنکه بندگان و باینان و خطباء مردم روزگار از اداء شکر او گنگ فرامانده اند، و زبان زیاده آوران و عربهای نژاده و اصل هنگام تقدیس و تمجید او شرکام فرورفته و پنهان شده است، و ثناء و درود بر فاضل ترین عرب خالص و پاک گهر و داناترین کسی که در زیر این آسمان است محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) که اگر اندکی از فضایل و خلق و صفی او را در وصف کنی، قصه های دراز میشود که شرح آنرا طول بسیار است، و بر اولاد و ذریه پاک، و فرزندان و خاندان تابناک او که ماههای آسمان سیادت و بهرهای فلک سعادتند،

همانا سرور بزرگوار نجیب نبیل و مهتر نژاده و اصل، آنکه دانش و فضلش بر تران همگانست و در کمال و خوبی همگان را بشگفت آورده، و انضالی اکبر العبد المذنب او حمد الطف، کوشنده ساعی، رهبر و عابد زاهد، رئیس ملت و دین، و امام اسلام و مسلمین سرور بزرگان و تکیه و منته همانند آن، نعم الله بن ابر الاجل الاعز الافضل الاکرم، چشمه فضایل معدن خوبیهای نیکو و خصیصه های پندیده عز الدین عید الخاق بن الشیخ الاجل الافضل الابرار العبد العبد، مهتر بزرگان و برگزیده سخن گزاران، پندیده کرمات، اختیار الدین، اوحدی، که بلندیهای قدر او مادام که مورد بزرگوار میروید آشکار و روشن است، و خوبیهای روشن و لایح، کتاب المستخلصیه را در نزد من خواند، و آن کتابست در ترجمه قرآن از شیخ جلیل عابد زاهد فاضل کامل حجاج، انکببان ملت و دین و یاور اسلام و مسلمین، استاد پیشوایان و پیشوای دانشمندان، علامه زمان، محمد بن محمد بن نصر البخاری که خداوند او را برحمت و رضوان خود مخصوص گرداناد، و در غرفه های بهشت جای

وَمِنْ أَهْلِ الْوَالِدِ مَنْ خَرَجَ مِنْ رَوْضَةِ الْإِسْلَامِ إِلَى الْإِسْلَامِ
 فِي سَهْوٍ أَوْ بَارَكْتَ ذِي الْقِيَامَةِ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ مَنْ خَرَجَ مِنْ رَوْضَةِ الْإِسْلَامِ
 بِحَامِلٍ مِنَ اللَّهِ وَجَعَلَهَا عَلَى خَيْرِ

آخِرِينَ صَوْنًا لَنَا رَبِّ الرَّائِدِ
 اسكن

عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَلَى مَعْنَى لَوْ أَنَّ الْمَلِكَ زَارَ رَوْضَةَ الْإِسْلَامِ
 وَاسْتَأْذَنَ مِنْهُ كَارِي عَمَلِهِ صَلَاحٌ فِي مَعْنَى مَعْنَاهُ
 الْمَنْعُ مِنَ الْمَلِكِ فِي تَوَقُّعِهِ لِلْمَلِكِ وَاسْتَأْذَنَ لَهُ
 أَنْ يَدْخُلَ رَوْضَتِهِ مِنْ رَوْضَةِ الْإِسْلَامِ وَاسْتَأْذَنَ مِنْ رَوْضَةِ
 الْعِلْمِ وَاسْتَأْذَنَ الْمَلِكُ الْمَلِكُ عَنِ الْمَلِكِ
 سَمِعَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ وَابْنُ سَعْدٍ وَابْنُ عَسَاكِرَ
 الْبَصْرِيِّ وَالْبَصْرِيُّ الرَّاجِعُ رَجَعَهُ إِلَى رَوْضَةِ الْإِسْلَامِ
 إِلَى الْمَلِكِ الْحَكِيمِ بْنِ رَجَاءٍ حَمَلَهُ عَلَى الْحَكِيمِ
 الْبَصْرِيِّ بِمَعْنَى الْمَلِكِ وَابْنُ سَعْدٍ وَابْنُ عَسَاكِرَ
 بِاللَّامِ مَعْنَى مَعْنَى مَعْنَى مَعْنَى مَعْنَى مَعْنَى
 الْإِسْلَامِ وَاسْتَأْذَنَ الْإِسْلَامِ الْإِسْلَامِ الْإِسْلَامِ
 عَلَى يَدِهِ

دهاد، و آن کتابیست پرفایده یا سزایا و منافع بسیار، چنانکه در میان کتب ادبی و تراجم عربی دیدن نظیر و بدیل آن دشوار است؛

و دیدم او را که کتب بکثرتی و جستجو میکند مواردی را که غامض و دشوار است و در مظان اشکال و ابهام قرار دارد. و بهر استاز و دایم تا از قول و روایت کتب، بقرائتی که در نزد مؤلفش، رحمة الله علیه داشتم، و چشم آن دارم که بهنگام اجابت دعا مرا یاری کند. و خداوند او را و رفیق گرداند در این کار و رعایش، و مستجاب کند که او بخشندهای بزرگ و کریم است.

این سطور در روز چهارشنبه سیزدهم محرم سنه ۷۱۱ از نوک قلم تراوش گردید. و این گفتار بنده ضعیف استیوار بر دست پرویز نگار، پسران، حسین بن محمد، حسین بن احمد، الحسینی است معروف به «شمس» که شهادت پیش از فرستادن این کتاب که از آن گزیری نیست، بنام شاه و لطف کامل خود آنچه را که عرضی برای آن است او را در روز گردانده و پاس بروی او و درود بر پیامبر گرامیش باد.

فراغ حاصل شد از نوشتن این نسخه شریف در شهر مبارک ذی القعدة ۱۲۷۲ هجری سپاس مرئوسان را و درود بر پیامبر او.

از زنده گانی و شرح حال مؤلف چه می آید؟

نام و نشان و شرح حال مؤلف در هیچ یک از کتابهای مذکوره، نتوانیم احوال و

- ۱- ترجمه از روی قرینه است کدام به معنوی خوانده نشد، و کس نسخه مرابحه نخواند.
- معنی پاره ای لغات مشکل: تذکره: یادگار- تسلیم: توانایی- عذاب: عذاب- کفر: بوی خوش- مصابح: جمع مصقم فصیح و بلیغ، آنکه از سخن آرد نماند- دینه: دینیت- مرد و گرنه وی یا سیاهی جماعت- شقاشق: جمع ششقه مجازاً زبان- منامیق: زبان آوران- جربا: آسمان- عرب العربا: عرب خالص هیاک نواد- خلایق: جمع خایفه و خلق و خوی- اعوز: دشوار و عاجز- تشیه: ثنا گردن و مدح گفتن- قرم: سید و بزرگ- اروع: بسیار زیبا و خوب روی- جاد: کوشنده در کار- شمائل: خوبیها و خصیصه های پسندیده- اسره: دودمان و جماعت

کہ بدانہا مراجعہ شد، بنظر نرسید۔ وہم از کتاب و تألیف او ندیدم کسی را کہ نامی برده یا بدان اشارتی کردہ باشد۔ همچنین کاتب نسخہ و راوی (= قاری) واجازہ دہندہ و بانی تحریر آن هیچ یک البتہ شناختہ نشدند۔ و بکتابہای مشہور و معتبری کہ در تراجم احوال نوشتہ شدہ چون الدرر الکامنه فی اعیان ماۃ الثامنہ، والاعلام خیر الدین زرکلی و غیرہ و غیرہ مراجعہ کردید در هیچیک نامی و اطلاعی از مؤلف و تألیف او دیدہ و دادہ نشد۔

تنہا اطلاعی کہ از شرح حال او در دست داریم آنست کہ نامش حافظ الدین محمد بن محمد بن محمد بن نصر بودہ۔ از مردم بخارا و بر مذهب اہل سنت میزیستہ و ظاہراً تا ۵۰۰ سال شمسی و ۱۰۰۰ قمری حیات داشتہ، و از آن پس تا روز چہارشنبہ ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰ سال ۱۰۰۰ قمری یعنی در خلال این مدت کمتر از ۳۰ سال وفات یافتہ است،

این مطالب از شرحی کہ کاتب (= محمد بن عمر بن محمود ترمذی) در پایان نسخہ آورده واجازہ نامہای کہ ابی المفاخر حسن بن محمد معروف بہ شمس صادر کردہ است استنباط میشود۔

این اجازہ نامہ کہ برای یکی از فضلاء زمان بنام نصر اللہ بن عزالدین عبدالخالق بن اختیار الدین اویحدی نوشتہ شدہ، تاریخ تحریر آن دوازدهم محرم سال ۱۰۰۰ و یازدہ ہجری میباشند۔ و در پایان آن از مؤلف با عبارت «خصه للہ بالرحمۃ والرضوان واسکنہ غرف الجنان» یاد کردہ۔ و چنین مینماید کہ مؤلف در این تاریخ کہ نزدیک ۳۰ سال بعد از آن بودہ است بدو روایات گفتہ۔

از طرفی کہ کتب نسخہ تصریح میکند کہ در ۱۸ شوال سال ۷۱۰ ھ از نوشتن نسخہ

۱- مراد نامہائیکست کہ در پایان کتاب آمدہ مانند الحافظ محمد بن عمر بن محمود بن محمد ترمذی کاتب نسخہ اساس و نصر اللہ بن عزالدین عبدالخالق بن شیخ اختیار الدین قاری و راوی نسخہ۔ و حسن بن محمد بن احمد الحسینی معروف بشمس کہ اجازہ روایت آنرا دادہ است و محب العلماء محمد بن حمید الدین شاشی کہ نسخہ پاکستان بعنوان یاد کار برای او کتابت شدہ است۔

فراغت یافته است و مصنف کتاب در آن هنگام در قیام حیات پرده بر لب و پیر در باره وی عبارت «امام الائمہ و اعلیٰ الائمہ شکر الله مساعیہ جہادہ و بکائرہ برہ»

بنابر این میتوان بظن قریب گفت که کتاب مصنف در قیام حیات و قبل از اوایل معمر سال ۷۱۱ هجری القامیہ است.

و غیر از این دیگر به کرده و بکار گرفته و آنچه برده و آیا بجز این اثر تألیف و تصنیف دیگری نیز داشته یا خبر این همه بر ما پوشیده است. در بیان این موضوع از صاحب الزاهد العالم الکامل الحاج حنفی الملقب بالابن ناصر الدین صاحب کتاب «الدرر الثمین فی قسرة العلماء» عاقله الزمان در بیان این عبارت در کتاب خود در کتاب در باره وی آمده است که از این معانی و معانی که در این کتاب در باره او اشارتی به شخصیت علمی و ترجمه از شاعران و نویسندگان و بشارت و خبر و و انتقاد اثری چنین نفیس که «اعزاز فی الکتاب المکیه علیه رضی الله تعالی عنہ» بدیده نمونه ای کامل از کمال فضل و کمال میباشد.

در اینجا با ترجمه نامه و مطالب آخر کتاب سخن را پایانی نموده و برای مزید فایده چنانکه قبلاً اشاره شد تصویر و عکس چهار را نیز سخن را این طور بیان کرده است. نکته ای را که در پایان کتاب باید بدان افزود و آن اینست که کتاب در باره فاضل از چند آقای دکتر عزرائلی که برای تحسین اثر در این اثر در این اثر شریف آگاه ساخت و با آنکه خود مقصد تصدیق و طبع و ترویج است و این اثر را در این راه را باین جهت و گذاشت و مسترانه زمین در این کتاب و تصدیق و ترویج و ترویج و ترویج سپس از استاد دانشمند آقای دکتر زریں کوبی که در این اثر در این اثر در این اثر نامه بی نقطه و ترجمه آن در این اثر در این اثر در این اثر در این اثر در این اثر چاپخانه دانشگاه تهران بالاخص از جوانان فاضلی که در این اثر در این اثر در این اثر محترم چاپخانه که خداوند بهمان توان توفیق بدیاری و این اثر در این اثر در این اثر و این بضاعت مزجات را نیز در این علمت و در این دانش و در این دانش و در این دانش خویش قبول فرماید و آن را ذخیره روزی جاری و در این اثر در این اثر در این اثر الاطهار. فرزندان علی بن محمد رضا و در این اثر در این اثر در این اثر در این اثر

فرهنگ لغات المستخلص

کتاب المستخلص از آغاز تا پایان بترتیب سوره‌های قرآن و با نظم کامل نوشته شده، و هر واژه‌ای را که یک بار معنی گردیده، مصنف دیگر بتکرار معنی آن جز در مواردی معذوره نپرمایخته. مگر آنکه آن واژه بمعنی دیگری بکار رفته باشد.

بنابر این برای آنکه استاده از این کتاب محققان و اهل علم را بسهولت میسر گردد تدوین و انضمام هر واژه و ترتیب حروف نهجی مانند همه کتب لغات قرآن، ضروری بنظر می‌رسد. و اینک باجرا این منظور و میپردازد برخی نکته‌های گفتنی را نیز برای مزید توضیح در این باب میکند:

۱- در بابی که پس از هر واژه نوشته شده نماینده صفحه ایست از کتاب که آن واژه در آن آمده و نیز نشان دهنده آنست که معنی آن کلمه بیان شده و نیازی بر رجوع بمن کتاب نیست. و اگر پیش از ظاهر رتم کلمه «رک» (= رجوع کن) آمده و یا چند نقطه گذاشته شده باشد «انتهی» است. یعنی ناقص است و تمام آنچه در متن آمده در اینجا ذکر نشده است. با قسمتی از معنی بیان شده و مابقی را باید در متن کتاب جستجو و ملاحظه کرد. بنابر این در همین مواردی برای آشنائی معنی کامل لغت رجوع به صفحه‌ای که آن واژه اینجا آمده است ضروریست.

۲- در مواردی معذوره برای رعایت نیاز تغیری برای بسیار مختصر در عبارات داده شده است. «رجوع» یا اینکه هیچگونه خطی بآدای معانی وارد نسازد. مانند «تمام و کامل کردن» بجای «تمام کردن و کامل کردن». یا «دانائی» بجای «دانا بودن». یا «با هم کارزار کردن». بجای «با یکدیگر کارزار کردن».

۳- اگر لغتی اتفاقاً دو بار بیک معنی آمده یا دو معنی بسیار بهم نزدیک است، فقط یک بار ذکر شده و صفحات مکرری که آن لغت بدان معنی در آن درج شده ذکر گردیده مانند: (القصر: ۱۶۰ و ۷۸ - الکثره: ۵۹ و ۸۲) ولی اگر واژه‌ای بدو یا چند معنی آمده آنرا دو یا چند بار ذکر کرد باقید معانی آنها، و ذکر صفحات. مانند: (الأذن:

۴- در مورد نوشتن کالیات مهموز و تغییر آن و رسم الخط نسخه املائی را در هیچ مراعات کرد. مگر آنجا که رعایت آن با خط ربط عدول و رفت و آمد اعمالی بسیار داشت و غلطی قاضی بشمار میرفت که عدول از آن لازم بود و لذا تغییر داده و بعضی نیز اشارت رفت.

۷۶ غالب لغات را با آنکه احوال و نشانی و خبر آنها در این کتاب است و ولی عثمان گونه که در نسخه آمده ضبط کرده . چه رنگ از قرآن و از آن که در تفسیر است از کلمات قرآن ثورم که مصنف بشرح و بیان برای آنها برده است . «فَاُمُّهُ هَاوِيَةٌ يَا : «فَلَا ذَا الْحَمِيْنِ» یا «عَاذَ الْفَتَىٰ سَمِیْ» یا «فَاَمِنْ وَكَلَامُ» یا «فَلَا اَصْبَرَ كُمْ عَاثَى الدَّارِ» که همه آنها بدون توجه به شیوه ضبط شده است . حرف «ف» آمده . یا «كُنَّا طَرِيقَ قَلْبَدَا» در دیوان حرانی و در دیوان دیگر و «لَا مَرْحَبَا» در ردیف حرف «ل» و «یا اَسْکَنِی» و «یا اَسْکَنِی» در دیوان حرانی و «یا اَسْکَنِی» در ردیف حرف «ل» و «اَهْکَذَا» در ردیف حرف «الف» ضبط شده است .

۷- با اظهار تأسف در هنگام چیدن حروف مهملاتی در این شعر محفل اعراب برخی

فهرست سوره های قرآن

۱- الفاتحة	۲۱- الانبياء	۴۱- فصات
۲- البقرة	۲۲- الحج	۴۲- الشورى
۳- آل عمران	۲۳- المؤمنون	۴۳- الزخرف
۴- النساء	۲۴- النور	۴۴- الدخان
۵- المائدة	۲۵- الفرقان	۴۵- الحديد
۶- الانعام	۲۶- الشعراء	۴۶- الاحقاف
۷- الاعراف	۲۷- النمل	۴۷- محمد (-)
۸- الانفال	۲۸- القصص	۴۸- الفتح
۹- التوبة	۲۹- العنكبوت	۴۹- الحجرات
۱۰- يونس	۳۰- الروم	۵۰- ق
۱۱- هود	۳۱- لقمان	۵۱- الذريات
۱۲- يوسف	۳۲- السجده	۵۲- الطور
۱۳- الرعد	۳۳- الاحزاب	۵۳- الجمع
۱۴- ابراهيم	۳۴- سبا	۵۴- القمر
۱۵- الحجر	۳۵- فاطر	۵۵- الرحمن
۱۶- النحل	۳۶- ين	۵۶- الرافعة
۱۷- الاسراء (بنی اسرائیل)	۳۷- الافات	۵۷- التين
۱۸- الكهف	۳۸- ص	۵۸- المجادل
۱۹- مريم	۳۹- الزمر	۵۹- الحشر
۲۰- طه	۴۰- غافر	۶۰- المحتجة

٩٧- القدر	٧٩- النازعات	٦١- الصف
٩٨- البينة	٨٠- هبوس	٦٢- الطمعه
٩٩- الزلزله	٨١- التكوين	٦٣- المنافقون
١٠٠- العاديات	٨٢- الانفطار	٦٤- التغابن
١٠١- القارعة	٨٣- المطمئنين	٦٥- الطلاق
١٠٢- التكاثر	٨٤- الانشقاق	٦٦- التحريم
١٠٣- العصر	٨٥- البروج	٦٧- الملك
١٠٤- الفجر	٨٦- الطارق	٦٨- القلم
١٠٥- الفيل	٨٧- الاعلى	٦٩- الحاقة
١٠٦- الفريش	٨٨- النازية	٧٠- المارج
١٠٧- الماعون	٨٩- الفجر	٧١- فرح
١٠٨- الكوثر	٩٠- البلد	٧٢- الجنه
١٠٩- الكافرون	٩١- الشمس	٧٣- الزمل
١١٠- النصر	٩٢- الليل	٧٤- المذثر
١١١- المساء	٩٣- الضمى	٧٥- القيامة
١١٢- الاخلاص	٩٤- الشرح	٧٦- الانسان
١١٣- الفلق	٩٥- التين	٧٧- المراتل
١١٤- الناس	٩٦- العلق	٧٨- النباه

المستخلص

٢

جواهر القرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

ربّ شَهِل بکرمک الکلام . الحمد لله وسلاماً علی عبادہ الذین اصطفى عن المخصوص
والمخلص^۱ علی محمد عبده و رسوله المصطفى .

الْعَوْدُ وَالْعِيَادُ : پناه گرفتن بکسی یا به چیزی یا بجای .

اقسام اسم و فعل ثلاثی شش است . سالم و مضاعف و مثال و اجوف و ناقص
و مهموز .

بالله : بخدای . حروفی که اسم را جبر کنند هفده است . با و لام - و کاف تشبیه -
و اوقسم - و تاء قسم - و من - و عن - و فی - و الی - و علی - و منذ - و منذ -
و حاشا^۲ - و خلا - و عدا - و حتی - و ربّ .

مین : از .

الشیطان : دیو . وزن وی بنزدیک بصریان قیّعال است . از شیطین آئی بنعمد .

ووی سالم بود . زیرا که بجای فاوعین و لام حرف علت نیست . و بنزد

کوفیان فعّالان است . از شاطِ آئی هتاکک و وی اجوف بود .

الرحیم : رانده و نشرین کرده .

الاسم : نام و دراصل و ستم بوده است بنزدیک کوفیان . و ستمو بنزد بصریان .

۱- م : سلامه .

۲- م : حاشی .

۳- م : حاشی .

و این درست تر است. زیرا که تصغیر وی سُمعی است و جمع تکسیر وی اَسْمَاء .

الرَّحْمَن : بسیار بخشاینده .

الرَّحِيم : همواره بخشاینده .

اللَّهُ وَالْآلِلَه : خدای سزای پرستش^۱ .

سورة الفاتحه

الحَمْدُ: ستودن و سپاس و ستایش بمعنی اولِ او را مصدر خوانند و بمعنی دوم الحاصل بالمصدر والف و لام در وی مر استغراق جنس راست. بنزد اهل سنت و جماعت. و بنزد اهل اعتزال مر عهد راست. و این اختلاف بنا بر مسأله^۲ خلق افعال است^۳.

الْقَرَب : پروردگار [و در صفت خالق مالک و خداوندگار]^۴ .

الْعَالَم : نامی است مر جمله موجودات را جز خدای تعالی و در اصل عَکَم بوده است. الف اشباع در آوردند عالم شد. و او ونون مفتوح در حالت رفع و یای ما قبل مکسور ونون مفتوح در حال جر و نصب علامت جمع عقلاست .

الْمَالِکُ وَالْمَمْلِکُ : پادشاه .

الْیَوْم : روز .

الدَّین : جزا و حساب .

اِیَّاكَ : ترا^۵ .

الْعِبَادَة : پرستیدن^۶ .

الْاِسْتِعَانَة : یاری خواستن .

۱- این سَمْع در نسخه «م» نیست .

۲- م: ندارد .

۳- م: این عبارت در نسخه اساس نیست .

۴- م: و از تو .

۵- م: و فی تقدیم اِیَّاكَ تخصیصه بالعبادة .

۶- م: والجماعه ابو منصور باثرین .

و تثنيه اللتان در حالت رفع و
اللتین در حالت جرو نصب
جمع التلاتی و التلواتی و التلاتی.

الا نعام : نیکوئی کردن .

علی : بر .

هو : وی مرد . هما ، هم [ایشان همه]
مردان . هنن ایشان همه زنان [] .

هی : وی زن . هما ، هم [غیر حجر] .

الغضب : خشم گرفتن .

الضلال والضلالة : گمراه و بی راه شدن .

آمین و آمین^۲ : چنین بادا^۳ .

کرده است و گفته که بنمای ما
را در زمان آینده همچنان که
در حال نمودنای زیرا که امر را
از مستقبل گرفته اند .

الصراط والسرط^۱ : راه .

الا ستقامه : راست شدن .

الذی : آنکه و این کلمه موضوع است
از برای وصف کردن معارف به
جمل و تثنيه اللتان در حالت
رفع . الذین در حالت جرو
نصب . جمع الذین در هر سه حال
بیاء . و مؤنث وی الّتی . آن زن

السورة التي تذكرفيها البقرة^۴

واجب است . دوم آن که حق تعالی
را در هر کتابی سر نیست و سر او در
قرآن حروف هجاست در اول
سوره ها و این قول ابوبکر است
رضی الله عنه . اما تفسیر
انا الله اعلم^۵ است . من خدا می دانم^۶ .

الم : و باقی حروف هجا در اول سور : تا
تأویل وی برد و گونه است . یکی
عام است و یکی خاص . آنکه عام
است در وی اقوال بسیار است .
دو از وی مشهورتر است . یکی
آنکه از متشابه است و تأویل وی
جز خدای تعالی نداند و ایمان بدو

۱- م و پ + والزراط ۲- م : آنچه میان دو قلاب گذاشته شده در نسخه اساسی و بی نیست .

۳- م + بالمد والقصر . ۴- پ و م : بادا . ۵- م : این عبارت را ندارد .

۶- م : + صدیق . ۷- در لسان التبریل هم بدین معنی آمده .

ذَلِكَ : آن . ذامر قریب را و .

ذَاكَ : م. وسط را و ذَلِكَ مریعید را .

الْكِتَاب : نامه .

الْكَرْبُ : شك و گمان آوردن .

فِي : در .

هُدًى : راه نماینده .

الْإِثْمَاء : حذر کردن .

الْإِيمَان : گرویدن و یُعَدُّ بالباء و باللام

و ایمن گردانیدن و یعدی بنفسه .

الْغَيْب : ناپیدا یعنی خدای تعالی و قیل

قرآن و قیل آخرت .

الْإِقَامَةُ : برپای داشتن چیزی و بر آن

مداومت کردن و راست کردن .

الصَّلَاة : نماز و دعا و درود و رحمت و

استغفار و کینشت جهودان .

كَلِمَةً مَا : چون اسم باشد شش معنی دارد

یکی آنکه بمعنی الذی باشد^۱ .

دوم استفهام « وَ مَا تِلْكَ -

بِیْمِیْذِکَّ یا موسی » سیوم آن

که شرط و جزا را جزم کند^۲ .

چهارم بمعنی تعجب [فَمَا أَصْبَرَهُمْ

على النار]^۳ پنجم نکره موصوفه

[فَتَعْمَا هِيَ اِی نِعَمَ شَيْ هِيَ]

ششم نکره نه موصوفه [و نه

موصوله هذا مالدی عتید ای

شی لدی حاضر] .

و چون حرف باشد چهار معنی

دارد یکی آنکه نفی باشد [چون

مازید] دوم بمعنی مصدر [بیا

رَحِبْتُ اِی بر حُبِّهَا] سیم کافه

[اِنَّا لِلّٰهِ اِلَهٌ وَاحِدٌ] چهارم

زیادت [فَبِمَا رَحْمَةٍ اِی فَبِرَحْمَةٍ] .

الْكَرْزُق : روزی دادن و روزی .

الْإِنْفَاق : هزینه کردن .

الْإِنْزَال : فرو فرستادن .

إِلَى : تا و با و سوی .

قَبْلُ : پیش .

الْآخِرَةُ : آن جهان .

الْإِيقَان : بیگمان شدن .

أُولَئِكَ : آن همه مردان .

الْإِفْلَاح : رستن از مکروه و پیروزی

یافتن و بقا یافتن .

۱- م : + یعنی مدلول قرآن

۲- م : + چنانکه « و سما رزقناهم » ای « و من

الذی رزقناهم » در متن نسخه پ هیچیک از این شواهد نیامده و ای بعضی در حواشی ذکر شده .

۳- م : + چنانکه و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله . ۴- فقط در نسخه « م » و حاشیه « پ » .

اِنْ^۱: هر آینه و قبل بدرستی^۲ که شش

حرفست که در مبتدا در آیند.

مبتدا را بنصب کنند و خبر مبتدا

را بر رفع. و مبتدا اسم او شود و خبر

مبتدا خبر او. و آن «اِنْ» و آن^۳

است مرتاکید را. «اِنْ» را مبتدا را

و «اَنْ» را مبتدا را. و «کَیْ»

مرتشبه را و «لَکِنْ» را استدراك

را و «لَیْتَ» مرتحنی را و «لَعَلَّ»

مرترجی را.

الکُفَر: ناگرویدن^۴.

سَوَاءٌ: یک سان و برابر و او پنج معنی

دارد. یکی آنکه بمعنی یکسان باشد

قال الله تعالى «سَوَاءٌ مَّحْبَاهُمْ

وَمَمَّاتُهُمْ». دوم آنکه بمعنی میان

باشد و ظرف مکان باشد. قال الله

تعالى: فِی سَوَاءٍ الْجَحِیمِ. سیوم

آنکه بمعنی غیر باشد چون «سَوِی»

چهارم آنکه بمعنی میانه باشد و

ظرف نباشد. چنانکه گویی و هذا

مَکَانٌ سَوَاءٌ ای مستویه^۵. این

جایگاهی میانه است. پنجم آنکه

بمعنی راست و هامون باشد. چنانکه

گویی هذه اَرْضٌ سَوَاءٌ ای

مُستویه. همزه و هل دو حرف

استفهامند.

أَلَا فِذَار: بیم کردن.

اَمْ: یا. حروف عطف ده است و آن

واو - فا - ثم - او - ام - بل - لا - لکن

خفیفه - حتی - اما - مکسور مکرم^۶.

کافی قوله. اما شا کرا و اما کفورا.

لَمْ: نه. پنج حرف است که فعل مضارع

را بحزم کند. لَمْ و او فعل مضارع

را بمعنی ماضی گرداند و «لَمَّا» و «لَا»

امر و «لَا» در نهی و این در شرط

و جزا.

الْخَتَم: مهر کردن.

الْقَلْب: دل.

السَّمْع: شنوایی و وی در اصل مصدر است

السَّمْعُ وَالسَّمَاع: شنودن^۷.

۱- م + وان.

۲- م و ب این عبارت را ندارد.

۳- در غالب کتب نحو حروف عطف را نه وجه گرفته اند. و «اما» را در جزء آنها

نیاورده اند. و گویند آن در معنی عطف است.

۴- اینجا در نسخه «م» نیامده.

۵- اساس و ب. در نسخه «م» نیست.

الْبَصَر : بینائی .

الْغِشَاوَة : پوشش .

الْعَذَاب : شکنجه و رنج .

الْعَظِيم : بزرگ .

النَّاس : مردمان .

مَنْ : او را چهار معنی است . یکی آنکه

بمعنی « الذی » باشد [چنانکه گوی

مررت بمن یحسن الیک] . دوم آنکه

بمعنی استنهام باشد [فمن ربکما یا موسی]

سیوم آنکه شرط و جزا را جزم کند .

[چنانکه ومن یعص الله ورسوله یدخله

نارا] . چهارم آنکه نکره موصوفه

باشد [کقولک مررت بمن یحسن الیک

ای بانسان محسن الیک] .

الْقَوْل : گفتن .

الْآخِر : باز پسین ^۱ .

الْمُخَادَعَةُ وَالْمُخِذَاعُ : یکدیگر را فریفتن

الْمُخَادَعُ وَالْمُخِذِيعَةُ : فریفتن .

الْأَ : مگر . ووی از کلمات استثناء است .

الْهَمْسُ : تن و جان و خون و هستی هر

چیزی ^۲ .

[الأنفس و النفوس : جماعه] .

الشَّعِر : دانستن .

الْمَرَضُ : بیمار شدن و بیماری و قیل المراد

هنا شک " او نفاق . « فی قلوبهم

مرض ^۳ .

الزَّيْدُ وَالزَّيَادَةُ : افزون کردن و افزون

شدن .

الْأَلِيم : درد گین ^۴ .

الْكَيُّونُ وَالْكَيْيُونَةُ : بودن ^۵ .

الْكَيْدُ وَالْكَيْدُ : دروغ گفتن .

إِذَا وَإِذَا : چون . هر دو ظرف زمانند

« إِذَا » در ماضی و « إِذَا » در مستقبل

الْأَ : بدان و آگاه باش .

الْإِفْسَادُ : تباه کردن .

الْأَرْضُ : زمین .

أَنَا : من .

نَحْنُ : ما .

الْإِصْلَاحُ : بصلاح آوردن .

السَّفْهَةُ : بی خرد [السفها جماعت] .

اللقاء : دیدن .

۱- این واژه ومعنی آن در نسخه بدل نیامده . ۲- در نسخه «م» فقط بمعنی «تن» .

۳- م : ناك .

۴- در «م» و «پ» نیست .

۵- این سطر در «م» نیست .

الْخَالُوَّةُ وَالْخَالَءُ وَالْخُلَاثُ : خالی شدن و گذشتن.

مَعَ : با و شاید که مجرور بود به « من » و مضاف بود. و معنی او نزد بود.

الْأَسْتِیْهَزَاءُ : فسوس^۱ داشتن و پاداش فسوس دادن.

الْمَدَّ : کشیدن و افزون کردن و افزون شدن و در گمراهی فرو گذاشتن.

الطُّغْیَانُ^۲ : از حد در گذشتن.

الْعَمَّةَ : سرگردان شدن.

الْأَسْتِیْرَاءُ : خربیدن و فروختن.

الرَّیْبُ وَالرَّیْبَاحُ : سود کردن [و سودمند آمدن] .

التَّجَرُّ وَالتَّجَارَةُ : بازرگانی کردن .

الْإِهْتِدَاءُ : راه راست یافتن.

الْمَثَلُ : داستان [و مانند و صفت] .

الْأَسْتِیْمَازُ : آتش افروختن .

النَّارُ : آتش .

لَمَّا : چون [آنگاه] هم اسم باشد هم حرف چون اسم باشد ظرف زمان

ماضی باشد بمعنی « حین » و معنیش وجود ثانی برای وجود اول باشد. و

چون حرف باشد دو معنی دارد یکی آنکه فعل مضارع را جزم کند در

جواب قَدْ فَعَلَ و در وی معنی توقع باشد [و معنیش هنوز باشد] کما اذا

قال ركب الامير فيقول لما يركب [.

دوم آنکه بمعنی الا باشد [مثل ان كل نفس لما عليها حافظ ای الا] .

الْإِضَاءَةُ : روشن کردن و روشن شدن.

حَوَّلَ : گیرد برگردد.

الدُّهَابُ [وَالدُّهُوبُ] : رفتن [و ذهب به برد او را] .

النُّورُ : روشنائی .

التَّرْكُ : ماندن^۳ .

الظُّلُمَةُ : تاریکی^۴ .

الْبَصَارُ : دیدن .

الْأَصَمُ : کر .

الْأَبْكَمُ : گنگ^۵ .

الْأَعْمَى : نابینا .

الرَّجْعُ : بازگردانیدن .

۱- پ : افسوس .

۲- م : والطاغية و الطغوى : ناراه شدن .

۳- م : بگذشتن .

۴- م : تاریک .

الرَّجُوعُ وَالرُّجْعَى وَالْمَرْجِعُ^۱: بازگشتن.

الْصَّيِّبُ: باران و قیل ابر.

السَّمَاءُ: آسمان.

الرَّعْدُ: تَنْدُر^۲ و نام فرشته‌ای که ابر را براند.

الْبُرْقُ: دُرْخُش [و درخشیدن].

الْجَعْلُ: کردن. و چون بدو مفعول

تعدیه کند بمعنی تصییر باشد. کما فی

قوله تعالى: «كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً

وَسَطًا» یا بمعنی تسمیه کما فی قوله

تعالى: «وَجْعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ

عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا».

الْإِصْبَعُ: انگشت.

الْأُذُنُ: گوش.

الصَّاعِقَةُ: بانگ هلاک کننده.

الْحَذَرُ: بیم و ترسیدن.

الْمَيُوتُ: مرگ و مردن. من حد نصَرَ

وعَلِمَ^۳.

الْحَاطَةُ: گرد در آمدن و دانستن.

الْكَيْدُودَةُ وَالْمَكَادَةُ: خواستن و بفعل

نزدیک شدن. من باب عَلِمَ. [و

کادیکد کیداً و مکیده بدسگالیدن

وحيله کردن در بدیها من باب ضرب

يضرب].

الْخَطْفُ: ربودن.

كُلَّمَا: هر بار. كل حرف جمله ضم

الى ماء الجزاء فصار أداة للتكرار.

وهي منصوبة على الظرف [يعنى

موضع از برای فعل باشد] كلما

نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ

جُلُودًا غَيْرَهَا [كل هر و همه و باین

کلمه اسم جنس و جمع را تأکید

کند] فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ

اجمعون].

الْمَشْيُ: رفتن.

الْإِظْلَامُ: تاریک شدن.

الْقِيَامُ: ایستادن و برخاستن.

إِنْ وَلَوْ: اگر. هر دو حرف شرط اند.

الْمَشْيَةُ: خواستن.

الشَّيْءُ: چیز.

۱- دو کلمه اخیر در نسخه «م» نیست.

۲- در نسخه «م» در خلال سطور با خط دیگر در معنی تندر نوشته است: آوازی که شنوده شود از اصطکاک اجرام سحاب.

۳- «م» چهار کلمه آخر را ندارد. پ: من باب نصر و علم.

۴- م: تاریک کردن و در تاریکی شدن. ه- م: برخاستن.

الْقَدِير : توانا .

حروف ندا پنج است : يا وَايَا
و هَيَا وَايَ و همزه . اى منادى
مخبر و مبهم است موصوف باسم
جنس . و «ها» حرف تنبيه است
والناس صفت اى^۱ .

الْخَلْقُ : آفریدن و تقدیر کردن و دروغ
گفتن^۲ .

الْفِرَاشُ : بستر . فراشاً : اى بساطاً و مقراً .
الْبَنَاءُ^۳ : بنیاد . بِنَاءً اى ستمناً .

الْمَاءُ : آب .

الْاِخْرَاجُ : بیرون آوردن .

الْثَّمَرَةُ : میوه .

الْبَدَنُ : همتا^۴ .

الْكَشْرُوبُ : فرو فرستادن .

الْعَبْدُ : بنده .

الْاِثْنَانِ : آمدن .

السَّوْرَةُ : پاره‌ای از قرآن .

الْمِثْلُ^۵ : مانند .

الدُّعَا : خواندن .

الشَّهِيدُ : گواه و حاضر و آن که کشته شود

در راه خدای عزوجل .

دُونَ : در همت معنی استعمال کرده شود :

بى - و جز - و فرو دتر - و پیش - و اسم
فعل متعدی بمعنی «خذه» - و لازم
بمعنی تأخّر - و بمعنی خسیس [نظیر

بى : لا اَمْرَ دُونَكَ . نظیر جز :

لا اُرِيدُ اِحْدَا دُونَكَ - نظیر فرو دتر :

هو دُونَ ذلِكَ - نظیر پیش : دُونَ

النَّهْرِ اسد - نظیر فعل مُدَّ دَرَّتِ دُونَكَ

هَذَا الْفِعْلُ الْمُتَعَدِیْ نَظِيرُ لَازِمِ دُونَكَ

وَزَيْدٌ اِیْ تَأَخَّرَ نَظِيرُ خَسِيسَ هَذَا

دُونَ ذلِكَ]^۶ .

الصِّدْقُ : راست گفتن و وعده راست

کردن .

الْفِعْلُ : کردن .

الْوَقُودُ : آتش افروزه .

الْحِجَارَةُ : سنگ و سنگها . الْحَجَرِیْکِ .

الْاَعْدَادُ : آماده کردن .

الْتَّبَشِيرُ : مرزده دادن .

۱ - رک قرآن کریم سورة ۲ آیه ۲ .

۲ - پ : «بنا» بکسر حرف اول .

۳ - م : این معنی آخر را ندارد .

۴ - ل : العلم : دانستن .

۵ - عبارت میان دو قلاب در متن نسخه «م» است ولی در حاشیه نسخه اساس و پ فقط

مثالهای «لا امر دُونَكَ» و «لا اريد اِحْدَا دُونَكَ» و «دُونَ النَّهْرِ اسد» و «دُونَكَ زَيْدًا» و «دُونَكَ» اى تأخر آمده .

الْعَمَلُ : کار کردن و کار.

الصَّلَاحُ وَالصَّلَاحُ : نیک شدن و الماضی
صَلَحَ وَصَلَحَ .

الْجَنَّةُ : بهشت و بوستان.

الْجَرَى وَالْجَرَى : رفتن آب .

تَحْتُ : زیر .

النَّهْرُ^۱ : جوی .

الْتَّشَابُهِ : بیکدیگر مانده^۲ شدن و پوشیده
شدن .

الزَّوْجُ : زن و شفی و جفت و گونه .

الْتَّطْهِيرُ : پاک کردن .

الْخُأُودُ : جاوید^۳ شدن .

الْإِسْتِحْيَاءُ : شرم داشتن و زننده گذاشتن
[و المعنى لا يمنع الحیا]^۴ .

أَنْ : که . حروفی که فعل مضارع را نصب

دهد چهار است : أَنْ - وَلَنْ - وَكَيْفَ

وَإِذَنْ . و چون ما بعد او بما قبل او

تعلق دارد إِذَنْ در وی عمل نکند

چنانکه گوئی «أَنَا إِذَنْ أَكْرَمُكَ» .

الضَّرَبُ : پیدا کردن و زدن و لازم کردن

و رفتن^۵ .

الْبَعْوَةُ : پشته .

فَوْقُ : زَبَر . آيِ الذِّبَابِ وَالْعَنَكَبُوتِ
وَقِيلَ مَادُونَهَا اِی فَوْقَهَا فِی الصِّغَرِ
وَالْجُثَّةِ .

أَمَّا : کلمه تفصیل است و جواب وی با
«فا» بود و این را فصل الخطاب گویند .

الْحَقُّ : درست و سزا و سزاوار گردانیدن و
واجب کردن . مِنْ بَابِ نَصَرَ . واجب
شدن و سزاوار شدن مِنْ بَابِ ضَرَبَ .

ذَا : و هذا این [مرد]^۶ .

الْإِرَادَةُ : خواستن .

الْإِضْلَالُ : گمراه کردن .

الْكَثِيرُ : بسیار .

الْفِسْقُ وَالْفُسُوقُ : از فرمان بیرون آمدن .

الْإِنْقِضُ : عهد شکستن .

الْعَهْدُ : پیمان و زینهار و وصیت کردن و
يُعَدِّي بِهِ اِلَى .

بَعْدُ : پس .

الْمِثَاقُ : عهد مؤکد بسوگند و استواری .

الْقَطْعُ : بریدن .

الْأَمْرُ : فرمودن و کار و بسیار کردن و

۲- م : مانند .

۳- م و پ و حاشیه نسخه اساس .

۴- م و پ .

۱- م و پ + النهر . بفتح اول و دوم

۲- م : جاودان . پ : جاویدان .

۳- م : و بر رفتن .

فرمان : جمعہ : الاوامر .	سه تا ده مذکر را بتاگویند و مؤنث
الْوَصْلُ وَالصَّلَاةُ : پیوستن .	را بنی تاء بر خلاف قیاس .
الْخُسْرُ وَالْخُسْرَانُ : زیان کردن .	الْعَالِمُ : نیک داننا .
كَيْفَ : چگونه . و این کلمه سؤال است	الْمَلَائِكَةُ : فرشته ^۲ . اصلش مَلَائِكُ
از حال .	است ^۳ .
الْمَيِّتُ وَالْمَيِّتَاتُ : مردن ^۴ .	الْخَلِيفَةُ : بجای دیگری ایستاده ^۵ .
والموتى جماعه .	السَّقَمُ : نخون ریختن .
الْأَحْيَاءُ : زنده کردن .	الدَّمُ : نخون . اصلش دَمَمٌ بوده است ^۶ .
الْمَاتَةِ : میرانیدن .	التَّسْبِيحُ : خدای را بپاکی یاد کردن . و احتمال
الْجَمْعُ : جمع .	دارد که « یا » مرآت را بودای
الْجَمِيعُ : همه .	تسکیم باحمد الکت ^۷ از کقول الکت کتبت
الْإِسْتِواءُ : راست شدن و بتمام جوانی	بالقلم و قطعت بالسکین [النطق
رسیدن [قوله وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ	باحمد الله تسبیح له .
و استوی] و قصد چیزی کردن و	التَّقْدِيسُ : بپاکی صفت : کردن .
يُعَلِّيْ بِالْيَدِ و بر چیزی دست یافتن	الْمُعَالِمُ : آموزانیدن .
و بر چیزی اقبال کردن و يُعَلِّي	الْعَرْشُ : عرشه کردن .
بِعَلِّي .	الْإِنْبَاءُ : آگاه کردن .
التَّسْوِيَةُ : راست کردن .	أُولَءِ وَهَؤُلَاءِ : این گروه مردان و زنان
سَبْعَةٌ : هفت مرد و سبع ^۸ هفت زن . و از	و این جمع ذاو « تا » است نه از لفظ و می .
۱ - م : الموات .	۲ - م : فرشته .
۳ - م و پ : ایستیده	۴ - م : مملکت بوده است
۵ - در حاشیه آمده . جمعش (بضم اول و فتح و تشدید دوم)	
آمده است و فعول جمع فعل (بفتح اول و کسر دوم) و تشدید او بر سه وجه آمده است : دسیان و دسوان	
(بفتح اول و دوم) و دسان و قول اول درست تر است . و این عبارات ذیل در نسخ « پ » نیست .	
۶ - رک قرآن کریم آیه ۲۸	۷ - فقط در اساس .

سُبْحَانَ اللَّهِ: ای آنکس که خداوند من کل سوء. پاک و دوری از عیب خدای راست عزوجل و این اسم علم است و تسبیح را. و تقدیراً. و اُسَبِّحَ اللَّهُ سُبْحَاناً باشد. پس فعل را بیفکنند و مصدر را بکلمه الله اضافه کردند و نصبی او بر مصدر باشد.

أَنْتَ: تو. مرد. أَنْتَ، أَنْتِ.

أَنْتِ: تو. زن. أَنْتِ، أَنْتُنَّ.

الْحَكِيم: استوار کار و صواب گفتار.

الْإِبْدَاء: آشکارا کردن.

الْكِتْم وَالْكِتْمَان: پوشیدن راز و پنهان کردن.

السَّجُود: سر بر زمین نهادن.

الْإِبَاء: سر باز زدن.

الْإِسْتِكْبَار: گردن کشی کردن.

السَّكُون: آرامیدن.

الْإِكْل: خوردن.

الرَّغْد: فراخ عیش شدن و بسیار نعمت شدن.

حَيْثُ: آنجا. و این اسمی است مجهول در ظرف مکان چون حین در ظرف زمان و همیشه مضاف باشد بجملة ای از مبتدا او خبر یا از فعل و فاعل و چون «ما» در وی آرند ادات جزم گردد و شرط و جزا را جزم کند. الْقُرْبَان^۱: نزدیک چیزی شدن (بضم و کسر اول)

ذَا: این مرد.

قَاوُذِي: این زن و هاء تنبیه در همه در آرند گویند هذا و هَذِهِ.

الشَّجَرَة: درخت.

الظُّلُم: ستم کردن.

الْإِزْلَال: لغزانییدن.

الْإِزَالَة: دور کردن.

الْهَبْط: فرود آوردن.

الْهَبْطُوط: فرود آمدن.

الْبَعْض: بهره^۲.

الْعَدُو: دشمن و وی اسمی است که بر واحد و جمع و مذکر و مؤنث افتد.

الْإِسْتِقْرَار: آرام گرفتن.

الْمَتَاع: آنچه بوی انتفاع گرفته شود

۱ - م: لله. ۲ - در هر سه نسخه بکسر قاف نقل شده ولی در لسان التنزیل

و کتب لغت بضم قاف ضبط شده است. ۳ - در نسخه پ افزوده است: «یعنی

لخت» و این «یعنی» در نسخه های دیگر نیانده. ۴ - م: گیرند.

و برخورداری .

التَّمَتُّعُ وَ التَّمَتُّاعُ : برخورداری دادن و
زن را محبه دادن .

الْحَيْنُ : هنگام .

التَّلَاقِي : چیزی از کسی گرفتن و پیش باز
شدن .

الْكَلِمَةُ : سخن .

التَّوْبُ وَ التَّوْبَةُ وَ التَّوَابُ : از گناه باز
گشتن و توبه دادن و یعدای بعلی .

التَّبِيعُ وَ التَّبَاعُ : پس روی کردن .

الْخَوْفُ وَ التَّخَافَةُ : ترسیدن .

الْحُزْنُ وَ الْحُزَنُ : اندوهگین شدن .

التَّكْذِيبُ : دروغ زن داشتن .

الْآيَةُ : نشان .

الصَّاحِبُ : یار .

الْأَبْنُ : پسر . الْأَبْنَاءُ وَ الْبَنُونَ : جماعه و
اصل ابن بنو بوده است .

إِسْرَائِيلَ وَ إِسْرَائِيلَ : همزه و بی همزه

«اسر» بنده و «ایل» خداوند و وی

لقب یعقوب است علیه السلام [و

معنی وی صفوة الله و قیل عبدالله]

و نام منصرفست بسبب عجمه و علمیت

و اسباب باز دارنده از صرف نه

است : تعریف - و عجمه - و تأنیث -

و وزن فعل - و الف و نون زیادت -

و عدل - و ترکیب - و وصف - و

جمع اقصى . پس در اسمی که در وی

دو سبب باشد ازین نه سبب یا یکی

مکدر گردد آن غیر منصرف باشد و

معنی وی یعنی اسرائیل عبدالله و قیل

صفوة الله .

الذِّكْرُ وَ الذِّكْرَى : یاد کردن .

النَّعْمَةُ : نیکوئی .

الْإِيفَاءُ : وفا کردن و تمام کردن .

الرَّهْبَةُ وَ الرَّهْبُ : ترسیدن .

التَّصْدِيقُ : راست گوی داشتن .

الْأَوَّلُ : نخستین .

أَوَّلُ الْكَافِرِينَ : ای لایکن کل واحد منکم

اول کافر به .

[الْإِشْتِرَاءُ : خریدن و فروختن] .

الْثَّمَنُ : بها .

الْقَلِيلُ : اندك .

الْأَلْبِيسُ : شوریده کردن^۱ کار بر کسی .

الْبَاطِلُ : نادرست .

۱. عبارات آخر در چند سطر بالاتر در نسخه م آمده . و نیز در حاشیه نسخه پ افزوده :

تأنیث لفظی چون طامحه و حمزه ، معنوی چون زینب . ۲. م : پوشیده کردن .

الایطاء : دادن .

الزكاة : آنچه فريضه است دادن از مال .

الركوع : پشت خم دادن^۱ .

البر والمبره : نیکوئی کردن^۲ والنعمة بآراء . وراست شدن سوگند .

النسيان : فراموش کردن .

التلاوة : خواندن .

العقل : دریافتن و خردمند شدن .

الصبر : شکیبائی کردن .

الكبيرة : ای لثقیله و این لام را لام تأکید گویند .

الخشوع : فروتنی کردن .

الظن : گمان بردن و بدرستی دانستن و

چون فعل از وی در مبتدا و خبر در

آید هر دو را نصب کند . و او را

اخواتست چون : حسبت - و

خلت - وعلمت - ووجدت -

وزعمت - ورأيت - بمعنى علمت .

الملاقاة واللقاء : کسی را دیدن و بچیزی رسیدن .

التفضيل : فضل نهادن .

الجزاء : پاداش و پاداش دادن .

القبول : پذیرش .

الشفاعة : خواهش کردن .

الآخذ : گرفتن .

العادل : مانند از غیر جنس [وفدیہ]^۳ و

داد کردن و برابر کردن و الثانی .

يُعَدُّ الى المفعول الثاني بالباء .

العُدول : گشتن و الباء بمعنی عن النصر .

والنصرة : یاری دادن .

التنجية : رهانیدن .

الآل : خاندان و پس روان . اصلش اهل

بوده است . زیرا که تصغیر وی

أهیل است و استعمال او مخصوص

است بخاوندان^۴ خطر چون ملوک

وسلاطین فرعون وهامان وجالوت

وقارون نام مردانی کافر .

السوم : رنج رسانیدن .

السوء : بدی .

التذبيح : بسیار گشتن .

المیراه : زن . النساء و النسوة و النسوان

جماعة و اینها جمع و آهاندنه از لفظ وی .

البلاء : آزمایش شدت یا بنعمت و آزمون

و نعمت دادن .

۲ - م : کردن ندارد .

۴ - م و پ : خداوندان .

۱ - م : خم کردن .

۳ - م و پ .

العَفْوُ : جرم از کسی در^۱ گذاشتن و یعدی

بعن . و افزونی .

الشُّكْرُ و الشُّكُورُ : سپاس داری کردن

و يُعْتَدِي بِاللَّامِ و بنفسه .

الْفُرْقَانُ : جدا کننده^۲ میان حق و باطل .

الْقَوْمُ : گروه مردان .

الْبَدْءُ : آفریدن .

الْقَتْلُ : کشتن و بحقیقت دانستن^۳ .

الْخَيْرُ : نیکی و مال و اسب و چون بمعنی

تفضیل باشد الف و لام در وی نشود

و مذکر و مؤنث و تشبیه و جمع در وی

بکسان باشد و پارسیش بهتر باشد .

عِنْدَ : نزد . ظرف مکان و ظرف زمان را

آید و بمعنی حکم نیز باشد [قوله

تعالی : فَاُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ

ای فی حکم الله تعالی] .

حَتَّى : تا .

الرَّؤْيَا : دیدن و دانستن .

الْجَهْرُ و الْجَهْرَةُ : آواز برداشتن و

آشکارا کردن و فتحها در وی

الْفَرْقُ : جدا کردن .

الْبَحْرُ : دریا . اَلَا بَحْرُوَالْبَحَارُوَالْبُحُورُ

جماعه . و اوزان جمع قلت چهار است :

اَفْعَل . افعال . اَفْعِلْه . و فَعِلْه^۴ .

اَلَا نَجَاء : رهانیدن .

اَلَا غَرَأَق : غرق کردن .

النَّظَرُ : نگریستن و چشم داشتن و الاول

يُعْتَدِي بِاَلِی .

المُواَعِدَةُ : با کسی وعده نهادن .

الْوَعْدُ و الْعِدَّةُ : وعده کردن .

اَللَّيْلُ : شب .

اَللَّيْلَةُ : یک شب .

اَللَّيْلَةُ : امشب . اصلش بقولی درست تر

لَيْلٌ بوده است بر وزن سَلَسَلٌ^۵

و سَلَسَلٌ از رباعی مطلق است [و

معنی رباعی مطلق آنست که فاو لام

اول و عین و لام دوم وی از یک

جنس باشد]^۶ .

اَلَا تَخَازُ : گرفتن .

العِجْلُ : گوساله [العجاجیل جماعه]^۷ .

۱ - م : قرق (اشتباه کاتب) .

۲ - م و پ . عبارات داخل دو قلاب در نسخه اساس نیست .

۳ - م و پ . در نسخه اساس نیست .

۴ - م : کتابی جدا کننده .

۵ - م معنی اخیر را ندارد کشتن و نفرین کردن و دانستن لسان التنزیل .

نعت است .

الْبَعْثُ : زنده کردن و برکاری داشتن
و فرستادن و بیدار کردن^۱ .التَّظْلِيلُ : سایه بان^۲ کردن .

الْغَمَامُ : ابر که آفاق را بپوشد .

الْمَنْ : ترنگبین .

السَّالْوَى : ورتیج^۳ .

الطَّيِّبُ : پاک و خوش و حلال .

الدُّخُولُ : در آمدن .

الْقَرِيْبَةُ : دیه^۴ .

الْأَبْوَابُ : در ، الابواب جماعه .

الْحِطَّةُ : کلمه شهادت و کلمه ای که بگفتن
آن گناه از گوینده فرو نهند [یعنی
بردارند] .

الْمَغْفِرَةُ وَالْغُفْرَانُ : آمرزیدن .

الْخَطِيئَةُ : گناه .

الْإِحْسَانُ : نیکوئی کردن و دانستن .

التَّجْدِيلُ : بدل کردن .

الرَّجْزُ : عذاب و بت .

الْإِسْتِسْقَاءُ : آب خواستن .

الْعَصَا : چوب دست^۵ . الْعِصَى جماعه .

الْأَنْفَجَارُ : روان شدن .

الْأَثْنَى عَشْرُ : دوازده مرد و در جرّ و نصب

الْأَثْنَى عَشْرُ . اثنتا عشرة و ثنتا

عَشْرَةَ دوازده زن ، و در جر و

نصب اِثْنَتَى عَشْرَةَ و ثنتی عشرة

و عدد نخستین را از یازده و دوازده

مذکر را بتذکیر گویند و مؤنث

را بتأنیث بر قیاس و از سیزده

تانوزده عدد نخستین را از مذکر

بتاء گویند چنانکه : ثلاثة عشر

رجلاً و علی هذا القیاس الی تسعة

عشر^۶ و از مؤنث بتاء چنانکه از

سه تا ده عدد دومین را از همه در

مذکر بتاء گویند و در مؤنث

بتاء بر قیاس و هر دو عدد را از

همه برفتح مبنی کنند مگر عدد^۷

نخستین را از دوازده که معرب

۱ - م : و پیدا کردن . ۲ - پ : سایه وان ، م : سایوان .

۳ - م : ولیج - ورتیج ورتاج = نام مرغی است که آنرا کرک و بلدرچین گویند .
رک ح ۲۲۳ ینبوع الاسرار سطر ۷ - آنجا نیز صحیح کلمه باید « ورتیج » باشد .

۴ - پ : ده ۵ - م و پ : چوب دستی . ۶ - از « چنانکه » تا

اینجا در نسخه « پ » نیست . ۷ - پ : + نخستین را از یازده مؤنث و هژده مؤنث

که بر سکون مبنی کنند و مگر عدد

الْعَدَس : نرسک ^۱ .	کند و نون را بسبب ترکیب از
الْبَصَل : پیاز.	وی بیفکنند. چنانکه تنوین را از
الاستبدال : بدل گرفتن.	دیگر اندھا.
الذنی : نزدیکتر و فرومایه تر.	الْعَيْن : چشم و چشمه. الَاْعَيْن و عیون
الدُّنُو : نزدیک شدن.	جماعه.
الدَّئَانَةُ والدَّئِوَات : ناکس شدن و خوار	المَشْرَب : آنخور.
شدن. والماغبی دئاء و دئوآت.	الْمَشْرَب : آشامیدن. اسم موضع از باب
المِصْر : شهر.	فَعَلَّ يَفْعَلُ وَفَعَّلَ يَفْعِلُ وَفَعَّلَ
السُّؤَالُ وَالْمَسْأَلَةُ : پرسیدن و خواستن.	يَفْعَلُ وَفَعَّلَ يَفْعِلُ بر وزن
الذَّل ^۲ و الدَّلَّة و المَدْلَّة : خوار شدن	مَنْعَلْ آید. چنانکه مَدْخَل و
و الذَّلَّ بکسر رام شدن.	مَنْحَر و مَعْلَم و مَصْعَب و از باب
الْمَسْكَنَة : بیچارگی.	فَعَلَّ يَفْعَلُ وَفَعَّلَ يَفْعِلُ بر وزن
الْبُوء : بازگشتن.	مَنْعَلْ چنانکه مَنْزِل و مَحْسَب.
النَّبِي : پیغامبر و حقیقت معنی او مرد آگاه؛	الْعَثَى : فساد کردن ^۱ .
بلند قار:	الطَّعَام : خورش. الاطعمه جماعة.
الْمَعْصِيَة وَالْعِصْيَان : بی فرمانی کردن.	الْأَنْبَات : رویانیدن.
الْأَعْتِدَاء : از حد در گذشتن.	الْبَقْل : تره. البقلة یکی.
الْهَوْد و الهِيَادَة : توبه کردن قوله تعالى	الْقِيَاء : خیار.
انا هدنا اليك وجهود شدن.	الْفُؤْم : گندم و سیر.
[وَالَّذِينَ هَادُوا].	الْفُؤْم : سیر.

۱ - نسخه پ : در لابلای سطور و حاشیه نوشته : . . . افساد در حالت افساد . افساد است چون جور باقیه . . . و در حالت اصلاح . اصلاح . . . چون قصاص و قطع ید . . . (همه عبارات بخوبی خوانده نشد) .
۲ - نسک - نرسک و نسک هر دو بمعنی عدس .
۳ - در نسخه «پ» ذل یفتح ذال ضبط شده . ولی در سایر نسخ و مأخذ «بضم ذال» می باشد .
: م : آگاه کننده و .

[النِّكَل : بند . الا نكال] جماعه .

النَّصْرَانِي : ترسا . النصارى جمع [وقيل جمع نصران كَنَدَمَان وندامى] .

الصَّابِي : جنسى از ترسايان .

الصَّبُوء : از دينى بدىنى شدن .

الْأَجْر : مزد .

الرَّفْع : برداشتن .

الطُّور : كود .

القُوَّة : نیرو و نیرومند شدن .

التَّوَلَّى : برگشتن و دوستى داشتن با كسى

و ولايت راندن و بكار كسى قيام

كردن .

لَوْلَا : اگر نه و چرا نه ، چون در اسم در آيد

معنى وى امتناع الشئ لوجود غيره

بود و چون در فعل در آيد معنى وى

ترغيب بود بمنزله هَلَا .

الْفَضْل : افزونى و نيكوئى .

الرَّحْمُ وَالرَّحْمَةُ وَالْمَرْحَمَةُ : بخشودن .

قَدْ وَلَقَدْ : بدرستى و راستى .

السَّبْتُ : شنبه كردن و خفتن و شنبه .

الْقِرْد : كپتى . الْقُرُود وَالْقِرْدَةُ ج ۱ .

الْخَسَأُ : دور كردن .

الْخُسُوء : دور شدن .

النَّكَال : عقوبت ۲ كه بدان پند گيرند .

بَيْنَ الْيَدَيْنِ : پيش .

(بين ميان اسم ظرف مكانست

واو دو اسم اقتضا كند) ۳ و چون

يَدَانِ و آيدى ، به بين مضاف

شود معنيش پيش باشد .

الْيَد : دست و قدرت . اصلش يَدْيٌ بوده

است . (على وزن فَعْل بسكون العين) ۴ .

الْأَيْدِ وَالْيَدْيِ ج .

خَلْف : پس و گروه و فرزند بد .

الْمَوْعِظَةُ : پند .

الْوَعِظُ وَالْعِظَةُ : پند دادن .

الذَّبْح : گلو بریدن .

الْبَقَرَةُ : ماده گاو و قد تقع على الذَّكَر .

الْهَزْء : افسوس داشتن [سُخْره و ريشخند

گرفتن] و الماضى هَزَأَ وَهَزَى

وَيُعْدِي بِمَنْ و بالباء و اريد المفعول

به ههنا كما يقال هذا علِم الله اى

معلومة [لأن المصدر يذكروا ويراد

۳ - عبارت ميان دو

۲ - م : عقوبتى .

۱ - م : جماعه .

۴ - عبارت ميان دو كمان در

كمان در نسخه «پ» چند سطر بالاتر آمده .

نسخه «پ» نمىست .

الْآن : اکنون و او را حدّ زمانی گویند
آخر ماضی و اول مستقبل و آخر
او همیشه مبنی باشد بر فتنحت .

الْجِئْتُهُ وَ الْمَجِئْتُ : آمدن .
أَدَارَأْتُمْ : اصله تدارأتم ای تدافعتم .
التَّادَرَأْتُ : با یکدیگر بخلاف
کردن .

الْإِرَاءَةُ : نمودن .
الْقِسْوَةُ وَالْقِسَاوَةُ : سخت دل شدن .
التَّفَجُّرُ : روان شدن آب .
التَّشَقُّقُ : شکافتن شدن .
الْخَشْيَةُ : ترسیدن .
الْغَفْلَةُ وَالْغُفُولُ : غافل شدن .
الطَّمَعُ : طمع کردن .

الْفَرِيقُ : گروه .
التَّحْرِيفُ : گردانیدن .
التَّحْدِيثُ : حدیث کردن .
الْفَتْحُ : گشادن و حکم کردن .
الْمَحْجَاغَةُ وَالْحِجَاغُ : با کسی صحبت
گفتن .

الْإِسْرَارُ : پنهان کردن و آشکار کردن
[و هو من الاضداد] .
الْإِعْلَانُ : آشکارا کردن .

به اسم المفعول] .

الْجَهْلُ وَ الْجَهَالَةُ : نادان شدن .
التَّبَيُّنُ : پیدا کردن و پیدا شدن .
الْفَارِضُ : پیرگاو منقطع الولاده من الْكِبَرِ
الْبِكْرُ : جوان گاو وزن شوی نادیده .
الْعَوَانُ : میانه سال ، نه جوان و نه پیر .
الْلَوْنُ : گونه .

الْأَصْفَرُ : زرد .
الْفُقُوعُ : سخت زرد شدن . يقال اصفر فاقع .
سخت زرد . وَ أَحْمَرُ قَانِي . [سخت
سرخ] وَ أبيض يَقُوتُ [سخت سپید]
وَ اسودُ حَالِكُ وَ غریب [سخت
سیاه] وَ أَخْضَرُ نَاضِرُ [سخت سبز] .

السَّرُورُ وَ الْمَسْرَرَةُ : شادمانه کردن .
اللَّوْلُ : نرم و زمین صالح مرزراعت را .
الْإِثَارَةُ : برانگیختن .
السَّقْيُ : آب دادن .

الْحَرَثُ : کشت و کاشته و کشت کردن .
التَّسْلِيمُ : سلامت دادن و سلام کردن و
سپردن .

مُسَلَّمَةٌ : سلامت داده از عیب یا از کار .
الشَّيْبَةُ : نشان و قیل لالون فيها يخالف لون
جميع جلدها .

الْأُمِّيَّ : نانویسنده .

قسم^۱ .

الْأُمْنِيَّةُ : آرزو . امانی ج .

السَّيِّئَةُ : بدی و عقوبت^۲ .

الْوَيْلُ : وای . کلمه^۳ تهدید و وعید است .

الْوَالِدَانِ : مادر و پدر .

آنگاه گویند که هر کسی دعاء بد

ذو : خداوند و او همیشه صفت باشد و

کنند . و قیل وادی با کوهیست در

مضاف بمُظْهَر و مُعَرَّب به حرف

دوزخ .

واصلِ او « ذَوَّوْ » یا « ذَوَّيْ » بوده

الْكَسْبُ : کسب کردن^۱ .

است . و او را یا « یا » را بیفکنند

الْمَسَّسُ : بسودن .

باعتباط [یعنی بی موجهی]^۲ . دلیل برین

الْعَدُّ وَالْعِدَّةُ : شمردن .

آنکه جمع او « آذواء » باشد .

الْإِخْلَافُ : وعده^۳ خلاف کردن و خَلَفَ

الْقُرْبَى : خویشی .

باز دادن^۲ .

الْيَتِيمُ : نارسیده^۱ بی پدر^۲ .

بَلَمَّا : آری . سه حرف کلمه^۳ تصدیق است

الْمَسْكِينُ : درویش .

و آن نَعَم و بَلَمَّا وای است اما نعم

الْحُسْنُ : نیکوئی .

تحقیق و تصدیق سخنی باشد که پیش

الْإِعْرَاضُ : روی گردانیدن^۳ .

رفته باشد . اثبات باشد یا نفی . اما بلی

الدَّارُ : سرای .

در جواب استفهام نفی آید و نَعَم بجای

الْإِقْرَارُ : اقرار کردن و قرار دادن .

او کفر باشد . در قول^۳ « أَلَسْتُ

الشَّهَادَةُ : گواهی^۱ دادن .

بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى » و اما ای کلمه ایست

الشُّهُودُ : حاضر آمدن .

که در پیش قسم بکار دارند برای تأکید

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ : ای یا هولاء او تأکید

۱ - م : کار کردن .

۲ - م + فرزند نیک .

۳ - م : قوله تعالى ، پ : قوله .

۴ - م : از برای تأکید قسم را .

۵ - م : البیسه و در مآخذی که مراجعه شد چنین کلمه ای بدین معنی بنظر نرسید در

قرآن کریم هم نیامده . ۶ - م . در نسخه اساس توضیحی از صحاح برای اعتباط در حاشیه

این کلمه آورده و معنی آنرا ذکر کرده : یعنی اشتربی علت کشتن .

۷ - یتیم : الشی الذی لا نظیر له ترجمان القرآن حاشیه . ۸ - م : بگردانیدن .

۹ - م و پ : گواهی .

البَیِّنَةُ : حجت . بیدار .	لَا تَمُوتُ أَوْ بِمَعْنَى الَّذِينَ وَصَلَتْهُ تَقْتُلُونَ .
التَّائِبُ : نیر و موند کردن .	التَّظَاهَرُ : هم پشت شدن .
الرُّوحُ : جان و وحی و رحمت و جبرئیل و عیسی پیغامبر (ع) و فرشته‌ای که تنها در یک صف باشد و فرشتگان دیگر یک صف .	الْإِثْمُ : بَیْزَه . الْآثِمُ ^۱ وَالْإِثْمُ بَیْزَه مَنَد شَدَن .
الْقُدُّسُ : پاک .	الْعُدُوَّانُ وَالْعِدَاءُ : بی داد کردن ^۲ .
الْهَوَى : دوست داشتن و آرزو و گناه و قیل خواست دل بآنچه نشاید .	الْأَسِيرُ : برده الْآسَرَى وَالْأُسَارَى جَمَاعَه .
الْأَغْلَافُ : در پرده (= آنچه در غلاف باشد) الْغُلُفُ جَمَاعَه .	الْفِدْيَةُ : باز خریدن ^۳ .
الْغِیَافُ : نیام و پوشش . الْغُلُفُ ج	الْمُفَادَاةُ وَالْفِدَاءُ : کسی را از اسیری باز خریدن .
[كَالرَّهْمَنِ جَمْعُ الرَّهْمَانِ] .	التَّحْرِيمُ : حرام کردن .
بَل : نه که . از حروف عطف است .	الْخِزْيُ : رسوا شدن و خوار شدن .
اللَّعْنُ : نفرین کردن و دور کردن .	الْحَيَاةُ : زندگانی . الْحَيَوَةُ . وَالْحَيَوَانُ زنده شدن .
الْإِسْتِفْهَاحُ : یاری خواستن .	الْأَدْنَى : نزدیکتر . الدنیا مؤنثه .
المَعْرِفَةُ وَالْعِرْفَانُ : شناختن .	الْقِيَامَةُ : رُستخیز (بضم و فتح اول) .
بِئْسَ وَسَاءٌ : بدست . این دو کلمه مبالغتست در ذم خلاف . نعم . که مبالغتست در مدح . و هر دو در اصل فعل ماضی اند بر وزن عَلِمَ و از	الرَّوْدُ : باز گردانیدن .
	التَّخْفِيفُ : سبک کردن .
	الشَّدُّ وَالشِّدَّةُ : سخت شدن ^۴ .
	الشَّدِيدُ : سخت .
	التَّقْفِيهِ : چیزی از پس چیزی داشتن و اندر رسانیدن .
	الرَّسُولُ : پیغامبر فرستاده .

۱ - م : و المائم . و این بدان معنی نیست .

۲ - م : بیدادی کردن .

۳ - این واژه و معنی آن در «پ» نیست .

۴ - این واژه در «م» نیست .

التَّحْدِثُ وَالتَّقْدِيمُ : پیش فرستادن و در پیش شدن .

الْوَجُودُ وَالْوَجْدَانُ : یافتن .

الْحِرْصُ : آزر شدن .

الْإِشْرَاكُ : انباز کردن .

الْوُدُّ وَالْمَوَدَّةُ : دوست داشتن .

التَّعْمِيرُ : زندگانی دادن .

الْأَلْفُ : هزار .

السَّنَةُ : سال و قحط .

الزَّحْزَحَةُ : دور کردن .

البَصِيرُ : بینا .

جَبْرَائِيلُ : بر وزن جَبْرِعِيل نام برید

حضرت است^۲ . و در وی سه قرائت

دیگر است . جَبْرَائِيلُ بر وزن

جَبْرِعِيل و جَبْرَائِيل و جَبْرِیل .

مِكَائِيلُ : بر وزن میکاعیل [نام فرشته ایست

و در وی دو قرائت دیگر است .

مِكَائِيلُ بر وزن میکاعیل و میکال^۴ .

الْإِذْنُ : دستوری دادن و دانستن .

البُشْرُ وَالبُشْرَى : مژده دادن و البُشْرَى

افعال غیر متصرفه اند . تقول نِعِم

الرجلُ زیدٌ نیکُ مردست زید .

وزید را در نِعَم مخصوص به مدح

گویند و در بَشَم مخصوص به مذم

و در رَفَعی او دو قول است . یکی

آنکه مبتداست و خبر او نِعَم الرجل

مقدم بروی . دوم آنکه خبر مبتدا

مَحذوف است و تقدیرش هو زید

باشد .

البَغْيُ : ستم کردن و یعدی بعلی .

الْإِهَانَةُ : خوار کردن .

وَرَاءُ : پس و پیش .

لِمَ : چرا . اصل او «لما» ست . لام تعلیل

درمآء استفهام در آمده است و الف از

برای تخفیف ساقط شده .

الْإِسْتِرَابُ : در خورانیدن .

العِجْلُ : ای حُسْبُ العجل^۱ .

الْخُأْيُوصُ : ویژه شدن [یعنی صافی شدن] .

التَّمَنَّى : آرزو بردن .

الْأَبَدُ : همیشه^۲ .

۱ - = برای دوستی گوساله .

۲ - اساس و پ . این واژه و معنی آن در

نسخه «م» نیست .

۳ - م : + ای رسول .

۴ - م و پ . عبارات

سیان دو قلاب فقط در نسخه اساس نیست . و نیز این توضیحات در باره نامهای جبرئیل و

میکائیل در کتابهای لغات و مفردات قرآن نیابده .

[ایضاً] مزده .

المُعَاهَدَة : با کسی عهد کردن .

النَّبَذ : افگندن .

الظَّهْر : پشت .

الِاتِّبَاع : پس روی کردن .

الْكَيْن : جز آنکه . چون مخفف گردانی از

حروف عطف باشد مراد راك را .

السِّحْر : جادویی کردن و جادوی .

بَابِل : نام زمینی است در عراق و قبل

کوهیست که کوشک نمرود بر آنجا

بود^۱ .

هاروت و ماروت : دو فرشته اند نگوسار

آویخته در چاه بابل .

الْفِتْنَة وَالْفُتُون : آزمودن .

الْفَتْن : سوختن و در رنج افگندن .

التَّعَلُّم : آموختن .

التَّفْرِيق وَالتَّفْرِيقَة : پراکنده کردن .

المرء : مرد .

الضرّ والضرّ و المضرّه : گزند کردن .

النفع : سود کردن .

الخلق : بهره صالح .

الشِّرَى وَالِشِرَاء : خریدن و فروختن .

لَوْ : اگر نه برای امتناع ثانی برای امتناع

اول باشد و چون «لا»^۲ بدو پیوندد

بمعنی «هَلَا» گردد و جز در فعل

نشود . [لولا فَعَلْتَ چرا نکردی .

قال الله تعال لو كان فيهما آلهة إلا الله

لَفَسَدَتَا امتناع فساد است در زمان

ماضی بنا بر امتناع آلهه] .

المثوبه : پاداش بنیکی .

المُراعات : گوش داشتن .

الرَّعُونَة : بی^۳ خرد شدن .

أَهْلُ الْكِتَاب : جهودان و ترسایان .

الاختصاص : برگزیدن .

النَّسْخ : منسوخ کردن و نسخت گرفتن

و قُرِئَ نَسْخَ اِی نَأْمُرُكَ بِأَنْ

تُبَيِّنَ نَسْخَهَا أَوْ مِّنْ أُنْسَخَ

ای جَعَلَهُ ذَانَسْخ .

الانساء : فراموش گردانیدن ای نُنْسِكُهَا

وهی قراءه سالم .

النَّسْء وَالنِّسَاء وَالنَّسْءُ : تأخیر کردن .

الوالی : یار و دوست .

۱ - عبارات اخیر از «وقیل» در نسخه «پ» نیست .

۲ - م : نا .

۳ - م و «پ» در نسخه اساس «ما»

: - م : النسو والنسو والنسی .

النَّصِير: یاری^۱.

التَّبَدُّل: بدل گرفتن.

السَّبِيل: راه.

الْحَسَد: بدخواستن.

التَّبَيُّن: پیدا شدن و درنگ کردن.

الضَّمْح: در گذاشتن جرم و اعراض کردن از کسی یا چیزی و همایُعدَّیان بعن.

الهُود: جهودان جمع هاید یا اصل وی الیهود باشد. «یا» ساقط شده بود.

هات: بیارتو مرد. امرست از هاتسی یُهاتسی

وقیل هات صوت بمنزله هاء فی معنی

أَحْضِر البرهان [فی معنی هاءك

ای خذ وللائین هاؤ ماهاؤم جماعه

وهی اسم فعل وتقول هاء یارجل]

بکسر الهمزه ومعناه هات وللمراءة

هائی باثبات الیاء مثل هاتی البرهان.

حجّت الاسلام: چیزی بکسی سپردن و

مسلمان شدن و گردن نهادن^۲.

الْوَجْه: روی و اول چیزی و قبله.

لَیْسَ: فعل ناقص است از بهر تنفی حاضر

اسم را برفع کند و خبر را بنصب

چون کان و از وی جز سیزده وجه

ماضی نیامده است*. و حکم اخوات

لیس حکم لیس باشد و آن سیزده

فعل است: کان و صار و عاد بمعنی

صار و أصبح و امسی و اضحی و ظلّ

و بات و ما زال و ما برح و ما فتی

و ما آنفک و مادام.

الحُكْم: حکم کردن و حکمت^۳.

الاِخْتِلَاف: بایکدیگر خلاف کردن و

بنزدیک کسی شدن و الثانی یُعَدّی

بالی [ومنه قیل لطلبة العلم المختلفة]

و بهم در شدن.

الْمَنْع: بازداشتن.

الْمَسْجِد: مزگت^۴.

السَّعْي: کار کردن و در رفتن و شتاب

کردن.

الْخَرَاب: ویران شدن و ویرانی.

الْمَشْرِق: جای بر آمدن آفتاب.

الْمَغْرِب: جای فرو شدن آفتاب.

آین: بجای. اسم ظرف مکانست و او را

دو معنی است یکی آنکه سوآل باشد

۱- م و پ: یاری گر.

۲- این لغت و معنی آن در هر سه نسخه به همین صورت آمده (۹۹) (آیه ۱۰۶ در معنی «اسلم»).

۳- م: در زیر سطر افزوده: گفتار.

۴- پ: مزگد.

* حاشیه: زیرا تشبیه مردان با زنان از روی لفظ یکبست. اگر چه معنی دیگر است.

المِلَّة: کیش.
 الِابْتِلَاء: آزمودن.
 ابراهیم و اسمعیل: نام دو پیغامبرست
 علیهما السلام پدر و پسر و ابراهام در
 وی قرائت است.
 الِاتِّمَام: تمام کردن.
 الِامَام: پیشرو و راه و نامده.
 الذَّرِیَّة: فرزندان. از ذَرَّیَا از ذَرَّاءَ
 [حاصل وی مضاعف بود یا
 مهموز لام] وزن وی فُعْلِیَّة
 یا فُعُوله باشد.
 النَّیْل: یافتن و رسیدن.
 البَیْت: خانه.
 المَثَابَه: جای بازگشتن.
 الِامْن و الِامْنَة و الِامَان: ایمن شدن
 و استوار داشتن.
 التَّصْلِیَه: نماز گزاردن و درود دادن.
 الطَّوْف و الطَّوَّاف: برگردیدن.
 الْعَكْف: بازداشتن.
 الْعُكُوف: روی به چیزی آوردن و مقیم
 شدن و الغَابِر یَعْکُف و یَعْکِف.
 البَلَد: شهر و زمین.
 الِاضْطِرَار: بیچاره گردانیدن.
 الصَّیْرُ و الصَّیْرُورَه و المَصیر: گشتن.

از مکان. دوم آنکه فعل مضارع
 را بجزم کند در شرط و جزا و ماء
 زیادت در وی در آرند گویند.
 اَیْنَمَا. هر جا.
 التَّوْلِیَّة: روی به چیزی آوردن و پشت
 گردانیدن و والی گردانیدن.
 لَمَّ: آنجا و گویند «ثم» در اشارت بجای
 دور چنانست که «هنا» در اشارت
 بجای نزدیک.
 الواسِع: فراخ عطا و بی نیاز.
 الْقُنُوت: فرمان برداری کردن و در نماز
 دیر ایستادن و در نماز دعا خواندن.
 البَدِیع: نوکننده.
 الْقَضَاء: حکم کردن و گزاردن آنچه بر تو
 واجب باشد و تمام کردن و محکم
 کردن و کشتن و هذا الاخیر یُعَدّی
 بعلی و بنفسه.
 التَّكْلِیم: سخن گفتن.
 الْاِرْسَال: فرو فرستادن.
 الْبَشِیر: مرده دهنده.
 النَّذِیر: بیم کننده و بیم.
 الْجَحِیم: آتش بزرگ.
 الرَّضی و الرِّضْوَان و المرَضاه: خشنود
 شدن و پسندیدن.

المَصِيرَة جای باز گشت و باز گشتن
گاه .

القَاعِدَة : بنیاد دیوار .

التَّقَبُّلُ : پذیرفتن .

الْأُمَّة : پس روان پیغامبر و پر خیر^۱ و
ملت و گاه^۲ و گروه . ان هَذِهِ
أُمَّتُكُمْ^۳ - وَاذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ^۴ .

النَّسَكُ : قربان کردن و عبادت کردن
الْمَنْسِكُ قربانگاه .

الْحِكْمَةُ : گفتار و کردار درست و دانش^۵ .

التَّزَكُّيَّة : پاک گردانیدن و بستودن .

الْعَزِيزُ : قوی و بی همتا .

الرَّغْبَةُ وَ الرُّغْبُ وَ الرُّغْبُ^۶ : رغبت از
چیزی بگد دانیدن و یُعَدُّی بعن
و رعبت کردن در چیزی و یُعَدُّی
به «فی» .

السَّفَهَ وَ السَّفَاهَ وَ السَّفَاهَةُ : نادان و تُنْكَ
خرد شدن^۷ . سَفِهَ نَفْسَهُ ندانست
تن خود را^۸ یا بی خرد گردانیدش .

۱ - یعنی مرد پر خیر .

۳ - در حاشیه آمده . نسخه پ و م این عبارت را ندارد .

بعد حین (رَكَ وَجْهَهُ) .

۶ - م این کلمه را ندارد .

۸ - پ و م : «تن خود را» ندارد .

۱۰ - پ و م : علیهم السلام .

یا در اصل سَفِهَ فی نفسه باشد . یا
سَفِهَتْ نَفْسَهُ باز فعل نقل کرده
شد و نَفْسَهُ منصوب شد بر تمیز .

الْإِصْطِفَاءُ : برگزیدن .

التَّوَصِيَّةُ : اندرز کردن .

الْحُضُورُ : حاضر آمدن .

الْأَبُ : پدر و اصل او «ابو» بوده است .

محمد و ادریس و اسحاق و هارون
و یعقوب و الیاس و داود و موسی

و ایوب [و زکریا و یحیی و یونس

و ذالنون]^۹ نامهای پیغامبرانست

صلوات الله علیهم اجمعین^{۱۰} .

الْحَنِيفُ : مسلمان پاک . واصله گشته از دین
باطل .

الْأَسْبَاطُ : مین بنی اسرائیل کالقبایل مین

العرب پسران دوازده فرزند

یعقوب علیه السلام . واحداها

سیط .

المُشَاقَّةُ وَ الشِّقَاقُ : بایکدیگر خلاف کردن

۲ - هنگام (رَكَ وَجْهَهُ)

۴ - یعنی

۵ - رَكَ ص ۲۶ و ذیل آن در معنی «حکم» .

۷ - م : نيك بی خرد شدن

۹ - پ و م . در نسخه اساس نیست .

الجُوع: گرسنه شدن و گرسنگی .	الكِفَايَة: بسنده کردن .
النَّقْص: کم کردن .	الصَّبْغَة: دین . صبغة الله نصب علی الاِغراء
النُّقْصَان: کم شدن .	ای الزموا دین الله .
المَال: خواسته .	الاِخْلَاص: ویژه کردن ^۱ .
الاصَابَة: رسیدن و یافتن .	القِبْلَة: معروف .
المُصِيبَة: کاری سخت که بکسی رسد [و	الوَسْط: پسندیده و گزیده و میانه .
او از صفات غالبه است . کالکبیرة	الوَسَاطَة: بزرگوار شدن . والنعت ^۲ و سبط .
والبیت . وی از اسماء غالبه است .	الانْقِلَاب: بازگردیدن ^۳ .
مصیبه و کبیره هر دو در صفات	العَقِب: پاشنه و فرزند فرزند .
نظیر بیت است در اسماء اجناس ،	الاضَاعَة: ضایع کردن .
و ابن عمر در اسماء اعلام ، و امّ	الرَّؤْف: مهربان . قُرِیْ علی وزن الفعول
ولد در شرعیات ^۴ .	و الفَعْل .
الصَّفَا: سنگ سخت و لغزان و نام کوهی	التَقَلُّب: برگشتن .
بمکه .	الشَّطْر: جزو و سوی .
المَرْوَة: نام کوهی بمکه .	الامْتَرَاء: بشک شدن .
الشَّعِیرَة: عبادت گاه و هر چیزی که او را	الوِجْهَة: آن سوی که روی بدو آرند .
نشان طاعت کنند ^۵ .	الاسْتِیْبَاق: بر یکدیگر پیشی گرفتن .
الحَجَّ: حج کردن [و قصد کردن ^۶] و	الحَرَام: چیز حرام و ماه حرام .
بحجت غلبه کردن .	الحُجَّة: پوزش .
	المَحْی: زنده .

۲ - پ: و النغف .

۱ - م: در زیر مستر + یعنی صافی کردن .

۳ - پ و م: گشتن .

۴ - عبارات داخل دو قلاب فقط در نسخه «م» آمده .

۵ - م: در حاشیه آورده: و منه شعر البدنه . نشان کرد قربانی را بخون آلودن قال

الله تعالی: و من يعظم شعائر الله .

۶ - فقط در م و پ .

الاعْتِمَار: عمره آوردن^۱ و زیارت کردن.

الْجَنَاح: بَنَزَه.

التَّطَوُّف: گردیدن.

النَّطْوُوع: عبادت افزونی کردن.

أَجْمَعَ^۲: تأکید اسمی معرفه باشد مذکر

که در وی معنی جمع باشد چون

کل و اعراب او اعراب مؤکد

باشد و معنیش همه باشد.

الْإِنِّظَار: زمان دادن.

النَّهَار: روز.

الْفُلُوك: کشتی و کشتیها.

الْبَيْت^۳: پراکنده کردن و آشکارا کردن

راز و اندوه سخت.

الدَّابَّة: جنبنده.

التَّصْرِيف: گردانیدن.

الرَّيْح: با دو بوی و دولت و نصرت.

السَّحَابَه^۴: ابر.

التَّسْخِير: رام کردن.

الْإِحْبَاب: دوست داشتن.

الْحُبُّ و الْمَحَبَّة: دوست داشتن.

التَّبَرُّء: بیزار شدن.

التَّقَطُّع: پاره پاره شدن و خلاف کردن.

السَّبَب: رَسَن و پیوند و دَر.

الْكِرَّ: باز گردانیدن.

الْكِرَّة: یکبار.

الْحَسْرَةُ: دریغ [هر فَعَلَه را جمع وی

فَعَلَات آید بفتح عین الـ در

صفت و مضاعف و معتل عین.

چون عِبَلَات و حَبَّات و

عَوْرَات].

الْخُرُوج: بیرون آمدن.

الْحِلَال: روا و شایسته و از احرام بیرون

آمده و حلال شدن.

الْخُطْوَة: میان دو گام ای ماینقلکم الیه ای

الی الشیطان.

الْإِبَانَة: پیدا کردن و پیدا شدن [لازم و

متعدی].

الْمَحْشَاء: معصیت زشت.

الْإِلْقَاء: یافتن.

النَّعِيق: بانگ بر گوسفند زدن.

۱ - م: در حاشیه = حج خورد (= خرد).

۲ - این کلمه و شرح آن تا «الانظار» در نسخه م نیست.

۳ - در م: السحاب. ۴ - یعنی باب. سبب در قرآن بر چهار وجه است:

رسن - در آسمان (= باب آسمان) راهها و منزلها - علم وجوه قرآن.

المُنَادَاةُ وَ النِّدَاءُ : خواندن .

المَيْتَةُ : مردار .

اللَّحْمُ : گوشت .

الْخِنْزِيرُ : خوک .

الْإِهْلَالُ : آواز برداشتن .

الْبَغْيَةُ وَ الْبُغَاءُ : جستن .

غَيْرِ بَاغٍ : نه ستم کننده بر دیگری^۱ . [نه

طلبنده غیر معنی دفع هلاک از

نوع تِلْذُذُو تَنْعَم] .

وَلَا عَادٍ : و نه در گذرنده از سدر مق^۲ .

الْبَطْنُ : شکم .

فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ : چه صبورند

ایشان بر آتش و مالتعجب و فعل

تعجب بر دو گونه است یکی آنکه

بر وزن ما أَفْعَلْ باشد چنانکه

گوئی ما أَحْسَنَ زیداً چه نیکوست

زید دوم آنکه بر وزن أَفْعِلْ به

باشد چنانکه گوئی أَحْسِنَ زیدٌ

چه نیکوست زید . قال الله تعالى

أَبْصِرْ به واسمع و این هر دو صیغه

جز از فعل ثلاثی نیاید .

الْإِصْبَارُ : شکایتا گردانیدن . و «ما» استفهام

را بودا اگر أَصْبَرَ فعل ماضی باشد .

الْبَعِيدُ : دور .

الْقَبِيلُ : سوی و توانائی و آشکارا .

ابْنُ السَّبِيلِ : راه گزری . هذه اضافه

ملازمة کابن الماء [ای طیر الماء]

مرغ آبی .

الرَّقِيبَةُ^۳ : گردن . یعنی فی معاونة المکاتبین

حتى يَفْكَوْا رِقَابَهُمْ .

الْبِأْسَاءُ : سختی (یعنی فقر و شدت)^۴ .

الضَّرَاءُ : بد حالی و تنگی .

الْبِاسُ : سختی و کار زار و عذاب .

الْمُقَاصَّةُ وَ الْقِصَاصُ : کسی را از برای

دیگری باز کشتن و مانند آنچه داده

باشی باز ستدن . کتب علیکم القصاص

بر قاتل تمکین و بر قاضی قضاء عند^۵

ظهور الحُجَّة و بروالی اعانت و بر

ولی قتل مراقبت عدل . معنی وجوب

در قصاص اینست نه کشتن کشته

ولی خود را .

الْقَتِيلُ : کشته .

۱ - این معنی در «م» نیست .

۲ - در حاشیه نسخه اساس آمده: الرقی :

۳ - = بنده و غلام و گردن (ف - نفیسی) .

باقی جان .

۴ - عبارت میان دو کمان در نسخه پ نیست - م : در زیر این کلمه آورده بغیر کشتن .

الْحُرَّة: آزاد .

الْأُنْثَى: ماده .

الْأَخ: برادر . الْإِخْوَةُ وَالْإِخْوَانُ ج^۱ .

الْأُخْتُ: خواهر . الْآخَوَاتُ ج واصل هر دو « اخو » بوده است .

[الْعَفْوُ: البذل والها آن فی له و اخیه صغیر

الولی و هو حَسَنٌ فی قوله فمن

عفی] .

التَّأْدِيَةُ وَالْآدَاءُ: گزاردن .

الْمُتَّبِعُ: خرد .

الْوَصِيَّةُ: اندرز .

الْحَنَفُ: میل کردن .

الصَّوْمُ وَالصِّيَامُ: روزه داشتن .

الْآخَرُ: دیگر مرد ، الْآخَرَى دیگر زن .

الْآخَرُونَ وَالْآخَرُ جَمَاعَهُ .

الْإِطَاقَةُ: توانستن .

فِدْيَتُهُ: بدلی . الْفِدْيَةُ: آنچه بوی

خویشتن بازخرند .

الشَّهْرُ: ماه .

الرَّمَضُ: سوخته شدن پای از گرمی زمین

و گرم شدن روز .

رَمَضَان: نام ماه روزه و در اصل سوزنده^۲

گناه . وَالرَّمَضَانُ فِي الْأَصْلِ

مصدر رَمَضَ إِذَا احْتَرَقَ وَ

هُوَ لَا يَنْصَرِفُ لِلتَّعْرِيفِ وَزِيَادَةِ

الْألف والنون نحو عثمان وسعدان .

الْيُسْرُ: آسان شدن و آسانی .

الْقُرْآنُ: نَبِيٌّ^۳ .

الْعُسْرُ وَالْعُسْرَةُ: دشوار شدن و دشواری .

التَّكْمِيلُ وَالْإِكْمَالُ: تمام کردن [علی

القراءتين] .

التَّكْبِيرُ: خدای را بزرگی یاد کردن .

الْإِجَابَةُ: پاسخ دادن .

الْإِسْتِجَابَةُ: پاسخ کردن .

الرَّشْدُ وَالرَّشَدُ وَالرَّشَادُ: راه راست

یافتن [الرَّشْدُ: ضد الغی]^۴ من

باب نَصَرَ وَضَرَبَ وَعَلِمَ .

الْإِحْلَالُ: حلال کردن و فرود آمدن .

الرَّفِثُ: جماع واصله الافضاح بما يجب

آن یکنی عنه و یُعَدَى بِالْإِلْتِزَامِ

معنی الافضاء .

الْلِبَاسُ: پوشش .

الْإِخْتِيَانُ: خیانت کردن .

المُبَاشَرَةُ: جماع کردن .

۱- پ و م : جماعه . ۲- این واژه و معنی آن در نسخه «م» نیست .

۳- در نسخه م: و قری یرشدون من باب نصر و یرشدون من باب علم .

الابْتِغَاءُ : جُستَن .	ذَبْح كَنَد .
الْخَيْطُ : رِشته .	الْحَلَقُ : موی [سر] ستردن :
الْأَبْيَضُ : سَبید .	الرَّأْسُ : سر .
الْأَسْوَدُ : سیاه .	الْبُلُوغُ : رسیدن .
الْحَدَّ : کرانه چیزی [و قیل اندازه] .	مَحِلَّةٌ : آنجا که حلال شود .
الْإِدْلَاءُ : فرو گذاشتن دلو و حجت آوردن	ذَبْحٌ : قربانی .
و رشوت دادن .	الْأَذَى : رنجه شدن و رنج و فرخشی .
الْهَيْلَالُ : ماه نور . الْآهِلَّةُ ج .	الْصَّدَاقُ : معروف .
المیقات : هنگام .	النُّسُكُ : قربان کردن از چهار خدای
الْمُقَاتِلَةُ وَالْقِتَالُ : کارزار کردن ^۱ .	عز و جل و هو مصدر النُّسُكُ
الثَّقِفُ : یافتن و گرفتن بزودی .	جمع . النسیکه قربانی .
الانْتِهَاءُ : باز ایستادن و بکرانه رسیدن .	التَّمَتُّعُ : برخورداری گرفتن .
الْحُرْمَةُ : حرمت .	الْكَمَالُ : تمام شدن .
الْإِلْقَاءُ : افکندن .	حاضری المسجد الحرام : ای داخلی
الْهَلَاكُ وَالْهَلَاكُ وَالْهَلَاكَةُ وَالْهَلَاكَةُ	المیقات .
و التَّهْلُكَةُ : نیست شدن .	الْمُعَاقِبَةُ وَالْعِقَابُ : عقوبت کردن و
الْإِحْصَارُ : باز داشتن . فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ :	غنیمت یافتن .
اگر باز داشته شوی ^۲ به بیماری	الْحَجَّجُ : ای وقت الحج .
یا بدشمن .	أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ : شوال و ذوالقعدة و عشر
الْإِسْتِيسَارُ : آسان شدن .	من ذی الحجه .
الْهَدْيُ : آن چهار پای که نمکه برنند و	الْفَرِضُ : فریضه کردن .

۱- این کلمه در «م» نیست .

۲- م : النسك : قربان کردن . . . و هو مصدر . . .

۱- پ : - با کسی .

۳- م : شوید .

النسك جماعة .

المُجَادَلَةُ والجِدَالُ: با کسی بیکار کردن.

التَزَوُّدُ: توشه برداشتن.

الزَادُ: توشه.

التَّقْوَى: پرهیزکاری.

أُولُوا: جمع «ذو» نه از لفظ وی.

الْإِفَاضَةُ: بانبوهی بازگردیدن و آب ریختن.

عَرَافَاتُ: اسم عَلَمٌ موقف است و منصرف

است زیرا که این تا بالف علامت

جمع اناث است و تأنیث لفظی^۱ با

تقدیری سبب منع صرف است و

این تا مانعست مرتقدیری را چون

تأنیث. پس دروی از اسباب جز

علمیت سببی دیگر نیامد بخلاف

عرفه که نامنصرفست و دروی

علمیت و تأنیث است.

الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ: الْمَعْلَمُ والممنوع یعنی

مُزْدَلِفُهُ [وصف بالحرام لحرمة:

الازدلاف الاجتماع].

الِاسْتِغْفَارُ: آمرزش خواستن.

الْحَسَنَةُ: نیکوئی و این صفت است [قوله

تعالی فی الدنيا حسنة ای نعمة

حَسَنَتُهُ] ولهذا اینجا عام است

اگر چه نکره است در موضع

اثبات. قیل^۲ الحسنة فی الدنيا

المرأة الصالحة و فی الآخره الجنة

وقیل حسنة الدنيا التوفیق والعصمة

و حسنة الآخره العفو والمغفرة

وقیل حسنة الدنيا العافیة. وروی

ابو دردا ان رسول الله (ص)

قال من اوتی الدنيا قلباً شاکراً و

لساناً ذا کراً و زوجةً صالحة

تُعینُهُ علی امر دنیا و آخرته

فقد اوتی فی الدنيا حسنة و فی

الآخرة حسنة و و فی عذاب النار^۳.

الْوَقَايَةُ: نگاه داشتن.

النَّصِيبُ: بهره.

السُّرْعَةُ و السَّرْعُ: زود شدن.

المَحَاسِبَةُ وَالْحِسَابُ: با کسی شمار کردن.

۱- م: در حاشیه آورده: نه علامت تأنیث زیرا چه این علم است منقول از مؤنث

بالف و تا برای یک موضع پس عرفات مذکر باشد.

۲- قیل تا «عذاب النار» فقط در حاشیه نسخه اصل نوشته شده.

۳- عبارات در کتب احادیث بصورت دیگر آمده: غلطها اصلاح شد. رک نهج

الفصاحه ش ۲۰۹ و معجم المفهرس.

ایامِ معدودات: یعنی ایام تشریق [و آن سه روز عید قربانست] .

التَّعَجُّلُ: شتافتن .

التَّأَخُّرُ: باز پس شدن .

الْحَشْرُ: گرد کردن و برانگیختن .

الْإِعْجَابُ: خوش آمدن .

الْإِشْهَادُ: گواه کردن و حاضر کردن .

الْأَلَدُ: سخت خصومت .

الْمُخَاصَمَةُ وَالْخِصَامُ: بایکدیگر خصومت کردن .

الْإِهْلَاكُ: هلاک کردن .

النَّسْلُ: فرزند وزه^۱ وزاد .

الْفَسَادُ وَالْفُسُودُ: تباه شدن .

الْعِزُّ وَالْعِزَّةُ: ارزمنده^۲ شدن و نایافت شدن و سخت آمدن .

الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ: آیه الحَمِيَّةُ بِالْكَبِيرِ [الْحَمِيَّةُ: ننگ داشتن] .

حَسَبُ: بس و دروی الف و لام نیاید .

جَهَنَّمَ: نام دوزخ .

المِهَادُ: آرامگاه .

السَّلَامُ وَالسَّلَامُ: آشتی .

كَافَّةً: همه .

الزَّلُّ وَالزَّلَالُ: بلغزیدن قدم .

هَلْ: حرفیست مرستفهام را و او را پنج

معنی است^۳ . یکی آنکه بمعنی ماء نفی

باشد قال الله تعالى هل ينظرون . دوم

آنکه استفهام را باشد چون همزه

چنانکه گوئی: هل عندك ماء . سیوم

آنکه بمعنی «قد» باشد . قال الله تعالى:

هل اتيك . چهارم آنکه بمعنی تمی

باشد قوله تعالى: فهل لنا من شفعاء

پنجم آنکه بمعنی تقریر^۴ باشد: قال الله

تعالى: هل في ذلك قسم لذي حجر .

الظُّلَّةُ: سایه بان .

كَمْ: چند و بسا اسمی است مبنی بر سکون

و او را دو معنی است و در هر دو معنی

مبهم می باشد . یکی آنکه سوآل باشد

از عدد و اسم نکره را نصب کند بر

تمیز چنانکه گوئی كَمْ درهماً عندك

چند درهم است نزد تو یعنی اَعِشْرُونَ

۱ - م زه (بکسر اول) .

۲ - در وجوه قرآن «هل» را چهار وجه است: بمعنی نه (= ما عنفی) . بمعنی

بدرستی (= قد) . بمعنی آگاه باش (= استفهام) . بمعنی هست (= تقریر یا تقدیر) .

۳ - م : تقدیر .

طالبان تفسیر بیشتر رجوع فرمایند به وجوه قرآن .

درهماً عندك امثلثون . دوم آنکه خبر باشد و عدد بسیار فایده دهد بر ضدّ ربّ . واسم انکره را جر کند بمشابهت ربّ . چنانکه گوئی کم رجلی رأیت . بسا مردان که دیدم . و روا باشد که من را در ممیز کم خبری در آورند گویند کم من رجلی رأیت . و محل « کم » در هر دو معنی گاه رفع باشد [بابتدا] و گاه نصب باشد [بمفعولیت] و گاه جر . [نظیر الرفع فی الاستفهام قولک کم درهماً عندک تقدیر دای عدد من الدراهم حاصل عندک و فی الخبر کم غلام لک یعنی کثیر من الغلمان] کتّاین و نظیر النصب فی الاستفهام قولک کم رجلاً رأیت تقدیره ای عدد من الرجال رأیت . و فی الخبر کم غلام ملکک یعنی کثیراً من الغلمان ملکک . و نظیر الجر بالحرف فی الاستفهام علی کم جذعاً بنی و بینک . و فی الخبر بکم رجلی مررت یعنی بکثیر من الرجال مررت . و بالاضافه فی الاستفهام رزق کم رجلاً اطلقت . و فی الخبر رزق کم رجلی

اطلقت ای رزق کثیر من الرجال اطلقت .

التزیین : آراستن .

السّخر والسّخر والسّخری والسّخریه [و المّسخر] : فسوس داشتن .

الحُسبان و المّحسبه : پنداشتن . والغابر یحسبُ و الماضی حسِبَ بکسر العین لا غیر .

ولمّا یا تیکم : و هنوز نیامده است بشما . الزّلزلة و الزّلال : جنبانیدن .

متی : دو معنی دارد یکی آنکه سوآل باشد از زمان چنانکه آین در مکان . چنانکه گوئی منی خرج زید . کی بیرون شد زید . و متی الخروج و روانبا شد که مبتداء « متی » شخص باشد زیرا که ظرف زمان خبر جُثم نباشد خبر حدّث باشد یعنی مصدر و مبتداء « آین » جثّه و حدّث هر دو روا باشد . زیرا که آین ظرف مکانست . دوم آنکه فعل مضارع راجزم کند در شرط و جزا . چنانکه گوئی متی تجلیس و ماء زیادت

۱- در نسخه اساس : اسمی ، ی بجای کسره آمده .

۲- م : سرد که دیده

۳- م : بکسر اول در زلزله و زلال .

وی در آرند و همان عمل کند که
پیش از ما گویند متی ما تخرج اخرج.
و در هر دو وجه ظرف زمان باشد.
الکثرة والکراهة: دشوار داشتن.

عسی: شاید که و قبل مگر و وی فعل
ناقص است اسم را برفع کند و خبر
را بنصب. و خبر او جز فعل مضارع
نباشد و او را دو حال است. یکی
آنکه فاعل او اسم صریح باشد
چون زید. دوم آنکه فاعل او «آن»
باشد باصلت خویش. پس چون
فاعل او اسم صریح باشد عسی
بمعنی قارب^۱ باشد و او را بجز حاجت
باشد^۲ و خبر او یفعل باشد با آن.
چنانکه گوئی عسی زید^۳ آن یخرج^۴
و تقدیرش قارب زید الخروج باشد
و چون فاعل او آن باشد باصلت
خویش عسی بمعنی قرب باشد و او
را بجز حاجت نباشد. چنانکه گوئی
عسی^۱ آن یخرج زید^۲ و تقدیرش
قرب خروج زید باشد. نظیر عسی

آن تکر هوا شیئا و هو خیر لکم
و مذکر و مؤنث و واحد و ثنیه و
جمع در او یکسان بود. افعال مقاربه
چهار است. عسی و کاد و کرب
و او شک.

الصلاة: برگردانیدن.
الصدود: برگشتن.
لم یزال و لایزال: همیشه.
الاستطاعة: توانستن.
الارتداد: از مسلمانی برگشتن و جز از آن.
الحبیط و المحبیط: باطل شدن.
المهاجرة: از کسی بریدن و از زمینی
برزمینی شدن.
المجاهدة و الجهاد: با کسی کارزار
کردن.

الرجاء: امید داشتن و ترسیدن.
الخمر: می و انگور و الخمر شراب مسکر
معتصر من العنب و هذا حد حقیقی
والشرعی مایع یجیب بشرب قطرة
منه الحد.
المیسر: قمار و قمار بازیدن.

- ۱ - م: قرب. ۲ - پ و اساس. در «م»: «نباشد» و عبارت بعد هم با
«چنانکه گوئی» در «م» نیست. ۳ - م: عسی آن یخرج زید.
۴ - م: قرب خروج زید باشد. ۵ - م و اساس. از نظیر تا آخر آیه در پ نیست.

الْمَنْفَعَةُ : سود .

التَّفَكُّرُ : اندیشه .

المُخَالَطَةُ : با کسی آمیختن .

الإِعْنَاتُ : بدشواری افکندن^۱ . در کاری

افکندن کسی را که از آن نتواند

بیرون آمدن .

النِّكَاحُ وَالنِّكَاحُ : زن کردن مرد و شوهر

کردن زن و مجامعت کردن .

الْأَمَّةُ : پرستار .

الْإِنْكَاحُ : مرد را زن دادن و زن را شوی

دادن .

التَّذَكُّرُ : یاد کردن و بیاد آوردن .

الْحَيْضُ وَالْمَحِيضُ : بی نماز شدن زن با

دیدن خونی مخصوص [هذا الاختلاف

اللفظ لا اختلاف المعنى] .

الْحَيْضُ : خون تازه سیاه سخت گرم .

الْمَحِيضُ : بی نماز شدن زن^۲ .

الْإِعْتِزَالُ : بیکسو شدن .

التَّطَهُّرُ : سروتن را شستن .

الطُّهْرُ وَالطَّهَارَةُ : پاک شدن .

أَنْتَى : سه معنی دارد یکی آنکه بمعنی کیف

باشد چنانکه گوئی اِفْعَلْ أَنْتَى

شِئْتُ : بکن چنانکه خواهی .

قال الله تعالى : أَنْتَى شِئْتُمْ . دوم

آنکه بمعنی مِنْ آئِنْ باشد چنانکه

گوئی : أَنْتَى هذا از بجاست این .

قال الله تعالى قَلَمْ أَنْتَى هذا [وقال الله

تعالى يا مَرْيَمُ أَنْتَى لَكِ هذا] .

سیوم آنکه شرط و جزا را جزم

کند چنانکه گوئی : أَنْتَى تَجْلِسُ

أَجْلِسُ و درین دو حال ظرف

مکان باشد .

الْعُرْضَةُ : سازِ کار [ای دست افزار] و پیش

کار در آمده .

الْيَمِينُ : سوگند و دست راست و قوت .

المُواخَذَةُ : کسی را بگناه او بگرفتن .

اللَّغْوُ : نافرجام گفتن .

الْحَلِيمُ : بردبار .

الْإِيلَاءُ : سوگند خوردن و در لسان شرع ...

سوگند خوردن (که با زن مجامعت

نکند چهار ماه پیوسته)^۳ [یا ابدا] .

التَّرَبُّصُ : چشم داشتن .

الْفَيْءُ : بازگشتن .

العَزْمُ وَالْعَزِيمَةُ : دل بکاری نهادن و درسته

۱- فقط در اساس و م .

۲- این واژه در نسخه بدل نیامده .

۳- عبارت میان دو کمان در «پ» نیست .

شدن کار .

الطَّلَاق : رها شدن زن از عقد نکاح . و

الماضی طَلَّقَتْ .

التَّطْلِيقُ وَ الطَّلَاق : طلاق دادن .

الْقُرْءُ : بی نمازی زن و پاکی .

الرَّحِمُ : زهدان^۱ و خویشتی .

الْبَعْلُ : شوی [وبت] البعوله ج .

الْأَحَقُّ : سزاوارتر .

الْمَعْرُوفُ : نیکوئی .

الرَّجُلُ : مرد . الرِّجَالُ جماعه^۱ .الدَّرَجَةُ : پایگاه . بیالابر^۲ .

الْمَرَّةُ : یکبار [التثنيه للتكرار في قوله

تعالى الطلاق مرتان]^۴ .

الامساک : بازداشتن .

التَّسْرِيعُ وَ السَّرَّاحُ : رها کردن .

الْإِفْتِدَاءُ : خویشتن باز خریدن .

التَّعَدَّى : از حد درگذشتن .

التَّرَاجُعُ : بیکدیگر بازگشتن .

الْأَجَلَ : روزگار پیدا آخروی ، و آخر

مدت^۵ .

الْمُضَارَّةُ وَ الضَّرَارُ : بیکدیگر را گزند

رسانیدن .

الْعَظْلُ : زن را از شوی کردن بازداشتن .

النِّرَاضِي : از بیکدیگر خشنود شدن .

الزَّكَاةُ : بصلاح آمدن . [الزَّكَاةُ بصلاح

آمدن و بالیدن کشت]^۶ .

الْوِلَادَةُ : زادن .

الْإِرْضَاعُ : شیردادن .

الْحَوْلُ : سال .

الرِّضَاعَةُ وَ الرِّضَاعُ وَ الرِّضْعُ : شیر خوردن .

و الماضی رَضَعَ وَ رَضِعَ .

الْكِسْوَةُ : پوشش [و جامه پوشانیدن]^۷ .

التَّكْلِيفُ : چیزی از کسی درخواستن که

او را از آن رنج باشد .

الْوُسْعُ : توانائی .

الْوَرَاثَةُ وَ الرِّثَّةُ : میراث یافتن و یبعتدی

الی المفعول الثانی بنفسه . و به «مِنْ» .

الْفِصَالُ : از شیر باز کردن .

۱ - م : بکسر حرف «ز» رک ص ۳۵ . ۲ - این واژه ومعنی آن فقط در «پ» آمده .

۳ - در نسخه م : تر . ۴ - جزء اول در «پ و م» و از فی قوله تا آخر فقط در

نسخه «م» . ۵ - این واژه ومعنی آن در نسخه «م» نیست .

۶ - این عبارت فقط در نسخه پ و حاشیة نسخه اساس آمده .

۷ - عبارت میان دو قلاب در نسخه اساس نیست .

التَّشَاوُرُ : با یکدیگر مشورت کردن .	الْوُسْطَى : میانگین یعنی نماز دیگر ، مؤنث الْأَوْسَط .
الاستِرضاع : دایه گرفتن فرزند را .	الراجل : پیاده . الرجال والرجاله والرجل ج .
التَّوْفَى : تمام شدن و جان برداشتن .	الراكب : اشتر ^۲ سوار .
يَذَرُ وَيَدَعُ : دو فعلند که از هر دو در کلام فصیح ماضی و اسم مفعول نیامده است و این هر سه وجه از تَرَكَ گویند (یعنی ترك و تارك و متروك) ^۱ . و پارسی يَذَرُ وَيَدَعُ می گذارد و بگذارد ، باشد .	الركوب : بر نشستن .
التعريض : سخن سربسته گفتن .	الاقراض : فام ^۳ دادن .
الخطبة : زن خواستن .	القرض : فام ^۲ و بگشتن از چیزی [و منه تقرضهم ذات الشمال ای ناحیه الشمال] .
الاكتنان : اندر دل پنهان داشتن .	المضاعفه : یکی را دو کردن .
السّر : نهان و نکاح و جماع .	الضعف : مانند و بعضی گفته اند دوچندان و عذاب .
العقدة : گره .	القبض : تنگ گرفتن و به پنجه گرفتن .
المماسّة والمساس : یکدیگر را بسودن و مباحثت کردن .	البسط : گسترانیدن .
الایساع : توانگر شدن و تمام رسانیدن .	الملاء : بزرگواران یعنی گروهی که دل را پر کنند بجمال و هیبت [الاملاء جماعه] .
القدر : اندازه و بزرگی .	طالوت : نام مردی مسلمان عالم بحرب و او در اصل سقا بوده است باز حق تعالی او را مَلِكْ گردانید .
الاقتار : درویش شدن .	السعة : فراخی و فراخ شدن و فراخ رسیدن الغابریسع بحذف الواو .
النصف : نیمه .	
المُحَافَظَة : بر چیزی نگاهبان بودن بنگاه داشتن آن .	

۱ - عبارت میان دو کمان در نسخه پ و م نیست .

۲ - م : وام .

۳ - م : شتر .

الْبَسِطَةُ^۱: افزونی و فراخی .

الْجِسْمُ: تن .

التَّابُوتُ: معروف و قبل صندوقی بود که

موسی (ع) را چون حرب سخت

شدی آنرا پیش داشتی .

السَّكِينَةُ: آرام و آینی از آیتها خداوند

تعالی که در روزگار طالوت از

آسمان بر زمین آمد . و را سری

چون سر گربه و روئی چون

روی آدمی و دو بال چون دو

بال مرغ .

الْبَقِيَّةُ: پاره‌ای از چیزی مانده و چنین

گویند که پاره‌هایی بود از الواح

موسی (ع) افتاده بود و عصا و نعلین

وی و عمامه و عصای هرون علیها -

السلام .

الْحَمْلُ: بار برداشتن و بار بر نهادن و

برستور نشانیدن و آبتن شدن

و حمله بردن و بارشکم .

الْفَصْلُ: جدا کردن و داوری کردن .

الْفُصُولُ: جدا شدن .

الْجُنْدُ: سپاه .

الطَّعْمُ: مزه : خوردن .

الْإِغْتِرَافُ: آب بکف برداشتن .

الْغُرْفُ: آب بدست برداشتن و خوردنی

بکفگیر برگرفتن .

الْغُرْفَةُ: یک کف آب و بر واره^۲ . (بفتح

و ضم اول)

الْمُجَاوَزَةُ: گذشتن .

الطَّاقَةُ: توانائی .

الْفِئْشَةُ: گروه اصلش فِئْوَه بوده است .

من فاوْتُ يافِئْشيه من فايت . [والهاء

عرض عن الواو او الياء] .

الْغَسْلَةُ و الْغَسْلُ: غلبه کردن .

الْبُرُوزُ: بیرون آمدن .

الْإِفْرَاقُ: ریختن .

التَّشْيِيتُ: برجای برداشتن .

الْقَدَمُ: پیش پای .

الْهَزْمُ و الْهَزِيمَةُ: لشکر شکستن .

الدَّفْعُ: بازداشتن و بازگشتن بانبوهی و

سپوختن و دادن .

الْمُدَافَعَةُ و الدِّفَاعُ: از کسی ذب کردن

[یعنی دفع کردن]^۳ . و (راندن) .

الْإِقْتِتَالُ: بایکدیگر کارزار کردن .

۱- م: البط . ۲- چنین است در لسان التنزیل نیز. و بفتح و ضم غین هر دو آمده

نشر المرجان ج ۱ ص ۳۳۶ . ۳- این عبارت در اساس و کلمه بعد آن در «پ» نیست .

البَيْع : خریدن و فروختن .
 الْخُلَّة : دوستی .
 الْقَيُّوم : پاینده .
 السَّنَه : غنودن و خواب سبک . اصل او
 وَسَنَه ثِقْلٌ فِي الرَّأْسِ وَ النُّعَاسُ
 فِي الْعَيْنِ . و النوم في القلب .
 النَّوْم : خفتن و خواب .
 الْكُرْسِي : آنچه بروی نشسته شود و قيل
 علمه او ملکه او عرشه .
 الْاَوْد : گران بار کردن .
 الْحِفْظ : نگاه داشتن^۱ .
 الْعَلَوِي : بزرگوار و بلند .
 الْاِكْرَاه : بستم بر کاری داشتن .
 الْغَيُّ وَالْغَوَايه : بی راه شدن .
 الطَّاعُوت : هر چیزی که پرستیده شود بدون
 خدای تعالی از مردم و دیو و
 سنگ و صورت . و زیادت
 درین وزن و او و تاست . اصلش
 طَغْيُوت بوده است .
 الْاِسْتِمْسَاك : چنگ در زدن .
 الْعُرْوَه : دستگاه .

الوَأَقَّة : استوار شدن .
 الْوُثْقَى : استوار^۲ .
 الْاِنْفِصَام : شکسته شدن (بی جدائی)^۳ .
 الشَّمْسُ : آفتاب .
 الْبَهْت : حیران کردن و حیران شدن .
 الْبَهْتُ وَ الْبُهْتَان : دروغ گفتن و ناگاه
 گرفتن .
 الْمُرُور : بگذشتن و يُعَدِّي بِالْبَاءِ وَ بَعْلَى .
 الْحَوَاء : خالی شدن سرای و بیفتادن آن .
 الْعَرْش : آسمانه^۴ و تخت .
 الْمِائَة : سد^۵ . اصلش مِئَة بوده است
 بروزن معینه .
 الْعَام : سال .
 اللَّبِث : درنگ کردن .
 الشَّرَاب : آشامیدن^۶ .
 التَّسَنُّهُ وَ التَّسَنِّي : از حال بگشتن و سال -
 خورده شدن .
 لَمْ يَتَسَنَّهُ : او برنگشت از گذشتن سال
 و الهاء اصليةٌ مِنَ التَّسَنُّهِ او هاء
 سكتٍ مِنَ التَّسَنِّي و اشتقاقه
 مِنَ السَّهْ عَلَى الْوَجْهِينِ او اصله

۱- این واژه و معنی آن در «م» نیست.

۳- م. این کلمه را ندارد .

۵- پ و م : صد .

۲- پ و م : استوارتر .

۴- م : آسمان خانه .

۶- م : آشامیدن .

لَمْ يَتَسَنَّ فَقُلِبَتْ اِحْدَى

النونات هاء^۱.

الحمار : خر . ج حمر .

العظم : استخوان .

الانشار : از جای برداشتن .

الانشار : زنده کردن .

الاطمینان : آرامیدن^۲ .

اِحَدٌ وَوَاحِدٌ : يك مرد و اِحْدَى وَوَاحِدَةٌ

يك زن .

اِثْنَانٌ : دو مرد و در جر و نصب اثنین

اثنان و ثناتان دوزن و در جر و نصب

اثنین و ثنن .

ثَلَاثَةٌ : سه مرد . ثلاث سه زن مذکر را با

تاء و مؤنث را بی تا برخلاف قیاس

تاده . اربعة^۳ اربع^۴ "خَمْسَةٌ" خمس^۵

سِتَّةٌ^۶ ست . اصلش سُدْسَةٌ^۷

و سدس بوده است . سَبْعَةٌ^۸ و سَبْعٌ^۹

ثمانية^{۱۰} ثمان و اعراب او چون

اعراب قاض است [یعنی در حال

رفع و جر اگر نکره باشد بی یا و اگر

معرفه باشد بایاء ساکن و در حالت

نصب یا منصوب در هر دو حالت] .

تِسْعَةٌ^{۱۱} تسع^{۱۲} عَشْرَةٌ^{۱۳} : ده مرد .

عَشْرٌ^{۱۴} ده زن . عشرون : بیست .

ثَلَاثُونَ^{۱۵} : سی . اربعون^{۱۶} چهل . خمسون^{۱۷}

پنجاه . ستون^{۱۸} شست . سبعون^{۱۹}

هفتاد . ثمانون^{۲۰} هشتاد . تسعون^{۲۱} نود

و در جر و نصب بیا و مذکر و مؤنث

در این هشت عقد یکسان بود^۲ (از

عشرون تا تسعون)^۳ .

الطَّيْرُ : مرغ و مرغان يجوز اَنَّ يكون

واحداً و يجوز ان يكون جمع الطائر .

الصَّوْرُ : چسبانیدن و پاره پاره کردن .

الصَّيْرُ : چسبانیدن .

الصَّرُّ : الجمع من باب طلب و ضرب و کذا

التصريح .

الجبيل : کوه .

الجزء : پاره پاره^۴ .

الحببة : يك دانه .

الحب : دانه .

السُّنْبُلُ : خوشه .

الاتباع : در رسیدن و در رسانیدن و واپس

۲- پ و م : آرامیدن .

۱- پ و م : النونات یاء .

۳- كل عشرة في العدد يسمى عقداً (م . حاشیه) .

۴- پ و م این دو دلمه را ندارد .

۵- پ + و ماده .

الاعصار : گردباد که مانند عمود^۲ بهوا بر

شود و نزدیک شدن ابرباریدن.

الاحتراق : سوخته شدن .

التَّيَمُّمُ : آهنگ کردن و تیمم کردن .

الخبث : پلید شدن . النعت خبیث .

الاغماض : چشم فرو خوابانیدن و آسان^۳

گرفتن در معاملات .

الفقر : درویشی .

النفقة : هزینه .

النذر : برخوشتن واجب کردن .

نِعَمَ : (نیک) کلمه ایست از برای مبالغت

در مدح و ما بروی در آورند گویند

نِعِمًا . ای نِعَمَ شَيْئًا أَبَدًا وها .

الأخفاء : پنهان کردن و آشکار کردن .

الفقر : درویش .

التكفير : در گذاشتن از گناه و کفارت

دادن سوگند و جز آن و هما

يُعَدِّيَانِ بَعْنِ .

الخبير : آگاه .

التوفيه : تمام دادن .

التعفف : عفت نمودن و خوشتن داری

کردن بتكلف .

کردن .

المن : منت نهادن و نعمت دادن و يُعَدِّي

منهما بعلی و بُریدن .

الغنى : توانگر و بی نیاز .

الابطال : باطل کردن .

المراءاة والرياء : کاری برای دیدار کسی

کردن .

الصفوان : سنگ ساده و لغزان و قبل

سخت .

التراب : خاک .

الوابيل : باران بزرگ قطره .

الصلد : سنگ سخت و درخشان . یعنی

روشن^۱ .

القدرة : توانا شدن .

الربوة : جای بلند . فيه ثلث لغات .

الاکمل : بار درخت .

الطلل : باران نرم و خورد قطره .

النخيل والنخل : خرما بنان الواحده نخلة

العنب : انگور .

الکبير : بزاد بر آمدن .

الضعف والضعف : سست شدن . والنعت

ضعيف .

۱- معنی اخیر فقط در نسخه «پ» .

۲- م : امان .

۳- پ : ابر .

السَّمِیَّ وَالسَّمِیَاءَ وَالسِّمِیَاءَ^۱ : نشان .

الْإِخْفَافَ : الخاف کردن .

الْعَلَانِیَّةَ : آشکارا .

الرِّبَیَّاءَ : افزونی حرام و هو الفضل الخالی

عن العیوض المستحق بعقد البیع و

این کلمه بو او نوشته شده است

بر لغت آنکه تفرخیم کند چون صلوة

وزکوة والف بعد از او بمشابهت

و او جمع است .

التَّخَبُّطُ : تباه کردن و ناقص عقل کردن

[و مصروع و دیوانه کردن] .

الْمَسَّ : دیوانگی .

السُّدُوفَ : بگذشتن و از پیش شدن .

الْعَوْدَ : بازگشتن .

الْمَحْقُ : نیست کردن و بکاستن^۲ .

الْإِرْبَاءَ : افزون کردن و ربادادن .

الْإِثْمَ : بزه مند .

الْبَقَاءَ : باقی ماندن .

الْإِذْنَ : گوش داشتن و دانستن^۳ .

الْإِیْذَانَ : آگاه کردن .

الْحَرْبَ : جنگ .

كَانَ : بر سه وجه استعمال کرده شود . ناقصه

و او را به اسم و خبر حاجت بود .

و تامّه بمعنی وَقَعَ و حَدَّثَ . و

زایده | نظیر التامّه « و إن كان ذو

عُسْرَةٍ » . و نظیر الزایده قولهم :

إنَّ مِنْ أَفْضَلِهِمْ كَانَ زَيْدًا أَن تَفِي

ذَلِكَ لَذَكَرَى . ای لمن كان له

قلب] .

الْعُسْرَةُ : درویشی .

النَّظَرَةُ : مهلت . اسمٌ من الاِنْظَارِ و هو -

الامهال .

الْمَيْسَرَةُ : توانگری [و فراخ دستی] .

التَّصَدُّقُ : صدقه دادن .

التَّدَايُنَ : بیکدیگر فروختن بفام^۴ .

التَّدَايُنَ : فام .

التَّسْمِیَّةَ : نام کردن .

الْإِمْلَالُ وَالْإِمْلَاءُ : املا کردن .

الْبَخْسُ : بکاستن ضعیفاً ای صبیحا^۵ .

شیخاً مُخْتَلَاً^۵ .

۱- پ: السمی والسمیاء والسمیاء.

و در اساس و نسخه پ بضم .

فراداشتن ترجمان القرآن و حاشیه نسخه پ.

علیه الحق سفیها ای صبیحا اوضعیفا ای شیخا مختلا .

۲- در «م» : بکاستن بکسر باء تاکید است

۳- اذن : دستوری دادن و دانستن و گوش

۴- م: و ام . ۵- م: بکاستن

الإِسْتِشْهَادُ: گواه گرفتن. قوله تعالى فان لم يكونا رجلين. شرط تغليب لانه لا يُصَارُ الى النساء مع وجود الرجال غالباً.

التَّذْكِيرُ والتَّذْكَرُ: یاددادن وپنددادن. السَّامُ والسَّامَةُ: سير برآمدن^۱. الصَّغِيرُ: خرد^۲.

الكَبِيرُ: بزرگ. يحتمل ان يكونا صِفَتَيِ الحق او الدين^۳ ويحتمل ان يكونا صِفَتَيِ الكتاب ای مختصراً او مشبعاً.

الْأَقْسَطُ: راست تر و بهتر.

الْأَقْوَمُ: راست تر و درست تر.

الْإِرْتِيَابُ: بشك شدن.

الإِدَارَةُ: گردانیدن.

التَّبَايُعُ: بایکدیگر بیع و بیعت کردن.

عَلَى سَفَرٍ: ای مسافری و علی بمعنی فی.

الرَّهْنُ: گرو. وجمعه الرّهان، كالنَّعْلِ

وَالنِّعَالِ وَقُرَيٍّ: «فرهْن»، وهی

جمع رَهْن، كَسَقْفٍ وَسُقْفٍ.

ثُمَّ يَخْفَفُ وَيُقَالُ: سُقْفٌ، او

جمع جمع. كَثَارٌ وَثُمَرٌ والمعنى

فالوثيقه.

الْإِيْتِمَانُ: امین داشتن.

الْأَمَانَةُ: زینهار.

أَثِمَ قَلْبُهُ: کابَصَرَتِه عینی.

[المَحَاسِبَةُ وَالْحُسْبَانُ: بساکی شمار

کردن].

التَّعْذِيبُ: عذاب کردن واحدهذا فی معنی

الجمع بمعنی احاد.

غُفْرَانُكَ: بیامر ز آمرزیدن تو.

الْإِكْتِسَابُ: تصرف کردن در کسب و کسب

کردن و الکسب ما یفعله الانسان

لنفسه ولغيره. والاکتساب ما یفعله

لنفسه کالکُتُبِ و الِکُتُبِ و

لذالك فُسِّرَ الِاکْتِسَابُ بالمعصیه

لأن وزره لا یعدوه.

الْإِخْطَاءُ: خطا کردن.

الْإِصْرُ: گرانی و پیمان.

التَّحْمِيلُ: بار بر نهادن.

الْمَوْلَى: بارخدای و دوست و یار و آزاد

کننده آزاد کرده و پسر عم و

میراث خوار.

۱- م: ستوه آمدن.

۲- م: خورد.

۳- م: والدین.

سورة آل عمران

التَّوْرِيه : كتاب موسى عليه السلام در اصل
وَوَرِيَّةٌ بوده است . و او اول
را بتبادل کردند و یا را بالف .
الْإِنْجِيل : كتاب عيسى عليه السلام مِنْ
الْمَجْل و هو الاصل .

الْإِنْتِقَام : کینه کشیدن .

الْخَفَاء : پوشیده شدن .

التَّصَوِير : صورت کردن .

الْإِحْكَام : استوار کردن . آیات محکمات

آن آیتها که یک معنی را محتمل
بود [وقیل محکم آنست که استوار

کرده شده است مراد از وی
تا بدان جا که رد کرده نشود و

متشابه آنست که سمع در وی

خلاف کند مرعقل را بسبب
پوشیده شدن لفظ وی در علم و
اختلاف در وقف و وصل . و
ما یعلم تأویلہ الا الله . بنا بر اختلاف
تأویل متشابه است] .

الْأُم : مادر و اصل و جای بازگشتن و مکه
و لوح محفوظ .

و آخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ : و دیگرها آنها که
چند معنی را محتمل بود .

الزَّيْغُ و الزَّيْغُوعَةُ : از حق شخشیدن^۱
[یعنی لغزیدن و میل کردن]^۲ .

التَّأْوِيلُ : تفسیر کردن [وقیل باز گردانیدن
صیغت بر یک محتمل]^۲ .

الرَّسُوخُ : استوار شدن و بیخ آور شدن .

۱- در حاشیه نسخه اصل آمده: الميل عن الحق وقوله ربنا لا نزغ قلوبنا . تصحيح قیاسی

این کلمه در نسخه اساس « بچسبیدن » و در پ « بچسبیدن » و در م : « پیچیدن » آمده .

شخشیدن و لخشیدن بمعنی لغزیدن و غلتیدن . از من افتاد نیست و شخشیدن از تو

بخشود نیست و بخشیدن .

۲- م . در نسخه اصل و پ نیست .

الراسِخون فی العلم : دانایان در حقیقت علم تفسیر [یعنی استوار شدگان بمعرفت در قول بعمل] .

الازاعة : بگردانیدن .

الوهب والهبه : بخشیدن .

لَدُنْ وَلَدَى وَلَدٌ : نزد، از اسماء ظروف

مکان اند . و او را به مضمَر اضافه

نکنند و نگویند من لَدَهُ و چون

«لَدَا» را به ضمیر اضافه کنند گویند

لَدَيْكَ الف را به یاء بدل کنند .

الوهاب : بسیار بخشنده .

الجمع : گرد کردن .

الميعاد : نوید .

الاغناء : کفایت کردن و توانگر گردانیدن

و بی نیاز کردن .

الدَّأْب : عادت .

الالتقاء : بهم رسیدن و یکدیگر را دیدن .

(الحشر : گرد کردن) .

رَأَى الْعَيْنُ : بچشم دیدار .

العبرة : پند .

الشَّهْوَةُ : آرزو . الشَّهَوَاتُ و المَشْتَهَاتُ

[جماعه] .

القنطار : پوست گاو پر از زر یا سیم .

القنطَره : نیک بستن پل و آنچه بدان ماند و برهم نهادن .

القناطر المَقنطَره : مالهای بسیار برهم

نهاده . و قيل جمع کرده کدراهم

مُدْرَهْمَة .

الذَّهَب : زر .

الفضة : سیم .

الخَيْلُ : اسبان [الخيول جماعة] .

التَّسْوِيم^۱ : نشان و داغ کردن ستوران و

نیکو خلق گردانیدن .

النَّعَم : چهار پایان .

الْأَوْبُ وَالْإِيَاب : بازگشتن .

الْمَتَاب : جای بازگشتن .

التَّنْبِيْه : بیاگاهانیدن .

السَّحَر : معروف (= هنگام پیش از صبح

سپیده دم) .

الْقِسْط : داد .

التَّبْلِيْغُ وَ الْبَلَاغ : رسانیدن .

الغُرُور : فریفتن .

الافتراء : دروغ بر بافتن .

اللَّهُمَّ : ای بار خدای . اصل او یا الله بوده

است و بعضی گفته اند اصلش یا الله

أُم^۲ بوده است از آمَ بِؤُمٌ و

مُفَحِّمٌ^۳ بود. آل عمران موسی و
هارون ابنا عمران بن یصْهَر با
عیسی و مریم بنت عمران بن ماثان .
و میان این دو عمران هزار و هشتصد
سال بود.

امْرَأَةُ عِمْرَانَ : یعنی مادر مریم ، حَنَنَهُ
بنت فاقوذ [بالذال المعجمه] .
التَّحْرِیرُ : آزاد کردن و مهذب کردن
سخن را .

مُحَرَّرًا : خالص گردانیده از هر خدمت
بیت المقدس [و لهذا جواب
اشکال بان قال الله تعالى] و لیس
الذِّكْرُ الذِّی طَلَّابَتْهُ کالانثی
التي وَهَبَتْهَا .

الْوَضْعُ : نهادن و زادن .
الذِّکْرُ : نر (ای فی خدمه المسجد)^۴ .
الْإِعَادَة : بازداشت خواستن کسی را و

کسی را در پناه آوردن .
الرَّجْمُ : سنگسار کردن و نفرین کردن .

پارسیش ای بارخدای ما را نیکی پیش آر .
المُلْكُ : پادشاهی .

النَّزْعُ : کشیدن .

الْإِعْزَازُ : عزیز کردن و قوی کردن .

الْإِذْلَالُ : خوار کردن .

الْإِبْلَاجُ : در آوردن .

التَّقَاةُ وَالتَّقِيَّةُ : پرهیزکاری اصلش «وَقِيٌّ»
و «وَقِيَّةٌ» بوده است .

التَّحْذِيرُ : حذر نمودن .

الصَّدْرُ : سینه .

الْإِحْضَارُ : حاضر کردن .

الْأَمَدُ : پایان کار [قوله تعالى تَوَدُّ لَوَ أَنْ
بینها و بینہ امداً بعیداً] ای تَوَدُّ أَنْ
لم یَعْمَلْهُ^۱ فی الدنیا [التَّأْنِیُّ فی تَوَدُّ
لِلتَّأْنِیثِ لَا لِالْإِخْطَابِ وَالهَاءُ فی لم یَعْمَلْهُ
رَاجِعَةٌ إِلَى عَمَلِ السَّوِّ وَالمُسْتَكْنَى
إِلَى النَّفْسِ] .

آل ابراهیم : اسمعیل و اسحق و هر که متبع
ملت وی بود یا نفس وی^۲ و آل

۱- م و پ: تعمله.

۲- پ و م: بانفس وی.

۳- در حاشیه آمده: الاقحام : در آوردن چیزی را بعنف. مفحم اعرابی که در دست

نشو و نما یافته منتهی الارب .

۴- ر ک منتهی الارب.

۵- لیس الذکر کالانثی : یعنی آنچه را که برای ذکور جایز است برای اناث جایز
نیست از خدمت بمسجد و بیت المقدس بسبب عارض شدن حیض و نفاس و مسائل دیگر ...
(ر ک تفسیر مجمع البیان طبرسی) .

النَّبَات : رُستن و هر چه بروید .

الكِفَالَة و التَّكْفِيل : پذیرفتاری کردن

التَّكْفِيل پذیرفتاری بکسی دادن .

زَكَرِيَّا : بالمد و القصر ، همیشه یاد کننده

است در عبری .

المِيْحْرَاب : جای امام در مسجد و قبل

اشرف المجالس و مقدمها .

هُنَاكَ وَهَنَالِكَ : آنجا و چون نزدیک بود

هنا و ههناك . چون ذاك و ذلك .

و قد يُسْتَعَار هُنا و حَيْثُ و ثُمَّ لِلزَّمان

كالمِيقَاتِ فانه للزَّمان و يُسْتَعَار

للمكان .

السَّيِّدَة : مهتر .

الْحَيَاصُور : آنکه بزنان نزدیک نشود^۱ .

بی آفتی از بهر منع نفس از شهوات .

الغِلَام : کودک .

العُقْر و العُقَارَة : ناز آینده شدن . (عقاره

بضم و فتح اول) . العاقِر كالحايض

ای ذات عَقْرُ بطریق النسَب .

الرَّمْز : اشارت کردن بدست یا بسریا بچشم

یا بآبرو .

العَشِي : شبانگاه .

الابْكَار : بامداد کردن و قُرِيْ بِالْاَبْكَار

جمع بكَر كَسَحَر و اَسْحَار .

العَالَمِيْنَ : ای عالمی زمانک^۲ .

النَّبَاء : خبر .

الايْحَاء : وحی فرستادن و الهام دادن و اشارت

کردن و سخن پنهان گفتن .

القَلَم : خامه تراشیده و تیر قرعه .

اَي : راهفت حالت است . یکی آنکه

استفهام باشد . اَيُّكُمْ يَأْتِنِيْ بِعَرْشِهَا

دوم آنکه فعل مضارع را جزم کند

در شرط و جزا اَيُّا مَا تَدْعُوْا فله الاسماء

الحسنی سوم آنکه بمعنی الذی باشد

اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا . چهارم

آنکه صفت نکره باشد چنانکه گوئی

جاءني رَجُلٌ اَيُّ رَجُلٍ اَمْدَمْنِ مَرْدِيْ

چه مردی . پنجم آنکه حکایت نکره

باشد چنانکه کسی گوید جاءني رَجُلٌ

تو گوئی اَيُّ يَافَتْنِيْ شَمُّ اَنَكِه مَنادای

مفرد مبهم باشد موصوف باسم جنس

که در وی الف و لام باشد مبنی بر ضم

۱- م: نزدیکی نکند . ۲- زیرا فاطمه زهرا دخت رسول اکرم صلعم سیده نساء

العالمین است . و در حدیثی نیز از پیغمبر نقل شده است که خدیجه تفضیل داده شده بر زنان است کما فضلت سریم علی نساء العالمین (رک مجمع البیان طبرسی) .

وہاء تنبیہ بدو پیوستہ . چنانکہ گوئی	الطَّيْن : گِل .
یا ایہا الرجل ای مرد . ہفتم آنکہ کاف	الْهَيْئَةُ : نہاد ای اُقَدَّر شیئاً مثل هَيْئَتِهِ -
تشبیہ دروی در آرند و ہر دو را بمعنی	الطیر .
کم خبری کنند و عددِ بسیار فایده دہد	النَّفْعُ : اندر دمیدن .
و بدو اسمی ^۱ نکرہ را نصب ^۲ کنند بر	بِإِذْنِ اللَّهِ : قیل باسمہ الاعظم یا حتی یاقیوم .
تمیز و روا باشد کہ مین در ممیز او در	الْإِبْرَاءُ : از بیماری بہ کردن و بیزار کردن .
آرند . قال اللہ تعالی و کاین ^۳ من نبی .	الْأَكْمَامَةُ : نابینای مادر زاد .
و دروی دولغت (فصیح) ^۴ دیگرست .	الْأَبْرَصُ : پیس .
کاین بر وزن کاعن و کاین بی ہمزہ	الْإِدْنَارُ : یختی نہادن ^۵ .
و تنوین را بیرون عروض [شعر] ^۶	الْإِطَاعَةُ وَالطَّاعَةُ : فرمان برداری کردن .
بنویسند جز در این کلمہ .	الْإِحْسَاسُ : دیدن و دانستن و یافتن .
الْإِحْتِصَامُ : بایکدیگر خصومت کردن :	الْمَنَاصِرُ : یاری گری ^۷ .
الْوَجَاهَةُ : روی شناس شدن .	الْحَوَارِيُّ : یار (خاص) و قیل لاصحاب
الْوَجِيه : روی شناس .	عیسی علیہ السلام . الحواریون
التَّقَرُّبُ : نزدیک گردانیدن [و قربان	[جماعة] .
کردن] .	الْمَكْرُ : بدسگالیدن .
(الْمَهْدُ : گاہوارہ) .	مُتَوَفِّيكَ : گیرندہ ^۸ توام از زمین بتمام .
الْكَهْلُ : مرد سی و سہ سالہ .	و رَافِعَكَ الَّتِي : بر آرندہ ^۹ توام بر آسمان .
البَشَرُ : آدمی . واحد و جمع دروی یکسان	و مُطَهَّرَكَ : ای مُخْرِجَكَ مِنْ بَيْنِهِمْ .
بود .	الَّذِي كَرَّ الْحَكِيمُ : یعنی قرآن محکم . والحکیم

۱- م : کای .

۲- م : بنصب .

۳- اسم : یاء بجای کسرہ .

۴- فقط م و پ .

۵- اساس و پ . در «م» نیامدہ .

۶- م : یاری کردن .

۷- یعنی از باقی روز فردا را ماندن (لسان التنزیل) .

۸- م : بردارندہ .

۹- م : برگیرندہ .

بمعنى المتحكيم أو المحكم أو
الحاكم أي الناطق بالحكمة .

التعالى : پیامدن و بلند شدن .

الابتغال : زاری کردن و لعنت کردن
یکدیگر را .

القصص و القصص : برگرفتن^۱ قصه و از
پی شدن^۲ .

سواء : ای عدل .

ها آنتم هؤلاء : اینکیت^۳ شما یعنی بیدار
شوید ای گروه و قیل شما این شخصان
احتمست . ها برای تنبیه و انتم مبتدا
و هؤلاء خبره و الخطاب لاهل
الكتاب .

ها اناذا : اینکیم^۴ .

هانحن ذان : [اینکیم ما دو مرد] .

هانحن اولاء : [اینکیم ما گروه مردان و
زنان] . هانت ذا - هانتما ذان -
ها انتم اولاء .

هانانا : اینکیم من زن .

هانحن تان : [اینکیم ما دوزن] .

هانحن اولاء : [اینکیم ما همه مردان و زنان] .

ها هوذا : اینک او مرد (الی آخره)

هاهما ذان . هاهم اولاء .
هاهی تا . هاهمانان . هاهن^۵
اولاء :

اولی : سزاوارتر .

وجه النهار : (ای فی وجهه^۶) . در اول
روز .

تأمنه : امین داریش .

الدوم و الدوام : همیشه بودن .

اللتی : سرپیچانیدن و گردانیدن زبان در
دهان .

النسوة : پیغامبری .

الربانی : مرد عالم و خدای شناس منسوب
الی الرب بزيادة الالف ونون للتأكيد
كالحياتي .

الدرس و الدراسه : خواندن .

الطوع : فرمان برداری کردن .

الازدياد : افزون کردن و افزون شدن .

الملاء : پری .

الحل : حلال و فرود آمدن .

بكتة : اندرون مکه .

المباركة : برکت کردن و يُعَدِّي بنفسم
و بنی و بعلی و باللام .

۳- م : اینکیمید .

۲- م : بشدن .

۱- م : برگرفتن .

۴- فقط در حاشیه نسخه اساس آمده .

فیه آیات بینات: ای فی وضعه اوفیا حواله.
 مقام ابراهیم: سنگی است نشان دو قدم
 ابراهیم علیه السلام بر وی.
 الحِج: بکسر الحاء اسم العمل. قال سیبویه
 ویسجوزا آن یکون مصدرأ کالذکر
 والعلم والعیز.
 العِوَجُ: کژی در دین و معانی.
 العِوَجُ: کژی در اعیان.
 الاعتصام: چنگ اندازدن.
 الحَبْلُ: کتاب و رس و عهد.
 التفرُّق: پراکنده شدن.
 التَّأْلِيفُ: فراهم آوردن.
 الإِصْبَاحُ: در وقت بامداد شدن و گشتن.
 الشِّفَا: کرانه. الاشفاءج.
 الحُفْرَةُ: مغاکی.
 الإنقاذ: رهانیدن.
 المَعْرُوفُ: ضد المنکر.
 النِّهْيُ: بازداشتن.
 الإنکار: جحد کردن و ناشناختن.
 الإِبْضَاضُ: سپید شدن.
 الإِسْوَدَادُ: سیاه شدن.

الذَّوْقُ: چشیدن.
 الدُّبُرُ: پس.
 أُمَّةٌ قَائِمَةٌ: گروهی ایستاده در فرمان
 خدای عزوجل.
 الْإِنثَى وَالْإِنثَى: ساعی و الجمع
 آناء کدیمی و آمعاء و رحاء و آراء.
 الْمُسَارَعَةُ وَالسَّرَاعُ: شتافتن.
 فُلْنٌ تَكْفُرُوه: هرگز نسیباس کرده.
 نَشَوِيتُ او را یعنی محروم کرده
 نشویت از ثواب وی.
 الْكُفْرُ وَالْكُفُورُ وَالْكُفْرَانُ: ناسپاسی
 کردن [تکفروه عُدَّتْ اِلَى الْمَفْعُولِینَ
 لِتَضْمَنِ مَعْنَى الْحَرَمَانِ وَالنَّقْصِ وَكُفْرُ
 شُكْرٍ يُعَدُّ اِلَى مَفْعُولٍ وَاحِدٍ اِیْ لَمْ
 تَحْرَهُ وَاثْوَابَهُ].
 الصَّرُّ: سرمای سخت.
 الْبِطَانَةُ: دوست خالص و آستر چیزی.
 الْإِلَافُ: تقصیر کردن.
 الْخَبَالُ: تباهی.
 الْعَنَةُ: رنجور و بزه مند شدن و در کاری
 افتادن که از آن بیرون نتوان آمدن

۱- چون دیوار و درخت و چوبدستی و مانند آن منتهی الارب.

۲- اصباح در قرآن بدو وجه باشد یکی گشتن بوقت بامداد چون «فاصبحوا فی دیارهم»

جائمن» دیگر: شدن. «فاصبحتم بنعمة اخوانا» لسان التنزیل.

وزنا کردن.

البُدُو: پدید آمدن.

البَدُو: در بیابان شدن.

البَغْضَاء: دشمنادگی^۱.

الْفَم: دهان اصلش فَوَه بوده است

دلیل بر این که جمع او افواه است.

و او را بجم بدل کردند [وهارا بیفگندند

باعتباط].

الْمَضَض: گزیدن.

الْأَنْمِلَة: سرانگشت.

الْغَيْظ: بخشم آوردن (و خشم)^۲.

السُّوءُ وَ الْمَسَاءَة: غمگین کردن.

الْفَرَح: شاد شدن.

الضُّرُوءُ الضَّيْر: گزند کردن.

الْكَيْدُ وَالْمَكِيدَة: (کسی را)^۳ بدسگالیدن.

الْغُدُو: بامداد کردن و رفتن در آن وقت.

التَّبَوُّثَة: کسی را جائی فرود آوردن.

مَقَاعِد: جایهای نشستن و ایستادن و این

صیغت دلیل بر ثبات کند.

الْهَم: قصد کردن و اندوهگین کردن.

الطَّائِفَة: گروه.

الْفَشَل: بد دل شدن.

التَّوَكُّل: اعتماد کردن بر کسی.

بَدْر: نام چاهی^۴ است بحجاز که غُرَات

بدر را بدو باز خوانند و قبل آبی

میان مکه و مدینه.

الدَّلِيل: خوار.

الْإِمْدَاد: مدد کردن.

الْفَوْر وَ الْفَوْرَان: برجوشیدن. أُسْتَعِيرَ

لِلسَّرْعَةِ ثُمَّ سُمِّيَتْ بِهِ الْحَالَةُ الَّتِي

لَارِثٌ فِيهَا وَ لَا تَعْرِجُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ

صاحبها. یعنی در ساعت بی درنگ.

الطَّرَف: کرانه.

الْكِبَيْت: بر روی افکندن و خوار کردن.

الْخَيْبَة: بی بهره ماندن.

مُضَاعَفَة وَ مُضَعَفَة: دوچندان کرده.

الْعَرَض: پهنا (و عرض کردن)^۵.

السَّراء: فراخی و شادی و آسانی.

الْكُظْم: خشم فرو خوردن.

الْفَاحِشَة: کار زشت و ناشایست.

الْإصرار: بر معصیت ایستادن.

السُّنَّة: راه و نهاد نیکو.

۱- اساس و پ. در «م» دشمنانگی.

۲- آنچه میان دو کمان گذاشته شده در نسخه «م» نیست.

۳- م: جائی

۴- پ و اساس.

۵- ریت = درنگ. تعریج = بایستادن.

السَّيْرُ : رفتن .

الْعَاقِبَةُ وَالْعُقْبَى وَالْعُقُوبُ : سرانجام .

الْبَيَانُ : پیدا کردن و پیدا شدن .

الْوَهْنُ : سست شدن و سست گردانیدن .

الْأَعْلَى : برتر .

الْقُرْحُ : خستگی .

الْقَرْحُ : خسته کردن .

الْمُدَاوَلَةُ : دست بدست دادن و گردانیدن

بروزگار .

التَّمْحِصُ : بی گناه کردن و آزموده

گردانیدن .

التَّأْجِيلُ : زمان دادن .

كَائِنٌ : بسا .

الرَّبِّيُّ^۱ : خدای ترس و دانشمند و گروه

بسیار .

الْإِسْتِكَافَةُ : فروتنی کردن .

الْإِسْرَافُ : گزاف کاری کردن .

الرَّغْبُ : بیم و ترس .

السُّلْطَانُ : حُجَّت .

الْأَيُّ وَالْأَوَى : مأوی گرفتن .

الْمَأْوَى : بازگشتن گاه .

الشُّوَى وَالشَّوَاءُ : مقیم شدن .

الْمَشْوَى : مقام گاه .

الْحَسَنُ : بکُشتن .

التَّنازُعُ : بایکدیگر خصومت کردن و چیزی

از یکدیگر ستادن .

الهِرَّافُ : گردانیدن .

الْإِضْعَادُ : دور در شدن در رفتن . معناه

الذهاب في الارض في اى مكان

كان و الابعاد فيه و لا تَلْزَمُونَ

على اَحَدٍ لا تعرجون و لا تقيدون .

الاثابة : پاداش دادن .

الْغَمُّ : غمگین کردن و پوشیدن و اندوه .

كَيَّ : تا . لام بروی زیادت کنند^۲] کیلا

شد] .

الْفَوْتُ : اندر گذشتن .

النُّعَاسُ : در غنودن و خواب .

الْفِشْيَانُ : آمدن و مجامعت کردن و زیر

چیزی در آمدن .

الْإِهْنَامُ : غمگین کردن .

الْجَاهِلِيَّةُ : پیش از آمدن رسول علیه -

السلام .

الضُّجْعُ وَالضُّجُوعُ : پهلو بر زمین نهادن .

الْمَضْجَعُ : خوابگاه .

الْجَمْعُ : سپاه انبوه .

الْإِسْتِزَالُ : لغزانیدن .

۱- ربی واحد ربیبین است . (منتهی الارب) .

۲- م: کردند .

الغزو : قصد دشمن کردن و کشتن کافر .	الاستبشار : شاد شدن .
غُزًى جمع غازی کالسجد جمع ساجد .	اللَّحوق و اللِّحَاق : اندر رسیدن .
اللين [و اللينة] و اللیتان : نرم شدن .	التَّخويف : ترسانیدن .
الفرطاطه : درشت خوی شدن و الزمت	الحفظ : بهره .
فظ .	الإملاء : مهلت دادن .
الغِلظ : سببر شدن .	المیز : جدا کردن .
غایظ القلب : سخت دل .	التمیز : مثله = جدا کردن .
الإنفصاض : پراکنده شدن .	الإطلاع : دیده ور گردانیدن .
المُشاوَرَة و الشَّوَارِء : بایکدیگر رای	الاجتباء : برگزیدن .
زدن و سگالیدن .	البُخل و البَخْل : بخلی کردن .
الخِذلان : فرو گذاشتن .	التطويق : طوق در گردن افگندن .
الغُلُول [و الغُل] : خیانت کردن .	المیراث و التُّراث : میراث .
الإغلال : بخیانیت نسبت کردن و ناراست	الحریق : آتش سوزان .
یافتن .	القربان : آنچه به کشتن او تقرب جویند
السُّخْطُ و السَّخَط : خشم گرفتن و	بخدای عزوجل .
لایستعمل الا فی الکُبراء و العُظماء	الزُّبور : نبشته و نام کتابی که برد او و صلوات
دون الا کُفء و النُّظر اء هم درجات	الله علیه ^۲ فرود آمده است .
ای ذو درجات .	الإنارة : روشن کردن ^۳ و روشن شدن .
المُنافقة و النِّفاق : دو روئی کردن .	الادخال : اندر آوردن .
القعود : نشستن .	الفوز و المفازة : رستگار شدن و پیروزی
الدَّراء : باز داشتن .	یافتن [و یُعَدی بالباء] .

۱- شور در اصطلاح عامه == شجرت المنجد . ۲- م : علیه السلام .

۳- روشنی کردن .

النُّزُل : روزی .	الْجَنُّب : پہلو و فرمان .
الْمُصَابِرَة : با کسی بصبر نبرد کردن .	الْأَخْزَاء : خوار و رسوا کردن .
صَابِرُوا : شکیبایی کینت ^۱ در جنگ کافران .	الْبِرُّ : نیکو کار و نیک مرد .
الْمُرَابَّطَة و الرِّبَاط : به ثغر مقیم شدن .	عَلَى رُسُلِكَ : ای علی السُّنَّة رسالت .
	الْإِذَاء : رنجانیدن .

سورة النساء

التَّسَاوُلُ : از یکدیگر پرسیدن .

الرَّقِيبُ : نگهبان^۱ .

الرُّقُوبُ والرَّقِيبَةُ والرُّقَبَانُ : چشم داشتن .

إِلَى أَمْوَالِكُمْ : ای مع اموالکم .

الْحُوبُ : گناه .

الْإِقْسَاطُ : داد کردن .

الطَّيِّبُ : خوش شدن و خوش بوی شدن .

و پاك شدن ما طاب [لكم] آنچه

خوش آید [شما را] یعنی رسیده

بود من طابت الثمرة اذا ادركت .

مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ : ای فانکم حوالطیبات

لكم معدودات هذا العدد ثِنْتَيْنِ

ثِنْتَيْنِ وَثَلَاثًا ثَلَاثًا وَارْبَعًا اَرْبَعًا

ومحملها النصب على الحال من ما طاب

لكم من النساء .

الْعَمُولُ : میل و جور کردن^۲ .

الصَّدَقَةُ : کابین و الصدقة لغة .

النَّحْلَةُ : العطیه .

النُّخْلُ : عطا دادن .

النَّحْلَةُ : کابین دادن بخوش منشی .

نِحْلَتُهُ : دهشی و بخششی و قيل النحلة المِلَّةُ

و الديانة و انتصابها على المصدر

على التفسير الاول او على الحال

من المخاطبين او من الصدقات

او على انها مفعول لها على التفسير

الثاني .

الْهِنَاءَةُ وَالْمَرَاثَةُ : گوارنده شدن من حد

شرف وقيل الهني ما يَلَذُّهُ الْاَكْلُ

الْمَرِيُّ مَا يُحْمَدُ عَاقِبَتُهُ فَلَا يَتَّبَعُهُ

شَمُّهُ وَلَا سَقَمُهُ وَلَا آذَى مَرْمَا

۱- م: نگاهبان . ۲- از اینجا نسخه م يك ورق افتادگی دارد آنچه نوشته

شد تنها از روی نسخه اساس و پاکستان است و تا حد امکان غلطها و کلمات ناخوانا از

روی لسان التنزيل و ترجمان القرآن و سایر کتب لغت اصلاح گردید .

و صفان للمصدر أو حال من الضمير ای فكلوه وهو هنيئاً مرئياً وهو مبالغة في الإباحة وإزالة التبعة.	القِسْمَةُ : بهره .
السُّفْهَاءُ : النساء و الصبيان [که مال بنا جایگاه خرج کنند بگزارف] ^۱ .	اولوا القربى : خویشانی که میراث نبرند .
قیاماً : ای تقومون و تنتعشون .	السِّدَادُ و السُّدُودُ : راست شدن قول .
بَلَغُوا النِّكَاحَ : ای حال النکاح یعنی رسیده شود .	(سداد بفتح و کسر اول) .
الایناس : دیدن و اس دادن ^۲ اصله ممدوز .	السَّيِّدُ : راست .
البیدار : پیشی گرفتن ^۳ مصدر بیدر و بادَر ای مسرفین و مبادرین اولاسرافکم و مبادرتکم .	الصَّالِي و الصَّلَاءُ و الصُّلَى : سوخته شدن
استیعاف : نهفتگی کردن .	بآتش و گرم شدن مِن باب عَلِم
الحَسِيبُ : بسنده و شمار کن . (= شماره کننده) .	الصُّلَى در آتش در آوردن و بریان کردن مِن باب ضَرَبَ .
الاقربون : المتوارثون من ذوی القربات دون غیرهم ^۴ .	الاصلاء والتصلیه : در آتش در آوردن ^۵ .
القلیل و القلیلة : اندک شدن .	السَّعِيرُ : آتش فروزان .
الکثرة : بسیار شدن .	الایصاء : اندرز کردن و فرمودن .
القسم : بخش کردن و الاسم .	التلث : سه یک .
	السُّدُس : شش یک .
	الدرايه : دانستن .
	الرُّبْع : چهار یک .
	الثُمْن : هشت یک .
	النکالاله : آن مرده که نه پدر دارد و نه فرزند
	و گفته اند که آن وارث که چا
	فرزند و پدر و مادر باشد نام مرده

۱- عبارت داخل قلاب از روی لسان التنزیل افزوده شد .

۲- در لسان التنزیل دیدن و دانستن .

۳- و پیش دستی کردن لسان -

۴- خویشان نزدیک تر که میراث برند از یکدیگر لسان التنزیل .

۵- انتهای افتادگی نسخه «م» .

است یا وارث .

الكَآلَالَه : بی پدر و فرزند شدن . مصدر

وَقَعَ مَوْقِعَ الْحَالِ .

الشَّرِيكَ : انباز .

الشَّرَكَه : انباز شدن با کسی .

المُعَاشَرَه : با کسی زندگانی کردن .

الْمَكَان : جای الا مكنه ج .

الْإِفْضَاء : بکسی رسیدن بی حجاب .

الْمَقَات : دشمن داشتن ، مَقَاتاً دشمن داشته .

الْبَنَت وَالْإِبْنَه : دختر .

الْعَم : برادر پدر . الاعمام و العمومه ج .

الْعَمَّه : خواهر پدر . العَمَات ج .

الْخَال : برادر مادر . الْآخْوَال وَالْخَوَالَه ج .

الْخَالَه : خواهر مادر . الْخَالَات ج .

الرَّبِیَّه : دختر زن [الرَّبَائِبِ جماعه] .

الرَّبِیْب : پسر زن [الْأَرْبَاءِ جماعه] .

الْحَجَّجْر : کنار [یعنی در صمان و تربیت و

ذکر الْحَجَّجْر علی غلبه الحال

دون الشرط .

الْحَكْلِیْلَه : زن .

الصُّلْب : پشت مازه .

الْإِحْصَان : نگاه داشتن و شوهر کردن زن

وزن کردن مرد .

المُسَافَحَة وَالسِّفَاح : با کسی زنا کردن .

لِلْإِسْتِمْتَاع : برخورداری گرفتن .

الطَّوْل : افزونی و فراخ دستی^۱ .

الْفَتَى : مرد جوان و بنده .

الْفَتَاة : زن جوان و کنیزك .

الْبَحْدَن : دوست .

فَإِذَا أَحْصَنَ : چون شوی کنند و قبل

مسلمان شوند .

أَحْصَنَ : بشوی داده شوند .

الْمُحْصَنَات : زنان آزاد .

الْمَيْل : چسپیدن .

سَوَف : سرانجام حرفی است بمعنی تأخیر

وسوف وسین چون بفعل مضارع

در آیند خاص مر استقبال را شوند .

الْإِحْتِنَاب : دور شدن .

الْكَبِير : گناه بزرگ [هی من الصفات

الغالبه كالمُصِيبَه] .

الْمَدْخَل : جای در آوردن [و زمان در

آوردن و در آورده شده] و از

منشعبه و رباعی صیغت مفعول

مر چهار معنی را آید نعت

مفعول و زمان و مکان و مصدر .

الکرم : کریم شدن و النعت کریم .	الاختیال : خرامیدن .
العقد : گره زدن و سوگند بقصد خوردن	الفخر : نازیدن .
و پیمان کردن و پیمان و زینهار .	الفخور : نازنده . ^۵
المعاقدہ : با کسی عهد کردن .	القرین : یار .
النشور : ناسازواری کردن ^۱ شوهر با زن	المثقال : همسنگ چیزی .
یا زن با شوهر و برتر نشستن ^۲ و	الذره : مورچه خرد .
برتری جستن و الغابر ینشز ^۳	یومئذ : [آن روز و] آنگاه .
و ینشز .	الغایط : حدّث ووی در اصل زمین پست
الهجر ^۴ و الهجران ^۴ : از کسی بهریدن .	است .
الحکم : میانجی .	[التّسویه : راست کردن] ^۶ .
التوفیق : سازوار گردانیدن .	(التّسوی : راست شدن) .
العجار : همسایه و زینهار دهنده الجیران و	الحديث : سخن الاحادیث ج .
الجیره ج .	السکّر و السکّر : مست شدن و سخت
الجُنُب : جنابت رسیده و غریب و دوری	خشم گرفتن .
الواحد والجمع [والمذكر والمؤنث	السکّران : مست . السکّاری و السکّری
فيه] سواء .	ج .
الجنابة : جنب شدن و النعت جنّب و	العبور : بر آب بگذشتن .
جنّب .	الاغتسال : سروتن شستن .
الجار الجنّب : همسایه بیگانه یا کافر و -	المریض : بیمار .
الصاحب بالجنب یار سفر یا همراه	اللمس : بسودن و مجامعت کردن . والغابر
یا شریک علم آموختن یا زن .	یلمس و الملامسه مجامعت کردن

۱- م : النشز: برتر نشستن و برتری الخ .

۱- م : ناسازواری کردن .

۴- م : الهجران (بکسرهما) .

۳- م : بفتح اول الهجر .

۶- آنچه در بین دو قلاب آمده در نسخۀ اساس وپ نیست .

۵- م : نازی .

و یکدیگر را لمس کردن .

الصعيد : روی زمین .

المسح : مالیدن . الفاء الاولى للتعقيب والثانية للجزاء والثالثة للمتفسير .

الموضع : جایگاه .

اللسان : زبان .

الاسماع : شنوائیدن قوله لیاً بالسنتهم

معناه صرفاً بهامن الحق الى الباطل

بان وضعوا راعنا موضع انظرنا

وغير مسمع موضع لأسمعت

مكروهاً او يقلبون بالسنتهم

ما يضمرونه من الشتم الى

ما يظهرونه من التوفيق نفاقاً .

الطعن : عیب کردن و نیزه زدن والغابر .

يَطْعَن وَيَطْعُن .

الطمس : ناپیدا کردن .

الطموس : ناپیدا شدن .

الفتيل : آنچه میان چوبچه دانه خرمابود

[یعنی پوست تنک] و آن چیزی

که چون دو انگشت بر یکدیگر

بماند حاصل شود .

الجبت : هر معبودی که جز از خدا است

[عزوجل] .

النقيير : مغاکي اندر پشت دانه خرمابود .

النضج : پخته و بریان شدن .

الجلد : پوست قبل انتمایتناً لثم النفس

التی فی البدن دون الجلد وقيل التبديل

تغییر الصفة والمعنى غیرنا الجلود

واعتدناها كما كانت كانتها غیرها .

والنضج : اذا أعيد شيئاً لم يكن غیره

و هذا كانشائه الجسم بعد البلى

عینه لا غیره [وقال فی المثل

نبی لی ودك غیر نية] .

الظل : سایه .

الظلیل : سایه ناک یعنی دائم .

اولو الامر : العلماء والفقهاء وقيل الولات .

الزعيم : بالحركات ، دعوى کردن و اکثر

ما يستعمل بمعنى القول فيما لا يتحقق .

التحاکم : بایکدیگر بحاکم شدن .

الخلف : سوگند خوردن .

البلاغه : بلیغ شدن [یعنی زبان رسیدن

بغایت آنچه در دل بود] .

بليغاً : أى بلغ لفظه كنه معناه یعنی تمام ورسنده

بدلها وقيل بامبالغت بدلها رسنده .

التحكيم : حاکم گردانیدن .

الشجر والشجور : اختلاف افتادن .

١ - یعنی بفتح وضم وکسر حرف اول .

الحَرَج : تنگ دل شدن و تنگی .
 الحُسْن : نیکو شدن . النعت حَسَنٌ .
 الرَفِيق : یار .
 الحِذْر : سلاح و پرهیز .
 النَفَارُ و النَفُور : رمیدن و الغابر یَنْفِرُ و یَنْفِرُ .
 النَفِير و النَفُور : بیرون شدن من حد ضرب .
 الثَّبَةِ : گروه^۱ .
 التَّبَطُّثُ : درنگی کردن یعنی دیر آمدن و یعدی بالباء و بر درنگ داشتن یعنی بازداشتن .
 الابْطَاء : درنگی شدن و دیر آمدن .
 الاِسْتِضعاف : ضعیف شمردن .
 الولید : کودک و بنده الولدان والولده ج .
 الکَفّ : بازداشتن و باز ایستادن .
 الادْرَاک : دریافتن و اندر رسیدن کودک .
 البُرْج : کوشک و منزلگاه ستارگان .
 الشَّیْد : بگج کردن بنا و برافراشتن .
 مُشَيَّدَةٌ : استوار و بلند بر آورده و يقال شاد البناء و اشادة وشيَّده رَفَعَهُ .
 الفَقْه : دریافتن .
 التَّيْبِيت : بشب کاری ساختن و شبیخون

کردن .
 التَّهَبُّر : بانديشه از پی کاری فراشدن .
 الاِذَاعَةُ : آشکارا کردن .
 الاِسْتِنْباط : بیرون آوردن آب و علم و آنچه بدان ماند .
 التَّحْرِیض : برانگیختن .
 التَّنْکِیل : رمانیدن و رسوا کردن و بند بر نهادن .
 الکِفْل : بهره .
 الاِقاَته : توانا شدن و قوت دادن باندازه .
 التَّحِيَّة : سلام کردن بر کسی و پادشاه گردانیدن و زندگانی دادن .
 التَّحِيَّة : درود و پادشاهی [الاولى مصدر حیتم والثانیه اسم] .
 الار کاس^۲ : نگو سار کردن و باز گردانیدن .
 الحَصْر : تنگدل شدن و درماندن در سخن .
 التَّسْلِیط : برگذاشتن .
 السَّلَم : آشتی و گردن نهادن و مسلمانی .
 الخَطَا : خطا کردن .
 الدَّيَّة : خون بهاء .
 التَّابُوع : پیایی شدن .
 التَّعْمُد^۳ : آهنک کردن .

۱- ثبات : (بضم اول) گروهان م ثبت (بضم اول و فتح دوم) . لسان التنزیل .

۲- م : الانکاس نگو سار کردن (اشتباه کاتب) . ۳- م : التعهد (اشتباه کاتب) .

التَّشَبُّثُ: درنگ کردن. [قُرِئُ فِشَبَّتُوا]

قُرِئُ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ^١ وَهُمَا

الِاسْتِيسْلَامُ أَوِ الْإِسْلَامُ أَوْ نَحْيَةُ

أَهْلِ الْإِسْلَامِ^١.

الْعَرَضُ: کالا.

الْمَغْنَمُ: غنیمت.

الضَّرَرُ: گزند.

أُولَى الضَّرَرِ: (یعنی) بیماران و نابینایان و

برجای ماندگان.

الْحُسْنَى: نیکویی.

الْحِيلَةُ: چاره.

الْمَرَاغَمَةُ: از کسی بریدن و کسی را

بخشم آوردن.

مُرَاغَمًا: جای هجرت کردن.

الْوُقُوعُ: افتادن.

وَقَعَ: ثابت شد که هر آینه برسد.

الْقَصْرُ: باز داشتن و کم کردن.

الْقُصُورُ: از کاری باز ایستادن.

السَّلَاحُ: ساز جنگ.

الْمَتَاعُ: کالا.

الْمَطَرُ: باران.

الْوَقْتُ: هنگام پدید کردن.

الْأَلَمُ: دردمند شدن.

الْخَوْنُ وَالْخِيَانَةُ وَالْخَائِنَةُ [وَالْإِخْتِيَانُ]:

خیانت کردن و یُعدَى الى مفعولين

بنفسه و بغيره.

الْخَصِيمُ: پیکار کش [ای خصومت

کننده]^٢.

الِاسْتِخْفَاءُ: پنهان شدن^٣.

الْوَكِيلُ: کار ران و نگاه بان.

الرَّمْيُ: انداختن و دشنام دادن.

الْبَرَاءَةُ: بیزار شدن البرئ بيزار البريئون

و البراء ج.

الْبَرَاءَةُ: بیزار واحد و جمع در وی یکسان بود.

الِاحْتِمَالُ: برداشتن.

النَّجْوَى: راز و راز گویندگان.

نُؤْلُهُ مَا تَوَلَّى^٤: باز گذاریم او را با آنکه

دوستی داشت یا با آنچه اختیار کرد.

الْمُرُودَةُ: ستنبه شدن و النعت مارد و مرید.

١- کذا فی اساس و پ. و در نسخه پ + کقوله تعالى و لا تقولوا لمن القى اليكم

السلام. نسخه «م» عبارت متن را در ذیل کلمه «سلم» نوشته است و مناسب تر می نماید.

٢- آنچه میان دو قلابست در نسخه اساس و پ نیست. ٣- م: نهان.

٤- م: مایتولی. ٥- پ: ستنبه: درشت و قوی هیکل و دلیر و کریه الوجه

و ستیزه جو. (ف نفیسی) در اساس و «م» متنبه و در «م» مرید (بضم اول) ضبط شده که اشتباه است.

الْخَوْضُ : در کاری خوض کردن و در آب شدن .	الْتَمَنِيَّةُ : کسی را بر آرزوی چیزی داشتن .
الْإِسْتِحْوَاذُ : غلبه کردن .	التَّبَتُّيْكُ : گوش بریدن .
الْكُسْلُ : کاهل شدن والنعت كُسْلَانِ	التَّغْيِيرُ : از حال بگردانیدن .
الْكُسْلَى وَالْكُسَالَى ج .	الْحَيْصُ : گردیدن .
الذَّبَّ بَدَّ بِهِ : باز گردانیدن .	الْمَحْيَصُ : جای گریز .
مُذَبِّذٌ بَيْنَ : مترددمانندگان میان کفر و ایمان .	الْقِيلُ : گفتار .
الدَّرَكُ وَالدَّرَكُ [وَالدَّرَاكُ] : پایگاه فرو شو .	الْخَلِيلُ : دوست .
السُّفُولُ : ضد العُلُوِّ من باب نَصَر .	الْإِسْتِفْتَاءُ : فتوی خواستن .
[السَّفَالَةُ : دور شدن سَفَلٌ يَسْفِلُ سَفَالَةً	الْإِفْتَاءُ : فتوی دادن . یفتیکم جواب می دهدتان .
من حَدِّ شَرْفٍ] .	التَّصَالُحُ وَالْإِصْطِلَاحُ : بایکدیگر صلح کردن .
الطَّبْعُ : مهر کردن و درم و شمشیر زدن .	الصِّلَحُ : آشتی اسمٌ أَقِيمَ مقام المصدر من -
الصَّلَبُ : بردار کردن .	الافعال الثلاثة اعني يصلحوا ويصلح
التَّشْبِيهُ : مانده کردن .	ويُصْلَحُ ^۱ .
الشَّكُّ : بگمان افتادن و گمان .	الشَّيْخُ : بخیلی کردن والغابر يَشَّيْخُ [ويشَّيْخُ]
اليَقِينُ : بی گمانی و مرگ .	والنعت شيخ الاشحة والاشحاء ج .
الغُلُوُّ : از حد در گذشتن و کلمته ای	التَّعْلِيْقُ : در آویختن وعاشق گردانیدن .
حاصل بکلمته یعنی كُنْ و روح	الاذْهَابُ : بُبُرْدَن .
لأنه كان يحیی الموتی خیر الکم ای	القَوَامِينُ : نیک ایستادگی کنندگان .
یکن الانتهاء خیر الکم .	تَلَوُوا : من التَّالِيَّ وتلوا من الولاية والی
الاستنکاف : ننگ داشتن .	شدن و ولی شدن أو من الولی نزدیک
	شدن یعنی بخود گیریت مر آنرا ^۳ .

۱- م : یصطلحوا .

۲- م : والاصلاح و این نیز صحیح است .

۳- م : الاستحواظ .

۴- م : گیرید آن را .

سورة المائدة

بالْعُقُود ^۱ : [معروف] قبل عهدهای خدای	الْإِنْخِناق: خبه شدن ^۲ .
[عز وجل] و قبل سوگندها و	الْوَقْد: بچوب کشتن.
نذر ها .	الْتَرْدِي: ازجائی در افتادن و هلاک شدن.
الْبَهِيمَة: چهار پای .	النَّطْح: شاخ زدن .
الصَّيْد: شکار کردن و شکاری .	النَّطِیحَة: گوسفند بزخم شاخ مرده .
الْحَرَام: احرام گرفته الحُرْم ج و قبل شما	السَّبْع: دده و قبل درنده .
در حرم باشید ^۲ .	التَّدْكِيَة: گلو بریدن .
الشَّعَائِر: جمع شعيرة آَوْشَعِيَارَة و هی اسم	النَّصْب وَالنَّصْبُ: هر چه پپای کند برای
ما جعل علامة لنسك .	عبادت چون سنگی و جز آن .
الْقِلَادَة: گردن بند [القلائد جماعة] .	الْاِسْتِقسام: بخش کردن خواستن .
الْأَم: آهنگ کردن .	الزَّلَم وَالزَّلَم: تیر قمار .
الْاِصْطِيَاد: شکار کردن .	الْيَاس: نومید شدن و دانستن .
الْحَرَم: کسب کردن و برکاری داشتن .	الْمَخْمَصَة: گرسنگی .
الشَّنَان وَالشَّنَاءُن وَالشَّنْءُ وَالشَّنَاءَة:	التَّجَانُف: چسبیدن .
دشمن داشتن .	الجَارِحَة: مرغ و سگ شکاری .
التَّعَاوُن: یکدیگر را یاری دادن و هم پشت	الْجَرَح: خسته کردن و کسب کردن ^۳ و
شدن .	طعن کردن در کسی .

۱- م: العقود .

۲- م باشید .

۳- م: خفه .

۴- این معنی در «پ» نیست در اساس نیز در حاشیه نوشته شده .

التَكْلِيب : سگك داری کردن و سگك را شكار آموختن .

اِذَا قُمْتُمْ : چون خواهی که برخیزیت^۱ .

الْفُسْل : شستن معناه الاسالة .

المِرْفَقُ والمِرْفَقُ : آرنج و منفعت [و عهد

بستن] .

الرَّجُلُ : پای .

الكَعْبُ : شتالنگ .

المُؤَاثَقَةُ : با کسی عهد بستن .

النَّقَابُ : نقیب شدن بالفتح المصدر وبالكسر

الاسم .

النَّقِيبُ : سالار یعنی مهتر بر چند کس .

التَّغْزِيرُ : یاری کردن .

قاسیه : ای یابسه و قسیه ای رَدِیَّةً مغشوشه .

الإِطْلَاعُ : دیده ور [گردانیدن]^۲ .

الخَانِيَةُ : مصدر علی فاعله كالخيانة او علی

فرقة خاینه او علی فَعْلَةٍ ذاتِ خيانة

او نفسِ خائنه .

الْإِغْرَاءُ : بر آغا لیدن .

الصَّنْعُ : کردن و نیکوئی کردن با کسی و

الثانی یعدی بآلی (و فی صحاح اللغة

الصَّنْعُ بالضم . مصدر . قولك

صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا وَضَعُ بِهِ صَنِيعًا

قَبِيحًا إِي فَعْلًا) .

الْحَبِيبُ وَ الْحَبَّ : دوست .

الْفُتُورُ : سست شدن .

فَتْرُهُ : سستی یعنی انقطاعی و روزگاری

که میان آمدن دو پیغامبر باشد

چنانکه میان محمد و عیسی علیهما -

السلام .

الْأَرْضُ الْمُقَدَّسَةُ : زمین بیت المقدس

و قیل کتل شام و قیل دمشق و

فِلِسْطِین .

الْجَبَّارُ : بزرگوار و گردن کش .

الَّتِيه : حیران شدن و تکبر کردن .

الْأَسَى : اندوهگین شدن .

التَّطَوُّعُ : فرمان بردار گردانیدن و سازوار

گردانیدن چیزی را .

الْغُرَابُ : زاغ .

الْبَحْثُ : کاویدن .

المُؤَارَاةُ : پوشیدن .

السَّوْأَةُ : عورت .

۱- م : خواهید که برخیزید . ۲- در نسخه «م» و «پ» و اساس «شدن» ضبط

است ولی در ترجمان القرآن «گردانیدن» آمده .

۳- در «م» حب بضم اول و تشدید ثانی آمده .

وَيْلَةٌ: کلمه تلهف و تحسّر علی فایت
لا یدرک.

العجز: ناتوان شدن.

النّدم و الندامة: پشیمان شدن.

مین اجل: از بهر.

المُحَارَبَة: با کسی جنگ کردن.

التّقتیل: بسیار کشتن.

التّقطیع: پاره پاره کردن.

التّصلیب: بردار کردن.

المُخَالَفَة و الخیلاف: با کسی خلاف
کردن.

النّفی: راندن و نیست کردن.

الوسیله: نزدیکی.

السّوْقُ و السّرْقُ و السّرقة: دزدی کردن.

الحِزْنُ^۱: اندوهگین کردن.

السّحْت: حرام.

الحِبر: دانشمند^۲.

الاستحفاظ: نگاه داشتن خواستن.

الآنْف: بینی.

السّن: دندان.

الجُرْح^۳: خستگی [الجروح جماعه].

الکفّاره: پوشاننده یعنی پاک کننده از گناه.

الآثر: پی.

المُهیّمن: گواه راست.

الشّریعه: نهاد دین.

المینهاج: راه روشن.

الجاهلیه: (ای الملة الجاهلیه) التي هی هوی

وجهل لا یصدّر عن کتاب ولا یرجع

الی وحي عن الله تعالى.

و فی قوله: الحكم الجاهلیه.

الدایره: گردش روزگار.

الدّور والدّوران: گشتن.

الاقسام: سوگند خوردن.

الجهد: کوشش.

الدلیل: نرم.

العزیز: سخت.

اللوم: سرزنش کردن.

الحیزب: گروه.

اللعب و اللّعب: بازی کردن.

النّقم و النّقیمه: عیب کردن و کاری

۱- م در نسخه اساس بفتح اول.

۲- در «م» «حبر» بکسر اول. البحر: مجمع الماء الحبر: مجمع العلوم. حاشیه اساس

۳- م: جرح بفتح اول در کتاب لغت بهر دو وجه آمده.

:- نسخه «پ» + پیش از آمدن پیغامبر.

الاطعام: طعام دادن.	زشت آمدن بکسر الغابرو بکسرهما و
الْأَوْسَطُ: میانگین و پسندیده تر و بر -	عبد الطاغوت ای و عین عبد الطاغوت.
گزیده تر.	الْغُلَّ: دست با گردن بستن.
الْأَوْسَطُ: الْأَعْدَلُ و یحتمل الوسط فی	الایقاد: آتش افروختن.
المقدار و فی السمره و فی این الطعام	الاطفاء: فرو کشتن آتش و چراغ.
و خشونت.	النعم: نعمت و ناز.
الرجس: پایید.	الایقتصاد: میانه نگاه داشتن.
الایقاع: افگندن.	العصمه: نگاه داشتن.
الرمح: نیزه.	العمی: نابینا و کور دل شدن.
الوبال: سرانجام بد.	الصمم: کر شدن.
السیاره: کاروان.	ثالث ثلاثه: سیوم سه یعنی یکی از سه.
البر: بیابان.	الافک: گردانیدن و دروغ گفتن.
البحیره ^۱ : آن ماده شتر که چون پنج ششم	التناهی: یکدیگر را باز داشتن و باز ایستادن
بزاید و آخرین تر باشد گوشش	و بغایت رسیدن.
بشکافند و رها کنند تا چنانکه	القسیس: دانشمند ترسایان و قیل رئیسهم
خواهد چرا کند و آب خورد	الراهب: زاهد ترسایان.
و بروی ننشینند و بار برنهند و	القیض: بسیار شدن آب و رفتن آن.
نکشندش.	الدفع: آب چشم.
السائبه: آن شتر که بگذارند تا چنانکه	العقد و التعقید و المعاقده: سوگند
خواهد چرا کند و آب خورد و	بقصد خوردن و اصل دروی گره
بروی ننشینند و بار نهند بسبب ندی	بستن است.

۱- نسخه «م» البعیره. در حاشیه نسخه اساس آمده: البعیره ماده شتر گوش شکافته که اهل جاهلیت حرام داشتند منفعت وی بر زنان و چون بمردی آن را حلال داشتندی در نسخه «پ» و لسان التنزیل نیز «البعیره» آمده.

که کرده باشند.

الوصیله : آن گوسفند که چون ماده زادی

حلال داشتندی و چون نر زادی

از بهر بتان رها کردند و اگر

نر و ماده زادی ماده را کشتندی

و گفتندی به برادر پیوسته است

و ماده را وصیله نام کردند.

الوصیله : آن بز بچه ماده که با نری بزادی

در شکم هفتم اهل جاهلیت آن بز

بچه ماده را نکشتندی از بهر حرمت

آن بز بچه نر و گوشت و را حرام

داشتندی بر زنان و هر نری که در

شکم هفتم زادی حرام کردند بز^۱.

الحامی : آن گشن شتر که بگذارند تا چنانکه

خواهد چرا کند و آب خورد و

بروی ننشینند و بار نهند بسبب آنکه

از پشت او ده شکم گرفته باشند و

نهاده این اوضاع پدر عمرو بن

یحیی بود که دین اسمعیل را علیه-

السلام بگردانید.

علیکم انفسکم: معناه الزموا اصلاح انفسکم

و هو من اسماء الفعل.

لا یضرکم: ضمت الراء اتباعاً لضممة

الضاد المنقولة اليها من الراء

المدغمة.

الضَّور و الضَّيْر: گزند کردن.

الحَبَس: بازداشتن.

العشور و العشور: دیده ورشدن.

المائدة: خوان آراسته.

الاستحقاق: سزاوار شدن^۲.

العید: السرور^۳.

العائد: سُمی به لعودة مرة بعد اخرى.

۱- این معنی دوم برای «وصیله» فقط در حاشیه نسخه اساس آمده.

۲- این واژه و معنی آن در نسخه «م» نیست.

۳- م: المرور.

سورة الانعام

الْعَدْلُ : داد کردن و برابر کردن چیزی با چیزی و الثانی یُعَدُّ الى المفعول الثانی بالياء).	سطره الاولون من الاكاذيب .
التَّمَكُّينَ : دست دادن و جای دادن .	النَّاعِي : دور شدن .
الْمِدْرَارُ : ابری که نیکو بارد .	الْوَقْفُ : باز داشتن .
الْإِنشَاءُ : آفریدن و ابتدا کردن .	الْوُقُوفُ : ایستادن .
الْقِرْطَاسُ : کاغذ .	السَّاعَةُ : قیامت و یکزمان .
الْحَبِيقُ : فرود آمدن بلا و مکروه .	الْبَغْتَةُ : ناگاه گرفتن و ناگاه .
سَكَنَ : باشید من السُّكْنَى وهی الاقامه .	التَّفْرِيطُ : تقصیر کردن و ضایع کردن و فراموش کردن .
الْفَطْرُ : آفریدن و شکافتن .	الْوِزْرُ : گرانی و گناه و سلاح .
الْكَشْفُ : بردن اندوه و برهنه ^۲ کردن .	الْوِزْرُ : گناه کسی برداشتن .
الْقَهْرُ : خوار کردن و شکستن کسی را .	الْمُتَّهِمُ : بازی کردن و زن و فرزندان .
الِاسْتِمَاعُ : گوش داشتن .	الْجَحْدُ وَالْجَمْعُودُ : انکار کردن .
الْكِنَانُ : پوشش الاكِنَّة جماعه كالسنان وآسنه .	الْكِبَارَةُ : بزرگ کردن .
الْوَقْرُ : گرانی گوش .	النَّفَقُ : سُمج که ^۳ راه گذر دارد .
الْأُسْطُورَةُ وَالْإِسْطَارَةُ : افسانه یعنی ما	السُّلَمُ : نردبان .
	الطَّيْرَانِ وَالطَّيُورَةُ : پریدن و شتافتن .
	الْجَنَاحُ : بال و دست و جانب .

۱- فقط در اساس و پ .

۲- م : پرهیز .

۳- و آنکه .

أَرَأَيْتَكُمْ : ای اخبارونی .

التَّضَرُّع : زاری کردن .

الابلاس : نومید شدن .

دَابِرَ الْقَوْم : آخرهم و مَنْ بقی بعدهم و

قطع الدابر عبارة عن الاستیصال .

الصدف و الصدوف : بگشتن .

الخزانة^۱ و الخزینه : گنجینه .

الطرْد : راندن .

التفصیل : جدا کردن و پیدا کردن و پاره

پاره کردن .

الاستبانه : پیدا شدن ، استبینه انا ای

عرفته .

الاستعجال : شتافتن خواستن^۲ .

يقصُّ : پرمیگوید یا برپی میرود .

يقضی : حکم میکند .

المفتاح و المفتاح : کلید اوجمع مفتاح و

هوالمخزن .

السقوط : افتادن .

الورقة : برگ درخت .

الرطوبة : تر شدن ، والنعت رطب و رطب .

الرطب : تر .

اليبس و اليبس : خشک شدن .

الخفية : نهانی .

الکرب : غمگین کردن و اندوه خبه

کننده^۳ .

الشيعة : گروه همدل .

الاذاقه : چشاییدن .

الذكري : پند .

الإسبال : گيرو کردن و درخزلان گذاشتن .

الحميم : آب گرم و خویشاوند .

الاستمراء : سرگشته گردانیدن و بردن

و انداختن .

الحيرة : سرگشته شدن .

الحيران : سرگردان .

الصُّور : شاخی که در وی اسرافیل دردمد

و جمع صورت .

الصنم : بت .

الملكوت : پادشاهی .

الجنة : در آمدن شب و یعدی بعلی و

بنفسه .

الکوکب : ستاره .

الافول : فرو شدن ستاره و ماه و خورشید

والغابر یفعل و یفعل .

القمر : ماه .

۱- م الخزانة (بفتح خاء) و خلاف مشهور و سهواست ظریفان گفته اند : الخزانة لا یفتح

۲- م شتافتن خویشتن . ۳- م : خسته کننده . ۴- م : خورشید .

البزوغ: بر آمدن آفتاب و ماه و ستاره.

التوجيه: روی سوی کسی گردانیدن و کسی را بنزدیک کسی فرستادن.

اليَسْعَ واليسع: نام پیغامبری معروف.

التوكيل: برگذاشتن و وکیل کردن و کار بکسی گذاشتن.

الاقتداء: بر پی کسی رفتن و تبعی بالیاء

قَدَرُ الشَّيْءِ يَقْدَرُهُ قَدْرًا مِنْ

حَدٍّ دَخَلَ وَضُرِبَ اِذَا قَدَرَهُ

بمقدار.

القَدَرُ: اندازه کردن.

الغمرة: سختی مرگ.

الهون والهوان: خوار شدن.

الهون: آسان شدن.

فُرَادَى: تنها جمع فرد و فرد و فرید و

فردان و روا باشد که اسم جمع باشد

و محل او باشد و تقدیرش منفردین

باشد.

التحويل: پادشاه گردانیدن بر چیزی و

خداوند چیزی گردانیدن.

قُرِئَ بَيْنَكُمْ: ای و صلکم و مودتکم.

الفلق: شکافتن.

النواة: دانه خرما، النوى ج.

الاصباح: مصدر سُمِيَ بِهِ الصُّبْحُ.

السكن: آرامگاه.

الحسابان و الحساب: شمردن.

التقدير: اندازه کردن.

الاستيداع: چیزی بزینهار بکسی دادن.

الخصير: سبزه.

التراکيب: بر هم نشستن.

الطالع: شکوفه درخت خرما.

القنؤ: خوشه خرما.

الزيتون: معروف^۱ (الواحد زيتونه و

الزيت دهنه).

الرميان: نار^۲.

الاشتباه: مانده شدن.

الاثمار: میوه بیرون آوردن درخت و میوه -

دار گشتن.

الينع: بجای رسیدن میوه یعنی پختن و الغابر

يَينع و يَينع.

العجين: پریان [جمع جنی].

الوصف و الصفه: نشان دادن.

الخرق: دریدن و دروغ گفتن و زین

بریدن برفتن.

اللطيف: رفیق کننده و دور بین.

البصيرة: یقین و حجّت.

الابصار: دیدن .	شدن و دست یافتن .
الدُّرُوس: کهنه شدن قُرئ درست [مِن]	البُطُون: نهان شدن .
الدرس و الدراسة خواندن و	يُوحُونَ: آي يَوْسُوسون .
قُرئ درست من المدارسه با کسی	الاكبر: بزرگتر .
چیزی درس کردن] .	الاجرام: گناه کردن .
السَّب: دشنام دادن .	الرسالة: پیغام .
الاشعار: آگاه کردن .	الصغار: خوار شدن .
التَّغْلِب: نیک بر گردانیدن .	الشرح: گشاده کردن و پدید کردن .
القبيل: پیش و برابر و آشکارا و قبل جمع	الضيق: تنگ .
قبیل بمعنی کفیل او بمعنی جماعه	الصعود و التصعد و التصاعد [و
[القبيل : توانائی و آشکارا	التصعيد و الاصعاد] : بالا بردن .
و سوی] .	المعشر: گروه .
الزُّخْرُف: زرو آرایش .	الاستكثار: بسیار کردن خواستن .
الصَّغْي: بچسپیدن ^۱ .	«الاستخلاف: خلیفه کردن و ایستادن
الفؤاد: دل .	خواستن بجای کسی .
الاقتراف: کسب کردن .	الاعجاز: عاجز کردن .
التَّمام: تمام شدن .	الذَّراء: آفریدن .
الخرص: دروغ گفتن و حزر کردن ^۲ .	الارداء: هلاک کردن .
الظُّهُور: آشکارا شدن و برجای بلند	الحجر: حرام و خیرد و کنار و دیار ثمود

۱- = میل کردن (لسان التنزیل) و اصطلاحاً معنی شنیدن و گوش دادن آمده .

۲- چنین است در نسخهٔ اساس و «م»، و در نسخهٔ «پ» این واژه و معنی آن و کلمهٔ «ظهور» واژه بعد نیامده . در فرهنگ نفیسی آمده است: خرص: دروغ گفتن و حزر کردن میوه بردرخت و کشت بر زمین و در لغتنامه بنقل از تاج المصا در بیهقی «حزر» بمعنی تخمین نمودن و دید زدن و تقدیر غلات و اندازه گیری کشت و زرع آمده .

الْحَاوِيَّةَ وَالْحَيَوِيَّةَ وَالْحَمَّاءَ وَيَا : چرب
روده^۴ .

الْإِخْتِلَاطُ : آمیخته شدن و شوریده خرد
شدن .

هَلُمَّ : بیا و بیار از اسماء افعالست اهل
حجاز مذکر و مؤنث و تشبیه و جمع
را هَلُمَّ گویند بیک لفظ و بنو تمیم
گویند هَلُمَّا و هَلُمَّوْ و هَلُمَّی
و هَلُمَّمُنْ .

الِإِمْلَاقُ : درویش شدن .
الْأَشْدُّ الْقُوَّةُ : واحد جاء علی بناء الجمع
کالآنک و لاثالث لهما^۵ .

الْكَيْلُ وَالْمِيزَانُ : یحتمل ان یكونا مصدرین
کالمیعاد بمعنی الوعد و یجوز ان یُرَادَ
آلة الکیل والوزن .

الْمَفْارِقَةُ : از یکدیگر جدا شدن .
الْقِيَمُ : راست و القیم مصدر کالقیام
وصف به .

و یستوی فی الوصف به المذکر
والمؤنث والواحد والجمع .

الْعَرْشُ : چفته کردن^۱ و بنا کردن از چوب
و الغابر یعرش و یعرش^۲ .

الزَّرْعُ : کشت و کشت کردن و رویانیدن .
الْحَصْدُ وَالْحِصَادُ : درودن .

الْحَمُولَةُ : اشتران^۳ بارکش .

الْفَرَشُ : اشتران خرد .

الضَّأْنُ : میش .

الْمَعَزُ : بز جمع ضائن و ماعز .

الِاشْتِمَالُ : گرد اندر گرفتن .

الْإِبِلُ : اشتران^۳ لا واحد لها من لفظها و هی
مؤنثه .

السَّفْحُ : خون ریختن .

الظُّفُرُ : ناخن یعنی هر با چنگالی از مرغان
و هر با سنبی از ستوران .

الْغَنَمُ : گوسپندان .

الشَّحْمُ : پیه .

۱- م : بستن .

۲- م : شتران .

۳- شتران . ۴- چنین است در سایر لغات قرآن و فرهنگ ها در قرآنها ی مترجم

چاپی معنی «حوا یا» «پشکل دان ها» آمده .

۵- جمعی است که واحدی برای آن نیست و گفته اند واحد آن «شدة» است رك

منتهی الارب .

سورة الاعراف

المص: انا الله اعلم وافضل من خدای می دانم
و پیدا می کنم .

البیتوته: شب گذاشتن و بشب کاری
کردن قوله بیاتاً مصدر وقع
موقع الحال یعنی بائیتین يقال
بات بیاتاً حسناً.

القیلوله: نیم روز خفتن .

الثقل: گران شدن .

الخيفة: سبک شدن .

المعیشه: زندگانی .

التكبر: گردن کشی کردن و بزرگوار
شدن .

الاغواء: بی راه گردانیدن .

الشمال: دست چپ .

الذام: نکوهیدن و عیب کردن .

الدحر والدحور: دور کردن .

المال: پر کردن .

الوسوسة: وسوسه کردن یعنی اندیشه بد
دردل افگندن .

المقاسمه: کسی را سوگند خوردن یعنی
سوگند خوردن از بهر کسی .

النضح و النصيحة: نیک خواستن .

التدليہ: کسی را در کاری افگندن بحیثی
و چیزی بجائی فرو گذاشتن .

طفيق: فعل ناقص است اسم را برفع کند

و خبر را بنصب چون کاد و خبر

او جز فعل مضارع نباشد گوئی

طفيق زيدٌ يفعل کذا در ابستاد

زيد میگردچنین .

الخصف: برهم نهادن و نعلین دوختن و

آنچه بدان ماند^۱ .

الريش والرياش: جامه نیکو و پرمروغ .

۱- برهم نهادن و دوختن ترجمان القرآن در لسان التنزيل و تفسیر مفردات فقط

«برهم نهادن» .

القَبِيلُ ^۱ : گروه .	التَّأْذِينَ وَالْأَذَانُ: بانگ نماز گفتن و آواز دادن .
الْبَدءُ: ابتدا کردن .	الْحِجَابُ: پرده .
الزَّيْنَةُ: آرایش .	الْعُرْفُ: بلندی و نیکوئی و پیاپی . الاعراف
الِاسْتِخَارُ: باز پس شدن .	جماعه و قیل باره ایست میان بهشت و دوزخ .
الِاسْتِقْدَامُ: درپیش شدن و درپیش شدن خواستن .	تِلْقَاءُ: برابر .
التَّادُّرُكُ: دریافتن .	الْإِغْشَاءُ وَالتَّغْشِيَةُ: پوشانیدن .
التَّفْطِیحُ: گشاده کردن و بشکافانیدن ^۲ .	الْحَثِیْثُ: شتابنده .
الْوُلُوجُ: در شدن .	التَّهَارُّكُ: بزرگوار و بلند شدن و بابرکت شدن ،
الْجُمَلُ ^۳ : رسن کشتی .	بُشْرًا ^۴ : بالتَّخْفِيفِ وَالتَّثْقِيلِ جمع بَشِيرٍ (بشارت دهندگان) .
السَّمُ: سوراخ [سوزن] ^۴ .	نُشْرًا: بالتَّخْفِيفِ وَالتَّثْقِيلِ جمع نَشُورٍ بمعنی المنَشُور وَالنَّاشِر (باد نرم و خوش) ^۶ .
الْخِیَاطُ: سوزن .	
الْغَاشِيَةُ: پوشش و قیامت .	
الْفُئْلُ: کینه .	
الْأَيْرَاثُ: میراث دادن .	

۱- جمع قبيله و بمعنی پابندان و ضامن و کفیل . تفسیر مفردات قرآن بنقل از تفسیر سیبوی .

۲- این معنی اخیر «بشکافانیدن» در نسخه پ نیست .

۳- جماله: ریسمان کشتی ج جمالات (ترجمان القرآن) . و این واژه در نسخه های المستخلص نیست .

۴- در غالب کتب لغت کلمه «سوزن» نیست همچنین در نسخه اساس و پ .

۵- حاشیه: وجوه قرآن بشرأ (بضم اول و دوم) بشرأ (بضم اول و سکون دوم) بشرأ (بفتح اول و سکون دوم) بشری، نشرا نشراً، نشراً (برهمان وزن) .

۶- تفسیر مفردات قرآن .

النَّشْرُ : پراکنده کردن و زنده کردن و آشکارا کردن خبر و باز کردن نامه .

الْإِقْلَالُ : برداشتن و اندک کردن و درویش شدن .

الثَّقِيلُ : گران .

السَّوْقُ : راندن .

النَّكِيدُ : اندک [خیر] .

النَّكِيدُ : اندک خیر شدن [و اندک شدن آب چاه] و تنگ عیش شدن .

العَجَبُ : شگفت داشتن .

هود عليه السلام : نام پیغامبر قوم عاد .

النَّاقَةُ : شتر ماده النوق و الانیق ج .
على طريق [الابدال و] القلب .

السَّهْلُ : زمین نرم .

القَصْرُ : کوشک .

النَّحْتُ : تراشیدن .

إِلَئِيَّ : نیکوئی و آئی و اِلَئِيَّ در وی نعمت است .

العَقْرُ : کشتن و پی زدن و ریش کردن .

العُتُوُّ وَالْعِتَى : از حد در گذشتن و بغایت

پری رسیدن .

الرَّجْفُ وَالرَّجْفَانُ : لرزیدن .

الجُثُومُ : بر سینه خفتن مرغ^۱ و الغابر یَجْشِمُ

و یَجْشِمُ .

السَّبَقُ : پیشی گرفتن .

الجَوَابُ : پاسخ .

الغُبُورُ : باقی ماندن و ماضی شدن .

الامطار : باران بارانیدن .

مَدَّيْنٌ : قَبِيلَةٌ من ولد ابراهیم علیه السلام .

التَّكْثِيرُ : بسیار گردانیدن .

الْغِنَى وَالْغُنْيَةُ : مقیم شدن و بی نیاز

شدن و توانگر شدن و زیستن .

العُفُوُّ : بسیار شدن .

الْبَرَكَۃُ : افزونی .

الضَّحَى وَالضَّحْوَةُ : چاشتگاه .

الحَقِيقُ : سزاوار .

الشُّعْبَانُ : مار بزرگ^۲ .

الْإِرْجَاءُ : باز پس بردن وی هم مهموز -

لامست^۳ و هم معتل لام .

الاستِیْهابُ : ترسانیدن .

الْلَقْفُ وَالتَّلَقُّفُ : زود فرو خوردن^۴ .

۱- بزانو در نشستن و بر سینه نشستن مرغ تفسیر مفردات قرآن .

۲- ... که او را اژدها گویند تفسیر مفردات قرآن . ۳- کذا هر سه نسخه .

۴- در ترجمان القرآن نیز چنین است در تفسیر مفردات : فرو خوردن .

البُطْلُ^۱ و البُطُول و البُطْلَانُ^۲ : باطل شدن .

الالهة : العبادہ (= پرستیدن .

التَّطَيُّرُ : فال بد گرفتن .

الطَّايِرُ : عمل از نیک و بد .

مَهْمَا آتَى شَيْءٌ : یعنی هر کدام چیزی و

اصل او « ماما » بوده است ماء اول

مر شرط را والف را به اقلب کردند

و دوم صله و مؤکده جزا [کما فی

اما واصله « ان ما »] .

الطوفان : بارانی که همه جا برسد .

الجراد : ملخ .

القُمَّلُ : ملخ پیاده و قبل کنه بزرگ .

الضِفْدَعُ : چغز [و بعضی غول گویند] .

النَّكِثُ : تاب باز دادن ریمان و شکستن

عهد .

اليَمُّ : دریا .

التدمير : هلاک کردن .

الخلافة : ایستادن بجای کسی که از پیش

بوده باشد .

التجلّي : پیدا شدن و روشن شدن .

الدَّكَّ : خُرد مُرد کردن و شکستن و

جائی هموار و قیل مد کو کاتسمیه

بالمصدر .

الخُرُورُ : (بروی در)^۳ افتادن [و خَرَّ

موسی صَعِيقًا از هوش بیفتاد

آسوده] .

الصَّعِقُ : بهوش شدن و مردن .

الافاقه : بهوش آمدن .

الِّلَوْحُ : تخته .

الحُلِيِّ : پیرایه .

الجَسَدُ : تن .

الخُورُ : بانگ گاو و بانگ کردن گاو .

سَقِطٌ فِي آيْدِيهِمْ : افتاده شد در دستهای

ایشان یعنی نیک پشیمان شدند و اصل

وی آنست که هر که را پشیمانی

وی سخت شود دست خود را بگذرد

از غم دهان وی در دست وی افتد

و دست مسقوط فیها شود .

الاسْفُ : اندوهگین شدن .

العَجَلُ و العَجَاةُ : شتاب کردن .

الجرّ : کشیدن .

۱- م: البطل (بفتح اول و دوم) .

۲- م: بطلان (بفتح اول) .

۳- فقط در « پ » . ۴- الحلی (بفتح اول و سکون لام) و الحلی بضم اول

۵- م: بفتح خا .

و تشدید لام: پیرایه تفسیر مفردات .

الاشمات : شادمانه کردن دشمن .

السكوت والسكات : خاموش

بودن و بیارامیدن . وفي نسختها ای

المکتوب فيها والنسخة کُل ما

انتسخ آي کتیب من اصل ثم

يُطلق على ما يکتب أولاً .

الاختیار : برگزیدن .

الغُل : بند برگردن و دست .

الانبجاس : روان شدن .

حاضرة البحر : آن ديه که نزدیک دریا

بود .

البحوت : ماهی .

الشروع : در آب آمدن و در کاری شدن .

الشرع : پدید کردن .

المعذرة : عذر .

البئیس والبئیس^۱ والبائس : سخت .

التأذن : بیاگاهانیدن .

التمسک والامساک : چنگ در زدن

ويعتديان بالباء .

الامساک : نگاهداشتن و ایستادن .

[الخلف : گروهی که در پس گروه

دیگر آیند]^۲ .

النتف : بر کندن .

الانسلاخ : بیرون آمدن از چیزی و

بگذشتن ماه^۳ .

الاخلاق : میل کردن و جاودانه کردن و

دیر پیر شدن .

الکتب : سگ .

اللّهث واللّهات : زبان از دهان بیرون

کردن سگ از تشنگی و ماندگی و

الماضي لهثولهث .

ساعة مثلاً القوم : بد داستانیت داستان

این گروه .

الاحاد : از حق بچسپیدن و لحد کردن^۴ .

اللحد : بچسپیدن و در لحد نهادن .

الاستدراج : اندک اندک نزدیک گردانیدن

خدای عزوجل کسی را بنحش و

عقوبت خود .

المتانة : استوار شدن .

المتين : (بفتح و کسراول) استوار .

الجنة : دیوانگی .

الاقتراب : نزدیک شدن .

۱- در حاشیه بر وزن فعیل و فعل .

۲- فقط در پ و م .

۳- یعنی گشتن . ولحد اليه = خمید و میل کرد

۴- م : بگشتن .

بسوی او . ف نفیسی .

کردن .
 الشَّرْكُ : انبازی و نصیب .
 الصَّمَت والصُّمَات والصُّمُوت : خاموش
 بودن .
 البَطْطَشُ^۲ : سخت گرفتن و الغابر يَبْطِشُ
 وَيَبْطِشُ .
 النَّزْعُ : اندر هم افگندن قومی را .
 الطَّائِف والطَّيِّف والطَّيْف : وسوسه
 و خیال بر گردنده^۳ .
 الطَّيِّف : نموده شدن خیال و وسوسه .
 الإِقْصَار : باز ایستادن .
 الإِنْصَات : خاموش بودن .
 الخِيفَة : ترس .
 الْإَصِيل : شبانگاه .

إِيَّانَ : کی^۱ است سوال باشد از زمان
 چون منی^۱ جز آنکه آیان در موضع
 تعظیم و تفخیم گویند .
 الْأَرْسَاء : برجای بداشتن .
 التَّجَلِّيَّة : پیدا گردانیدن .
 الْحَفِيسَى : مهربان و نیک پرسنده .
 الْحَفَاوَة : باستقصاء از حال کسی پرسیدن
 و تیار داشتن در کاری و يُعَدِّي
 بعن و بالباء .
 التَّغَشَّى : مجامعت کردن و خویشتن بجامه
 پوشیدن .
 الْمُرُور : گذشتن ای فَمَضَتْ به من غیر
 اِزْلاق و لا اخلاج .
 الْإِثْقَال : گران شدن آبُستَن و گران

۱- کی است . ۲- این واژه و معنی آن در نسخه م نیامده .

۳- چنین است معنی لغت در اساس و پ در لسان التَّنْزِيل نیز ولی در نسخه م «خیال
 پراکنده» آمده .

سورة الانفال

النَّفَل : غنیمت.

ذَاتَ بَيْنَکُمْ : ای احوال بینکم^۱ یعنی آشتی
کنیت^۲.

الْوَجَل : ترسیدن.

الْکَرِیم : گرامی و بزرگوار.

الشَّرَکَة : تیزی و سلاح.

الْإِحْقَاق : برحق بُدداشتن و بحقیقت بُدانستن.

الِاسْتِغَاثَة : فریاد خواستن.

الرَّیْبُ : بستن.

الْبَنَان : سرانگشت^۳ جمع البنانة.

الزَّحْفُ : گروهی که بانبوهی بسوی

دشمن روند و بجنگ شدن بانبوهی.

التَّحَرُّف : بگردیدن.

التَّحْصِيزُ : فراهم آمدن و از آن سو که

باشی بر دیگر سو گردیدن.

الْإِیْهَان وَالتَّوْهِين : سست کردن.

(الْکَثْرَة : بسیار شدن)^۴.

[الْحَوْلُ : جدائی افگندن و جدا شدن و از

جائی بجائی شدن]^۵.

الْخُصُوصُ وَالْخُصُوصِیَّة : خاص کردن

التَّخَطُّف : ربودن.

الْإِیْوَاء : جای دادن.

الْإِثْبَات : بازداشتن و ثابت کردن.

المُکَاء وَالمَکُو : شخولیدن [یعنی بانگ

که از میان دو لب آید].

التَّصْدِیْقَة : دست برهم زدن.

الرَّکْمُ : برهم نهادن^۶.

المُضِی وَالمَضَاء : گذشتن.

۱- پ و م: مابینکم من الاحوال.

۲- پ و سرانگشتان م: سرهای انگشتان و این بهتر است در لسان التنزیل «انگشتان

معنی شده بنان جمع «بنانه» است باید چگونه جمع معنی شود.

۳- فقط در پ و م در اساس نیست.

۴- کذافی لسان التنزیل و تفسیر مفردات

۵- م: برنهادن.

الغُنْمُ : غنیمت گرفتن .	النُّكُوصُ : برگشتن .
الْخُمْسُ : پنج بک .	التَّشْرِيدُ : رمانیدن و راندن .
الْعُدْوَةُ ^۱ : کَرانه رود .	رِبَاطُ الْخَيْلِ : اسبان بسته جمع ربیط بمعنی مربوط و قیل بستن اسبان و هو مصدر کالمربوطه .
الْأَقْصَى : دور تر .	الْإِرْهَابُ وَ التَّرْهيبُ : ترسانیدن .
الرَّكْبُ : أَشْرُسُوآرَان جمع راکب .	الْجُنُوحُ : بگشتن ^۲ .
التَّوَاعُدُ : یکدیگر را نَوید دادن ^۲ .	الْإِثْخَانُ : بسیار کُشتن و سست کردن بجراحت .
التَّغْلِيلُ : اندک گردانیدن و اندک نمودن .	الْإِمْكَانُ : ممکن گشتن .
الثَّباتُ وَ الثُّبُوتُ : ایستادن ^۳] و استوار شدن [.	الْإِسْتِنْصَارُ : یاری خواستن .
الْبَطَرُ : فیریده و سرگشته شدن .	
التَّرَائِي : یکدیگر را دیدن .	

۱- در نسخه اساس بسهو «الغیدوه» آمده .

۲- نوید در نسخه اساس هم بفتح

حرف اول ضبط شده . ۳- م: بایستادن .

۴- فیریدن = خراسیدن بنار و

تکبر و پرنعمت شدن و ریشخند .

۵- میل کردن و گرویدن .

سورة التوبه

ولها عدة اسماء [ومنها المُقَشَّقِشَةُ و
منها المُبَعَثِرَةُ ومنها المُشْرِدَةُ ومنها
المُخْزِيَةُ ومنها القاصِفَةُ] سَأَلَ عَنْ
ذَلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ عُمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
مَا بِالْهَالِمِ تُصَدَّرُ بِالتَّسْمِيَةِ فَقَالَ
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا
نَزَلَتْ عَلَيْهِ السُّورَةُ أَوَّالَ آيَةٍ قَالَ^١
اجْعَلُوهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يَذْكُرُ فِيهِ كَذَا
وَتَوَقَّيْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَلَمْ يُبَيِّنْ آيَةً نَضَعُهَا وَكَانَتْ قِصَّتُهَا
شَبِيهَةً قِصَّةِ الْإِنْفَالِ فَقَرَّنا بَيْنَهُمَا وَكَانَا
تَدْعِيَانِ الْقَرِيذَتَيْنِ [وَقِيلَ اخْتَلَفَ
أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَنَّهُمَا
سُورَتَانِ أَوْ سُورَةٌ وَاحِدَةٌ فَلِذَلِكَ
فُرِّقَ بَيْنَهُمَا وَلَمْ يَفْصَلْ بَيْنَهُمَا بِالتَّسْمِيَةِ].
بَرَاءة: خبر مبتداء محذوف ، این بیزاری
است یعنی عهد سپری شد .

السَّيَّاحَةُ: در زمین رفتن .
الْأَذَانُ: بمعنى الإِذَانُ آگاه کردن .
المُظَاهَرَةُ وَالظَّهَارُ: با کسی هم پشت
شدن وزن را گفتن که تو بر من چون
پشت مادر منی .
الْحَصْرُ: بازداشتن .
الْمَرْصَدُ وَالْمِرْصَادُ: راه فراخ .
الرَّصَدُ وَالرُّصُودُ: چشم داشتن و راه
نگاهد داشتن .
التَّخْلِيَةُ: رها کردن .
الِاسْتِجَارَةُ: زینهار خواستن .
الِإِجَارَةُ: زینهار دادن .
الِإِبْلَاحُ: رسانیدن .
الْأَلُّ: عهد و خویشی و هم سوگند و
خدای .
الدِّمَّةُ: زینهار .
الِإِرْضَاءُ: خشنود کردن .

الشفاء : شفا دادن^۱ .

الوليعة : دوست خالص .

العمارة : آبادان^۲ کردن و آبادان^۲ شدن .

السقي و السقاية : آب دادن و لا بد من

الاِضمار اِما في المشبهه وتقديره اجعلتم

اهل سقاية الحاج او في المشبهه و

تقديره كايان من آمن بالله حتى يكون

تشبيه العين بالعين او المعنى بالمعنى

[والا يلزم تشبيه المعنى بالعين وذا لا يجوز] .

الاستحباب : دوست داشتن و برگزیدن .

العشيرة و العشير : خویش نزدیک .

الكساد : تاروا شدن .

المسكن : خانه و آرامگاه .

الموطن : آرامگاه و جای جنگ^۳ .

حنين : واد بين مكه و طائف .

الرحب و الرحابة : فراخ شدن و النعت

رحب و رحيب .

الادبار : پشت بدادن .

النجاسة و النجس : پلید شدن و النعت

نجس [و نجس يقال نجس]

رجس] .

العیله : درویش شدن .

الجزیه : گزید^۴ .

المضاهاة : مانند کردن با کسی یا با چیزی^۵ .

الاظهار : غالب گردانیدن و آشکارا کردن

و در وقت نماز پیشین شدن .

الكنز : گنج نهادن و گنج .

الاحماء : گرم کردن .

الكتی : داغ کردن .

الجبهة : پیشانی .

النسي [و النساء] : تأخیر کردن و معناه

باز پس افگندن حرامی ماه بماه

دیگر .

المواطاة و الوطاء : مثل الموافقة و الوفاق .

التثاقل : گرانی کردن ضمّن الثاقل معنی

المیل و الاِخلاد فَعَدَى تعديتهما

و معنی ثانی اثنین : احد اثنین

لاثالث معها .

الغار : سوراخ در کوه .

الخفيف : سبک .

القاصد : میانه یا آسان یا نزدیک .

القصد : آهنگ کردن و میانه گرفتن .

۱- بهتری دادن لسان التنزیل .

۲- پ و م : آبادان .

۳- کلمه «جنگ» فقط در اساس است در لسان التنزیل نیز آمده زیر معنی «مواطن» .

۴- م : گزیت .

۵- = ساستن لسان التنزیل .

الائتفak : برگردیدن .	الشِّقَّة : سفر دور ^۱ .
العَدَن : بجائی مقیم ایستادن .	الاستیدان : دستوری خواستن .
الاعقاب : پاداش دادن و از پی در آوردن .	التَرَدُّد : آمد و شد کردن و گردیدن .
التَّخْلِيف : باز پس گذاشتن .	العُدَّة : ساز کار .
خِلاف : پس .	الانْبِعاث : برانگیخته شدن .
الحَرَّ : گرما .	التَّشْبِيط : درنگی کردن ^۲ و باز داشتن .
الضَّحِك و الضَّحِك : خندیدن .	الایضاع : شتابانیدن و شتابیدن .
البُكاء : گریستن .	خِلال : درمیان و این کلمه در وئی الف
القَبْر : گور .	ولام در نشود .
الخوالف : زنان که خلیفه ^۳ شویان باشند	الزُّهوق : هلاک شدن و باطل شدن .
در خانه چون بغزوی روند .	الوَقْ : ترسیدن .
التَّعْذِير : تقصیر کردن و عذر دروغ	المَلْجَأ : پناه گاه .
آوردن .	الْمَلْجَأ : پناه گرفتن بکسی .
الإِعْذار ^۴ : عذر درست آوردن و با عذر	المَغَارَه : شکاف در کوه .
شدن .	الإِدْخال : مثل الدخول .
الأعرابی : بیابانی . الأعراب ج .	الجِمَاح والجُمُوح : سرباز زدن از چیزی
الجدیر : سزاوار . اجدَر : سزاوارتر .	و سرکشی کردن و شتافتن .
المَغْرَم : تاوان .	الْمَمْزُ : عیب کردن .
المُرُور : عادت کردن .	الغُرْم و المَغْرَم : تاوان دادن و تاوان .
الإِعْتِراف : اقرار کردن .	الأُذُن : سخن شِنُو ^۳ .
الخلط : آمیختن .	المُجادَّة : خِلاف کردن .
السَّكَن : آرام .	الإِعْتِذار : عذر خواستن .

۱- این واژه و معنی آن در «م» نیست.

۲- یعنی هرچه میگویند دروغ و راست استوار میدارد لسان التمزیل .

۳- الاعتذار .

۴- م درنگ کردن .

تعالی یعنی نالنده و توبه کننده
[بزاری] .

التَّخَلُّفُ : باز پس ایستادن .

الظَّمَاءُ وَالظَّمَاءُ : جَشَنه شدن^۱ .

النَّصَبُ : رنجه شدن .

الْوَطْأُ : [پای] سپردن .

الْوَادِي : مَسِيلِ مَاءٍ مُتَسِّعٍ بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ .

التَّفَقُّهُ : علم آموختن و فقیه گشتن .

الْغِلْظَةُ : درشتی .

الْإِنْصِرَافُ : باز گشتن .

الْحَرِيصُ : نیک خُواهان^۲ (شدن)^۳ .

رِصَادٌ : ساختن و راهبان نشانیدن .

تَأْسِيسٌ : بنیاد نهادن .

جُرُفٌ : آبکند رود .

هَوْرٌ وَ الْهَيُّورُ : فرورفته شدن و هار

مقلوب من هار و قيل وزن هار فَعِلٌ

قَصْرُ هَايِرٍ وَعَلَى هَذَا الْاَلِفُ لَيْسَتْ

بِالْفِ فَاعِلٌ اِنَّمَا هِيَ عَيْنُهُ وَ اَصْلُهُ

هَوْرٌ .

نَهْيَارٌ : فرورفته شدن .

رَيْبَةٌ : گمان .

مُبَايَعَةٌ : با کسی بیعت و بیع کردن .

لَا وَاهٌ : بسیار آوَه^۴ کننده از بیم خدای

۱- پ و م : تشنه شدن . ۲- نیک = بسیار و زیاد . ۳- فقط در نسخه پ . ۴- نیک

سورہ یونس علیہ السلام

قَدَمٌ صِدْقٍ : کردار نیک پیش فرستاده

از سعی . درخیر بقدم کنایت ا کرد

چنانکه از انعام بیاید .

الْإِعَادَة : باز گردانیدن .

الضیاء : روشنائی .

الْعَدَد : شمار .

الدَّعْوَى : دُعا .

التَّعْجِيل : شتابانیدن .

الْإِدْرَاء : آگاه کردن .

الْعُمُر [و الْعُمُرُ] : زندگانی .

إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ : اذا ، الاولى لِلشَّرْطِ

والثانية جوابها وهي للمُفْجَاة [وهي

تجری فی جواب الشرط فی قوله تعالى

«إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» فایدتها فایدة الفاء

ای فَهْمُ [

التَّسْییر : راندن .

الْعَاصِف : باد سخت .

الْعَصُوف : سخت وزیدن باد .

الْمَوْج : آشوب آب و آشوب کردن آب .

التَّزْيِين : خویشتن بر آراستن .

الْمَسِ : دی و این کلمه ظرف زمانست

ومبني است بر کسره از بهر تضمین

الف و لام و روا باشد که الف و لام

و تنوین و اضافت بروی در آرند و

او را مُعْرَب کنند .

و زیادة : افزونی یعنی دیدار خدای تعالی .

الرَّهَقُ^۲ : در رسیدن و درآمدن بر چیزی

و تباه شدن .

قَتَرَ : گرد یا تاریکی همچون دود الواحد

قَتْرَة .

الْقِطْعَة : پاره ای از چیزی .

مُظْلِمًا : نصب علی الحال من اللیل .

۱- م : کفایت . ۲- در نسخه پ و اساس رهق (بفتح اول و سکون دوم)

آمده در لسان التنزیل و کتب لغت رهق : فرو پوشیدن است .

الاجتماع : اتفاق کردن و عزم کردن و جمع کردن .	مکانیکم : آی الزموا مکانکم (= بباشید بر جای خود) .
الغُمَّة : اندوه .	التزئیل : جدا کردن .
اللففت : بگردانیدن .	الاسلاف : در پیش فرستادن .
الکبرياء : بزرگواری .	یَهْدی : الاصل یَهْدی .
وملائئهم : الضمیر يرجع الى الذئریة	التعارف : یکدیگر را شناختن .
او الی فرعون لآن المَلِکَکَ لا یَخُفُ	الاستنباء : خبر خواستن .
وَحده فذکره ذکر اتباعه .	ای : آری و این حرف خاص در قسم
التَّبَوُّءُ : جای گرفتن .	[ربی در] آید [قال الله تعالى : قل
الغرق : غرقه شدن . بآب فرو رفتن .	ای و ربی] .
البدن : تن و تنه پیراهن و زیره .	الشأن : کار .
قوم یونس : اهل نینوی ^۱ من بلاد موصل .	الغروب : غایب شدن .

۱- م در حاشیه نسخه اساس و م آمده: نینوی بضم النون الثانیه.

سوره هود عليه السلام

[هود : اسم قرية^۱]

الشَّئِي : گردانیدن و دوتا کردن .

الاستغشاء : جامه بسر در کشیدن .

الشَّوَب : جامه .

[على الله : بر خدايست عزوجل بطريق

وعده کرم و این را به ضمان گویند] .

التعماء : آسان و حال نیکو .

المريية : شك .

لاجرم : حقاً [قاله] ابن عباس رضى الله

عنهما وقال الزجاج : لاننى لما

افتروه من شفاعه الاصنام

ثم قال : جرم اى كسب ذلك

الفعل لهم الخسران .

الاخبات : فروتنی کردن .

الردالة و الرذوله : ناكس و خوار شدن

والنعت رذل .

الارذل : خوارتر .

بادى الرأى : در اول دیدار دل .

فمن لىن : فعناه ظاهر الرأى وانتصاب

« بادی » على الظرف اصله وقت

حدوث اول رأیهم او ظاهر رأیهم ثم

حذف ذلك واقیم المضاف اليه مقامه .

التعمية : پوشانیدن و کور کردن .

الالزام : لازم کردن .

الازدراء : خوار داشتن .

الابتیئاس : اندوهگین شدن .

المُخاطبة و الخطاب : باکسی سخن

گفتن .

التنور : معروف و قیل وجه الارض و قیل

الفجر .

الاحرام : راندن .

[الارساء : برجا داشتن] .

۱- فقط در «م» و بدین معنی در سایر مآخذ و کتب لغت دیده نشد مگر آنکه در

فرهنگ جغرافیائی «هود» نام قریه‌ای در حوالی بوشهر آمده.

العَزَلُ: جُدا کردن و معزول کردن و عزل کردن از زن فی مَعَزِلٍ در کرانه.	النُّكْرُ وَالنَّكِيرَةُ ^۲ : ناشناختن.
البَلْعُ: فرو خوردن.	الْإِيْجَاسُ: بیم در دل گذاشتن ^۳ .
يَاسْمَاءُ: آئی آبَر.	وَيَبْلَتِي: الالف بدل من ياء الاضافه و هذه كلمة تُقال للايذان بورود الامرِ الفطيع تعجباً منه.
الْإِقْلَاعُ: باز ایستادن.	العَجَوُزُ: گنبد پیر.
الغَبِيْضُ: کم کردن آب و کم شدن.	الشَّيْخُ: پیر.
الجودِيّ: نام کوهیست بموصل.	المَجْسِدُ: بزرگوار.
البُعْدُ وَالبَعْدُ: هلاک شدن.	المَجْدُ: بزرگوار شدن.
بُعْدَآلِه: هلاکی و دوری باد او را.	الرَّوْعُ: ترس و ترسانیدن.
الْإِعْتِرَاءُ وَالعَرُو: بنزدیک کسی آمدن و کاری رسیدن.	الْإِنَابَةُ: باز گشتن بحق تعالی.
النَّاصِيَةِ: موی پیشانی.	الذَّرْعُ: سینه و توانائی. کانه لم يَسْعُهُ حِفْظُهُمْ وَضَاقُ وَسْعُهُ ^۴ بهم.
العَنُودُ: ستیزه کردن و الغابر يَعْنُدُو يَعْنِدُ.	العَصِيبُ: سخت و دشوار.
العَنِيدُ: ستیزه کش.	الْإِهْرَاعُ: شتافتن يقال أَهْرَعَ الرَّجُلُ إِلَى كَذَا إِذَا اسْرَعَ إِلَيْهِ.
الْإِسْتِعْمَارُ: زندگانی خواستن و آبادان کردن خواستن.	الضَّيْفُ: مهمان و مهمانان.
الْأَرَابَةُ: بگمان افگندن و به ریبت آوردن.	الرُّكْنُ ^۵ : کرانه و قيل الى عَشِيرَةٍ وَشِيعَةٍ تَتَّبَعْنِي.
النَّخْسِيرُ: هلاک کردن و زیانکار گردانیدن.	الْإِسْرَاءُ وَالسَّرَى: بشب رفتن و هَمَا يُعَدَّانِ بِالْبَاءِ.
الصَّيْحَةُ: بانگ و عذاب.	
الْحَنِيْلَةُ: اندر زمین بریان کرده.	
الْحَنْدُ: بریان کردن گوسپند اندر زمین.	

۱- م: آبادان. ۲- م: والنكره (بفتح نون و سکون کاف).

۳- پ: افگندن. ۴- در نسخه اساس بمعنی «رکن شدید» (در آیه ۸۰ سورہ

ہود) یعنی گفته شده است یا پناه بعشیره و پیروان من ببرید که از من متابعت می کنند.

التَّشْبِيبُ : هلاك کردن .	الالتفات : باز پس نگریستن .
يَوْمٌ يَأْتِ : بغیراءِ اکتفاءً بالكسرة عن الباء ونحوه لا آذر .	الصُّبْحُ : سپیده دم .
الشَّقَى : بدبخت .	السَّجِيلُ : مُعَرَّبٌ مِنْ سَنَكْ كَلْ ^۱ قَالَ الزَّجَّاجُ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ كَلَامِ الْفَرَسِ مَا لَا يَحْصِي مِمَّا أَعْرَبَتْهُ الْعَرَبُ نَحْوُ جَامُوسٍ وَدِيَّاجٍ وَابْرِيشَمٍ .
الشَّقَاءُ وَالشَّقَاوَةُ : بدبخت شدن .	النَّضْدُ : برهم نهادن ^۲ .
السَّعِيدُ : نیک بخت .	الرَّهْطُ : گروه .
الزَّفِيرُ : نالیدن و اول بانگ کردن خر .	الظُّهْرِي : پس پشت انداخته [منسوب الى الظهر و الكسر من تغيرات النُسْبِ] .
الشَّهيقُ : آخر بانگ کردن خر . والغابر يَشْهَقُ وَيَشْهَقُ وَقِيلَ اخْرَاجِ النَّفْسَ وَرَدَّهُ .	الْتِمِدَامُ وَ الْقِدْمُ ^۳ : در پیش رفتن .
السَّعَادَةُ : نیک بخت شدن .	الْإِيرَادُ : آوردن .
السَّعْدُ : نیک بخت کردن .	الْوَرْدُ : آبخوار .
العَطَاءُ : معروف .	الْوُرُودُ : آمدن ^۴ .
الْجَذُّ : بریدن .	الرِّفْدُ : عطا .
الرُّكُونُ : سوی کسی چسبیدن و الماضي رَكَنَ وَرَكِنَ ، والكسرة فصيح .	الرَّفْدُ : عطا دادن و یاری کردن و الغابر يَرْفُدُو وَيَرْفِدُ .
الزُّلْفَةُ : پاره‌ای از شب .	
الْإِترافُ : در نعمت فیریده گردانیدن .	

۲- م : زدن .

۱- م : سنگ و گل .

۴- م : در آمدن .

۲- م : التدم (بفتح قاف وسكون دال) و القدوم .

سوره یوسف علیه السلام

الدَّالُّوا ^۱ : معروف .	العَرَبِيَّة : تازی زبان .
البِضَاعَةُ : پاره مال که جدا کنند و بجائی فرستند برای تجارت .	الرُّؤْيَا : خواب دیدن .
الزُّهْدُ وَالزَّهَادَةُ : ناخواهان شدن و یُوعَدَى	العُصْبَةُ : گروه از ده تا چهل .
بنی ^۲ وعن .	الطَّرْح : افگندن .
الْأَكْرَام : گرامی کردن .	الغِيَابَةُ : تاریکی .
الْمُرَاوَدَةُ : کاری از کسی در خواستن و یُوعَدَى بَعْن .	الْجُبُّ : چاه عمارت نا کرده بسنگ و قیل غیابت الجُب غَوْرُهُ و ما غاب منه .
التَّغْلِيق : در بستن .	العِشَاء : شبانگاه .
هَيْتُ لَكَ : فراز تر آئی .	الْإِلْتِقَاط : بر چیدن .
هَيْتُ لَكَ : ساخته شده ام مَرْتَرَا .	الْغَد : فردا اصلش غَدُوٌ بوده است .
مَعَاذَ اللَّهِ : پناه می گیرم بخدای و این کلمه مصدر «عَاذَ» است .	الرُّتُوع : چتر آ کردن .
الْقَد : درانیدن و بریدن .	الْإِرْتِعَاء : مثله .
السَّجْنُ : اندر زندان کردن .	الذِّئْب : گرگ .
الْخِطَاءُ وَالْخِطَاءُ وَالْخِطَاءُ : گناه کردن .	الْقِمِيص : پیراهن .
	الْجَمَال : خوب شدن و النعتُ جمیل .
	التَّسْوِيل : بیاراستن .

۱- این واژه و معنی آن در «م» نیست در حاشیه نسخه اساس آمده ادلی الدلوفی

۲- م : ندارد.

البیر : فرو گذاشت دلورا در چاه .

[خَطَاءٌ : خطا شد والاسم الخطاءُ و الخطيئه] .

الشَّغَفُ : شيفته گردانیدن .

الشَّغَفُ : رسیدن دوستی بمیان دل .

الِاتِّكَاءُ : تکیه کردن .

الْمُتَّكِكُ : نواله و تَرَنج .

السَّكَّينَ : کارد .

الْإِكْبَارُ : بزرگ داشتن و بزرگ آمدن .

حاشا : كلمةٌ تفيدُ معنى التنزيه في باب

الاستثناء معنى حاشا لله اي برائة الله

وتنزيه الله هم فعل باشد وهم حرف

چون فعل باشد ما بعد خویش را

بنصب کند براستثناء چون حرف

باشد جرّ کند و روا باشد که گویند

حاشا لزيدٍ وحاشا لزيدٍ وخلا وعدا

همین حکم دارند ولکن جرّ بحاشا

بیش از آن کنند که نصب و چون

ما بخلا وعدا پیوندد ما بعد هر دو

جز نصب نباشد^۱ .

راوَدْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ : درخواستمش از تن

وی یعنی از وی او را درخواستم .

الِاسْتِعْصَامُ : باز ایستادن و چنگ زدن .

السَّيْجَنُ : زندان .

الصُّبُوءُ وَالصَّبَوَةُ : میل کردن دل بکسی .

العَصْرُ : فُشردَن انگور و شیره کردن و

رستن .

خَتَمَرَأً : تسمیه بمایه و ول الیه .

الْخُبْزُ : نان .

النَّجَاةُ : رستن .

الْبِضْعُ : از سه تا نه^۲ .

السِّمَنُ : فربه شدن والنعت سَمِينٌ وَالسَّمَانُ

جمع سَمِينٌ وَسَمِينَةٌ .

الْأَعْجَافُ : لا غرَ وَاِنا جُمِعَ عَجْفَاءُ

على عِجَافٍ وقياسه عَجْفٌ حَمَلًا لَهَا

على الضد وهو السَّمِينَةُ .

الْأَخْضَرُ : سبز .

الْعِبَارَةُ : بیان کردن عاقبتِ خواب و آنچه

مآل وی شود در بیداری^۳ .

الضِّغْثُ : خواب آشفته و دسته گیاه و

چوب و مانند آن .

۱- م: روان بود. ۲- در حاشیه نوشته شده است «تاده» در نسخه «م» نیز از سه

تا ده معنی شده همچنین است در لسان التمزیل و ترجمان در تفسیر مفردات قرآن «هفت

سال» نوشته در نصاب آمده «بضع از سه تا به نه» و مشهور نیز همین قول صاحب نصاب

است جز آنکه در اینجا «تا» برای انتهاست یعنی تا آخر و در قولهای اول برای ابتدا .

۳- م: خواب گزاردن .

الحُلُم [و الحُلُم] : خواب دیدن و

خواب.

الَادِّكَار : یاد آوردن .

بَعْدَ أُمَّةٍ : پس از گاهی .

الْأَمَّة : النِّسیان .

الصِّدَاق : سخت راست گوی و بنای فِعْل

مرمبالغت را بود .

الدَّأْب وَالدَّأَب وَالدُّؤُوب : پیوسته

کاری کردن بجد ورنجیدن یعنی رنج

دیدن .

دَأْباً : معناه زراعت متوالیه اوسنین مُتَوَالِیه

و انتصابه علی انه صفة او حال عن

المأمورین ای دأْبین .

الغَيْث : باران بارانیدن .

الْإِغَاثَة : فریاد رسیدن .

البال : حال .

الْخَطْب : کار بزرگ .

الْحَصْحَصَة : پیدا شدن .

التَّبَرُّثَة : بیزار کردن .

الِاسْتِخْلَاص : برای خویشتن ویژه کردن

یعنی برگزیدن و بُرْهَانیدن خواستن .

الْمَكِين : جای گیر و استوار .

التَّبَوُّء : جای گرفتن .

التَّجْهیز : ساز کردن .

الْجَهَّاز : مایُجَهِّزُ به المسافر من الطعام

والمتاع : ورنخت مسافر [چون دلو ورسن

وچاه] .

الرَّحْل : بالان شتروکل شیء مُعَدِّ الرَّحْل

[نحو الاوعیه] .

الِاکْتِیَال : برای خود پیمودن .

المَیْرُ : طعام آوردن .

الْبَعِیر : شتر .

المَوْثِق : عهد استوار .

الحاجة : نیاز .

السِّقَایه : مشربه که بوی آب خورند .

العیر : کاروان و فی الاصل الابل الی علیها

الآحمالُ لَانَّهَا تعیر ای تَجِی

وتذهب [والمراد اهلله کقوله یاخیل الله

ارکبی] ایتهها العیرای یا اصحاب

العیر .

الاقبال : روی بچیزی آوردن .

الْفَقْدُ : گم شده جستن^۲ .

الصُّوَاع : پیمانه و جای آب .

الْحِمْل : بار .

الزَّعَامه : پذیرفتاری کردن والنعته زعم

من باب نصر .

الشِّكَايَةُ وَ الشَّكْوَى وَ الْمَشْكَاةُ : گله کردن و نالیدن .	الْوِعَاءُ : باردان .
التَّحَسُّسُ وَ التَّجَسُّسُ : خبر جستن [و قيل بالخاء في الخير والجم في الشر] .	الِاسْتِيْناسُ : نومید شدن .
الرَّوْحُ : آسانی و رحمت .	الْخُلُوصُ : جدا شدن .
الْإِزْجَاءُ : راندن .	النَّجْوَى : همراه اما بمعنی المناجی او مصدر وقع موقع الحال .
مُزْجَاةُ : رد کرده و رانده .	الْبَرَّاحُ : از جای فراتر شدن .
الْإِثَارُ : برگزیدن .	يَا آسَفَى : الالف بدل من ياء الاضافه [ای اندوها و قيل ای دریغا] .
الْخَاطِئِينَ : گناهکاران گناه کننده اگرچه قاصد نبود وی بر غیر طریق صواب بود .	تَالله تَفْتَوُا : اَيُّ لَا تَفْتَوُ يَعْنِي همیشه تو و المصدر الْفَتْوَاءُ وَالْفُتُوْ مِنْ حَدِّ عَلِيمٍ وَضَعَ وَلَا يَتَكَلَّمُ بِهِ إِلَّا مَنْفِيًّا وَاسْتُغْنِيَ عَنْ ذِكْرِ حَرْفِ النِّفْيِ هَهُنَا لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعْنَاهُ الْإِثْبَاتُ لَكَانَ لَتَفْتَوُاَنَّ مُصَدَّرًا بِاللَّامِ مُعْتَجِزًا بِالنُّونِ الْمُشَدَّدَةِ وَ قِيلَ الْفُتُوْ . الْفَتُور .
التَّثْوِيبُ : سرزنش کردن .	الْحَرَضُ : بر شُرْفِ هَلَاكٍ وَ گداخته شدن از اندوه و النعت فعل والواحد والجمع فيه سَوَاءٌ .
التَّفَنُّيدُ : بدروغ و ضعف و عجز و جهل و خیر فی منسوب کردن .	
الْقِدَمُ : دیرینه و کهنه شدن .	
الْبَدْوُ : بیابان .	
الْإِلْحَاقُ : در رسانیدن .	

۱- تفتؤ در قرآن کریم با الف سیماشد « تفتؤا » . در تفسیر مفردات قرآن بنقل از نشرالمرجان نوشته است بنا بر عقیده بعضی قراء بدون الف نیز آمده است و در همه نسخه های ما بی الف می باشد .

سورة الرعد

العماد و العمود : ستون . الا عَمِدَه و العمد و العمُد ج قوله تَرَوْنَهَا امّا مستأنف و اما صِفَة لعمدِ ای بغیر عَمَدٍ مَرْتَبَةٍ .	السُّرُوب : بیرون شدن و رفتن . التَّعْقِيب : باز گشتن و باز گردانیدن و نگاه داشتن و حکم کسی را فسخ کردن .
الرُّسُود : استوار شدن و بیخ آور شدن . التَّجَاوُر : بایکدیگر همسایگی کردن .	الوالی : یاری گرو ایستادگی کننده . المُحَاوَلَة و المَحَال : با کسی مکروکید کردن .
الصِّنْوُ : درختی که بیخ او یکی باشد و تنه او دو یا سه [عَمُّ الرَّجُلُ صِنْوَابِه یقال فی الثَّنیة فی حالة الرفع صِنْوَان وفی الجَرِّ والنَّصْب صِنْوِین وفی الجمع صِنْوَانَا و صِنْوَانٍ و صِنْوَانٌ فی الاحوال الثلاث . کِیْنَوَانٍ جمع قِنْوٍ و هو الغِدیق ای الکیاسه] .	الکَفَّ : پنجه . السَّیْل و السَّیْلَان : رفتن آب . السَّیْل : معروف . الزَّبَد : کفک . الرَّبْوُ ^۱ : افزون شدن و بالا گرفتن . الحلیه : پیرایه و نشان روی . الجُفَاء : رود آورد ، برانداخت آب . المَمْکُث ^۲ : درنگ کردن و الماضی مَمْکُثٌ
الجِدَّة : نوشدن و النعت جدید . المُثَلَّة : عقوبت .	

۱- م : الریوا . الفی نیز در آخر افزوده است و در غالب مآخذ چنین است . در قرآن
کریم نیز «ربا» بصورت «ربوا» آمده (الرَبْوُ و رِبْوُ و رِبَا و رَبَاء : سود خواری) . (بر وزن شمع و
غلو و شیدا و ضیاء) .
۲- م : + و المکث .

القارعة : قیامت و سختی .	ومكث و آهستگی .
الحلول : فرود آمدن .	طوبى : خنک ای الحاله المستطابه لهم
الشق والمشقه : دشوار آمدن و دشواری	مبتداء و خبر اصلش طیبی
نهادن بر کسی .	بوده است از طاب بطیب یارا
الشق : دشوار تر و سخت تر .	بواو بدل کردند و الف او الف
المحذور : پاك کردن .	ثابت است .
	القرع : کوفتن .

سوره ابراهیم علیه السلام

الاصل : بیخ و اصل مردم و بنیاد چیزی .	الاسکان : آرامانیدن .
القرع : شاخ .	الصديد : زرداب .
[الثبات والثبوت : استوار شدن] .	التجرع : فرو خوردن خشم و آنچه بدان
الاجنثا : از بن برکندن .	ماند .
البوار : هلاک شدن و کاسد شدن .	الساغه : بگلو فرو بردن و بگوارانیدن .
المخاله و الخلال : بایکدیگر دوستی	الرماد : خاکستر .
داشتن .	الاشتداد : سخت شدن و دویدن .
الإحصاء : شمردن و توانستن و دانستن :	الجزع : زاری کردن و ناشکیبائی کردن .
الجنب و الجنوب : دور کردن .	الإصراخ : فریاد رسیدن .

الزَّوَال : گشتن .	لَهْوَى ^۱ : میل کردن و از بالا فرو افتادن .
التَّقَرُّين : بایکدیگر قرین کردن .	لَشُخُوص : از جای بجای شدن و از جای
الصَّفَدُ : بند .	بر آمدن و چشم پنهان باز ماندن ^۲ .
السِّرْبَال : پیراهن .	الْإِهْطَاع : شتافتن .
الْقَطْرَان : نام طیلانی که در اشتر گرگین	الْإِقْنَاع : سرو چشم برابر چیزی داشتن و
مالند .	سر بر آوردن .
الْقِطْرُ : مس گداخته .	الهَوَاء : میان آسمان و زمین .
الْإِنِّی : گاه آمدن و بغایت گرمی رسیدن .	هَوَاءٌ : ای خالیه ^۳ من الخبر ^۴ و اصل الهَوَاء
	الْخَلَاءُ الَّذِی لَمْ تَشْغَلْهُ ^۴ الْآجُرَام .

۱- هوی و هوی بضم و فتح اول و تشدید سوم در مأخذ و مصادر آمده است .

۲- از جای بجای شدن و پنهان بازماندن چشم لسان التنزیل .

۳- پ و م در اساس : الخبر .

۴- م : یشغله

سورة الحجر

رُبَّ وَرُبَّمَا : بالتخفيف والتشديد بَسَا و

چند. و او برای تقلیل باشد چنانکه كَمْ

برای تكثیر و چون ما بروی در آورند

جز در فعل نشود .

الِإِلْهَاء : مشغول کردن .

الْأَمَل : امید داشتن و امید .

التَّسْزِيلُ^۱ : فرود آمدن .

السَّالِكُكُ : در آوردن چیزی در چیزی .

السَّالُوكُ : راه سپردن .

الظُّلُول : روز گذاشتن [و يستعمل في مطلق

الصبرورة، كما قال ظَلَّ وَجْهه] .

الْعُرُوج : بالا بردن .

السَّكْرُ : بستن آب^۲ .

التَّسْكِير : چشم بستن .

الِإِسْتِرَاق : دزدیده گوش داشتن .

الشَّهَاب : ستاره^۳ روشن و چوب نیم سوخته .

الْمَقَاح : آبستن شدن شتر .

الْمَوَاقِح : فيها قولان احدهما انه جمع لاقح

بمعنى ذات لقاح وهى الريح التى

جاءت بخير من انشاء سحاب

ماطرٍ والثانى بمعنى الملاقح

جمع الملقحة^۴ .

الِإِسْقَاء : آب دادن .

الْخَزْنُ : نگاه داشتن مال و جز آن .

الصَّلَاةُ : گِل خشک .

الْحَمَاء : غریفج^۵ یعنی گل سیاه .

السِّنْ : از حال بگردانیدن و نهادن نهادن

و ریختن [آب] برفق و صورت

۱- م: النزول ۲- السكر و السكر (بفتح و ضم سین) مست شدن و بستن

آب ترجمان القرآن در لسان التمزیل نیز مست شدن که معنی مناسب آن در سوره حجر است آمده ولی در نسخه های المستخلص تنها جزء اول معنی ذکر شده است .

۳- لواقح: باده ها که میغ گرد کند و درختان را باردار کند تفسیر مفردات قرآن

۴- غریفج یا غریفز: لای، گل سیاه بوی بگردیده .

اصحابُ الحجر : هم ثمود [ای] قوم صالح
والحجر وادبهم الذی سکنوه وهو
بین المدینة والشام .
واحد المثنائی : المثنّاة وهی کل شیئ
یُثنّی ای یجعل اثنین او شیئ یثنّی
به علی الله تعالی .
الخَفَضُ : فرو داشتن .
الاِقتِسام : سوگند خوردن و بخش کردن .
العِصَه : دروغ و پاره اصلش عِصْوَه
بوده است از عِضْوٍ یا عِضْهَه
از عَضِیْهَه^۲ .
الصَّدْع : شکافتن و فرمان بجای آوردن
و آشکارا کردن .

کردن .
السموم : باد گرم .
السریر : تخت .
التقابل : بایکدیگر هم روی شدن .
القنوط : نومید شدن من حد نصر و ضرب
و علیم .
الفضح و الفضح : رسوا کردن^۱ .
العمر و العمر : البقاء^۲ ولا یستعمل
فی القسم الا بفتح العین .
الاشراق : روشن شدن و در روشنائی روز
شدن .
النوَسْم : فراست بردن و بنشان دانستن .
الایکة : درختستان گِشن یعنی انبوه^۳
[که آن را بیشه خوانند] .

۲- زندگانی .

۱- پ: رسوا (بفتح حرف اول) .

۳- پ «انبوه» را ندارد در اساس نیز بعدها در میان سطور نوشته شده . کلمات و عبارات
بیان دو قلاب هر جاذ کری نشده فقط مخصوص نسخه «م» است .

۴- م : عضیهه (بروزن زیله) .

سورة النحل

الْمُطَفِّفَةُ : آب پشت .	کردن و بعدی بعلی .
الدِّفْعُ : آنچه بُوَى گرم شدن آید (= آنچه انسان را گرم کند)	الْجَائِرُ : گشته و کثر .
از لباس و خیمه و بساط ساخته	الْإِسَامَةُ : چرانیدن .
از صوف یا از پشم شتر .	الطَّرَى : تازه .
الدَّفَاءُ و الدَّفَاءَةُ : گرم شدن .	الطَّرَاءَةُ و الطَّرَاوَةُ : تازه شدن .
الْإِرَاحَةُ : چهار پای را شبانگاه بمأوی	الْإِسْتِخْرَاجُ : بیرون کردن خواستن .
بردن و راحت دادن .	الْمَخْرَجُ : شکافتن .
السَّرْحُ : بچرا گذاشتن ستور .	الْمَيْدُ : بگردیدن زمین و خرامیدن .
السُّرُوحُ : بچرا شدن .	الْعَلَامَةُ : نشان .
الشيْقُ : دشواری .	السَّقْفُ : آسمانه ^۱ خانه ^۲ .
البَغْلُ : آستر .	الْخَسْفُ : بزمین فرو بردن .
الْحَمِيرُ : اسم جمع للحمار و جمع الحمار	الْخُسُوفُ : بزمین فرو شدن و ماه گرفتن .
الْحُمُرُ ^۳ .	التَّخَوُّفُ : کم کردن و ترسیدن .
الْجَوْرُ : از راه بگشتن و یُعدی بعن و ستم	التَّقْيِیُّوُ : گشتن سایه .
	الدُّخُورُ : خوار شدن .

۱- در نسخه م بکسر دال ضبط شده است. ۲- اساس و م درپ: الحمیر: جمع حمار.

۳- در نسخه م: مخر بضم حرف اول یعنی شکافتن کشتی آب را لسان التنزیل. و

آب زمین را هواشی ترجمان القرآن .

۴- م: آسمان خانه. لفظ «آسمانه» خود بمعنی سقف است .

[یعنی آنچه بسوی زمین نزدیک است].	الواصِب : دایم و دردناک .
الإِسْتِخْفَاف : سبک گردانیدن و سبک داشتن و استخفاف کردن .	الْوُصُوب : دایم شدن .
الظَّعْن : از جائی بجائی شدن .	الجُّوَارُ ^۱ : زاری کردن .
الصُّوف : پشم گوسفند .	الإِشْتِهَاء : آرزو کردن .
الْوَبْر : پشم اشتهر .	التَّوَارِي : پنهان شدن .
الشَّعْر : بزموی ^۲ و همه موها .	الدَّامَس : پنهان کردن .
الآثَات : قماش خانه .	الإِفْرَاط : از حد درگذشتن و فراموش کردن و شتابانیدن .
الکین ^۳ : پوشش و شکاف در کوه .	الْفَرَث : سِرْقین ^۴ شکنجه .
الإِسْتِعْتَاب : از کسی خواستن که ترا خشنود کند و آشتی خواستن .	اللبَن : شیر .
التَّوَكِيد و التَّأْكِيد : استوار کردن .	السَّوْغ : آسان بگاو فروشدن و روا بودن .
الغَزَل : ریسمان و رشتن .	السَّكَّر : نپید خرما و مویز و عصیر العنب اذا طُبِخ حتی یذهب ثلثاه ^۵ .
النَّكِث ^۶ : ریسمانِ تاب باز داده .	النَّحْل : کبتان عَسَل ^۷ النَّحْلَة : یکی .
الدَّخْل : تباهی و خیانت .	الحافِید : نبیره و خدمتگار .
النَّفَاد و النُّفُود : سپری شدن .	الحَفْد : شتافتن در خدمت .
الاعْجَمی : الذي لا یتکلم بلغة العرب آی لغة کانت سُمیَ به .	الکَل : گران و عیال .
	اللمع : نگریستن و درخشیدن برق .
	الجَو : الهواء الذي یَقْرُب من الارض

۱- م : الجوار (اشتباه) . ۲- م : سرگین . ۳- = خمر .

۴- م : زنبور عسل . کبت خانه = لانه زنبور عسل . شان (ف معین) .

۵- پ : موی بز . ۶- شکستن عهد ترجمان و لسان نکث بفتح و کسر حرف اول .

سوره بنی اسرائیل

الْحَنُوسُ^۱ وَ الْجَنُوسُ^۱ : در سرای گشتن
برای غارت.

النَّفِيرُ : گروهی که برای کاری برخیزند.

الْإِسَاءَةُ : بدی کردن .

التَّشْبِيرُ : هلاک کردن .

الْحَصِيرُ : زندان .

[الْحَصْرُ : بازداشتن و شمردن و در حصار
کردن] .

العَجُولُ : شتابنده .

طایره : ای عمله من خیر و شرفی عنقه عبارة
عن اللزوم .

الایمار : بسیار کردن .

التَّأْمِيرُ : امیر کردن .

الْحَظْرُ : بازداشتن کسی را از تصرف در
مال خویش و حرام کردن .

أَفٍ : کلمه ایست که در وقت ملالت و

دلتهنگی گویند ای اتَضَجَرُ و دروی

لغات است أَفَّ و أَفَّ و أَفَّ بی تنوین

و باتنوین [أَفْ هُوَ صَوْتٌ إِذَا صَوَّتَ

بِهَ الْإِنْسَانُ عَلِيمٌ أَنَّهُ مُتَضَجِّرٌ كَمَا

إِذَا قَالَ حَسَّ عَلِيمٌ أَنَّهُ مُتَوَجِّعٌ] .

النَّهْرُ : بانگ برزدن .

التَّربِیَّةُ : پروردن .

التَّبذِيرُ : مال باسراف نفقه کردن .

الْيُسْرُ : آسان و اندک شدن يقال لُيسِرَ

الامر و يجوز ان يكون الميسور

مصدراً كاليسر والمعنى ذایسر .

الْحَسْرُ : رنجانیدن .

الْحُسُورُ : رنجه شدن .

الْخِطَاءُ : گناه .

الزَّئِنَى و الزَّيْنَاءُ : پلیدکاری کردن .

الْقِسْطَاسُ : کپان^۲ .

۱- حاسوا خلال الدیار در همان معنی جاسوا خلال الدیار است لسان العرب .

۲- قپان در نسخه پ: کبان (باتشدید حرف «ب»).

الْقَفُوفُ وَالْقُفُوفُ : از پی رفتن .	الرَّجَلُ وَالرُّجُلَةُ : پیاده ماندن و الرجل
الْمَرَّحُ : نشاطی شدن .	نعت کتّعیب و تاعب .
الطُّولُ : دراز شدن و درازی .	المُشَارَكَةُ : بایکدیگر انبازی کردن .
الْإِصْفَاءُ : برگزیدن و صافی کردن .	الْجَانِبُ : کمرانه .
السَّتْرُ : پوشانیدن .	الْحَاصِبُ : باد که سنگ آرد .
الرُّفَاتُ : استخوان ریزیده .	الْقَصْفُ : شکستن .
الْحَدِيدُ : آهن و تیز .	التَّبَيعُ : پیروی .
الْإِنْعَاضُ : سرجنبانیدن .	الدُّلُوكُ : گشتن آفتاب وقت زوال و
التَّحْوِيلُ : گردانیدن .	فرورفتن .
السَّطْرُ : نبشتن .	الْغَسَقُ : تاریکی شب .
التَّكْرِيمُ وَالتَّكْرِمَةُ : گرامی کردن .	التَّهَجُّدُ : بیدار بودن بشب و خفتن .
الْإِحْتِنَاكُ : ازین برکندن و لبیسه ^۱ برنهادن	[الهِجُودُ : النوم] .
بر لب ستور .	الْإِفْلَاحُ : طاعت که نه فریضه بود نه سنت
الْوَفْرُ : تمام کردن ^۲ .	و فرزند فرزندان ^۳ .
الْإِسْتِفْزَازُ : سبک گردانیدن و حریص	الشَّاكِلَةُ : خوی .
کردن .	الظَّهیرُ : هم پشت .
الصَّوْتُ : آواز .	الْفَجْرُ وَالفَجِيرُ : آب راندن .
الْإِجْلَابُ : گیرد کردن و یاری دادن و	الْيَنْبُوعُ : چشمه .
بانگ برزدن .	الْإِسْقَاطُ : افکندن .
الرَّجُلُ : جمع راجل .	الْكَيْسُفُ وَالكَيْسُفَةُ : پاره آسمان .

۱- لبیسه یا لولشه یا لواشه ریسمانی که بشکل حلقه بر سر چوبی نصب کنند و اسب و خرچموش را در آن حلقه نهند و بتابند تا حرکات ناپسند نکند (ف - معین) .

۲- م: دادن .

۳- م: معنی دوم را ندارد ولی در کتب لغت بهر دو معنی آمده .

التَّبَوُّرُ : هلاك شدن و زیان کردن.
 اللَّفَّ وَاللَّفِيفُ : جمله آمیخته بایکدیگر.
 الذَّقْنُ : زنج.
 المَخَافَةُ : نرم خواندن و بُعدی بالباء.

الرُّقِيَّ : ببالا بر شدن.
 الْخَبُّوْ۱ : فرو مردن آتش.
 الْقَمَّوْرُ : بخیل.
 التَّبَوْرُ : باز داشتن و هلاك کردن.

سوره كهف

الطَّلُوعُ : بر آمدن آفتاب و مانند آن و ببالا
 بر شدن و نزدیک کسی شدن.
 التَّزَاوُرُ وَالْإِزْوَارُ۲ : بچسبیدن.
 الْفَجْوَةُ : فراخی میان دو کوه.
 الْإِرْشَادُ : راه راست نمودن.
 الْيَقِظُ : بیدار.
 الْيَقْظَةُ : بیدار شدن.
 الرُّقُودُ وَالرُّقَادُ : خفتن و الرُّقُودُ جمع
 راقد.
 الْوَصِيدُ : پیش آستانه در و قبل در.

الْبَيْخُوعُ : هلاك کردن.
 الْجُرُزُ : زمینی که بروی نبات نروید.
 الْكَهْفُ : شکاف در کوه.
 الرَّقِيمُ : آن تخته آرزیز که خبر اصحاب
 كهف بروی نوشته بود و قبل نام
 آن وادی که غار دروی است و قبل
 نام سنگ ایشان.
 التَّهَيُّتُ : ساختن.
 الشَّطَطُ : ستم.
 الْبَيِّنُ : پیدا.

۱- در نسخه «پ» و در تفسیر مفردات «الخبو» (بضم اول و دوم و تشدید سوم و روزن غلو). در کتب لغت بهر دو صورت آمده.

۲- در نسخه «م» و لسان و تفسیر مفردات از اور. (بکسر اول و تشدید دوم و ضم واو).

الْفِرَارُ : گریختن .
 الْوَرَقُ^۱ : سیم .
 التَّلَطُّفُ : لطف کردن و دورنگریستن .
 الْإِعْثَارُ : دیده ورگردانیدن .
 الْمُمَارَاتُ وَالْمِرَاءُ : با کسی ستهیدن .
 سِنِينَ : منصوب عطف بیان^۲ [هذا جواب اشكال وهو ان مُمَيِّزَ الْمَائَةِ مفرد و مجرور وهذا منصوب و جمع] .
 أَبْصَرَبَهُ وَاسْمِعَ : چه بیناست و چه شنوا .
 الْإِلْتِحَادُ : بچسبیدن .
 الْإِغْفَالُ : غافل کردن و غافل یافتن و بی نشان کردن .
 الْفُرْطُ : پشیمانی و از حد در گذشته و گزاف کاری .
 السُّرَادِقُ : سرآی پرده یعنی دیواری از آتش^۳ .
 الْمُهْلُ : مس گذاخته .
 الشَّيْءُ : بریان کردن .
 الْإِرْتِفَاقُ : بر آرنج تکیه کردن و به چیزی

یاری گرفتن .
 التَّحْلِيهِ : زیور بر کردن و کسی را صفت کردن و نشان کسی دادن .
 السَّيَّارُ : دست برنجز الاسوره ج و الاساور جمع جمع .
 السُّنْدُسُ : دیبایه^۴ تنک .
 الْإِسْتَبْرَقُ : دیبایه ستهبر^۵ .
 الْآرِيَكَةُ : تخت آراسته .
 الْحَفَّ : گرد چیزی در آوردن^۶ .
 الْحَفَوَفُ : گرد چیزی در آمدن .
 الْمُحَاوَرَةُ وَالْحَوَارُ : کسی را جواب دادن^۷ .
 (كَلَا : دو مرد کلتا دو زن منفرد اللفظ مثنی المعنی)^۸ .
 الْبَيْدُودَةُ : هلاک شدن .
 لَكِنَّا : اصلش «لَكِنْ أَنَا» بوده است الف را انداخته و نون را در نون ادغام کردند [باز الف در حالت وصل ساقط شد از آخر وی لکن]

۱- م : و ارق (؟) سیم = درم پول .
 که آن عدد سالهاست نه ماهها . لسان التنزیل .
 ۲- م : دیبای .
 ۳- پ : سطر .
 ۴- این لغت و معنی آن در «م» نیست .
 در اساس و م نیست .
 ۵- عطف بیامت از نشانه تا
 ۶- و قیل دودی لسان التنزیل .
 ۷- م : گرد بر گرد در گرفتن .
 ۸- پ : این دو واژه و معنی آن

۲- عطف بیامت از نشانه تا

۳- و قیل دودی لسان التنزیل .

۴- م : گرد بر گرد در گرفتن .

۵- پ : این دو واژه و معنی آن

ماند وَاو اینجا دو کلمه است
 بخلاف لِيَكُنَّ در مواضع دیگر^۱
 ومعنی وی جز آنکه من .
 الحُسْبَان : شمار و تیرناوک جمع حُسْبَانَه .
 الحِسَاب [و الحِسَاب] ^۲ : شمردن .
 الزَّلَق : زمینی اسپید که لغزیده شود .
 الغَوْر : آب بروی زمین فرو شدن هما
 مصدران وُصِفَ بهما ای ذات
 زَلَق و ذات غور .
 الانتصار : داد ستدن^۳ .
 الهَشِيم : گیاه ریزه خشک .
 الهَشِيم : شکستن .
 الدَّرَو : باد بردادن و برداشتن باد چیزی
 را و بشتاب رفتن .
 الاقتدار : توانا شدن .
 المغادره : ماندن .
 الصَّف : رسته کردن و رسته .
 الشَّفَاق : ترسیدن .
 البَدَل : هر چه بجای چیزی ایستد .
 العَصْد : بازو و بار .
 المَوْبِق : جای هلاک شدن و بَقَّ يَبِق

وَبُقاً من باب ضرب و وَبِق يَوْبِق
 وَبُقاً من حد علم ومعنا هما هَلَكَ .
 المواقعة والوقاع : درافتادن و المُجَامَعه .
 المَصْرِف : جای گریز .
 الجَدَل : پیکار [ای خصومت] .
 الإِدْحَاض : باطل کردن .
 المَوْبِل : پناهگاه .
 الوَالُ وَالْوُؤُول : پناه گرفتن بکسی و
 رستن .
 لا أَبْرَحُ : همیشه بروم ای لا ازال آسیر
 فحذِفَ الخبر .
 الحَقِيب [و الحقیب] : عدا اهل اللغة
 ثمانون سنه و فی الآیه الزمان الطویل .
 السَّرَب : سُمُج^۴ .
 الغَداء : چاشت .
 الصَّخْرَه : سنگ .
 نَبَغ : اکتفی بالكسرة عن الياء لِلِخَفَةِ كما
 فی قوله تعالى يوم يأتِ وقوله والليل
 اذا يَسُر .
 الخَبَرُ والخُبْرُ والخِبْرَة : آزمودن^۵ .
 الإحداث : نو کردن و حَدَث کردن .

۱- پ و م .

۲- فقط در نسخه «م» .

۳- زندان و نقب و خانه زیر زمین . (آیه ۶۰) .

۴- این واژه و معنی آن در «م» نیست .

وسلیمان علیہا السلام و کافران
نمروود و بُخْت نَصَّر .

الْحَمَمَى : گرم شدن و قُرَى حَمَيْتِه اِی
ذات حَمَمَات وهی الطین الاسود
الْمُنْتِن .

الْحَمَمَاءُ^۲ : باغریفج شدن چاه .
السُّد : کوه . وبالفتح الحاجز من صُنْع الخلق .
يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ : نام دو گروه قُرْیَا
بِالْهَمْزَه وَغیره .

الْخَرَجُ وَالْخَرَجُ : الْجُعْلُ وَالْآجُرُ^۳ .
الْإِغَانَه : یاری کردن .

الرَّوْمُ : حاجر استوار .
الزُّبْرَه : پاره آهن .
الصُّدْفُ وَالصُّدْفُ : کرانه کوه .
النَّقَبُ : سوراخ کردن .

الْغَطَاءُ : پوشش .
النُّزُلُ : المنزل او مَائِهَيَّاءُ لِلضَّيْفِ
اِذَا نَزَلَ .

الْفِرْدَوْسُ : سُرَّةُ الْجَنَّةِ وَافْضَلُهَا .
الْمِيدَادُ : آنچه بوی افزون کرده شود و
سیاهی دوات .

الانطلاق : رفتن .

السَّفِينَه : کشتی .

الامر : شگفت و بزرگ .

الارهاق : اندر رسانیدن و به دشواری
داشتن .

النُّكْرُ : مُنْكَر .

المُصَاحِبَه : با کسی صحبت داشتن .

الاستِطعام : خوردنی خواستن .

التضييف : مهمان فرود آوردن .

الاضافه : مهمان کردن .

الجدار : دیوار .

الانقضاخ : بیفتادن بنا و فرود آمدن مرغ .

التَّخْذُ : گرفتن .

العیب : با عیب کردن .

الغصب : بستم شدن .

ذوالقرنین : اورا بدین نام از آن گفتند که

در سروی دو گیسو بود و قیل

بلغ قرنی الارض ای طرفها

هما المشرق والمغرب واختلِف

فیه انه کان نبیاً او عبداً صالحاً

قیل ملک الدنیا مؤمنان ذوالقرنین

۲- رجوع فرمایند زیر نویس

۳- مزد .

۱- والتاء اصلیه لسان التنزیل ، ص ۱۳۹ .

صفحه ۱۰۰ و توضیحاتی که داده شد .

۴- م . و صدف (بروزن : فرد) و برورن : عنق و صرد و عضد . منتهی الارب .

لازم بمعنی انتقل [و قال ابو عبیدہ
حَوَّلًا] ای [تحوّلًا] یقال حال
عن مکانہ حَوَّلًا .

المَدَّ : افزونی .
الحَوَّل : اسمٌ بمعنی النحول یُقال حَوَّلُو
عنها تحویلاً و حَوَّلًا [یاوی اسم
مصدر است متعدی بمعنی نقل یا

سوره مریم رضی الله عنها^۱

السَّوَّى : تمام خَلَق و تن درست و راست .
الصَّبَبی : کودك .
الْحَنَان : بخشودن .
التَّقَى : پرهیزکار .
الْإِنْبَاد : بیکسو شدن .
شَرْقِیاً : آنکه سوی آفتاب بر آمدن بود .
التَّمَثُّل : مانده چیزی شدن .
الزَّكَّى : پاکیزه .
البَغِی : بایدکار^۲ .
الْإِجَاعَة : بیاوردن و مضطر گردانیدن .
الْمَخَاض : درد زه خاستن^۳ .

[کھیمص : بحق این سوره یا بحق این
حروف و قیل « کاف » کافینا
و « ها » هادینا « یا » یده فوق
ایدینا . « عین » عالم بنا « صاد »
یُصَادِقُنَا ای یَوَادُّنَا و قیل
خدای عزوجل کافی و هادی
و حی و صمدست] .
الاشْتِعَال : افروخته شدن آتش و پیدا شدن
سپیدی در موی .
الشَّيْب : سپید شدن موی و پیری .
الشَّقَى : رنج بیننده .
السَّمِی : هم نام .

۱- این جمله دعائی در نسخه «م» نیست .

۲- م: درد زادن .

۳- م: بدکار .

[رُطَبًا : تمیز^۱ او مفعول علی حسب -
 القراء تین .
 الجذع : تنه^۲ درخت .
 النسی و النسی : رکوی حیض و چیزی
 خوار که بیندازند .
 السری : جوی خرد^۳ .
 الهز : جنبانیدن .
 التساقط : بیفتادن .
 الرطب : خرما^۴ی تر .
 الجنی : بار از درخت باز کرده یعنی تازه .
 الجنی : میوه باز کردن .
 القرّة و القورور^۵ : روشن چشم شدن .
 فاما : اصله ان ما ان للشرط و ما برای
 تأکید شرط .
 صوما : آی صمنا .
 الانسی : آدمی .
 الفری : بزرگ و شگفت .
 الاشارة : اشارت کردن .

المی^۱ : یکچند .
 الايمن : سوی دست راست .
 الغی : اسم وادی جهنم و قیل کل شرعند
 العرب هو غی .
 الاضطبار : مثل الصبر .
 الجنی : جمع الجائی .
 الجشو : بزانو در آمدن .
 الحتم : واجب کردن .
 الندی^۲ : انجمن .
 الروی : المنظر و الهیة ، دیدار و نهاد .
 الری : سیرابی و آبداری .
 کلا : حرفیست رد سخن پیشین را . ای لیس
 الامر کما زعم او هو ردع و تنبیه
 علی الخطا و بمعنی خطانیز بود .
 ینبغی : باید و سزد^۳ واصله من قولهم
 بغیت الشی طابنته ، فانبغی لی
 الشی ینبغی ای سهل و حصل
 ولم یستعمل من هذه الكلمة

۱- در نسخه پ و م و لسان التنزیل و ترجمان و تفسیر مفردات : + مهتر

۲- م : روشن شدن چشم از شادی .

۳- ملیا : روزگار در ازویک چند . لسان التنزیل .

۴- + والنادی تفسیر مفردات .

۵- این واژه و معنی آن در نسخه بدل و سایر لغات قرآن نبود و توضیح آن هم در

حاشیه نسخه اساس نوشته شده در سایر مآخذ بنظر نرسید .

الفرْد : تنها .	الْإِلَاحُ : الماضي والمستقبل .
الضِدَّ : ناهمتا وخلاف چیزی .	كصاحب وصُحْب .
الآزَّ : جنبانیدن و برانگیختن و از جای بردن .	الْوَرْدُ : فی الاصل مصدر سُمِّيَ به الواردون
الْوَفْدُ : الوُفود و الوِفادَة : بنزدیک سلطان شدن .	الْأَدَّ : شکفت .
وَفْدًا : سواران گرامی کرده شده جمع وافد	الْإِنْفِطَارُ : التفَطُّرُ : شکافته شدن
	الْهَدَّ : شکستن .
	هَدَّآ : شکسته شدن .
	التَّيْسِيرُ : آسان گردانیدن .
	الرَّكْزُ : آواز نرم .

سورة طه

طه : معناه یا رجل بخاطب النبی علیه السلام ^۲	طیوی : بالضم والكسر عَلمٌ للوادی منصرف
الشَّقَاءِ : التَّعَب یعنی رنجور شدن و در رنج افتادن .	و غیر منصرف بتاویل المكان والبُقعة .
الثَّرَى : خاك نم دار .	الرَّذَى : هلاك شدن .
القَبَسُ : پاره آتش .	التَّوَكُّؤُ : تکیه کردن .
الْخَلْعُ : جامه بیرون کردن و خلعت دادن .	الهَشَّ : برگ از درخت ریزانیدن برای گوسپند .
النَّعْلُ : معروف .	المَّارِبَةُ : (بضم وفتح راء) حاجت .

الحَيَّة : مار .	الرَّعْنَى : چرانیدن و چریدن .
السَّيْرَة : رفتار .	النَّهْيَةُ : خیرد .
الضَّم : فراهم آوردن .	التَّارَة : یکبار .
الْوَزِير : دستور ^۱ .	سَوَى : بالكسر و الضم منوناً و غیر منون
العُقْدَة ^۲ : گره یعنی بستگی .	میانہ و یکسان و هموار [باجراء
الْأَزْر ^۳ : پشت و نیرو .	الوَصل مُجَرَى الوقف لانه غیر
السُّؤْل : خواسته ^۴ .	منصرف بل هو منصرف في تلك
القَذْف : انداختن و دشنام دادن .	الصورتين] .
السَّاحِل : کرانه دریا .	السَّحْتِ وَالْإِسْحَات : نیست کردن قبل
الْإِصْطِنَاع : نیکوئی کردن و اصطِنعتک	في قوله ان هذان [لساحران] هي لغة
لنفسی معناه برگزیدمت از هر	بلحارث بن كعب جعلوها بمنزلة
خود .	الاسماء التي آخرها الف كعصا فلم
الْوَنَى وَالْوَنَى : سست شدن ^۵ .	يقبلوها ياءً في الجر والنصب وقيل
الْلَبَن : نرم .	ان بمعنى نَعَم .
الْفَرْط : شتافتن و از پیش کسی شدن .	الطَّرِيقَة : راه و طبقه آسمان .
شَتَّى : پراکنده جمع شَتَّيت . کمريض و	الْأَمْثَل ^۶ : راست تر و بهتر و فاضلتر .
مَرَضِي ^۱ .	الْإِسْتِعْلَاء : مثل الْعُلُوّ غالب شدن و بلند

۱- در تفسیر مفردات و زیراً : «یاری، معنی شده .

۲- م : العقد . (بفتح اول و سکون دوم) .

۳- م بکسر اول ولی در اساس و سایر مأخذ همه جا بفتح اول ضبط شده از لغات

اضداد است بمعنی احاطه وقوه وضعف و اعانت و پشت منتهی الارب .

۴- تقاضا نه بمعنی مال و اسباب در بعضی مأخذ مراد و حاجت معنی شده که

آبهاسی ندارد . ۵- م : سستی کردن و سست شدن سنو کاتب است در منتهی الارب

ونی و نیاً و نیاً بکسر و ضم و شد «یا» بمعنی سست شدن و مانده گردیدن .

۶- مثلی (بر وزن دنیا) مؤنث آنست .

الآزرق: کبود چشم.	شدن و بزرگوار شدن.
القاع: زمین راست و هموار.	التخیل: کسی را خیال نمودن و بگمان
الصفصف: زمین هامون و نرم.	افگندن.
الامت: نشیب ^۵ بالا.	التزکى: پاک کردن و زکات دادن.
الهمس: آواز نرم.	یتبس ^۱ : خشک.
العتو: فروتنی کردن [و اسیر گشتن].	السامری: نام مردی منافق زرگر در بنی -
الهضم: کم کردن چیزی از حق کسی و	اسرائیل.
گوارانیدن طعام.	الملک ^۲ : بالفتح مصدر ملکت الشئ ^۶
العری: برهنه شدن.	املیکته بالكسر و بالكسر ما
الضحی: بافتاب آمدن و خوی گرفتن.	ملیک و بالضم السلطان والقدرة.
البلى و البلاء: کهنه شدن و پوسیدن.	الوزر: الثقل ^۳ المشقل للظهر ^۳ .
الضنک: تنگ.	اللحمیه: ریش [اللحم واللحم]. ج.
الملازمة واللزام: با کسی یا بجائی پیوسته	التحریق: نیک سوختن.
بودن.	الاحراق: سوختن.
الزهره: آرایش و شکوفه و قری ^۴ بالتحریک	التحرق: بسوهان سائیدن و دندان از
كالجهره والجهره.	خشم برهم سائیدن.
الصحيفة: نامه.	النسف: برکندن بنا و باد بردادن ^۴ .

۱- م: یبس بضم اول و سکون دوم. هر دو صحیح است.

۲- در قرآن نیز بفتح میم است و بضم و کسر آن هم قرائت شده است نثر المرجان.

۳- این لغت و معنی آن در نسخه «م» نیست.

۴- م: پرکندن بناخن معنی متن مشابه معانی سایر مآخذ است در لسان: پرکندن

بنیاد... آمده.

۵- «م» کلمه «نشیب» را ندارد در لسان و مفردات بالا

و پشته آمده است.

سورة الانبياء عليهم السلام

الکَلَالَةُ و الکُلُوءُ : نگاه داشتن .
 الاِصْحَابُ : یاری کردن و در پناه گرفتن
 العرب تقول صَحِبَكَ اللهُ اى حَفِظَكَ
 و اَجَارَكَ . قال المازنی : اَصْحَبْتُ
 الرَّجُلَ : اِذَا مَنَعْتَهُ وَجَعَلَ قَوْلُهُ
 « وَ لَاهُم مِّنَا يَصْحَبُونَ » مِّن
 « اَصْحَبْتُ » وَ غَيْرُهُ جَعَلْتُهُ مِنْ
 قَوْلِهِ « صَحِبَكَ اللهُ » .
 النِّفْحُ : بوی دمیدن .
 النِّفْحَةُ : چیز اندک .
 الْخَرْدَلُ : سپندان [دانه] خرد^۱ .
 التِّمَثَالُ : صورت نگاشته و بت .
 الْجُذُذُ : پاره پاره جمع الجُذُذُ و بکسر
 جمع جَذَبَ .
 النُّطْقُ وَ الْمَنْطِقُ : سخن گفتن .

الشَّاعِرُ : قافیه گوی .
 الْقَصْمُ : شکستن یا جدائی و هلاک کردن .
 الرِّكْضُ : بپا زدن و دوانیدن ستور و
 دویدن .
 الْخُمُودُ : فرو نشستن آتش .
 الدَّمْعُ : باطل کردن و سر شکستن چنانکه
 بمغز رسد .
 الاِِسْتِحْسَارُ : مانده شدن .
 الاِِرْتِضَاءُ : پسندیدن .
 الرِّتْقُ : بستن .
 الْفَتْقُ : گشادن .
 الْفَلَکُ : چرخ و گردش آسمان .
 السَّبْعُ : تصرف کردن در معیشت .
 السِّبَاحَةُ : شنا کردن^۱ [در آب و آشنا
 کردن یکدیگر را هم گویند] .

۱- م : آشنا کردن. ۲- در نسخه «م» «دانه» را اضافه دارد در ترجمان -

القرآن نیز مطابق نسخه اساس و پ «سپندان خرد» است .

النَّسَّالَان : پوئیدن .	النَّكَّس : نگو سار کردن ^۱ .
الْحَصَب : هیزم .	الْبَرْد : سرما و خواب .
الْإِبْعَاد : دور کردن .	النَّفْث : چرا کردن گوسپند بشب بی شبان
الْحَسِيس : آواز .	و پشم باز کردن .
الْفَزَع : بیم و ترسیدن (و پناهییدن الاول	التَّفْهِيم : دریا بانیدن .
يُعَدِّي بَعْنِ وَالثَّانِي بَالِي) ^۲ .	الْمَبَّوْس : پوشش وزره .
الطِّي : در نوشتن [نامه] .	الْغَوْص : بدریا فروشدن .
السَّجِيل : نامه ^۳ حکم و نام فرشته و مرد	النُّون : ماهی .
بلغت حَبَشَه .	الْمَغَاضِبَه : با کسی خشم گرفتن .
لِكِتَاب : از بهر نبشتن یا مرنبشته را ^۴ .	الْحَدَب : بالا .

سورة الحج

یعنی لغزان کردن .	الدُّهُول : مشغول شدن .
مُخَلِّقَه : صورت پدید آورده و هموار	العَلَقَه : خون بسته .
و ساده کرده از نقصان و عیب	المُضْغَه : پاره ^۵ گوشت .
الطُّفُل : کودک خرد .	التَّخْلِيق : تمام خلق کردن و نَسُو ^۶ کردن

۱- م : نگو سار کردن . ۲- پ و اساس . ۳- پ + والله اعلم

۴- نسو : بفتح و کسر اول و سکون دوم و سوم چیز نرم و ساده و لخشان و لغزنده

الهمُّودُ : فرو مردن .	العميقُ : دور .
الاهتزازُ : جنبیدن .	العماقه : ژرف و دور شدن .
البهيجُ و البهجة : شاد شدن .	التفتُّ : الوسخ و القذاره من طول
البهيج : نیکو و بشکوه . معناه السارُ	الشعرُ والاظفارُ والشعثُ
بنضرتيه وحسنه و طراوته .	وقضاءه نقضه و اذهابه ^۱ .
العطفُ : الجانب وهو ما يعطفه الانسان	العتيق : دیرینه و گرامی و بزرگوار ^۲ .
وبلويه و يميله عند الاعراض	العتيق : گوهری شدن و نیک نژاد .
عن الشئی و هو عبارة عن -	العتاقه : کهنه شدن .
التكبرُ والخيلاء .	التعظیم : بزرگ داشتن .
الحرفُ : کرانه .	الحُرمة : آنچه نشاید شکستن آن .
المجوس ^۱ : مغ .	الوثنُ : بت .
الصبُ : ریختن آب .	الزورُ : دروغ .
الصهرُ : گدازانیدن چربش .	السحقُ : دور شدن .
المقمعة : دبّوس .	البُدنُ والبُدنُ : جمع بدنه . کثْمُر و ثَمُر
اللؤلؤُ : مروارید .	فی جمع ثَمرة . قربانی که بیکه
الحریر : پرنیان .	فرستند چون شتر و گاو .
البادی : بیابانی .	الوجوبُ : واجب شدن و بیفتادن .
الصنمُ والصنمُور : باریک میان شدن	القنوعُ : خواستن .
والماضی ضمراً و ضمراً .	القناعة : خرسند شدن .

۱- مجوسی مفرد مجوس است لسان التنزیل .

۲- ليقضوا تفثهم : زایل کنند شوخ و ریم خود را یعنی سوی لب و ناخن چیدن و سوی زیر بازو برکندن و سوی فرو سوی ناف ستردن و جزآن و قیل التفث : آنچه در مناسک بجای آرند المراد قضاء ازالة التفث لسان التنزیل .

۳- یعنی بیکه لسان التنزیل .

التَّعَجُّيزُ ^۱ : درنگی کردن.	الاعْتِرَار: تعرض کردن.
السَّطْو: حمله بردن و يُعَدِّي بعلی و گرفتن	المُحْتَر: آنکه نیاز نماید و نخواهد.
بعنف و یعدی بالباء.	التَّهْدِيم: مبالغه الهدم.
الذُّبَاب: مگس.	الصَّوْمَعه: جای عبادت.
السَّالِب: ربودن.	البیَّعة: کلیسای ترسایان.
الاِسْتِنْقَاذ: رهانیدن.	التَّعْطِيل: فرو گذاشتن.
الطَّلَب: جستن.	الاِخْضِرار: سبز شدن.
	المُعَاجِزَة: بر کسی پیشی گرفتن.

سورة المومنون

الصَّبْغ: نان خورش.	السَّلَالَة: هر چه از چیزی بیرون کشند ،
التَّفَضُّل: فضل و سری جستن.	و گل سرشته.
هَيْهَات: بمعنی بَعْدَ. اسم فعل ماضی است	الْقَرَار: آرامگاه.
گوئی هیات زید. دور است	الْفَاكِهَة: میوه.
زید. در مکان یا در صفت و این	سَيِّئَاء ^۲ : نیکو.
آنگاه گویند که سخت دور باشد	الدُّهْن: روغن.

۱- این واژه و واژه پیش از آن در نسخه «م» نیامده. و تعجیز در لسان التنزیل بمعنی «بناتوانی منسوب کردن» آمده است.

۲- بفتح و کسر سین. در قرآن بفتح سین است و بکسر نیز قرائت شده. نشر المرجان در ترجمان القرآن می نویسد لفظی سریانی است بمعنی «مبارک». در نسخه پ بفتح سین آمده.

الاطلاق على الجمع . [وهو اسم
موضوع للجمع نظيره : الحلاج .
وفدا لله . اسم جمع بمعنى الحجاج] .

الهَجْر : بهوده گفتن .

الاهْجَار : فحش گفتن .

النَّكُوب : از راه بگشتن .

اللَّجَاج و اللّٰجَاجِيَّة : ستهیدن و الغابر
يَلِجٌ وَيَلَجُ .

الهِمَزَة^۲ : وَسَوَسَه .

الهِمَز : عیب کردن .

البِرْزَخ : باز داشت میان دو چیز و میان
دنیا و آخرت از وقت مرگ تا
وقت زنده شدن .

النَّسَب : خروشی .

الْلَفْح : سوختن .

الْكُلُوح : روی ترش کردن . [وقيل في -
معنى الآية تَقَلَّصُ الشَّفَتَيْنِ] .

الْعَبَث : بازی کردن .

و چون گویند هیئات لزید
مصدری باشد در محل نصب
منصوب بفعل مضمر ، یعنی
بُعْدًا لزید . فتح و ضم و کسر
تا . بی تنوین و باتنوین و سکون تا
در وی لغت است .

الغُثَاء : رود آورد .

تَتَرَّى و تَتَرَّى : پس از یکدیگر^۱ . بی -
تنوین و باتنوین و محل او نصب باشد
بر حال و تقدیرش متواتره باشد و
الف در وی برای تأنیت یا الحاق
بود .

المَعِين : آب روان بر روی زمین واصله
مَعْيُونٌ مِّنْ عَانِهِ . اذا ادر که ،
وقيل الميم فيه اصلية " وهو فاعيل "
مِنْ مَعْنِ الْمَاءِ مُعَوْنًا اذا سال .
السَّمَر و السَّمَر : افسانه گفتن .

السَّامِر : افسانه گویان . نحو الحاضر فی -

۱ یعنی پیایی لسان التنزیل .

پ : بی اعراب است .

۲ - م : بضم اول وفتح دوم وسوم . نسخه

سورة النور

العَوْرَة: عورت مردم و شکاف و هر
موضعی که از آنجا خوف بود.
الْأَيْم: بیوه. مرد وزن درین یکسان بود.
المُكَاتِبَةُ و الْكِتَاب: بنده را با و باز
فروختن^۱.

البَغَاء: زنا کردن.
التَّحَصُّن: عفت نمودن و حصار گرفتن.
نور السموات و الارض^۲: راهنمای اهل
آسمان و زمین و قیل روشن کننده
آسمان و زمین، آو و نور السموات.
المِشْكَاة: رَوَزن که گذاره ندارد در
دیوار.

المِصْبَاح: چراغ و ستاره.
الزُّجَاجَةُ: آبگینه.
الدُّرِّيَّ: [بالیاء المشدده] روشن مانند

الجلد: بتازیانه زدن.

الکبر: بزرگی.

الشَّيْءُوع و الشَّاع و الشَّيْءُوعه^۱: آشکارا
شدن خبر.

الایتلاء: سوگند خوردن و تقصیر کردن.

التَّأَلَّى: سوگند خوردن.

الجنابة: پلید شدن.

الاستیناس: انس گرفتن.

تَسْتَأْنِسُوا: ای تَسْتَأْذِنُوا.

الْعَضَس: چشم فروخواهانیدن و فرود داشتن
آواز.

الخِیمَار: مِقْنَعَه یعنی مِعْجَر.

الجیب: گریبان. ماجیب من القميص
ای قُطِيع لا دُخَال الرأس.

الارْبَة: حاجت.

۱- در نسخه «م» شیعو (بکسر شین).

۲- بنده را بیهای معلوم با وی باز فروختن تفسیر مفردات.

۳- نسخه پ «و الارض» ندارد.

دُر .

الدُرِّي: بكسر الدال وضمها دور کننده تاریکی .

التَّوَقُّدُ: افروخته شدن آتش . وتوقدُ تَفْعَلُ مِّنَ الْإِيقَادِ .

الزَّيْتُ: روغن زیتون .

السَّرَابُ: گوراب^۱ .الْقَيْعَةُ: جمع القاع^۲ .

اللُّجَّتِي: دریاء مغ بسیار آب .

الرُّكَّامُ: ابر زَبَر یکدیگر .

الْوَدْقُ: باران پیاپی .

الْبَرْدُ: سنگچه^۳ [وژاله] .

السَّنَا: [مقصود] روشنائی [وقوله تعالى .

وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِائِدًا فِيهَا

مِنْ بَرَدٍ^۴ مِّنَ الْأُولَى لَا يَتَذَوَّبُ الْغَايَةِ

وَالثَّانِيَةِ لِلتَّبَعِضِ وَالثَّلَاثَةِ لَتَبْيِينِ

الْجَنَسِ] .

الْإِذْعَانُ: گردن نهادن .

الْحَيْفُ: بیداد کردن .

الظَّهِيرَةُ: وقت نماز پیشین و گرمگاه .

ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ [لَكُمْ]: این سه وقت وقت

برهنگی و غفلت است .

القَاعِدُ: زن نشسته از حیض و زادن یعنی نومید شده از فرزند و لم یَدْخُلْهَا

الْهَاءُ لَا يَخْتَصَّصُهَا بِالْمَرْأَةِ .

[القَوَاعِدُ: زن . النساءُ جمع قاعد و فی قوله

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ جَمْعُ

قَاعِدِهِ مَعْنَاهَا بِنْيَادِ دِيوَارِ] .

التَّبَرُّجُ: خویشتن بر آراستن و آراسته

بِیْرُونِ آمَدَنِ زَنِ از خانه .

الصَّدِيقُ: دوست .

الْأَعْرَجُ: لَنَكْ .

الْأَشْتَاتُ: جمع شَتَّ و هو مصدر معناه

التَّفَرُّقُ فَوُصِفَ بِهِ .

أَمْرٌ جَامِعٌ: کاری که تا همه گیرد نیابند

پیش نتوانند برد [نحو القتال مع

الْكَفَّارِ وَسَدِّ النَّهْرِ الْعَظِيمِ وَحَفْرِ

الْخَنْدَقِ] .

التَّسَلُّلُ: از میان مردمان بیرون آمدن

و در پَسُّهَا پنهان شدن .

الْمُلَاوَذَةُ وَاللَّوَاذُ: در پس یکدیگر

پنهان شدن .

۱- و آن به نیمه روز بود تفسیر مفردات .

۲- زمین صاف و هموار . رك ۱۱۴

۳- تگرگ .

۴- س نمر آیه ۴۴ . عبارت میان دو قلاب در نسخه اساس

و پ نیست از نسخه م نقل شد .

سورة الفرقان

السُّبُات : آسایش .	الاكْتِتَاب : از بهر خود نبشتن .
المَرْج : اندرهم در گذاشتن و بپچرا گذاشتن	السُّوق : بازار .
ستور .	التَّغْيِظُ : خشم گرفتن .
مَرْج الْبَحْرَيْن : ای ارساتهما فی مجاریها	الْحَجُّور : باز داشتن .
و خَلَّاهما .	حَجُّراً مَّحْجُوراً : ناشایسته باز داشته .
العَذَاب : خوش .	الهَبَاء : گر .
الْفُرَات : اعذب المياہ .	النَّشْر : پراگندن .
المُلوحة : شور شدن آب و مِلْحٌ و مَلِج .	فُلَان : کنایه عن الاسماء الاعلام فی الاناسی .
و قرئ بهما .	الجُمْلَة : همه .
الأُجاج : سخت شور .	جُمْلَةً وَاحِدَةً : همه بیکبار .
الصِّهْر : داماد و خُسر .	التَّوْتِيل : پیدا کردن و فرستادن آیات از
نَسَباً : ای ذانَسَبٍ .	پس یکدیگر .
صِهراً : ای ذاصِهْرٍ .	التَّفْسِير : پیدا کردن معنی و روشن کردن .
و الصِّهْر : حُرْمَة الختونه و قیل خلطة	الرَّئِيس : چاه .

- ۱- خشم در فارسی بفتح او لست بروزن چشم ولی در زبان پهلوی بکسر اول آمده (ف معین) . در نسخه اساس نیز همان گونه که در متن ملاحظه میشود بکسر حرف اول است .
- ۲- در ترجمان القرآن نیز چنین است ولی در منتهی الارب و سایر مآخذ «آب هوش» (نه خوش ترین آب) معنی شده .

تشبه القَرَابَة في تحريم النكاح .	على عِيَالِه اِذَا ضَيَّقَ فِي الْاِنْفَاقِ .
السِّراج : چراغ .	القَوَام : راست و برابر .
الخِلْفَة : پس یکدیگر آیند و شونده و بجای چیزی استند .	الغُرْفَة : برواره ^۲ و هی العَلِیَّة فی الْجَنَّة .
الغَرَام : لازم .	العَبَّ : پاك داشتن .
الْقَتَرُ : قَتَرَ يَقْتَرُ وَيَقْتَرُ قَتَرًا وَاَقْتَرَّ يَقْتَرِ اقْتَارًا وُقْتَرُ يَقْتَرُ تَقْتَرًا	اللزَام الملازمة و اللزَامُ و اللزوم : و كلاهما وصف بالمصدر بمعنى ملازماً او لازماً .

سورة الشعراء

الخُضُوع : فروتنی کردن .	الانْفِلَاق : شکافته شدن .
الْفَعْلَة : کردار .	الْفِرْق : پاره جدا شده .
التَّعْبِيد : بندگی گرفتن و رام کردن .	الطَّوْد : کوه بزرگ بلند .
الشَّرْذِمَة : گروه اندك فيه ذكر القِلَّة	الْاِزْلَاف : نزدیک آوردن و جمع کردن .
بالاسم والوصف [و فی جمع	التَّبْرِيز : بیرون آوردن و از اقران خویش
السَّلَامَة تَقْلِيل ايضاحیث لم	در گذشتن بفضل والثانی يُعَدُّ
يَقْل قَلَايل] .	بعلی ^۱ .

۱- در نسخه اساس و پ و م : يقال قتر ...

۲- برواره و پرواره : خانه بادگیردار و حجره بالاخانه که بر بالای حجره ها ساخته شده

باشد(فر . نفیسی).

التَّسْحِيرُ : بسی جادویی کردن و محتاج
گردانیدن بطعام و شراب و
فریفتن .

الشَّرِبُ : بهره آب .

الْقِلْبُ : دشمن داشتن .

الْإِخْسَارُ : کاستن .

الْجِبَالُ : گروه بسیار .

الْهَيْمَةُ وَالْهَيْمَانُ : روی بجائی نهادن
وشیفته گشتن بعشق .

الْكِبْكِبَةُ : نگوسار کردن .

الشَّحْنُ : پر کردن و راندن .

الرَّيْعُ وَالرَّيْعُ : جای بلند .

الْمَصْنَعَةُ : آبگیر و حوض بزرگ .

الْخُلُقُ : خُور .

الْهَضِيمُ : برهم نشسته ولطیف وباریک .

الْفَرَاهُ : سخت زیرك شدن و نیک روشن شدن

ستور والنعت فارِه .

الْفَرَّهُ : فیریده وشاد کام شدن نعت فرِه

من حد علم .

سورة الغمل

وَزِعَ يوزَعُ .

النَّمْلُ : مور^۱ .

النَّمْلَةُ : یکی (تاء برای وحدت) .

الْحِطْمُ : شکستن .

الْإِصْطِلَاءُ : گرم شدن .

الْجَانُ : مار خُرْد .

الْإِسْتِيقَانُ : مثل الايقان .

الْوَزْعُ : الكَفُّ والمنع [باز داشتن] وقد

۱- م : خوی . ۲- م : سورچه . (در سایر مآخذ «نمل» هم سور و هم سورچه

معنی شده . در تفاسیر فارسی کهن نیز مانند تفسیر طبرسی و تفسیر کبیریج (مصحح
استاد دکتر جلال متینی) بهر دو وجه ضبط شده و ظاهراً مراد از نمل مطلق سور باشد . که
اگر سور کوچک اراده شده بود بصورت مصغر نمیل بکار می رفت . فیه بحث طویل (مصحح) .

التَّكْبِيرُ : ناشناسا گردانیدن .	التَّبَسُّمُ : دندان برهنه کردن در وقت خندیدن .
أَهْلَكْنَا : اُهمچنین است ^۲ .	الایزاع : دردل افگندن و دل دادن .
الصَّرْحُ : کوشک بُلند .	التَّفَقُّدُ : جُستن .
التَّهْرِيدُ : هموار ولغزان کردن و بلند کردن بِنَا .	الهُدُودُ : معروف . (= شانه بسر، پوپک)
القارورة : شیشه .	سَبَاءٌ وَسَبَاءٌ وَسَبَاءٌ : نام شهری بیمن و صرف آن بمعنی بَلَد باشد وتركِ صرف او بمعنی بلده یا قبیله .
التَّقاسُمُ : بایکدیگر سوگند خوردن .	الخَبُّ : پنهان کردن و پنهان کرده یعنی باران و گیاه .
الحَدِيقَةُ : بُستان دیوار در کشیده .	الهِدْيَةُ : آنچه به کسی فرستند از عطا و قربانی که به مکه فرستند .
البَهْجَةُ : حُسْن المنظر .	العِفْرِيتُ : دیو سِتَنَبَه ^۱ .
الحَجَرُ : باز داشتن .	الطَّرْفُ : چشم و جُنیدن چشم .
الكَلِمُ وَ التَّكَلِيمُ : خسته کردن ^۳ .	
الجُمُودُ : بفسُرْدَن .	
الِاتقان : کاری محکم کردن .	
الکِبَّ : بر روی افگندن .	

۱- اساس و پ - ستنبه بمعنی درشت و دلیر و بسیار کویه الوجه و ستیزه جو .

۲- م : آیا همچنین است .

۳- سناسبت و سبب آوردن این لغت بدین معنی در اینجا روشن نگردید و ای در همه نسخه ها هم چنین آمده سناسب آن بود که تکلیم == سخن گفتن معنی شده باشد که معنی دیگر کلمه و مناسب با این مقام است . رک قرآن کریم سوره نمل آیه ۸ : دیگر آنکه پیش از آن در نسخه «پ» نوشته شده الغائبه : اسم هی علی انها غیر صفة کالعاقبه و العافیه ، اوصفة و ههنا للمبالغه فی شدة الخفاء و الغیوبه کالراویه در . لسان التمزیل آمده : الغائبة چیزی دور از چشم .

سورة القصص

الفَصَاحَة : گشاده زبان شدن .	الْفَمْرَاغ : پرداختن و تپه‌ی شدن .
الرَّدْء : یار .	الْوَكْز : مشت زدن .
الْقَبْج : نفرین کردن و از نیکی دور کردن .	التَّرَقُّب : چشم داشتن .
التَّطَاوُل : دراز شدن و گردن کشی کردن .	الِاسْتِصْرَاخ : فریاد خواستن .
التَّوَصُّيل : مبالغه الوصل ، نیک بهم پیوستن .	اَيْتِمَار : مشورت کردن .
الْجَبَايَة : گیرد کردن .	التَّوَجُّه : روی نهادن .
السَّرْمَد : همیشه پیوسته .	الذَّوْد و الذَّيَاد : راندن .
النَّوْء : گرانی کردن و بگرانی برخاستن و بیفتادن .	الصَّدَر و الصَّدُور : باز گشتن .
الْوَيْل : کلمه تهدید و وعید است . آنگاه گویند که هر کسی دعاء بد کنند و او را چهار حالت است . یکی آنکه بالف و لام باشد . قال الله تعالى : وَلَكُمْ الْوَيْلُ مَرثَمًا رَا بَادَوَاي . دوم آنکه مضاف باشد منصوب با صمّار فعلى چنانکه گوئی و يلك و وويل	الْاَصْدَار : باز گردانیدن .
	الرَّاعِي : شُبان .
	الِاسْتِجَار : بمزد گرفتن .
	الْاَجْر : مُزدور کسی بودن و مزد دادن و مُزد .
	الْحِجَّة : سال .
	الْجِدْوَة : پاره آتش .
	الشَّاطِئ : کرانه رود .
	البُقْعَة : پاره از زمین .

زید۔ سوم آنکہ مفرد باشد مرفوع
بابتدا چنانکہ گوئی ویل^۱ لک^۲۔
چهارم آنکہ مفرد باشد منصوب
متون با ضمار فعلی چنانکہ گوئی
ویلا^۳ وروا باشد کہ تأنیث دروی
در آرند قال الله تعالى : یا ویلتا^۱۔
وی : کلمه ایست کہ در وقت تعجب و
پشیمانی گویند۔ چنانکہ گوئی وی
لِزیدِ ما هذا الذی صنع۔ شگفت

از زید چیست این کہ کرد۔
ویکمان^۲ : بعضی گفته اند وی جداست
و کمان^۳ جدا و پارسیش شگفت پذیری
کہ و بعضی گفته اند «ویک^۴» جداست
و آن^۵ جدا پارسیش شگفت از آنکہ
وقیل ویکمان^۶ اندیدی۔ اندانستی^۲
یعنی بُدان ۔
الا وجهه^۷ : مگر ذات وی یا جهت ابقای
وی۔

سورة العنکبوت

النَّشْئُ^۱ والنَّشْءُ^۲ : بر بالیدن و پدید آمدن
میخ ۔
النَّشْءُ والنَّشْءُ^۳ : آفرینش کالترأفة^۴
والترأفة^۵۔
القلب^۶ : باز گردانیدن و باشگونه^۷ کردن۔
الاستبصار^۸ : بینا دل شدن۔

العنکبوت : غنّده «تَنَنَدَه»
الخط^۲ : نُبِشْتَن ۔
الاثواء : مقیم شدن و مقیم کردن ۔
الحیوان : زندگانی کہ دروی مرگ نباشد
و هر جانوری ۔

۱- نسخه پ : خبراً عنه یا ویلتی ۔
و انه دانستی (بضم حرف اول الف) ۔
۳- پ : النشوء ۔
۴- م : و بازگونه کردن و شکوفه کردن ۔

۲- نسخه اساس : انه دیدی

سورة الروم

الرُّومُ : رومیان جمع رومی .	الْأَظْهَارُ : در وقت نماز پیشین شدن .
أَدْنَى الْأَرْضِ ¹ : نزدیکترین زمین	الْإِنْتِشَارُ ² : پراکنده شدن .
عَرَبَ بایشان یعنی بروم و آن اطراف	الْفِطْرَةَ : آفرینش و دین .
شام است .	فِطْرَةَ اللَّهِ : ملازم باشیت دین خدای را ³ .
الرَّوَضَةِ : مرغزار .	الْإِضْعَافُ : خداوند افزونی شدن و افزون
الْحَبَرُ وَ الْحَبُورُ : شادمانه کردن .	کردن و ضعیف کردن .
الْإِمْسَاءُ : شبانگاه کردن و گردیدن [و	التَّصَدُّعُ : پراکنده شدن .
در شبانگاه شدن] .	الْإِصْفِرَارُ : زرد شدن .

سورة لقمان

لُقْمَانُ : نام مرد با حکمت .	الْخَيْدَ : رُخ .
التَّصْغِيرُ : روی گردانیدن . صَعَّرَ وَ أَصْعَرَ	الْإِسْبَاغُ : تمام کردن .
وَ صَاعَرَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ كَقَوْلِكَ	الْغَيْثُ : باران .
عَلَاهُ وَاعْلَاهُ وَاعْلَاهُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ .	الْخَيْتَرُ : غدر کردن .
الاقتصاد : میانه رفتن .	

۱- م : ابن واژه را ندارد ولی معنی آنرا بدنبال کلمه قبل نوشته است .

۲- م : الانتشار . انتشار مصدر «تنتشرون» آیه ۲۰ می باشد . ۳- پ + عزوجل .

سورة السجده

التَّجَافِي : بیکسو شدن و دور شدن .

المتهين : خوار :

سورة الاحزاب

الْأُسُوَّة^۱ : پس روی [اسم من الانبياء
كالقُدْوَة من الاقتداء] .

النَّحْب : چیزی برخویشتن واجب کردن .

الصَّيْصِيَّة : آنْدَخْسَنی واره [ای پناه
داده] و شاخ گاو و حصن^۲ .

الْوُقُور : در خانه نشستن .

الْوَقَار و الْقِرَّة : آهستگی [کردن] و بآرام
شدن و فَعُلَ بِفَعْلٍ لَغَةً^۳ فيه والنعته
منها و قور . اَوْ مِنْ قَرٍّ يَقْرُقَرَاراً

الْجَوَف : اندرون شکم و میان چیزی :

الدَّعِيَّ : پسر خوانده .

الْحَنْجَرَة : نای گلو .

يَشْرِب : نام مدینه رسول علیه السلام .

[الْأَقْسَط : راست تر] .

الْقُطْر : کرانه آسمان .

التَّلَبُّث : اللبث .

التَّعْوِيق : باز داشتن .

السَّلَق : زبان آوری کردن^۱ .

۱- آزردهن بزبان . سلقوكم بالسنة حداد : ای برنجائند شما را بزبانهای تند (تفسیر

ابوالفتوح رازی) . ۲- بضم و کسر اول : برپای رفتنی (لسان التنزیل) .

۳- کلمه «حصن» در نسخه پ و م نیست در اساس نیز در حاشیه نوشته شده ولی
در سایر مصادر «صیصیه» بمعنی قلعه و حصار آمده است . اندخسواره = قلعه و شهر و پناه و ..

وَيُعَذِّدُ بِالْبَاءِ .

الإِفَاءَة : مال کسی غنیمت کردن و باز گردانیدن.

إِلَا سْتِنْكَاح : زن خواستن .

إِلَا دِنَاء : نزدیک کردن .

الْجِلْبَاب : چادر (= چادر) .

الْإِرْجَاف : خبر دروغ افگندن .

خُذِفَتْ الْاُولَى مِنْ رَأِ اِقْرِرنَ

تخفيفاً وقرأ عاصم بفتح القاف واصله اِقْرِرنَ مِنْ حَدِّ عَلِيم .

الْوَطَر : حاجت .

التَزْوِيج : زن دادن مرد را و شوی دادن زن را .

دَع : بگذار و بمان .

الْإِعْتِدَاد : عادت داشتن زن و بشمار آوردن

سورة سباء

الْقِدْر : دیگ .

دَابَّةُ الْأَرْض : مورچه چوب خوار .

[دَب] الْأَرْض خورده چوب

[اضافة الشئ الى فعله] .

الْمُنْسَاءَة : عصا .

النَّشْء : راندن بعصا .

الْعَرِم : بند آب و موش دشتی .

الْخَمِط : درخت آراك^۲ .

الْأَثَل : شور گز .

التَّمْزِيق : درانیدن و پراکنده کردن .

التَّأْوِيب : تسبیح کردن و همه روز رفتن .

إِلَّا لَانَّهُ : نرم کردن .

السَّبُوع : فراخ و تمام شدن .

السَّرْد : زره پیوستن و سخن نیکوراندن .

الرَّوَّاح : شبانگاه رفتن .

إِلَّا سَالَهُ : روان کردن آب .

الْجَفْمَنَة : کاسه بزرگ .

الْجَابِيَة : حوض بزرگ .

۱- در لسان التنزیل نیز بهمین صورت معنی شده و مصحح یک کلمه [دب] بدان

افزود، است . ۲- یعنی درخت مسواک (حاشیه نسخه اساس).

السَّدرُ : درخت معروف که میوه وی نَبِق ^۱ است و برگ وی غَسول ^۲ . المُبَاعَدَة : التباعد. الأُحدوثه : سخن و افسانه. التَفْزِيع : ترسانیدن و فزع بردن و الثاني يُعَدِّي بعن. المِيعَار : ده یک.	فُرَادَى : ای واحداً واحد قوله. مثنی و فرادی ای مجتمعین و منفردین. التَّنَاوُش : گرفتن . و قُرِئَ التَّنَاوُش بِالْهَمْزِ لِلزُّومِ ضَمَّةً الْوَاوِ كَمَا فِي أَذْوَر ^۳ وَاجْوَهٍ وَعَنْ ابْنِ عَمْرٍو التَّنَاوُشُ بِالْهَمْزِ التَّنَاوُلُ مِنْ بَعْدِ.

سورة الملائكة

القِطْمِير : پوست تُنُك بردانه خرمای. الْحَرُور : باد گرم . الْجُدَّة : راه در کوه. الْأَحْمَر : سُرخ . الْغَرِيب : نیک سیاه و غرابیب ^۴ سود ^۵ .	هو على اضممار المؤكّد قبله يُمْسِرُهُ الظاهر بَعْدَهُ . اللُّغُوب : مانده شدن (ماضی لَغَب و لَغِيب ^۶). الاصْطِرَاح : فریاد خواستن و خروشیدن.

- ۱- بسکون و کسر دوم = کنار. میوه درخت سدر (فرهنگ نفیسی).
- ۲- هرچه بدان دست و جز آن شویند (ف. نفیسی).
- ۳- جمع کلمه «الدار» و «وجه» : «اجوه» و «ادور» (هر دو کلمه بر وزن مفعول خوانده شود).
- ۴- رك المنجد و منتهی الارب .
- ۵- از «غرابیب» تا «بعده» فقط در حاشیه اساس و متن نسخه «م» آمده و در نسخه پ نیست .
- ۶- نسخه «پ» عبارت داخل پرانتز را ندارد .

سورہ یس

یس : معناه یا انسان بلغه طَبِیّ و قیل
یا سید .

الاقمّاح : سربرداشتن و چشم در پیش
افگندن .

التعزیز : عزیز کردن و قوی کردن . عزّ و
عزّز بمعنی واحد کُشّده و شدّده^۱
و انما ترك ذکر المفعول لآن
الغرض ذکر المعزّز به و هو
شمعون .

السِّلَخ : پوست باز کردن و بیرون آوردن
چیزی از چیزی .

العُرْجون : چوب خوشه خرما که چون
خرما از وی باز کنند خشک
شود و کثر گردد . شُبّه به فی
دِقَّتِه و اصفرا ره و استیقواسه .

الصّریخ : فریاد رس و فریاد خواهنده .
الجمّات : گور .

الشُّغل : مشغول کردن و قُرئ بضمّین
وضمه و سکون و فتحین و فتحة
وسکون .

الفکّه : خوش منش شدن و النعت فاکه
وفکّه .

الادّعاء : دعوی کردن و تمنی کردن .
الامتیاز : جدا شدن از یکدیگر .

العهد : وصیت کردن و یُعَدّی بالی و
فرمودن و پیمان کردن .

الجبیل^۲ : آفریدگان قُرئ بکسرین و
تشدیده و بضمّین و تشدیده
بضمّین مُخَفِّفاً و کسرة و
سکون . (یعنی : جبیل) .

۱- م : سده و سده .

۲- این وجوه مختلف در حاشیه نسخه امام آمده .

بضم و بکسر اول و دوم و تشدید و تخفیف سوم و کسر اول و دوم و تخفیف سوم و کسر
اول و سکون دوم .

التَّذْلِيلُ : رام کردن .
الرُّكُوبُ وَ الرِّكُوبَةُ : آنچه برنشست^۱
را شاید .
الرَّمِيمُ : استخوان ریزیدن .
الرَّمَّةُ : پوشیده شدن استخوان .

جُبُلًا . جُبُلًا . جُبُلًا .
جِبْلًا .
الْمَسْنَخُ : از صورت مردمی بگردانیدن .
التَّنْكِيسُ وَ التَّنْكِيسُ : نگو سار کردن .
الشَّعْرُ : سَخُنْ معنی دار موزون باقافیه .

سورة الصافات

اللزُّوبُ : بر چنفسیده شدن .
الاستِسْخارُ : فسوس داشتن .
التَّنَاصُرُ : یکدیگر را یاری دادن .
الاستِسْلَامُ : گردن نهادن .
الاستِسْرَاكُ : بایکدیگر ازبازی کردن .
الكَأْسُ : قدح با شراب .
الْمَلَذَّةُ وَ الْمَلَذَاذَةُ : مَزَّة یافتن و مَزَّة .
الغَوْلُ^۲ : هلاک کردن و ناگاه گرفتن .
الانزافُ : بُرْسیدن شراب کسی را و
آب چاه یعنی سپری شدن و

الزَّجْرُ : ازکاری باز زدن و تهدید کردن
و بانگ برستور زدن تا برود و
بمرغ فال گرفتن .
الماردُ : دیوستنبه ، یعنی نیک بد .
التَّسْمَعُ : گوش داشتن [وقری لا یَسْمَعُونَ
بالتشدید علی السین و المیم و اصله
یَتَسْمَعُونَ فادغمت التاء فی
ال سین لانها حرفان مهموستان^۳
و یَسْمَعُونَ بتخفیف السین] .
الشُّقُوبُ : روشن شدن .

۱ - = سوار شدن . م : برنشستن .

۲ - مهموس : حرفی که به سستی و آهستگی تلفظ گردد . (ف. نفیسی)

۳ - م : باشباه « العزل » نوشته .

التَّلّ : بر روی افگندن .	بُرسانیدن آن و مست شدن ^۱ .
الجبّين : یکسوی پیشانی .	النَّزْف : ضعیف گردانیدن و رفتن خون
بَعْل : نام بت قوم الیاس از زرا ^۲ .	مردم را و بُرسانیدن آب چاه و
الاباق : گریختن .	بُرسیدن آن و مست شدن و فعل از
المُساهمة : با کسی قرعه زدن .	وی نَزَف باشد بلفظ مجهول .
الاستقام : فرو بردن .	البیض : خایه مرغ . البیضه : یکی .
اللامّة : سزاوار ملامت شدن .	الشّوب : آمیختن .
العراء : زمین بی نبات .	السّقم و السّقم : بیمار شدن .
البقطين : درخت کدو .	الرّوع و الرّوعان : پنهان بسوی چیزی
السّاحة : میان سرای یا درگاه .	رفتن .
الصّباح : بامداد .	الزّیف و الزّیف : شتافتن .
	الزّفاف : شتابانیدن .

سورة ص

لا المَشَبَّهَةَ بلیس زیدت علیها تاء	وَلَاتَ حَیْنَ مَنَاصٍ : و نیست هنگام
التَّائِبِث کما زیدت علی رَبٍّ و ثُمَّ	گریز .
للتَّوکید و تَغییرَ بَذَلْکَ حکمها	النَّوْصِ والمَنَاصٍ : گریختن . و لات هی

۱- اساس و پ. در ترجمان القرآن : برسیدن شراب کسی را یعنی سپری شدن و برسانیدن آب چاه و مست شدن . و در نسخه م : سپری شدن شراب و آب چاه و اشک و مست شدن و در لسان التمزیل : سپری شدن شراب و رفتن عقل . و با رجوع بکتاب لغت عبارت و مفهوم نسخه «م» رها تر است .

۲- در حاشیه نسخه اساس آمده بعلم اسم علم بضم کان لهم من ذهب قیل کان طوله عشرین ذراعا .

فَصَلُّ الْخُطَاب : پیدا کردن و جدا کردن
[دو] سخن بکلمه اما بعد.

التَّسْوُر : بدیوار بر شدن [و دست و رنجن
در دست کردن] .

الاشْطَاط : ستم کردن و از حد در گذشتن .
النَّعْجَجَه : ماده میش .

الاکْفَال : پذیرفتاری کردن .

الْخَلِيط : انباز .

الصفون : بر سه دست و پای ایستادن اسب
و بر کرانه سنب چهارم .

الجمواد : اسب نیکو رو [الجباد ، ج] .

السَّاق : معروف . السُّوق جمع .

الرُّخَاء : باد نرم .

البُرُودَه : سرد شدن . والنعت بارد .

الْحِنْت : سوگند دروغ کردن [یعنی
شکستن] و يُعَدِّي بقی و بیزه
مند شدن .

الْأَخْيَار : گزیدگان و نیکان جمع خَیْر و
خَیْر .

التَّرْب : هم زاد .

حَتَّى لَمْ تَدْخُلْ إِلَّا عَلَى الْآحْيَان
وَلَمْ يَظْهَرْ إِلَّا أَحَدٌ مُقْتَضِيهَا .

إِمَّا الْأَسْمَ وَ إِمَّا الْخَبْرَ عَلَى حَسَبِ
اِخْتِلَافِ الْقَرَاءَتَيْنِ فِي حِينَ بِالنَّصَبِ

وَالرَّفْعِ [نظير الرفع ای لبس حین
مناص حاصل نظیر النصب ای

لیس الحین حین مناص] .

الْعُجَاب : سخت شگفت ، و بالتشديد ابلغ

منه^۱ [کالکبیر و الکبَار و

الکبَار] .

الاِخْتِلَاقُ^۲ : دروغ بر یافتن :

الارتقاء : بر شدن^۳ .

الوتند : میخ .

مِنْ فَوَاقٍ : ای من توقف یعنی زمان اندک

و اصل وی آن مقدار که از

پستان شیر فرو کشند تا دیگر

بار . وَقِيلَ مِنْ رَجُوعٍ وَرَدٍ [ای

مالها من رجوع و رد] .

الْقِطَ : نامه و نصیب .

الْأَيْدِ : قُوَّت .

۱- پ : از بالتشديد ببعده را ندارد .

۲- پ : بر سیدن .

۲- پ : الاختلاف .

۳- پ : جوشیدن .

الغَسَاقُ وَالْغَسَاقُ^۱ : خون و ریم دوزخیان .
 التَّكَلُّفُ^۲ : رنج چیزی بکشیدن و از
 خویشتن چیزی نمودن که آن
 الشَّكْل : مانند .
 الاِقْتِحَام : بعنف در کاری شدن .
 لا مَرَحَبًا بِهِمْ : فراخی مبادا ایشان را .

سورة الزمر

التَّكْوِير : بر زبر چیزی در آوردن و گیرد
 کردن و بر هم نهادن کالا .
 الهَيَاج : خشک شدن نبات و انگيخته
 شدن جنگگ .
 الاِقْشِيعَار : موی بر اندام پای خاستن و
 پوستها فراهم آمدن از ترس .
 لَتَنَاشَاكُوس : بایکدیگر بد خوئی کردن و
 ناساختن^۳ .
 الاِشْمِيزَاز : بهم آمدن و برمیدن .
 الاِحْتِسَاب : مزد چشم داشتن و با شمل
 آوردن . والثانی یُعَدی بالبَاء
 المِيقْلَاد و المِيقْلَد و المِيقْلِيد : کلید .
 الزُّمْرَة : گروه .

۱- در تفسیر مفردات بتخفیف سین آمده و در قرآن با تشدید . در نشر المرجاء
 (جلد ۶ ص ۱۰۰) مینویسد . بتخفیف «سین» نیز قرائتی می باشد از این کلمه و در این کتاب

بهر دو وجه آمده . ۲- م : تکلیف .

۳- پ : ناساختن ، رک مقدمه رسم الخط نسخه پ .

سورة المؤمن

الْأَزْفُ وَالْأَزُوفُ : نزدیک آمدن .	الْتَّحَاجُ : الْمُحَاجَّةُ .
الْأَزِفَةُ : قیامت .	الصُّورَةُ : پیکر .
التَّنَادَى : یکدیگر را آواز دادن .	السَّلسِلَةُ : زنجیر .
التَّنَادُ : از یکدیگر رمیدن .	السَّجَّجُ : کشیدن .
التَّلَاقَى : فراهم رسیدن و یکدیگر را دیدن .	السَّجُّورُ : پر کردن و تمی کردن و باتش
التَّبَابُ : هلاک شدن و زیانکار شدن .	تافتن .
التَّفْوِیضُ : کار بکسی باز گذاشتن .	

سورة السجده

الْقُدُوتُ : روزی .	نَحْسُ بالسكون فإمّا مُخَفَّفٌ نَحْسُ
الدُّخَانُ : دود .	او صفة علی فعل كالصَّعْبِ وَالسَّهْلِ
الصَّرَصَرُ : باد سخت سرد .	او وصفٌ بمصدرٍ [كالزُّورِ وَالْعَدْلِ]
النَّحْسُ : بد اختر شدن .	الانْطَاقُ : بَسَخْنِ آوردن .
إِتَامٌ نَحِیَاتٍ : روزهای شوم و اما	الاستِیتار : در پرده شدن .

ب : ع والله اعلم .

الاعتاب : خشنود کردن .	الكيم ^۱ : غیلاف شکوفه .
التقبيض : تقدیر کردن و سبب ساختن :	العريض : پهن یعنی بسیار و همیشه .

سورة عسق (شوری)

حم عسق : سوگند بحلم و مجد و علم و سنا و قدرت من [و انما فصل ^۲ بینهما ، لآتئها آیتان . خلاف که بعضی فاتها آیه واحدة] .	الرکود : ایستادن آب و باد و کشتی .
الجاریه : کشتی .	الایباق : هلاک کردن .
العلم : کوه و نشان .	الشوری : مصدر بمعنی التشاوری و المعنی و امرهم ذوشوری [بینهم] .
	العقیم : نازاینده و باد بی منفعت .

سورة الزخرف

الاقران : توانستن ^۲ .	العشو والعشو : اعراض کردن و یعدی
التنشیه : پروردن و بیالانیدن ^۳ [و قری یتنشو] .	بعن [قرئ و من بعش بفتح الشین و غیرها ، والفارق انه اذا حصلت

- ۱- م الکم بضم و کسر اول . در تفسیر مفردات « کم » بضم آمده و مصحح در ذیل مینویسد در مقدمه الادب هم کاف « کم » مضموم است . در لسان التنزیل و ترجمان القرآن نیز بکسر اول آمده است . در کتب لغت کم بضم اول بمعنی آستین است .
- ۲- طاقت چیزی داشتن (تفسیر مفردات قرآن) . ۳- م : بیالانیدن و اشتباه است .

الآفة في بَصَرِهِ قِيلَ عَشِيَّ عَشِيَّ
و اِذَا نَظَرَ نَظَرَ الْعَشِيَّ وَلَا آفَةٌ بِهِ .
قِيلَ عَشِيَّ يَعْمَلُوا عَشُوًّا] .

[اَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ : هِيَ جَمْعُ سَوَارٍ
وَقُرِئَ اَسَاوِرُ جَمْعُ اَسْوَرَةٍ فَيَكُونُ
جَمْعُ جَمْعٍ وَ اَسَاوِرُ جَمْعُ اَسْوَارٍ وَ هُوَ
السَّوَارُ وَ اَسَاوِرَةٌ عَلَى تَعْوِضِ التَّاءِ
مِنْ يَاءِ اَسَاوِرٍ] .

الاقتران : قَرِین شدن .

الایساف^۱ : بَخشم آوردن .

سَلَفًا : گزشتگانی . جَمْعُ صَالِفٍ .
الصَّيْدُ : بَانِگ کردن و الغَابِرُ يَصْدُ و
يَصْدُ .

الصَّحْفَةُ : کاسهٔ پهن .

الكَوْبُ : کوزهٔ بی گوشه^۲ .

التَّفْتِيرُ : سُسْت گردانیدن .

الابرام : استوار کردن .

العَبْدُ وَالْعَبْدَةُ : نَنگ داشتن و خشم
گرفتن .

سورة الدخان

الرَّهْوُ : آراسیده .

الزَّقْمُومُ : نام درختی است در دوزخ .

الغَلَى وَالْغَلَيَانُ : جوشیدن .

الْعَتَلُ : بَدْرُشتی کشیدن و الغَابِرُ يَعْتَلُ

وَيَعْتَلُ .

الْأَحْوَرُ : آنکه سیاهی چشم او نیک

سیاه بود و سپیدی نیک، مایل .

۱- م : ایساق .

۲- پ و م : بی دسته . در نسخهٔ اساس نیز بالای کلمه

« گوشه » « دسته » نوشته شده و صحیح است . از این پس تا آخر سورة احقاف نسخهٔ م یک
ورق افتادگی دارد .

سورة الجاثية

المدّھر : روزگار .

الاستینساخ : نسخت گرفتن^۱ .

سورة الاحقاف

الآثاره : بقیّت علم کہ روایت کند از پیشینیان . وقُرئ اثرۃ ای من شیئی او ثرتم به وقُرئ اثرۃ بالسکون وبحركات ثلث فی الهمزہ .
البدع : نو .

التجاوز : در گذاشتن از گناہی و گذشتن از چیزی .

الحقیف : ربک تودہ کثر^۲ .

العارض : ابر پیش آیندہ کہ سایہ افکند .

الاستقبال : پیش رفتن .

العی : اندر ماندن و الماضی عیبی و عی و النعت عیبی علی فعل و عی علی فَعَلَ .

اولوالعزم : نوح و ابراہیم و موسی و عیسی علیہ السلام^۳ .

کتب عمر رضی اللہ عنہ الی ابی موسی الاشعری ان اقرأ فی الفجر والظہر بطوال المفصل و فی العصر والعشاء باوساط المفصل و فی المغرب بقصار المفصل . فالطوال ہی من الحجرات الی البروج . و الاوساط من البروج الی سورة لم یکن . و القیصار منها الی الآخر . و المفصل هو السبع السابع لکثرة فضوله و هو من سورة محمد علیہ السلام و قیل من سورة الفتح و قیل^۴ من ق الی آخر القرآن .

۱- پ + و نسخت کردن .

۲- پ + و نسخت کردن .

۳- در لسان التنزیل آمدہ : اولوالعزم : یعنی نوح و ابراہیم و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و موسی علیہم السلام .

۴- آخر مقطّۃ نسخۃ «م» .

سورة محمد عليه الصلوة

وهی ثمان و ثلاثون آیه

الوُثاق ^۱ : بند.	الشَّرَط : نشان . الاَشراط جمع . الشرَط
التَّعْرِيف : شناسا گردانیدن و بعرفات ایستادن.	(مفتوحة الراء ^۲) و الشروط جمع الشرَط (ساكنة الراء) ^۳ . [كالاَ هَراض جمع العَرَض ، والعروض جمع العرض] ^۴ .
التَّعَسُّ و التَّهَسُّ : هلاك شدن و بر روی افتادن . مِن حَدِّ مَنَعَ وَعَمَّيْم .	الإِصْنَام : کر کردن .
فَتَعَسَّأَ لَهُم : هلاك و نگو ساری باد مر ایشانرا .	الإِغْمَاء : کور کردن .
الْأُسُون : از حال بگشتن آب .	القِفْل : معروف .
التَّغْيِير ^۵ : از حال بگشتن .	الإِسْخَاط : بخشم آوردن .
العَسَل : انگبین .	الضَّغْن : کینه .
التَّصْفِيَّة : روشن کردن و صافی کردن .	السَّخْن : مقصود از سَخْن :
الْمَعْنَى و الْمِيعَى : رودگانی .	الْوَتْر : نقصان کردن و کینه ور کردن و تاق کردن ^۶ .
أَنِفًا : اکنون و جز منصوب نباشد و نصبی او بر ظرف زمان باشد .	الإِحْفَاء : الحاح کردن در سؤال .

۱- م : علیه السلام . پ : صلی الله علیه وسلم . ۲- در نسخه اساس بکسر

و بفتح اول . ۳- از این پس تا واژه «الاصمام» در «پ» نیست .

۴- فقط در نسخه اساس . ۵- فقط در «م» . ۶- پ و م : طاق کردن .

سورة الفتح*

(تسع وعشرون آیه)

التَّوَقُّعُ : در پیش شدن .	التَّقْصِيرُ : کم کردن از موی و کوتاه کردن
التَّوَقُّيرُ : بزرگ داشتن و بشکوه داشتن .	و سستی کردن .
الْإِظْفَارُ : ظفر دادن .	الشَّطَاءُ : اول برگ کشت .
الْمَعْرَّةُ : رنج و سختی و گناه .	الْإِزَارُ : نیرومند گردانیدن .
التَّزْيِيلُ : پراکنده شدن .	المُؤَاوَزَةُ : باری کردن [و قوله تعالى :
حَمِيَّةُ : رشک .	فَأَزَرَهُ بِمُجُوزَانِ يَكُونُ وَزْنَهُ
حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ : ننگ روزگار کافری .	افعله من الایزار و فاعله من
النَّحْلُوقُ : سرسُترُدن .	المُؤَاوَزَةُ] .

* در حاشیه پ ص ۱۷۰ برای تحت الشجرة مربوط به س فتح آیه ۷ شرحی است که عیناً نقل میشود : در کشف آورده است که حضرت صلی الله علیه و سلم در زیر درخت سمره (بفتح اول و ضم دوم) قرار گرفت و شاخی از آن درخت بر پشت مبارك او فرود آمد عبدالله مغفل رضی الله عنه میگوید من قائم بودم بر زیر سر آنحضرت. آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارك وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقاً نگیرند. حضرت (ص) فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید . در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرد که پیغمبر فرمود که بدو زخ نرود یک کس از آنها که در تحت شجرة بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حق سبحانه از این قوم خشنود شد چنانچه فرمود قوله تعالى : لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آیه . تفسیر سنه ۱۰۷۹

سورة الحجرات

ثمانی ہشر آیہ

الامْتِحَانُ : آزمون .	لَقَبٌ بَدَنُهَادِنِ [.
الْحُجْرَةُ : الْقِطْعَةُ مِنَ الْأَرْضِ الْمَحْجُورَةِ بِحَائِطٍ وَتُجْمَعُ عَلَى حُجُرَاتٍ بَضْمَتَيْنِ وَبُضْمَةٍ وَ مَكُونٍ وَ بَفَتْحِ الْجِيمِ وَقُرَى بِهَنْ .	اللَّقَبُ : پاز ^۲ نامہ .
التَّحْنِيبُ : دوست گردانیدن .	الْإِغْتِيَابُ ^۳ : غیبت کردن یعنی از پس بدگفتن .
التَّكْزِيرُ : دشمن گردانیدن .	الشَّعْبُ : قبیله بزرگ ؛
التَّنَابُزُ : یکدیگر را بلقب خواندن [یعنی]	الْقَبِيلَةُ : گروهی مردم از یک پدر .
	اللَّيْتُ وَالْآلَتُ : کم کردن .

سورة ق

خمس و اربعون آیہ

[ق : قُضِيَ الْأَمْرُ غَزَارْدَه شَد کَار وَقِيلَ سَوْگَنَدَ اسْت بَايْن حَرْف وَقِيلَ نَام	کوهیست از زبرجد گرد عالم در آمده] ^۴ .

- ۱- م : بلقب بد . ۲- م : بار . پ : باز . ۳- پ و «م» در اساس : اغتتاب . ۴- فقط در نسخه م . در لسان التنزیل نیز چنین معنی شده .

حَبْلُ الْوَرِيدِ : رگ گردن .

الْلَفْظُ : گفتن و از دهان بیفگندن .

الْعَتِيدُ : حاضر .

الْحَيِّدُ وَالْحَيِّدُودَةُ : بگشتن .

الْإِطْعَاءُ : طاغی کردن .

الْإِمْتِلَاءُ : پرشدن .

التَّنْقِيبُ : اندر شهرها گشتن .

[كِتَابٌ حَفِيفٌ : یعنی لوح محفوظ] .

الْمَرْبِجُ : شوریده .

الْبَهْجَةُ : زیبا شدن و شاد شدن .

التَّبْصِرَةُ وَ التَّبْصِيرُ : بینا گردانیدن و

عبرت نمودن .

(تُبْعُ : و هو مَلَكٌ كَانَ بِالْيَمَنِ) ^۱ .

الْبُسُوقُ : دراز شدن .

[الْأَعْيَاءُ : مانده کردن و مانده شدن] .

سورة الذاریات^۲

ستون آیه

الْحَرِمْ وَ الْحِرْمَانُ : بی‌روزی کردن .

الصَّوْرَةُ : بانگ من صریر القلم و الباب .

الصَّكَّةُ : زدن و کوفتن و چک کردن ^۱ .

[التَّوَصَّى : یکدیگر را وصیت کردن] .

الذَّنُوبُ : بَهره :

الْوَقْرُ : بارگران .

التَّقْسِيمُ : بخش کردن و نیکو کردن .

الْحُبُكَةُ : راههای آسمان جمع حَبِیْکَة

و حَبَاك .

السَّهْوُ : غافل شدن .

الهُجُوعُ : خفتن .

۲- م : حک کردن .

۲- م : والذاریات .

۱- فقط در «پ» .

سورة الطور

تسع و اربعون آیه

الرَّقِیُّ : آن پوست که بروی نبیستند.	الکَهَّانَہُ ^۱ : اختر گوی شدن. والنعمت کاهن
البَیْتُ المَعْمُور : خانه ایست در آسمان	من باب شرف.
چهارم برابر کعبه.	الْمَنُون : مرگ و روزگار. رَبِیْبُ الْمَنُون
المَوْر : بگردیدن.	حوادث روزگار یعنی گردش
الدَّاع : راندن بعنف.	زمانه.
التَّائِیْم : بیزه منسوب کردن.	التَّهْمُول : سخن بر کسی بر یافتن.
الکَهَّانَہُ ^۱ : اختر گوی کردن من باب نصر.	السَّیْطَرَه ^۲ : برگذاشته شدن و قسری بالصاد.

سورة النجم

اثنان و ستون آیه

النَّجْم : ستاره و پروین و نبات بی ساق.	الْاَلَات : نام آن بت که بنی ثقیف او را
المِرَّة : نیرو.	پرستیدند.
التَّدَلَّى : سخت نزدیک شدن و فرو هیسته	مَنَّاة : سنگی بود که هُدَّیل و خزاعه آنرا
شدن.	پرستیدند. وَمَنَّاةٌ بَمَدٍّ و همزه
قَابَ قَوْسَیْن : مقدار دو کمان.	در وی نعت است.
المَرْمَرِی : جحد کردن از چیزی و نیک	العُزْرَى : درختی بود که قبیله غطفان او را
بدوشیدن ^۳ .	پرستیدند.

۱- م: بفتح کاف. ۲- م: بکسر کاف. ۳- م: السطره! (اشتباه کاتب).

:- م و پ: «نیک بدوشیدن» را ندارد.

الضَّيْزُ^۱: جور کردن و نقصان کردن.
 الضَّيْزَى: کژ و کم و اصل او فعلی است
 بضم فا از بهر سلامت یا ضاء را
 بکسر کردند همچنان که در بیض
 جمع ایض.
 اللَّثَمُّ^۲: گناه خُرد.
 الْجَنِين: بچه اندر شکم مادر.
 الْإِكْدَاء: بریده کردن عطا.
 الْآوْفَى: تمام تر.
 الْإِضْحَاك: خندانیدن.
 الْإِبْكَاء: گریانیدن.
 الْمَنَى: منی بیرون آوردن و تقدیر کردن.

الْإِمْنَاء: منی بیرون آوردن [تُمْنی يجوزُ
 اَنْ يَكُونَ مجهول تُمْنی] و مجهول
 تُمْنی و معناها واحداً].
 الْإِفْنَاء: سرمایه دادن.
 الْإِهْوَاء: انداختن و یثدی بالی و قصد
 کردن و یعدی باللام.
 الشَّعْرَى^۲: نام ستاره ایست که بنو خزاعه
 آنرا پرستیدند.
 التَّمَارَى: بشک شدن و بایکدیگر بستن.
 السُّمُود: بازی کردن و غافل شدن و سرود
 گفتن.

سورة القمر

خمس و خمسون آیه

الِاسْتِمْرَار: قوی و استوار شدن و روان
 شدن و همیشه بودن.
 الْإِزْدِجَار: باز زده شدن و ایستادن بزجر
 کسی و پند گرفتن.
 الْإِنْهِيْمَار: ریزان شدن آب.

الدِّسَار: میخ آهنین و لیف که نخته کشتی
 بدو استوار کنند.
 الْعَجْزُ: بن درخت (خرما)^۳.
 الْإِنْقِيعَار: از بیخ برکنده شدن.
 الشَّعْر: دیوانگی و قبل جمع السعیر. آتش

۱- م: النیز.

۲- در نسخه م: بفتح و کسر اول هر دو و در لسان

۳- فقط در پ.

التزویل به فتح اول آمده.

افروخته .	التَّصْبِيحُ : بامداد آمدن .
الإحتضار : حاضر آمدن .	أَدَّهِيَ : سخت تر .
الآشِرُ ^۱ : فیریده شدن و دَنه گرفتن .	أَمَرَ : تلخ تر . المَرارَه تلخ شدن .
التَّعاطَى : گرفتن .	الاستِطَار : نبشتن .
الاحتِظار : حظیره ساختن از شاخ درخت .	

سورة الرحمن

ثمان و سبعون آیه

العَصَفُ : برگ کشت .	الفَناء : نیست شدن .
الريحان : روزی و سپرغم و هو اسم جامع للرياحين الطيبه و قرئ بالحرکات الثلاث في النون ^۲ یعنی الريحان ^۲ [ومن نَصَبَ قَرَأَ ذا العَصَفِ والحبَّ] .	الجلال والجلالة : بزرگوار شدن .
الفَخَّار : سَفال .	الثَّقَلان : آدمی و پری .
المارج : زبانه آتش بدون دود .	النَّفْوذ و النفاذ : گذشتن تیر از آنچه بر آن ^۳ آید و روان شدن فرمان .
المَرَّجان : مروارید خرد .	الشُّواظ : زبانه آتش .
الجوار المنشآت : کشتیهای بادبان بر کشیده و بکسر شین ابتدا کننده در رفتن یا موج انگیزنده .	النُّحاس : دود و روی گداخته .
	الوردَة : گلگون .
	الدِّهان : آدیم سرخ و قیل جمع دهن .
	الفَنن : شاخ .
	الجنی : میوه چیده . ما یُجْتَنى من الثمار .

۱- این لغت و معنی آن در نسخه «م» نیست. و در پ : دنه گرفتن را ندارد. فیریدن و دنه گرفتن = تکبر و غرور، و شاد کاسی و قهر گرفتن .

۲- «یعنی الريحان» (بضم وفتح و کسر نون) در حاشیه اساس آمده و در «م» و «پ»

نیست . ۲- پ بیرون (!!) .

الْخَيْثَرَةُ : زن پرهیز را و گزیده.
الْخَيْثَمَةُ : معروف.

الرَّقَرَفُ : بالش و بساط گرانمایه و مرغزار.
الْعَبَقَرِي : جامه های گرانمایه. هی جمع
واحدتها عَبَقَرِيَّة .

الطَّمَتْ : مجامعت کردن و الغابر یفعل
وَيَفْعَلُ .

الْباقوت : معروف .

الْإِدْهِمَامُ : سیاه نمودن کشت از غایت
سیرابی.

النَّضْحُ : آب از چشمه بر جوشیدن.

سورة الواقعة

ست و تسعون آیه

الْوَاقِعَةُ : قیامت .

الترج : جنبانیدن^۱ .

البَسَسَ : خرد مُرد کردن .

الْإِنْبِثَاتُ : پراکنده شدن .

المَشَامَةُ : سوی دست چپ .

الْأَلَّةُ : گروه .

الْوَضْنُ : بجواهر مرصع کردن یعنی در
بافتن^۲ و نوار بافتن .

التَّخْلِيدُ : جاودانه کردن و گوشواره در

گوش کسی کردن و دست برنجن
در دست کسی کردن [والمواد من
الخصوص العسوم] .

الْإِبْرِيْقُ : آب دستان .

التَّصْدِيعُ : پراکنده کردن و شکافتن و درد
سر رسانیدن .

التَّخْيِيرُ : برگزیدن .

الْخَضْدُ : خار از درخت زدن .

الطَّلَحُ : درخت مؤز .

۱- م : پرهیزکننده و گزیده و ظاهراً اشتباه کاتب بوده است یا در قرائت کلمه که

نمید. یکدیگر است سهوی رخ داده. در کتب دیگر مانند لسان التنزیل و ترجمان القرآن

و تفسیر مفردات بمعنی « هنری » آمده و در هیچ یک بمعنی پرهیزکننده دیده نشد .

۲- در لسان التنزیل چسبانیدن آمده که ظاهراً اشتباه حروف چین است.

۳- لسان : دریافتن (سهو حروف چین).

السَّكْبُوبُ : ریزانیدن آب .	الْمُزْنُ : ابر سپید .
السُّكُوبُ : ریخته شدن .	الْإِثْرَاءُ : آتش زدن .
الْعَرُوبُ : زن شوی دوست .	الْإِقْوَاءُ : نخالی شدن سرای و پایان رسیدن و سپری شدن زاد .
الْيَحْمُومُ : دود سیاه و تأکید اسود . يقال اسود يَحْمُومٌ .	الْإِدْهَانُ : مدامت کردن .
الْأَهْيَمُ : شتر جشنه ^۱ زده .	الْحَلَقُومُ : نای گلو .
التَّفَكُّهُ : شگفتی نمودن و پشیمانی خوردن .	
الْأَغْرَامُ : تاوان زده کردن و سخت مریض	

سورة الحديد

تسع وعشرون آیه

الْإِقْتِبَاسُ : گرفتن علم و روشنائی و آتش .	الرَّهْبَانِيَّةُ ^۲ : زاهدی و رزیدن و هی الترهیب
الْإِلْتِمَاسُ : جستن .	فِي الْجِبَالِ وَمَعْنَاهَا الْفَعْلَاءُ الْمُنْسَوِبَةُ
السُّورُ : باره .	إِلَى الرَّهْبَانِ (و در حاشیه نسخه)
التَّفَاخُرُ : بایکدیگر فخر کردن .	اساس آمده است : هُوَ الْخَائِفُ
التَّكَاثُرُ : بایکدیگر نبرد کردن به بسیاری	فَعْلَانِ مِنَ رَهْبٍ كَخَشْيَانِ مِنَ
قوم و مال .	خَشْيَةٍ .
الْكَافِرُ : کشاورز .	

۱- در نسخه م : لشنه !! درپ : تشنه . جشنه = تشنه .

۲- در اساس و پ بفتح حرف اول (راء) ولی در نسخه م و سایر مآخذ (لغات قرآن)

بضم حرف اول ، هر دو وجه صحیح است .

سورة المجادلة

اثنان وعشرون آیه

الاشتكاء: نالیدن و گله کردن.	گفتن.
التَّحَاوُرُ: یکدیگر را جواب دادن.	التَّفَسُّحُ: فراخ نشستن.
التَّامَّاسُ: یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن.	الفَسْحُ: فراخ کردن.
التَّنَاجَى: بایکدیگر راز گفتن.	الجلُّوسُ: نشستن.
الانْتِجَاءُ: راز گفتن بایکدیگر و کسی را مختص گردانیدن بر از باز	الجنة: سپر.
	الموادَّةُ و الوداد: با یکدیگر دوستی داشتن.

سورة الحشر

اربع و عشرون آیه

الحِصْنُ: پناه گاه و جای استوار.	(در حاشیه نسخه ^۱ اساس آمده:
الْإِخْرَابُ والتَّخْرِيبُ: ویران کردن.	العجوه خرمای نیک و البری من
الاعتبار: پند گرفتن.	أجود التمر و قیل انه من غرس النبی
الاجلاء: از وطن بیرون کردن و بیرون شدن.	صلی الله علیه وسلم).
اللينة: درخت خرما جز عجوه و برنی	الایجاف: پویانیدن ^۲ .
	الركاب: اُشران که بر نشستن را شایند

۱- در نسخه «م» بکسر دال و در نسخه اساس بکسر وفتح.

۲- پ این واژه و معنی آنرا تا آخر ندارد و «م» جزء دوم معنی را ندارد.

۳- ۱ ستور لسان التذویل. در نسخه م این لغت نیست.

الدَّوْلَةَ : آنچه دست بدست داده شود و - | التَّحْصِينَ : استوار کردن .
 الفتح للآمرة : بمعنی التداوُل . | التَّصَدُّعُ : شکافته شدن .
 الْخِصَاصَةُ : درویشی و بدحالی .

سورة الممتحنة

ثلاث عشر آیه

المُعَادَات : با کسی دشمنادگی کردن . | لَا تَسْعَلُوا بِعَقْدِهَا .
 الْعِصْمَةُ : رَسَن و هی مایعصم به والمعنی

سورة الصف

اربع عشر آیه

الرَّحَى : استوار کردن بنا و تنگت در بر - | یکدیگر آوردن .

سورة الجمعة

احدى عشر آیه

الْجُمُعَةُ [وَالْجُمُعَةُ] : آدینه .

سورة المنافقون

احدى عشر آیه

الْخَشَب : چوب الخُشْبُ جماعة . | قَاتِلَهُمُ اللَّهُ : دعا عليهم وطلب من ذاته ان

۱- م : دشمنانگی کردن .

التَّائِبُوب : نيكٲ پيچانيدن .

يَلْعَنُهم وَيَخْزِيهم .

التَّسْنِيد : چوب بديوار باز گذاشتن .

سورة التغابن

ثمانى عشر آيه

الاستغناء : بي نياز شدن .

التَّغَابُن : بريكديگر غبن آوردن .

سورة الطلاق

ويسمى سورة النساء القصصى^۱

اثنتا عشر آيه

گرفتن .

الوجند : طاقت وتوانگرى .

التعاسر : بابكديگر دشوار گرفتن^۲ .

التضييق^۳ : تنگ^۴ كردن و كار تنگ^۵

سورة التحريم

اثنا عشر آيه

الثيب : زن شوى ديده .

التحليل والتحليله : سوگند راست كردن

توبة نصوحا : وصيف التوبة بالنصح

وحلال كردن .

۳- پ : نيك .

۲- م : ندارد .

۱- م : قصوى !!

۴- از اينجا نسخه « م » مغشوش است و پيش از دوازده سوره را درهم و متفرق

نوشته است .

وهو لصاحبها في الحقيقة و هو آن
يُنصَحَ بالتوبة لنفسه بترك العود
إلى ما تاب منه و قرئ نصوحاً بالضم
وهو مصدر نصَحَ أي ذات نصوح
خلاصه معنی باز گشتن راست
خالص دوزنده مرد دریدگیهای دین
را بروجهی که بیش بآن گناه باز
نگردد . قال^۱ ابو زید رحمه توبه

نصوح ای صادق^۲ يقال نصَحْتُهُ
ای صدقته و قيل هو من نصاحه
التوب و هي حياطته^۳ . والنصاح
الحياط ای توبه ترفو خرو قک فی
دينک و ترم^۴ خالک فی فعلک
و قيل خالصه من قولهم عَسَل^۵
ناصح^۶ اذا خلص من الشمع .

سورة الملك

تُسَمَّى الْوَاقِيَةُ وَالْمُنْجِيَةُ إِي مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَهِيَ ثَلَاثُونَ آيَةً

تبارک : بزرگ و پاینده است و بانیکی بسیار
است و همه^۱ چیزها از اوست .

بیبده : بقبضه قدرت اوست^۲ .

طباقا : ای اطباقا جمع طبق کجتمل و جیال .
التفاوت و التفاوت : بر افروشدن .

مختلف شدن^۳ .

القطر : شکاف .

کرتبین : باری پس از باری یعنی بارها
المراد التکریر لا التثنية .

الحسیر : مانده و کند شدن .

الحسیر : کند شدن ببصر .

التمییر : از یکدیگر جدا شدن .

المنکیب : کرانه زمین .

النکیر : اسم من الانکار . نکیر [بکسر
راء] یعنی انکار من افعال ایشان را .

الاکباب : بر روی افتادن .

[الکب : بر روی افکندن و هذا بخلاف
القیاس] .

۱- از اینجا بعد توضیحات در حاشیه نسخه اساس و متن «م» آمده . در نسخه «پ»

نیست . ۲- این واژه و معنی آن در «پ» نیست . در نسخه اساس هم در حاشیه

آمده . ۳- فقط حاشیه اساس . ۴- نسخه «م» الانکباب .

سورة ن [والقلم]

اثنان وخمسون آیه

النَّمِيمِ وَالنَّمِيمَةِ : سخن چینی کردن والغابِرِ يَنْمُ وَيَنْمٍ .	الِاسْتِثْنَاءِ : انشاء الله گفتن .
الْعُتْلُ : درشت طبع .	الصَّرِيم : شب و صبح و قیل و قیل همچو دروده ^۱ و بریده .
الزَّانِم : حرامزاده .	الْحَرْدُ : آهنگ کردن و قیل و قیل علی نکدو حرمان و قیل و قیل علی خوف و غضب علی المساکین .
الْوَسْم : داغ کردن .	التَّلَاوْم : بکدیگر را ملامت کردن .
الْخُرْطُوم : بینی .	الْإِزْلَاق : لغزانیدن .
الصَّرْم : از کسی بریدن و بریدنِ بارخرما یعنی باز کردن میوه و درودن کشت .	

سورة الحاقة

اثنان وخمسون آیه

الحاقه : قیامت .	الاستبصال و معناه مُتَنَابِعَةً هبوب الريح .
بالطاغیه : بالواقعه المجاوزة للحد والشده ^۲ .	الصَّرِيع : افکنده .
الحَسَم : بریدن و داغ کردن قوله حَسَمًا اما جمع حاسم و معناه نَحِيسَاتٍ حَسَمَتْ كُلَّ خَيْرٍ وَاسْتَأْصَلَتْ كُلَّ بَرَكَةٍ و اما مصدر بمعنی	الصَّرْع : افکندن .
	الْوَعْنَى : یاد گرفتن و نگاه داشتن .
	الْوَهْنَى : دریده شدن ^۴ .

- ۱- ن : بحق این سوره و قیل این حرف و قیل دوات و قیل سوگند بپاهی که زمین
بروی است لسان التنزیل . ۲- م : دریده . دروده = درو کرده شده . از مصدر درویدن .
۳- بانگ از حد در گذرنده در سختی و دشواری و قیل زلزله و قیل صاعقه لسان
التنزیل . ۴- + سست شدن لسان التنزیل .

الرجاء : کرانه .	مالیه و سلطانیه .
هاء : اسم فعل امر است ، یعنی خُذ . و مؤنث را « هاءِ » و تثنیه را « هاءُما » و جمع مذکر را « هاءُم » و مؤنث را « هاءُنَّ » وجه دیگر آنست که همزه را از آخر او بیفکنند و کاف خطاب بجای او بنهند . هَاکَ الی آخره .	القِطْف : بار درخت .
الهاء لِلتَّسَكُّتِ فی کتابیه و حسابیه	القاضیه : مرگ .
	الذراع : گز .
	الحمض : برانگیختن .
	الغسلین : آنچه بپالاید از اندام دوزخیان .
	القول : گفتار . الاقوال ج الاقاول جمع .
	الوتین : رگ دل ^۱ .

سورة المعارج

اربع و اربعون آیه

ذی المعارج : خداوند درجات . جمع معارج .	یوست سر جمع شِوَاةٍ .
العین : چشم رنگین .	الایحاء : اندر و عا کردن .
الفصيلة : دودمان . [ای خاندان] و قیل خویشان .	الهتاع : سخت حریص شدن و سخت جزع کردن .
اللاظنی : زُبانه آتش و قیل لَظْطی نام در که ^۲ است در دوزخ و وی علم منقول است و نا منصرف از بهر علمیت و تأنیث .	العیزه : گروه . اصل او عِزْوَه بوده است .
الشَّوْی : کرانها یعنی دست و پای و قیل	[النَّصَب و النَّصَب و النَّصَب : آنچه بپا کرده شود و قیل بت بپا کرده] .
	الایفاض ^۲ : شتافتن .
	العزَّو ^۳ : بکسی باز خواندن .

۱- + که چون بگسلد مردم بعیرد یعنی رگ جان لسان التنزیل .

۲- م : ایفاض . ۳- این واژه و معنی آن فقط در حاشیه اساس آمده .

سورة نوح

ثمان و عشرون آیه

وُدُّوْ سُوَاعٍ وَّ يَغُوثَ وَّ يَعْقُوقَ نَسِرٌ :	المجاهرة والجِهار : آشکارا کردن .
نامهای بتانی است که از قوم نوح مانده بود و عرب آنها را می پرستیدند ^۱ .	الوَقَارُ : العظمة اسم من التوقیر وهو التعظیم .
دیاراً : هیچ کسی و هو فیه تعال ^۲ من الدَّوْرُ ^۳	الطَّوْرُ : گونه و بار ^۱ .
او من الدار و هو من الاسماء المستعملة فی النبی العام [یقال ما فی الدار دیاراً ای اَحمَدُ .	البساط : گستردنی .
	الکُبَّار : اکبر من الکبیر ثم الکُبَّار اکبر من الکبَّار و نظیره الطویل و الطوال .

سورة الجن

ثمان و عشرون آیه

القُسُوط : بیداد کردن .	الجَدَّ : العظمه . بزرگوارى .
التَحَرَّى : صواب جستن .	الشَّطَط : دورى و معناه قولاً . ذاشَطَطَ
الغَدَق : آب بسیار .	ای بُعِدَ مِنْ الْحَقِّ وَالصَّوَابِ .
الصَّعْد : سخت دشوار .	کُنَّا طَرِيقَ قِدْدَا : ای کُنَّا ذَوِی مَذَاهِبٍ
الْلِبْدُ وَالْلِبْدَةُ : گروه خویشان را زبَر یکدیگر افکننده .	متفرقة مختلفة .
[لِبْدَا : گروهانی انبوهی کننده] .	القِدَّة : گروه نه همدل ، جدا کرده از گروه دیگر .
	الحِرَاسه : پاسبانی کردن و نگاه داشتن .

۱- اطوار جمع آن بارها و قیل گونه گونه لسان التنزیل . در «پ» و «م» بارو گونه .

۲- پ : پرستیدندى .

۳- پ : من الدوار .

سورة المزمل

عشرون آیه

التَّزَمُّلُ : خویشتن در جامه پیچیدن.	النَّكِلُ : بند.
نَاشِئَةُ اللَّيْلِ : برخاستن بَشَب یا تن	الْغُصَّةُ : هرچه در گلو ماند.
برخیزنده بَشَب یا کل ساعتهای شب.	الْغَصَصُ : طعام در گلو ماندن [و سخت
وَطَاءٌ : قیاماً یَوَطِیَّ الرَّجُلُ الْأَرْضَ ^۱ .	تنگ شدن] .
الْوِطَاءُ وِ الْمَوَاطَاةُ : الموافقة.	الْكُثِيبُ : توده ریگ.
النَّبَّاتُ : کار خالص کردن خدای را.	الهِیْلُ : فرو ریختن.
التَّبَتُّلُ : دل از دنیا بریدن ^۲ .	الْوَبِيلُ : سخت و ناگوارنده.
التَّمْهِيلُ : زمان دادن.	الْأَشْيَبُ : سپید سر.

سورة المدثر

ست وخمسون آیه

التَّدَثُّرُ : جامه بخویشتن در گرفتن.	الْعَبُوسُ : روی ترش کردن.
نُقِرَ فِي النُّقُورِ : ای نفخ فی الصور.	البَسْرُ والبُسُورُ : روی ترش کردن. بَسْرَ
الْوَحِيدُ : تنها.	كَرَّهَ وَجْهَهُ كَرَاهَةً شَدِيدَةً .
التَّمْهِيدُ : گسترانیدن.	الْإِبْقَاءُ : باقی داشتن و بر کسی ابقا داشتن
الصَّعُودُ : بالا والْعَثَبَةُ الشَّاقَّةُ الْمَصْعَدُ .	الدَّوْحُ : رنگ بگردانید ^۳ .
التَّفْكِيرُ : اندیشه کردن.	الْإِسْتِنَارُ : روشن شدن و نماز در روشنی

۱- بپای سپردن تفسیر مفردات قرآن. ۲- پ : بریدن (مشدد).

۳- این لغت و معنی آن در نسخه «م» نیامده است.

صبح کردن. و الثاني بَعْدَى
بالباء .

انها : اى اَنَّ سَقَرًا حدى الكُبَرِ هى
جمع الكُبَرى. قِيلَ الكُبَرِ دَرَكَاتُ
جهنم وابوابها .

رهينه : گرو یعنی موقوف از بهر شمار .
الاسْتِنْفَار : رمیدن و رمانیدن و بیرون
شدن خواستن .
القَسْوَرَة : الاسد و تیر اندازان .
التَّنْشِير : مبالغه النشر .

سورة القيامة

اربعون آیه

الْفُجُور : بی سامانی کردن و دروغ گفتن.

الْبَرْق : خیره شدن چشم .

الْبَرْق و الْبَرْقَان : درخشیدن من حد
نَصَرَ .

الْوَزَرُ : پناه گاه .

مَعَاذِيرُهُ : عذرهای وی يقال مَعَذِرَةٌ و

مَعَاذِرٌ و مَعَاذِيرٌ یا پرده های

وی جمع مِعْذَار .

النَّضْرَة : تازه روی کردن و تازه روی

(شدن) ^۱ من حد نَصَرَ .

النَّضْرُ : تازه روی شدن من باب عَلِمَ .

الْفَاقِيرُهُ : کار سخت بزرگ که بشکند مهره
پشت را .

الْفَقْرُ : پشت کسی را شکستن .

التَّرْقُوءَة : چنبر کردن .

الرُّقِيَّة : افسون کردن و قبل راقی بها

یعنی بر آورنده مرجانها را .

الرُّقَى : بر شدن .

الْإِلْتِفَاف : بهم در شدن گیاه و شاخ درخت

و بر پیچیدن .

الْتِمَاطِي : برخویشتن نازیدن و خرامیدن .

السُّدَى : فرو گذاشته .

سورة الانسان

احدى وثلاثون آیه

يَوْمًا عَبَّوْسًا : [روز] ترش وُصِفَ اليوم
به على المجاز و انما تعبس فيه
الوجوه من هوله .

القَمْطَرِير : سخت ^۱ .

الزَّمْهَرِير : سرمای سخت .

الْإِنَاء : آب جامه ^۲ .

الزَّنَجَبِيل : چیزست معروف در عرب
خوش بوی و خوش مزه و قیل
نام چشمه ایست در بهشت .

السَّاسَبِيل : آسان بگاو فرو شونده و بی
الف و لام نام چشمه ایست در بهشت .

المِشْج : آب مرد و آب زن بهم آمیخته
و قیل نُطْفَةٌ آمِشَاجٌ كَبْرُومَةٌ
اعشار ای کبیره و ثوب اسماء .
ای خُلُقٍ فی انها الفاظ مفردة
غیر جموع فلذلك وقعت صفات
للافراد .

المِزَاج : آمیزش و آنچه قوای آدمی بدان
است از طباع .

الكافور : معروف . با کافور نام چشمه ایست
در بهشت .

النَّذَر : آنچه بر خود واجب کنند .

الْإِسْطَارَة : پراکنده شدن :

سورة المرسلات

خمسون آیه

اِذَا مَحَّاهُ الْإِسَاءَةُ وَمِنْ نَذَرٍ اِذَا
خَوَّفَ وَ اِنْتَصَابُهُمَا عَلَى الْبَدَلِ

العَصْفُ و العُصُوف : سخت جستن باد .
عُذْرًا أَوْ نَذْرًا : هما مصدران من عَذَرَ

۱- در لسان التنزیل : سخت ترش هر دو مناسب است . این لغت در «م» نیامده .

۲- آب جامه بمعنی جام آب . ظرف آب خوری در کتب لغت آمده . در ترجمان

القرآن (سبو) و در تفسیر مفردات قرآن : التانیة : خنورها جمع اناء بمعنی شده .

الشَّرَر : خدره^۱ [یعنی سرشک].
 القَصْر : کوشک و قیل الغلیظ من الشجر
 الواحد قَصْرَه .
 القَصْرَه^۲ : اصل درخت و گردن شتر .
 الجمال : شتر نر و الجمال و الجمالة ج و
 الجمالات جمع .
 الجمالة : حبیل السفینه و الجمع و الجمالات
 و قُرِئَ بهما .
 الأصفر : زرد و مراد اینجا سیاه است
 که بزردی زند .

مِنْ ذَكَرًا أَوْ عَلَى الْمَفْعُولِ لَهُ وَقُرِيًّا
 بالحركة و الاِسْكان في الذال .
 الفَرَج : اندوه باز بردن و شکافتن .
 التَّوَقُّيت و التَّأْقِيت : وقت نهادن .
 المَكِين : استوار .
 الكَفَّت : فراهم آوردن .
 الكفّات : فراهم آرنده .
 الشَّمُوخ : بلند شدن .
 الشَّعْبَه : شاخ .
 اللّهُب : زبانه آتش .

سوره عم و تسمى سورة النبأ

اربعون آیه

واحدله من لفظه و قیل الواحده
 «لِف» و قیل «لَفَاء» و جمعها
 «لُف» ثم يُجَمَعُ الفافا .
 المِرْصاد : المكان الذي يرصد فيه الراصد
 العدوّ . [یعنی] راه گذار .
 المُواْفَقَة و الوفاق : در خور آمدن و با
 کسی موافقت کردن .

الوَهْجَان : درخشیدن آتش .
 الوَهْجَان : تابان .
 الاَعْصَار : نزدیک گشتن ابر بباریدن .
 الشَّجِيج : ریخته شدن آب یقال ثَجَّهٌ و
 ثَجَّ بنفسه يتعدى و لا يتعدى .
 ماءٌ ثَجَّاجا ریزان با بسیاری .
 الْفُافَا : درهم پیچیده درختان و قیل لا

۱- بکسر و ضم حرف اول - سرشک آتش . ستارچه لسان التنزیل .

۲- این لغت در حاشیه نسخه اساس و «م» آمده . در نسخه پ نیست .

الصَّوَابُ : درست و راست . و کلمه -
شهادت .

[وفاقاً : ای موافقاً وُصِفَ بالمصدر]^۱ .
الْكُفُوبُ : نار پستان شدن زن .
الدَّهَّاقُ : پُر و پیاپی .

سررۀ النازعات

ست و اربعون آیه

النَّخِيرُ : پوسیده شدن استخوان و الذمت

ناخِرٌ و نَخِيرٌ و قُبْرِيَّ جِها .

الستاهيره : روی زمین .

السممك : آسمانه^۴ .

الاغبطاش : تاریک کردن شب .

الدَّحْوُ : گسترانیدن .

الطَّم : غایب کردن^۵ .

الطامة : قیامت .

[الهوى : خواست دل آنچه نشاید]^۶ .

الغرق : [کشیدن کمان] . قال الازهری

الغرق اسم اقيم مقام المصدر الحقيقي
مِنْ أَغْرَقْتُ .

النشيط : گشادن گره برفق .

والسابحات : آن فریشتگان که بشتابند

در گزارد فرمان^۲ .

الراجفة : نفخه نخستین .

الراذفة : نفخه دومین .

الوجيف : طپیدن دل و پوئیدن ستور .

الحافيره : اول کا^۳ .

۲- م : بشتابند در گزاردن فرمان .

۱- م و حاشیة اساس .

۳- + یعنی زندگانی پس از مرگ لسان التنزیل .

۵- پ + من حد نصر و ضرب .

۴- م : آسمان خانه (== سقف) .

۶- فقط در «م» .

سوره عبس

اثنتان واربعون آیه

الْمَضْطَّبُ : سیپست تر.

الْأَغْلَبُ : ستر کردن [وقوی] وُصِفَتْ

الحدايق بصفة اشجارها لا نبتها

نبتها والسبب فيها^۲.

الْأَبُ : چراگاه.

الصَّخَّ : کر کردن.

الصَّاحَّةُ : قیامت.

يُغْنِيهِ : ای یغله من قریبه.

الْغَبْرَةُ : گَرْد.

عَبَسَ : قُرِئَ بِالْتَشْدِيدِ لِلْمُبَالَغَةِ كَكَلَّحَ

وَكَلَّحَ.

التَّصَدَّى : پیش آمدن.

التَّلَهَّى : بازی کردن و روز گذاشتن بچیزی

و خویشتن را مشغول کردن از چیزی.

السَّفَرُ : نداشتن.

مَا أَكْفَرَهُ : چه ناسپاس است وی^۱.

الْأَقْبَارُ : گور دادن و فرمان دادن به دفن

کسی و در گور کردن.

سورة التکویر

تسع وعشرون آیه

التَّسْجِيرُ : مبالغة السَّجَرِ.

السَّجَرُ^۴ : پر کردن.

الْوَادُ : زنده بگور کردن (= الْوَادُ).

الْكَشْطُ : چیزی از روی چیزی باز برد

الْإِنْكِدَارُ : فرو ریخته شدن.

الْعِشْرَاءُ^۳ : شتر ده ماهه^۳ آبستن العِشَارِجِ

كَالْنَّفَاسِ جَمْعُ النَّفْسَاءِ.

الْوَحْشُ : چهار پای دشتی رمنده از مردم.

۲- غالبا : (بضم غین) بسیار درخت.

۱- م = چه ناسپاس است وی.

الْأَغْلَبُ (بر وزن اکثر) ستر کردن و این صفت در درختان مجاز است. لسان التَّنْزِيلِ.

۳- بفتح و ضم حرف اول. در نسخه «م» اشتباهاً «العشر» ضبط شده.

۴- پر کردن و تفسانیدن و بآتش تافتن. لسان - ترجمان.

بدادن آن و نزدیک آمدن . (یعنی
روی آوردن تاریکی شب)^۲ [وهمی
من الاضداد] .

التَّنْفِثُ : پراکنده شدن نور صبح و دم
زدن .

الظَّانِّينَ : تهمت زده .

الضَّالِّينَ : بخیل .

الضُّنَّانُ و الضَّيَّانَةُ : بخیلی کردن و الغابر
يَضُنُّ وَيَضُنُّ و الفتح افصح .

یعنی گشاده کردن .

التَّسْعِيرُ : مبالغه السَّعَرُ یعنی آتش نیک
افروختن .

الْخُنُوسُ : باز پس شوندگان جمع خائس .

الْخُنُوسُ : باز پس شدن و پنهان شدن .

الْكُنُوسُ : در آشیان شدن آهو و مَرَّاد از
این ستارگانند .

[الْكُنُوسُ : روفتن من حد نَصَرَ] .

العَسْعَسَةُ : تاریک شدن شب^۱ و پشت

سورة الانفطار^۳

تسع عشره آیه^۴

التَّعْدِيلُ : راست کردن .

التَّوَكُّبُ : چیزی در جانی نشانیدن .

الْإِنْتِثَارُ : افشاندن [یعنی ریخته شدن] .

الْبَعْثَرُ : شورانیدن وزیر و زبر کردن .

سورة المطففين

ست و ثلاثون آیه

الرَّقِيمُ : نبشتن .

الرَّيْنُ^۶ : غلبه کردن گناه بردن و خواب

التَّطَفُّيفُ : کم پیمودن .

الْإِسْتِيفَاءُ : تمام ستدن .

۱- «م» و اساس . ۲- عبارت داخل دو دمان فقط در حاشیه نسخه اساس آمده .

۳- م : انقطرت .

۴- م : ندارد .

۵- پ : اندر .

۶- از اینجا تا آخر سوره در نسخه «م» نیامده است .

بر چشم .

عِلَّيِّين : قال المفسرون يعنى السماء السابعة

وقال الفراء^۱ ارتفاع^۲ بعداد ارتفاع

لا غاية له و اعراب هذا الاسم

كاعراب الجمع لانه على لفظ

الجمع ولا واحده من لفظه نحو

عشرين .

الرَّحِيق : شراب خالص .

الْحِيتَام : مُهر و پايان کار .

المِسْك : مُشك .

التَّنَافُس : رَغبت کردن .

تَسْنِيم : هو اسم عَلَمٍ لِعَيْنٍ^۲ سُمِّيَتْ

به لَانَهَا اَرْفَعُ شَرَابٍ فِي الْجَنَّةِ .

بِهَا : اى منها .

التَّغَامُزُ : بايکديگر بچشم اشارت کردن .

التَّثْوِيب : پاداش چیزی دادن^۳ و پياپی

خواندن .

سورة الانشقاق

خمس وعشرون آیه

التَّخَالُتِ : خالی شدن .

الْكُدْح : کار کردن و انما عُدِّيْ بِالِیْ لَانَّ

الْكُدْح والسَّعْيُ فى معنى واحده

الْحَوْر : بازگشتن و کاسته شدن .

الشَّفَقُ : سرخی که پس فروشدن آفتاب

پیدا آید سوى مغرب و قيل

سپیدی .

الْوَسَق : گِرد کردن و راندن و برداشتن .

الْاِتِّسَاق : فراهم آمدن و تمام شدن .

الطَّبَق : حال و پوشش اى طبقاً مُجاوِز

بطبقِ على اَنَّهُ صِفَةٌ لِطَبَقاً

مجاوِزین بطبق على انه حال من

الضمير فى لَتَرْكَبُنَّ .

۲- پ : ندارد .

۱- پ : القراء (اشتباه) .

۳- پ : ندارد .

سورة البروج^۱

ثمان و عشرون آیه

الأخْدود: شکاف در زمین.

سورة الطارق

سبع عشرة آیه

الطارق: ستاره صبح.

الطُرُوق: شب آمدن.

الطَّرْقُ^۲: بچوب زدن پشم و پنبه.

الدَّفِيق: ریزانیدن آب و الدافِق عند

البَصْرَيْن بمعنى «ذودَفِيق»

كَلْبَيْن. و عند الكوفيين بمعنى

مدفوق کِستَر کاتم. وعيشة

راضية (ای مرضیه)^۳.التَّريِّبة^۴: استخوان سینه.

الرَّجْع: باران.

الصدع: شکاف و نبات.

الفصل: جدا کردن.

الهمز: بهوده.

رُوَيْد: تصغیر ترخیم «ارواد» است.

ارْوَدَ فِي السَّيْرِ اى رَفَقَ وَاَوْصَفَتْ

مصادر را آید چنانکه گوئی اَمْهَلِ

زیداً رُوَيْدَا اى امهالا رُوَيْدَا. یعنی

اندکی و اسم فعل امر باشد بمعنی

«اَمْهَلِ» مبنی بر ففتح چنانکه گوئی

رُوَيْدَ زیداً.

۱- سورة بروج و طارق در نسخه «ه» نیست.

۲- حاشیه اباس.

۳- حرف اول بحرکات سه گانه.

۴- جمع آن «ترائب».

سورة الاعلى

تِسْعٌ ۱۰ عَشَرَ آيَةً

سلام فرستادن [و هذا المعنى ليس

فى القرآن] .

التَّجَنَّبُ : دور شدن .

الاحْوَى : سیاه فام .

الاقْرَاءُ : خوانا کردن و قرآن خوان

کردن و بقرآن گوش داشتن و

سورة الغاشية

ست و عشرون آية ۲

الزُّرْبَىٰ وَ الزُّرِّيَّةُ : بضم الزاى و كسرهما

البساطُ العريضُ الفاخره شادروان .

السَّطْحُ : بگسترانیدن .

الضَّرِيعُ : خار خشك زهر دار .

الاسْمَانُ : فربه کردن .

النُّمْرُوقَةُ : بالش برنشستنى و قيل نيم بالش .

سورة الفجر

ثلثون آية ۳

التَّشْعِيمُ : بناز و نعمت پروردن .

اللَّمَمُ : گرد کردن . لَمَّا : اى ذالتم وهو

الجمع بين الحلال والحرام .

الجَمُّ : بسيار .

الاِثْثاقُ : استوار بستن و بند کردن .

الشَّفَعُ : جفت .

الوَتَرُ : طاق .

الْجَوْبُ : بریدن و سوراخ کردن و مسافت

قطع کردن .

السَّوْطُ : تازیانه .

۱- در نسخه «م» : ثمان و اشتباهست . ۲- در نسخه «م» ست و اربعون آیه است ! .

۳- نسخه «م» + و قيل تسع و عشرون آیه .

سورة البلد

عشرون آیه^۱

بالا .	الکعبۃ : رنج و سختی معیشت و راستی بالای قامت .
الفکک و الفكاک : آزاد کردن و مهر شکستن و رهن باز ستادن .	اللبۃ : بسیار برهم نهاده [و هذا مفرد و ليس بجمع] .
المسغبه : گرسنگی .	الشفۃ : لب اصلش شفۃ بوده است .
المقربۃ : خویشی .	النجد : راه بر بالا . النجدین ای طریق الخیر و الشروقیل الثدیین : راه دوستان .
المتربه : درویشی .	العقبۃ : بالا .
الا یصاد : در بستن . يقال اصدت الباب و اوصدته اذا اغلقتہ .	فلا اقتمحیم : نگذشت ^۲ برنج و سختی از
لغتان مهموز و غیر مهموز و قری بها :	

سورة الشمس

خمس عشره آیه

الطغوی : الطغیان .	التلؤ : از پس کسی رفتن .
السقیۃ : آبخوردن .	الالهام : اندر دل افکندن .
الدمدمه : هلاک کردن و خشم گرفتن .	التدسیۃ : پنهان کردن و گمنام کردن .

۱- در نسخه «م» تعداد آیات را ننوشته است . همچنین تا شش سوره بعد تعداد آیات

۲- در نسخه اساس : «نه گذشت» .

ضبط نشده است .

سورة الليل

احدى وعشرون آیه

التَّعَاطُفُ : زبانه زدن آتش . التَّجَنُّبُ : دور کردن .

سورة الضحی

احدى عشر آیه

الْمُشْجُو : آرامیدن شب و دریا . التَّوْدِيعُ : بدرود کردن .

سورة الم نشرح

ثمان آیات

الانْقِاضُ^۱ : گران کردن . (= گرانبار کردن) .

سورة التین

ثمانی آیات^۲

التَّيْنِ : انجیر . ذوالشجر و قیل المبارک الحسن

سَيْنَاء و سَيْنَاء و سینون : در حالت رفع بُلُغَة . الحَبَشَة .

وسینین در جر و نصب . الجبل التَّقْوِيم : راست کردن .

۱- در «م» الانقضاض و آن بمعنی «افتادن بنا»ست که شاید در اینجا مناسب نیست .

۲- در نسخه م تعداد آیات همچنان در این سوره تا سوره قدر نوشته نشده است .

سورة العلق

تسع عشر آیه

الشَّفْعُ : کشیدن و سوزانیدن و سیاه

فی الحقیقة اصاحبها .

کردن .

النادی : انجمن .

ناصیه کاذبة خاطئة : وصفها بالكذب

الزبانية : دوزخ بانان واحدها زبانية

والخطاء على الاسناد المجازى وهما

او زبنتى من الزبئن وهو الدفع .

سورة القدر

خمس آیات

معنى ليلة القدر : ليلة تقدير الامور وقضائها .

سورة لم يكن

ثمانى آیات

الانفكاك : جدا شدن و آزاد شدن و باز ایستادن .

سورة زلزلت

ثمانى آیات

اثقالها : جمع ثقل بالتحريك اى مافيا من كنوزها وموتها .

سورة العاديات

احدى عشر آيه

العَدُو : دويدن .	النَّقْع : گَرْد .
الضَّبْح : آواز نفس اسب آمدن در وقت دويدن .	الْوُسْطُ ^١ وَالسِّطَّة : درمیان شدن .
الْقَدْح : آتش زدن و در کار کسی خنک کردن .	به : ای بذلك العَدُو ^٢ اومع ذللك النَّقْع .
الإِغَارَة : غارت کردن .	الكَنُود : ناسپاس .
	التَّحْصِيل : گرد کردن و پیدا کردن .

سورة القارعه

احدى عشر آيه^٣

الْقَرَّاش : پروانه .	فَأَمَّهُ هَٰوِيَّة : ای جَهَنَّمُ تَهْوِي بِأَهْلِهَا
أَمَّا : هر کدام چیزی که بود یعنی بر هر تقدیر .	مِنْ أَعْلَاهَا إِلَى قَرَارِهَا .
عَمِيشَةً رَاضِيَةً : ای ذات رضى بِرَضَاهَا صاحبا .	ماهيه : بالسكون ^٤ فى الوصل و الوقف .
	و تحريكها لَحْنٌ (= خطا) .

١- م = الوسط .

٢- م : ای بذلك النقع .

٣- م : تعداد آیه را ندارد .

٤- در م : السكوت .

سورة التكاثر

ثمانی آیات

الزَّيَّارَةُ وَ الزَّوْرُ : زیارت کردن . المَقْبَرَةُ : گورستان .

سورة العصر

ثلاث آیات

العَصْرُ : روزگار و نماز دیگر و آخر روز .

سورة الهمزة

تسع آیات^۱

المراد بالهُمَزَةِ اغتيا ب الناس والوقیعة	آید . كالضُّحَاكَ والصُّرَاعَةِ .
فیه . وباللُّمَزِ الطعن فیهم والعیب لهم .	التجمیم : مبالغه الجمع .
الهُمَزَةُ ^۲ : بد گوئی از پس .	التعدید : باستقصاء چیزی شمردن و مالی که
واللُّمَزَةُ : بد گوئی در روی و قبل علی -	آن را عدد بسیار باشد .
العکس و بناء فعله بتحریک	الحِطْمَةِ : دوزخ .
عین مر کثرت و مبالغت فعل را	التَّهْدِيدُ : نیک کشیدن .

۱- م : ثمان . در سوره های پیش نیز هرجا نسخه اساس «ثمانی» است ، نسخه م «ثمان»

آمده . و فی شرحها طول رك ص ۱۳ و ۲۴ ؛ شرح لغات .

۲- م : ست آیات . و این نیز سهو فاحش است .

۳- از اینجا تا «بناء فعله» در نسخه پ نیست .

سورة الفيل

خمس آیات

آبَابِيل : گنله های مرغان قال ابو عبیده لم -	اَلَمْ تَرَ : ای الم یَنْتَه علمک] .
نَسْمَع لها بواحدٍ وقيل واحدا	الفیل : پیل الفیلة ج کالدیک والدیکه .
اِبْتُول وَاِبْتَالَة .	التَّضْلِيل : التضییع و الابطال .

سورة قريش

اربع آیات

الرَّحْلُ و الرَّحْلَة : پالان کردن شتر و بار	الایلاف : سازواری دادن مهموز فاست .
برنهادن .	والا لاف والالْف بمعنى قیل
الشتاء : زمستان .	اَلِيفْتُ الشَّيْءُ الْاِفَاءً وَالِيفَاءً .
الصَّيْف : تابستان .	قریش : نام قبیله ایست در عرب .

سورة الماعون

سبع آیات

[ای یتدلُ علی اضمار هذا الشرط	اَرَآَيْتَ : المعنی هَلْ عَرَفْتَ الذی
حرف الجزاء وهو آلفاء فی فذلک]	يُكَذِّبُ بِالْجِزَاءِ مَنْ هُوَ اِنْ لَمْ
الماعون : قُماشِ نخانه .	تعرفه فذلک یتدلُ علیه الفا

۱- م : سورة الایلاف و ظاهراً این گونه نامگذاریها نیز برای سوره ها رواست . (یعنی سوره ای را بنام کلمه اول آن نامیدن) . چنانکه در لسان التنزیل نیز سوره «ماعون» را «ارایت» نامیده . یا سوره «بینه» در نسخه «م» «لم یکن» ضبط شده است .

سورة الكوثر

ثلاث آیات

الكوثر: نیکی بسیار و نام جوئیست در بهشت. فی الصلوة .
 النحر: شتر کشتن و بر سینه زدن و قیل البعث: بریدن .
 المعنى ضَع يدك اليمنى على اليسرى الالبس: دُم بریده و بی فرزندان.

سورة الكافرون

ست آیات^۱

سورة النصر

ثلاث آیات^۱

سورة الحطب و قیل سورة تبیت

خمس آیات

العزی و اشارت بدان که وی از اهل نار است. و مال وی لُهب است. کما یقال ابوالشر للتشریر .	ابی لهَب: ابی لُهب در این کنیت تعظیم و اکرام نیست. و در وی سه وجه است. اشتهار وی بکنیت و کراهت ذکر ^۲ نام وی عبد .

۱- در «م» این دو سطر نیست. یعنی بسورة کافرون و نصر که لغت تازه ای نداشته

۲- پ: این کلمه را ندارد. اشاره نکرده است.

المَسَد : ليف سخت تافته.

الحَطَب : هیزم .

الجید : گردن .

سورة الاخلاص

اربع آیات

الصَّمَد : پناه نیازمندان .

الكُفُو : المثل والشَّبهه .

أَحَد : هیچکس .

سورة الفلق

خمیس آیات

الغَسوق : تاریک شدن شب .

الفلق : سپیده دم و قیل هو واد فی جهنم او

الْوُقُوب : در آمدن تاریکی شب .

جُبُّ فیها .

النَّفِث : در دمیدن .

الغاسق : شب تاریک .

سورة الناس

ست آیات

[ای لم یقل لَهُمْ وَمَلِکُهُمْ] .

قوله ملک الناس . اله الناس : عطف

الوسواس : دیو وسوسه کننده یعنی اندیشه

بیان لرب الناس . لآنَّ اله الناس

بد در دل افکننده^۱ . الوسواس

خاص فجعل غایةً للبیان ولهذا

أختیر الاظهار بالناس زیادةً فی البیان

۱- از این کلمه ببعد تا آخر معنی لغت در نسخه «م» نیست .

بافتح اسم بمعنی الوسوسة فوصیف
الشیطان بالمصدر کانه وسوسة
فی نفسه .

الجَنَانُ والجَنَنُ : پَرِی .
الجینُّ و الجِنَّةُ : جماعةٌ مِن بیان للذی
یُوسَّوس علی معنی ان الشیطان
الموسوس ضَرَبَ بَانَ جِنِّیُّ و انْسَمِیُّ

الجِنَّةُ : پَرِیان و دیوان .
فنعوذ بالله و نعتصم به و نتوکل علیہ فانه کفای مَن توکل علیہ و هو حسْبُنَا
ونعم الوکیل . [والحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین] ۱ .

برماست خدای را سپاس و منت
مختومه طلب غمی کنم از فضلش
چون داد بر اتمام جواهر منت
ختم بر ایمان و رفیق بر سنت
یقول الفقیر الی الله الغنی محمد بن عمر بن محمود بن محمد الترمذی المدعو بین اصحابہ
بالحافظ حفظہ الله وسدّده وجعلہ من الذین لاخوف علیہم ولا هم یخزنون :

کتبت هذا الكتاب تذکرة للمجلس السامی ، سمیة الالقاب والاسامی قطب المائۃ
والدین . عماد الاسلام والمسلمین ، المُقبل علی الآخرة . المُعرض من الدنيا . السالک
الوجیه ، والناسک النبیه . افاض الله علیہ سجال اکرامہ . وبارک علیہ فی لیلایہ وایامہ .
والمرجو من کرمہ الرافر وفضله الشامل ان یذکر الکاتب الفقیر فی اوقاته الصافیہ وحالاته
الفاتحه وقد حصل الفراغ عن مشقه يوم الاربعاء الثامن عشر من شوال سنه عشر و
سبعمائہ . اللهم اغفر لمن قرأه ولمن نظر فیہ ولمن دعا لمصنفه امام الائمة وامان الامۃ
شکّر الله مساعیہ الجمیلة فی الدین ولکاتبه الفقیر الحقیر . والله تعالی علی ما یشاء قدير و
بالاجابة جدير . وهو نعم المولی ونعم النصیر . والسلام علی الرسول البشیر النذیر .

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد ۲ تقدیم محمد ؑ الله الذی خرست مصاقع الدهمأ عن آداء تحمیدہ وخفیت ۳

- ۱- عبارت سیان دو قلاب در نسخه اساس نیست. در نسخه پ : « وصلى الله على رسوله محمد وآله » آمده . همچنین تمام این مطالب در صفحه آخر نسخه اساس نوشته شده است .
- ۲- این مطلب چنان که از عکس آن پیدا است تا آخر بی نقطه است . و فقط در نسخه اساس آمده نقطه گذاری .
- ۳- ظاهراً چنین است .

شقاشق مناطق العرب العاربة عند تقديسه و تمجيده و تشنيه^۱ الصلاة على افصح العرب العربا و اعلم من تحت الجربا محمد ان تصف ادنى خلائقه فيا لها قصة في شرحها طول . وعلى عترة الطاهره و اسرته الباهره بدور سماء السيادة و شمس فلک السعادة . فان المهام النبيل والغرم الاصيل البارع الفسارع الاروع الاورع الافضل الاكمل الامجد الاشرف الاوحد الالطف الجاد المجاد السالك الناسك قطب الملة والدين بدر الاسلام والمسلمين سيد الافاضل سند الاماثل نصر الله بن الامير الاجل الاعز الافضل الاكرم منبع الفضائل . معدن الشاميل عز الدين عبد الخالق بن الشيخ الاجل الافضل الاوحد الامجد رئيس الفضلاء مختار البلغاء رضى الكرماء ، اختيار الدين الاوحدى حده لا زالت معاليه تبهر ومآثره تزهو مانبت آس وعبر . قرأ على كتاب المستخلص في ترجمان القرآن للشيخ الامام الاجل الزاهد العابد العالم العامل الكامل الحجاج حافظ الملة والدين ناصر الاسلام والمسلمين ، استاد الأئمة في العالمين قدوة العلماء . علامة الزمان محمد بن محمد بن نصر البخارى ، خصه الله بالرحمة والرضوان و اسكنه غرف الجنان ، وهو الكتاب الجم الفوائد . الجزل العوايد . اعوز في الكتب الادبيه عديله . وفي تراجم العربيه بديله ، فرآه متصفح متفحص عن مظان الاشكال ومراكز الغموض واجزت له ان يرويه عنى بقرآنى له على مؤلفه المذكور هذا رحمه الله واسأله تذكارى عند صالح دعوته والله المرغوب اليه في توفيقه لذلك واجابته له ، انه جواد كريم . وسقطت الاسطر من ٢٠٢ القلم يوم الاربعاء الثالث عشر من شهر محرم سنة احدى عشر وسبعمائه وهذه مقالة العبد الضعيف الراجى رحمة ربه اللطيف ابى المفاخر الحسن بن محمد بن احمد الحسينى المدعو بشمس رزقه الله قبل حلول مالا بد منه حصول مالا عوض عنه بفضله الشامل ولطفه الكامل والحمد لوليه والصلوة على نبيه .

وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة الشريفة في شهر المبارك ذى القعدة سنة سبع وخمسين وسبعمائه . حامداً لله ومصلياً على نبيه .

۱- ظاهراً چنین است . ۲- خواننده نشد رک بعکس وتصویر نسخه در مقدمه کتاب .

فرهنگ لغات

حرف آ - الف

اِئْتِمَار: مشورت کردن . ۱۲۶	مُتَّقِلْبِه: کابسترته عینی ۴۶
الِئْتِمَان: امین داشتن . ۴۶	تَحْرِیر: بازپسین ۸
الْأَب: پدر و اصل او « ابو » بوده . رك ۲۸	تَحْرِیر: دیگر، مرد، الأُخری: دیگری، زن
الْأَب: چراگاه ، ۵	الْآخَرُونَ وَالْآخِر: ج ۳۲
الْأَبَاء: سرباز زدن . ۱۴	الْآخِرَة: آن جهان ۶
أَبَابِيل: کله‌های مرغان ورك ۱۵	الْزَفَة: قیامت ۱۳۷
الْأَبَاق: گریختن ، ۱۳۴	الْأَل: خاندان و پس روان اصلش اهل بوده
الْإِبَانَة: پیدا کردن و پیدا شدن . ۳۰	استرك ، ۱۶
الْإِبْتِئَاس: اندوهگین شدن ، ۹۰	ل ابراهیم: اسمعیل و اسحق ورك ۴۹
الْإِبْتِغَاء: جستن ، ۳۳	مِن و آمین: چنین بادا ، ۵
الْإِبْتَر: دم بریده و بی فرزند ، ۱۶	لَان: اکنون، آخر او همیشه مبنی بر فتح باشد،
الْإِبْتِلَاء: آزمودن ، ۲۷	رك ۲۱
الْإِبْتِهَال: زاری کردن و لعن بر یکدیگر	لِفَاء: اکنون رك ۱۴۱
الْأَبَد: همیشه ، ۲۴	لَابَة: نشان ، ۱۵
الْإِبْدَاء: آشکارا کردن ، ۱۴	لِإِفْآك: برگردیدن ، ۸۶
الْإِبْرَاء: به شدن و از بیماری بیزاری کردن ، ۵۱	لَالَة: سوگند خوردن و تقصیر ، ۱۲۰

* بتوضیحاتی که در مقدمه داده شده است رجوع فرمائید.

الابيضاض: سپید شدن ، ۵۳	الابرار: استوار کردن ، ۱۳۹
الانقباع: پس روی کردن ، ۲۵	ابراهيم واسماعيل: نام دو پیغمبر است پدر و پسر
الانقباع: در رسیدن و در رسانیدن و واد کردن ، ۴۳	وابراهم دروی قرائت است ، ۲۷
الانقباض: گرفتن ، ۱۷	الابرص: پیس ۵۱
الانقباض: در نعمت فیریده کردن ، ۹۲	الابریق: آب دستان ۱۴۸
الانقباض: فراهم آمدن ، ۹	الابسط: گستر دنی ، ۱۵۶
الانقباض: حذر کردن ، ۶	الابسال: گرو کردن و در خذلان گذاشتن ، ۷۲
الانقباض: کاری محکم کردن ، ۱۲۵	الابصار: دیدن ، ۹ و ۷۴
الانقباض: تکیه کردن ، ۹۴	ابصربه واسمع: چه بیناست و چه شنوا ، ۱۰۷
الانقباض: تمام کردن ، ۲۷	الابططاء: دیر آمدن ، درنگی شدن ، ۶۳
الانقباض: آمدن ، ۱۱	الابططال: باطل کردن ۴۴
الاثابة: پاداش دادن ، ۵۵	الاببعاد: دور کردن ، ۱۱۶
الاثاث: قماش خانه ، ۱۰۳	الابقاء: باقی داشتن ۱۵۷
الاثارة: برانگیختن ، ۲۱	الابكاء: گریانیدن ۱۴۶
الاثارة: بقیه علم ... رك ۱۴۰	الابكار: بامداد کردن ورك ، ۵۰
الاثبات: باز داشتن و ثابت کردن ۸۲	الابكم: گنگ ، ۹۰
الاثخان: بسیار کشتن و سست	الابل: اشتران ورك ، ۷۵
بجراحت کسی را ، ۸۳	الابلال: نومید شدن ، ۷۲
الاثار: پی ۶۸	الابلاغ: رسانیدن ، ۸۴
الاثقال: گران کردن ورك ، ۸۱	الابن: پسر . الابناء و البنون ج و اصل ابن بنو بوده است . ۱۵
الاثقالها: جمع ثقل رك ۱۶۹	ابن السبیل: راه گذری . ورك ، ۳۱
الاثقل: شور گز ، ۱۳۰	الابيض: سپید ، ۳۳
الاثم: بزه ، الاثم والاثم بزه مند شدن	ابی لهب: رك ۲۱۷

الإحتراق : سوخته شدن ، ۴۴
 الإحتساب : با شمار آوردن ، رك ۱۳۶
 الإحتضار : حاضر آمدن ، ۱۴۷
 الإحتظار : حظیره ساختن از شاخ درخت ۱۴۷
 الإحتیمال : برداشتن ، ۶۴
 الإحتناك : از بن بر کندن و... رك ۱۰۵
 آحاد : هیچکس . ۲۱۷
 آحاد و واحد : يكك مرد واحدی و واحدة :
 يك زن ۴۳
 الاحداث : نو کردن ، ۱۰۸
 الأحْدُوثُ : سخن و افسانه ، ۱۳۱
 الإحراق : سوختن ، ۱۱۴
 الإحرام : راندن ، ۹۰
 الإحساس : دیدن و دانستن و یافتن ، ۵۱
 الإحسان : نیکوئی کردن و دانستن ، ۱۸
 الإحصاء : شمردن و دانستن رك ۹۸
 الإحصار : بازداشتن ورك ۳۳
 الإحصان : نگاهداشتن و شوهر کردن زن و زن
 کردن مرد ، ۶۰
 أَحْصِنَ : بشوی داده شوند ، ۶۰
 الإحضار : حاضر کردن ، ۴۹
 الإحلال : حلال کردن و فرود آمدن ، ۳۲
 الإحماء : گرم کردن ، ۸۵
 الاحمر : سرخ ، ۱۳۱

بار : میوه دار شدن درخت ورك ۷۳
 بن : دو مرد ورك ۴۳
 عَشَرَ : دوازده مرد و در جر و نصب و سایر
 قواعد رك ۱۸
 واء : مقیم شدن و مقیم کردن ، ۱۲۷
 یم : بزمند ، ۴۵
 باءة : آوردن و مضطر گردانیدن ، ۱۱۰
 جابة : پاسخ دادن ، ۳۲
 جاج : سخت شور ، ۱۲۲
 جاره : زینهار دادن ، ۸۴
 جتباء : برگزیدن ۵۶
 جثاث : از بن بر کندن ، ۹۸
 جتناب : دور شدن ، ۶۰
 لَدَر : سزاوارتر ، ۸۶
 لَاجِر : مزد و مزد دادن ورك ۱۲۶ و ۲۰
 جرام : گناه کردن ، ۷۴
 جَل : آخر مدت و روزگار پیدا آخر وی ، ۳۹
 جلاب : گران کردن ، رك ۱۰۵
 جماع : اتفاق کردن و عزم کردن و جمع
 کردن ، ۷۹
 مع : تاکید اسمی معرفه باشد مذکر که در وی
 معنی جمع باشد . رك ۳۰
 حاطة : گرد در آمدن و دانستن ، ۱۰
 حباب : دوست داشتن ، ۳۰

الاِخْطَاءُ: خطا کردن ، ۴۶
 الاِخْضَرُ: سبز ، ۹۴
 الاِخْضِرَارُ: سبز شدن ، ۱۱۸
 الاِخْفَاءُ: پنهان کردن و آشکار کردن ،
 الاِخْلَادُ: میل کردن و جاودانه کردن ،
 الاِخْلَاصُ: ویژه کردن ، ۲۹
 الاِخْلَافُ: وعده خلاف کردن ، رك ۲
 الاِخْيَارُ: گزیدگان و نیکان ، رك ۱۳۵
 الاِذَّ: شگفت ، ۱۱۲
 اِدَّارَاتُمْ: بایکدیگر خلاف کردن و رك
 الاِِدَارَةُ: گردانیدن ، ۴۶
 الاِِدْبَارُ: پشت بدادن ، ۸۵
 الاِِدْحَاضُ: باطل کردن ۱۰۸
 الاِِدْخَارُ: پنهانی نهادن ، ۵۱
 الاِِدْخَالُ: اندر آوردن ۸۶ و ۵۶
 الاِِدْرَاءُ: آگاه کردن ، ۸۸
 الاِِدْرَاكُ: دریافتن و رسیدن كودك ، ۲
 الاِِدْعَاءُ: دعوی کردن و تمنی ، ۱۳۲
 الاِِدْكَارُ: یاد آوردن ، ۹۵
 الاِِدْلَاءُ: فرو گذاشتن دلو و حجت آوردن
 رشوت دادن ، ۳۳
 اِدْنِي: نزدیکتر و فرومایه تر ، ۱۹
 الاِِدْنِي: نزدیکتر ، الدنيا مونه ، ۳
 الاِِدْنَاءُ: نزدیک کردن ، ۱۳۰

الاِِحْوَرُ: سیاه چشم ... رك ۱۳۹
 الاِِحْوَى: سیاه قام ۱۱
 الاِِحْيَاءُ: زنده کردن ، ۱۳
 الاِِخْ: برادر ، الاِِخْوَه و الاِِخْوَان ج ، ۳۲
 الاِِخْبَاتُ: فروتنی کردن ، ۹۰
 الاِِئْتِ: خواهر : الاِِخْوَات ج اصل هردو
 «اِخْو» بوده ، ۳۲
 الاِِخْتِصَاصُ: برگزیدن ، ۲۵
 الاِِخْتِصَامُ: خصومت کردن ، ۵۱
 الاِِخْتِیْلَاطُ: آمیختگی و شوریده خرد شدن ، ۷۵
 الاِِخْتِیْلَافُ: بایکدیگر خلاف کردن و بنزد
 کسی شدن ، ۲۶
 الاِِخْتِیْلَاقُ: دروغ بر یافتن ، ۱۳۵
 الاِِخْتِیَارُ: برگزیدن ، ۸۰
 الاِِخْتِیَالُ: خرامیدن ، ۶۱
 الاِِخْتِیَانُ: خیانت کردن ، ۳۲
 الاِِخْدُودُ: شکاف در زمین ، ۱۶۵
 الاِِخْذُ: گرفتن ، ۱۶
 الاِِخْرَابُ و التَّخْرِيبُ: ویران کردن ، ۱۵۰
 الاِِخْرَاجُ: بیرون آوردن ، ۱۱
 اِخْرَمْتُ شَبَاهَاتٍ: و دیگر آنها که محتمل چند
 معنی بود ، ۴۷
 الاِِخْرَازُ: خوار و رسوا کردن ، ۵۷
 الاِِخْسَارُ: کاستن ، ۱۲۴

الْإِرَادَةُ : خواستن . ۱۲	فِي الْأَرْضِ : نزدیکترین زمین عرب به ایشان ،
الرَّأْيَةُ : هَلْ عَرَفْتِ ... رَك ۱۷۲	ك ۱۲۸
الرَّأْيَةُ كُمْ : آئی اخبرونی ، ۷۲	مَدَاهَنَتِ : مداهنت کردن ۱۴۹
الرَّبَاءُ : ربا دادن . ۴۵	مِهْمَامٌ : سیاه نمودن کشت از غایت
الرَّبَّةُ : حاجت . ۱۳۰	سیرابی ۱۴۸
الرَّتْدَادُ : برگشتن . ۳۷	رَتِي : سخت تر ۱۴۷
الرَّتْضَاءُ : پسندیدن ، ۱۱۵	رِذَا : چون . هردو ظرف زمانند « اذ »
الرَّتْعَاءُ : چرا کردن ، ۹۳	در ماضی و « اذا » در مستقبل ، ۸
الرَّتْقَاءُ : بر شدن ، ۱۳۵	رَاعَا : آشکار کردن ، ۶۳
الرَّتْفَاقُ : بر آرنج تکیه کردن و رَك ۱۰۷	رُفْتُمُ : چون خواهی که برخیزید ۶۷
الرَّتْيَابُ : به شک شدن ، ۴۶	رِاقَةُ : چشاندن . ۷۲
الرَّجَاءُ : باز پس بردن و رَك ۷۸	لَهُمْ مَكْرٌ : ... رَك ۸۸
الرَّجَافُ : خبر دروغ افگندن ۱۳۰	رَذَانٌ : به معنی الایذان ، آگاه کردن ، ۸۴
الرَّرداءُ : هلاک کردن . ۷۴	رَذَعَانٌ : گردن نهادن . ۱۲۱
الرَّزْدَلُ : خوار تر . ۹۰	رَذَالٌ : خوار کردن ، ۴۹
الرَّسَاءُ : برجای برداشتن . ۸۱ و ۹۰	رَذَنٌ : دستوری دادن و دانستن ، ۲۴
الرَّسَالُ : فرو فرستادن ، ۲۷	رَذَنٌ : گوش داشتن و دانستن . ۴۵
الرَّشَادُ : راه راست نمودن ، ۱۰۶	رَذَنٌ : گوش ، ۱۰
الرَّصَادُ : ساختن و راهبان نشانیدن . ۸۷	رَذَنٌ : سخن شنو ، ۸۶
الرَّضُ : زمین ، ۸	رَذَابٌ : بُبُرْدَن ، ۶۵
الرَّضَاءُ : خشنود کردن ، ۸۴	رَذِي : رنجه شدن و فرخشی ، ۳۳
الرَّضَاعُ ، شیر دادن ، ۳۹	رِائَةُ : نمودن ، ۲۱
الرَّضُ الْمُقَدَّسَةُ : زمین بیت المقدس ، ۶۷	رَابَّةٌ : بگهان افگندن ، ۹۱
الرَّكَاسُ : نگو سار ، بازگردانیدن ، ۶۳	رَاحَةُ : راحت دادن و رَك ۱۰۲

- الْإِسْبَاغُ : تمام کردن . ۱۲۸
- الْإِسْتِيقَاقُ : بریکدیگر پیشی گرفتن ، ۱۲۹
- الْإِسْتِبانَةُ : پیداشدن ، ۷۶
- الْإِسْتِبدَالُ : بدل گرفتن ، ۱۹
- الْإِسْتِبرَقُ : دیبای ستر ، ۱۰۷
- الْإِسْتِبْشَارُ : شادشدن ، ۵۶
- الْإِسْتِیْبْصَارُ : بینادل شدن ، ۱۲۷
- الْإِسْتِتَارُ : درپرده شدن ، ۱۳۷
- الْإِسْتِثْنَاءُ : انشاء الله گفتن ، ۱۵۴
- الْإِسْتِجَابَةُ : طلب پاسخ کردن ، ۳۲
- الْإِسْتِجَارَةُ : زینهارخواستن ، ۸۴
- الْإِسْتِحْبَابُ : دوست داشتن و برگزیدن .
- الْإِسْتِحْسَارُ : مانده شدن ، ۱۱۵
- الْإِسْتِحْفَافُ : نگاه داشتن خواستن ، ۶۸
- الْإِسْتِحْقَاقُ : سزاوارشدن ، ۷۰
- الْإِسْتِحْوَاذُ : غلبه کردن ، ۶۵
- الْإِسْتِحْیَاءُ : شرم داشتن و زننده گذاشتن .
- الْإِسْتِخْرَاجُ : بیرون کردن خواستن ، ۱۱۲
- الْإِسْتِخْفَاءُ : پنهان شدن ، ۶۴
- الْإِسْتِخْفَافُ : سبک گردانیدن ، ۱۰۳
- الْإِسْتِخْلَاصُ : برهانیدن خواستن و رک
- الْإِسْتِخْلَافُ : خلیفه کردن و رک ۷۴
- الْإِسْتِدْرَاجُ : کم کم نزدیک کردن خدای
- الْإِرْهَابُ وَالتَّهْذِيبُ : ترسانیدن ، ۸۳
- الْإِرْهَاقُ : بدشواری داشتن ، ۱۰۹
- الْإِرِیْکَةُ تَحْتَ آرَاسْتَه : ۱۰۷
- الْإِزَّ : جنبانیدن و از جای بردن ، ۱۱۲
- الْإِزْغَاةُ : بگردانیدن ، ۴۸
- الْإِزَالَةُ : دور کردن ، ۱۴
- الْإِزْجَاءُ : راندن ، ۹۶
- الْإِزْدِجَارُ : باززده شدن و رک ۱۴۶
- الْإِزْدِرَاءُ : خوارشدن ، ۹۰
- الْإِزْدِیَادُ : افزون شدن ، ۵۲
- الْإِزْرُ : پشت و نیرو ، ۱۱۳
- الْإِزْرَقُ : کبود چشم ، ۱۱۴
- الْإِزْفَافُ : شتابانیدن ، ۱۳۴
- الْإِزْفُ وَالْأُزُوفُ : نزدیک آمدن ، ۱۳۷
- الْإِزْلَافُ : نزدیک آوردن ، ۱۲۳
- الْإِزْلَاقُ : لغزانیدن ، ۱۵۴
- الْإِزْلَالُ : لغزانیدن ، ۱۴
- الْإِیْسَاءَةُ : بدی کردن ، ۱۰۴
- الْإِیْسَاغَةُ : بگلو فرو بردن و بگوارانیدن ، ۹۸
- الْإِیْسَالَةُ : روان کردن آب ، ۱۳۰
- الْإِیْسَامَةُ : چرانیدن ، ۱۰۲
- الْإِیْسَاطُ : من بنی اسرائیل کقبائل من العرب ،
پسران دوازده فرزند یعقوب (ع) واحدها
«سبط» ، ۲۸

الایستغشاء : جامه به سر در کشیدن ۹۰
 الایستغفار : آمرزش خواستن ۳۴
 الایستغناء : بی نیاز شدن ۱۵۲
 الایستفتاء : فتویٰ خواستن ۶۵
 الایستفتاح : یاری خواستن ۲۳
 الایستفزاز : سبک گردانیدن و حریص کردن ۱۰۵
 الایستقامة : راست شدن ۵
 الایستقبال : پیش رفتن ۱۴۰
 الایستقدام : در پیش شدن خواستن ۷۷
 الایستقرار : آرام گرفتن ۱۴
 الایستقسام : بخش کردن خواستن ۶۶
 الایستکانة : فروتنی کردن ۵۵
 الایستکبار : گردن کشی کردن ۱۴
 الایستیکثار : بسیار کردن خواستن ۷۴
 الایستیماع : گوش داشتن ۷۱
 الایستمتاع : برخورداری گرفتن ۶۰
 الایستهمراء : سرگشته کردن و بردن و انداختن ۷۲
 الایستمرار : روان شدن و رک ۱۴۶
 الایستیمساک : چنگ در زدن ۴۲
 الایستنار : روشن شدن و رک ۱۵۷
 الایستنباء : خبر خواستن ۸۹
 الایستنباط : بیرون آوردن آب و علم و آنچه

به خشم و عقوبت خود ، ۸۰
 استراق : دزدیده گوش داشتن ۱۰۰
 استرضاع : دایه گرفتن فرزند را ، ۴۰
 استرهاب : ترسانیدن ، ۷۸
 استزلال : لغزانیدن ۵۵
 استیسخار : فسوس داشتن ۱۳۳
 استسقاء : آب خواستن ۱۸
 استسلام : گردن نهادن ۱۳۳
 استشهاد : گواه گرفتن و رک ۴۶
 استصراخ : فریاد خواستن ۱۲۶
 استضعاف : ضعیف شمردن ۶۳
 استطار : نبشتن ۱۴۷
 استطاره : پراکنده شدن ۱۵۹
 استطاعة : توانستن ، ۳۷
 استطعام : خوردنی خواستن ۱۰۹
 استعانة : یاری خواستن ، ۴
 استعتاب : آشتی خواستن و رک ۱۰۳
 استعجال : شتافتن خواستن ، ۷۲
 استعصام : باز ایستادن و چنگ زدن ۹۴
 استعفاف : نهفتگی کردن ، ۵۹
 استعلاء : غالب شدن و بلند شدن ، رک ۱۱۳
 استعمار : زندگانی خواستن و آبدان کردن خواستن ، ۹۱
 استغاثه : فریاد خواستن ، ۸۳

بدان ساند . ۶۳

الاستينساخ : نسخت گرفتن ، ۱۴۰

الاستينصار : یاری خواستن ، ۸۳

الاستينفار : رمیدن و رمانیدن و رك ، ۱۵۸

الاستينكاح : زن خواستن ، ۱۳۰

الاستينكاف : ننگ داشتن ، ۶۵

الاستينقاذ : رهانیدن ، ۱۱۸

الاستواء : راست شدن و به تمامی جوانی رسیدن و

قصه چیزی کردن . . . ورك ۱۳

الاستهزاء : فسوس داشتن و پاداش فسوس

داشتن . ۹

الاستيأس : نومید شدن ، ۹۶

الاستيجار : به مزد گرفتن ، ۱۳۶

الاستيخار : بازپس شدن ، ۷۷

الاستيلاع : چیزی به زهار به کسی دادن ، ۷۳

الاستيدان : دستوری خواستن ، ۸۶

الاستيسار : آسان شدن ، ۳۳

الاستيقاد : آتش افروختن ، ۹

الاستيفاء : تمام شدن ، ۱۶۳

الاستيقان : مثل الايقان ، ۱۲۴

الاستيناس : انس گرفتن ، ۱۳۰

الاستخاط : بخشم آوردن ، ۱۴۲

الاسراء والسرى : به شب رفتن ، ۹۱

اسرائيل واسراييل : همزه و بی همزه «اسر» بنده

و «ايل» خداوند و وی لقب حضرت يعقوب

است . ورك ۱۵

الاسرار : پنهان و آشکار کردن ، ۲۱

الاسراف : گزاف کاری ، ۵۵

الأسطورة والاسطارة : افسانه ورك ۷۱

الأسف : اندوهگین شدن ، ۷۹

الاستقاء : آب دادن ، ۱۰۰

الاستقاط : افگندن ، ۱۰۵

الاسكان : آرامانیدن ، ۹۸

الاسلاف : درپیش فرستادن ، ۸۹

الاسم : نام ، ورك ۳

الاسماع : شنوانیدن ورك ۶۲

الاسمان : فربه کردن ، ۱۶۶

الأسود : سیاه ، ۳۳

الاسوداد : سیاه شدن ، ۵۳

أسورة من ذهب : ورك ۱۳۹

الأسون : از حال بگشتن آب ۱۴۱

الأسوه : پس روی ، ورك ۱۲۹

الأسى : اندوهگین شدن ، ۶۷

الأسير : برده ، الأسرى والأسارى جمع

الإشارة : اشارت کردن ، ۱۱۱

الإشتات : التفرق ، ورك ۱۲۱

الإشتباه : مانده شدن ، ۷۳

الإشتداد : سخت شدن و دویدن ، ۹۸

الاصْبَاحُ : بوقت بامداد شدن ، رك ۷۳ و ۵۳

الاصْبَارُ : شكيبا گردانیدن رك ۳۱

الاصْبَغُ : انگشت ، ۱۰

الاصْحَابُ : یاری کردن و رك ۱۱۵

الاصْدَارُ : باز گردانیدن ، ۱۲۶

الاصْرُ : گرانی و پیمان ، ۴۶

الاصْرَارُ : بر معصیت ایستادن ، ۵۴

الاصْطِبَارُ : صبر کردن ، ۱۱۱

الاصْطِرَاحُ : فریاد خواستن ، ۱۳۱

الاصْطِفَاءُ : برگزیدن ، ۲۸

الاصْطِيلَاءُ : گرم شدن ، ۱۲۴

الاصْطِنَاعُ : نیکوئی ، رك ۱۱۳

الاصْطِيَادُ : شکار کردن ، ۶۶

الاصْغَادُ : دور شدن ، در رفتن ، رك ۵۵

الاصْغَاءُ : صافی کردن و برگزیدن ۱۰۵

الاصْغَرُ : زرد ، ۲۱ و ۲۰ و رك ۱۶۰

الاصْغِرَارُ : زرد شدن ، ۱۳۸

الاصْلُ : بیخ و بنیاد چیزی ، ۹۸

الاصْلَاءُ وَالتَّصْلِيَةُ : به آتش در آوردن ، ۱۰۱

الاصْلَاحُ : بصلاح آوردن ، ۸

الاصْمُ : کتر ، ۹

الاصْمَامُ : کتر کردن ، ۱۴۱

الاصِيلُ : شبانگاه ، ۸۱

الاضَاءَةُ : روشن کردن و روشن شدن ، ۹

الاشْتِرَاءُ : خریدن و فروختن ، ۹ و ۱۵

الاشْتِرَاكُ : انبازی کردن ، ۱۳۳

الاشْتِعَالُ : افروختگی آتش ، رك ۱۱۰

الاشْتِكَاءُ : نالیدن و گله کردن ، ۱۵۰

الاشْتِمَالُ : گیرد اندر گرفتن ، ۷۵

الاشْتِهَاءُ : آرزو کردن ، ۱۰۳

تَشْدُ الْقُوَّةُ : واحدٌ جاء على بناء الجمع و

رك ، ۷۵

التَّشْرُ : فیریده شدن ۱۴۷

الاشْرَابُ : درخورانیدن ، ۲۴

الاشْرَاقُ : روشن شدن و در روشنائی روز

شدن ، ۱۰۱

الاشْرَاكُ : انباز کردن ، ۲۴

الاشْطَاطُ : ستم کردن و رك ۱۳۵

الاشْغَارُ : آگاه کردن ، ۷۴

الاشْفَاقُ : ترسیدن ، ۱۰۸

الاشْقُ : دشوارتر و سخت تر ، ۹۸

الاشْمَاتُ : شادمانه کردن دشمن ، ۸۰

الاشْمِئَازُ : رمیدن و بهم بر آمدن ، ۱۳۶

الاشْهَادُ : گواه و حاضر کردن ، ۳۵

أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ : از شوال تا عشر اول

ذی الحجة ، ۳۳

الاشْيَبُ : سپید سر ، ۱۵۷

الاصَابَةُ : رسیدن و یافتن ، ۲۹

- الإِضَاعَةُ: ضایع کردن ، ۲۹
 الإِضَافَةُ: مهمان کردن ، ۱۰۹
 الإِضْحَاكُ: خندانیدن ، ۱۴۶
 الإِضْطْرَارُ: بیچاره گردانیدن ، ۲۷
 الإِضْعَافُ: ضعیف و افزون کردن ورك ۱۲۸
 الإِضْلَالُ: گمراه کردن ، ۱۲
 الإِطَاعَةُ وَالْطَّاعَةُ: فرمانبرداری ، ۵۱
 الإِطَاقَةُ: توانستن ، ۳۲
 الإِطْعَامُ: طعام دادن ، ۶۹
 الإِطْغَاءُ: طاغی کردن ، ۱۴۴
 الإِطْفَاءُ: فروگشتن آتش و چراغ ، ۶۹
 الإِظْلَاعُ: دیده ور کردن ، ۶۷
 الإِظْلَاعُ: دیده ور گردانیدن ، ۵۶
 الإِظْمِینَانُ: آرمیدن ، ۴۲
 الإِظْفَارُ: ظفر دادن ، ۴۲
 الإِظْلَامُ: تاریک شدن ورك ذیل ۱۰
 الإِظْهَارُ: غالب گردانیدن و ظهر شدن ،
 ورك ۸۵ و ۱۲۸
 الإِعادَةُ: باز گردانیدن ، ۸۸
 الإِعاذَةُ: باز داشت خواستن کسی را ورك ۴۹
 الإِعَانَةُ: یاری کردن ، ۱۰۹
 الإِعتَابُ: خشنود کردن ، ۱۳۸
 الإِعتِبَارُ: پند گرفتن ، ۱۵۰
 الإِعتْدَاءُ: از حد در گذشتن ، ۱۹
 الإِعتْدَادُ: عدت داشتن زن ورك ۱۳۰
 الإِعتْذَارُ: عذر خواستن ، ۸۶
 الإِعتْرَاءُ وَالْعَرَوُ: بنزد کسی آمدن، ورك
 الإِعتْرَارُ: تعرض کردن ، ۱۱۸
 الإِعتْزَالُ: به یک سوشدن ، ۳۸
 الإِعتْرَافُ: اقرار کردن ، ۸۶
 الإِعتْصَامُ: چنگ در زدن ، ۵۳
 الإِعتْصَامُ: عمره آوردن و زیارت کردن ،
 الإِعتْثَارُ: دیده ور گردانیدن ، ۱۰۷
 الإِعْجَابُ: خوش آمدن ، ۳۵
 الإِعْجَازُ: عاجز کردن ، ۷۴
 الإِعْجَافُ: لاغر ورك ، ۹۴
 الإِعْجَمِيَّةُ: الذی لا یتکلم بِلُغَةِ الْعَرَبِ
 لغة کانت سُمی به ، ۱۰۳
 الإِعدادُ: آماده کردن ، ۱۱
 الإِعدَارُ: عذر درست آوردن و با عذر شدن ،
 الإِعْرَابِيُّ: بیابانی ، الاعراب ج ، ۸۶
 الإِعْرَاضُ: روی گردانیدن ، ۲۲
 الإِعْرَاضُ: جمع عرض ، ورك ۱۴۱
 الإِعْرَاجُ: لنگ ، ۱۲۱
 الإِعْزَازُ: عزیز و قوی کردن ، ۴۹
 الإِعْصَارُ: گرد باد ورك ۴۴ و ۱۶۰
 الإِعْقَابُ: پاداش دادن و از پی در آوردن ،
 الإِعْلَانُ: آشکار کردن ، از اصداد است ، ۲

الا فادّة: غنیمت گرفتن رك ۱۳۰
 الا فاضّة: بانبوهی باز گردیدن و آب ریختن، ۳۴
 الا فاقّة: بهوش آمدن، ۷۹
 الا فتاء: فتویٰ دادن، رك ۶۵
 الا فتيداء: خویشتن باز خریدن، ۳۹
 الا فتراء: دروغ بر یافتن، ۴۸
 الا فراط: از حد در گذشتن و رك ۱۰۳
 الا فراغ: ریختن، ۴۱
 الا فضاء: به کسی بی حجاب رسیدن، ۶۰
 الا فساد: تباه کردن، ۸
 الا فكك: گردانیدن و دروغ گفتن ۶۹
 الا فلاح: رستن از مکروه و پیروزی و بقایافتن ۶
 الا فناء: سرمایه دادن ۱۴۶
 الا قاتّة: تواناشدن و قوت دادن، ۶۳
 الا قامّة: برپای داشتن چیزی و بر آن مداومت
 کردن، ۶
 الا قبار: درگور کردن ... ورك ۱۶۲
 الا قبال: روی به چیزی آوردن، ۹۵
 الا قتار: درویش شدن، ۴۰
 الا قتباس: گرفتن علم و روشنائی، ۱۴۹
 الا قتال: کارزار کردن، ۴۱
 الا قتحام: بزور در کاری شدن، ۱۳۶
 الا قتلء: برپای کسی رفتن ... ورك ۷۳
 الا قتدار: توانا شدن، ۱۰۸

الا علی: برتر، ۵۵
 الا عناء: کور کردن، ۱۴۱
 الا عمی: نابینا، ۹
 الا عنات: بدشواری افکندن، رك ۳۸
 الا عناء: مانده کردن، رك ۱۴۴
 الا غائّة: فریاد رسیدن ۹۵
 الا غارة: غارت کردن، ۱۷۰
 الا غتباب: از پس کسی بدگفتن، ۱۴۳
 الا غتراف: آب به کف برداشتن، ۴۱
 الا غتسال: سروتن شستن، ۶۱
 الا غراء: بر آغالیدن، ۶۷
 الا غراق: غرق کردن، ۱۷
 الا غرام: تاوان زده کردن، رك ... ۱۴۹
 الا غشاء والتغشية: پوشانیدن، ۷۷
 الا غطاش: تاریک کردن شب، ۱۶۱
 الا غلال: به خیانت نسبت کردن، ۵۶
 الا غفال: غافل کردن، ورك ۱۰۷
 الا غلب: ستر گردن و [قوی] ورك ۱۶۲
 الا غلّف: در پرده، الغلّف ج، ۲۳
 الا غماض: چشم فرو خوابانیدن و آسان گرفتن
 در معاملت، ۴۴
 الا غواء: بیراه گردانیدن، ۷۶
 الا دلتنگ می شوم ... ورك ۱۰۴

- الاقتراب : نزدیک شدن ، ۸۰
 الاقتراف : کسب کردن ، ۷۴
 الاقتران : قرین شدن ، ۱۳۹
 الاقتسام : سوگند خوردن و بخش کردن ، ۱۰۱
 الاقتصاد : میانه نگاه داشتن ، ۶۹ و ۱۲۸
 الاقراء : خوانا کردن ورك ... ، ۱۶۶
 الاقرار : اقرار کردن و قرار دادن ، ۲۲
 الاقراض : قرض دادن ، ۴۰
 الاقتران : توانستن ، ۱۳۸
 الاقربون : نزدیکانی که ارث می‌برند ، ۵۹
 الاقساط : داد کردن ، ۵۸
 الاقسام : سوگند خوردن ۶۸
 الاقسط : راست ترو بهتر ، ۴۶ و ۱۲۹
 الاقشعرار : ركَ ۱۳۶
 الاقصار : باز ایستادن . ۸۱
 الاقصی : دورتر ، ۸۳
 الاقلاع : باز ایستادن ، ۹۱
 الاقلال : کم کردن و درویش شدن ، ۷۸
 الاقماح : سر برداشتن و چشم در پیش
 افگندن ، ۱۳۲
 الاقناع : سرو چشم بر اثر چیزی داشتن و سر
 بر آوردن ، ۹۹
 الاقواء : خالی شدن سرای ورك ۱۴۹
 الاقوم : راست تر و درست تر ، ۴۶
 الاكتاب : بر روی افتادن ، ۱۵۳
 الاكبار : بزرگ داشتن و بزرگ آمدن ، ۹۴
 الاكرام : گرامی کردن ، ۹۳
 الاكبر : بزرگتر ، ۷۴
 الاكتتاب : از بهر خود نبشتن ، ۱۲۲
 الاكتساب : تصرف کردن در کسب و کس
 کردن و ... ركَ ۴۶
 الاكتيال : برای خود پیمودن ، ۹۵
 الاكداء : بریده کردن عطا ، ۱۴۶
 الاكراه : به ستم بر کاری داشتن ، ۴۲
 الاكفال : بد رفتاری کردن ، ۱۳۵
 الاكل : خوردن ، ۱۴
 الاكل : بار درخت ، ۴۴
 الاكتمه : نابینای مادر زاد ، ۵۱
 الاكنان : اندر دل پنهان داشتن ، ۴۰
 الا : بدان و آگاه باش ، ۸
 الا : مگر ، از کلمات استثناء است ، ۸
 الا لانه : نرم کردن ، ۱۳۰
 الا لال : عهد و خویشی ، ركَ ، ۸۴
 الا لامة : سزاوار ملامت شدن ، ۱۳۴
 الا لوجهه : مگر ذات وی ورك ۱۲۷
 الا لتهاد : بچسبیدن ۱۰۷
 الا لتفات : باز پس نگریستن ، ۹۲
 الا لتفاف : بهم در شدن گیاه ورك ... ، ۱۱۸

الْإِلَهِي : نیکوئی و رک ۷۸
 إِلِي : تا ، با ، سوی ، ۶
 إِلِي أَمْوَالِكُمْ : ای مع اموالکم ۵۸
 الْإِلِيم : دردگین ۸
 آم : یا، رک ۷
 الْآم : آهنگ کردن ۶
 الْأُم : مادر و اصل و جای بازگشتن و مکّه و
 لوح محفوظ ، ۴۷
 امّا : کلمه تفصیل است و جواب وی با «فا» بود
 و این را «فصل الخطاب» گویند ، ۱۲ و ۱۴
 الْإِمَانَةِ : میرانیدن ، ۱۳
 الْإِمَام : پیشرو ، راه ، نامه ، ۲۷
 الْإِمَانَةِ : زینهار ، ۴۶
 الْإِمْت : نشیب ، بالا ... و رک ۱۱۴
 الْإِمَّة : النسیان ، ۹۵
 الْإِمَّة : پرستار ۳۸
 الْأُمَّة : پس روان پیغاب و پرخبر ... رک ۲۸
 أُمَّةٌ قَائِمَةٌ : گروهی ایستاده در فرمان خدای
 عزوجل ، ۵۳
 الْإِمْتِحَان : آزمون ، ۴۳
 الْإِمْتِرَاء : بشک شادن ، ۲۹
 الْإِمْتِلَاء : پرشدن ، ۱۴۴
 الْإِمْتِيز : جدا شدن از هم ، ۱۳۲
 الْإِمْتِل : راست تر و بهتر و رک ۱۱۳

الْإِتْقَاء : بهم رسیدن و یکدیگر را دیدن ، ۴۸
 الْإِتْقَاط : برجیدن ، ۹۳
 الْإِتْقَام : فرو بردن ، ۱۳۴
 الْإِتْمَاس : جستن ، ۱۴۹
 الْإِتْحَاد : از حق بچسبیدن رک ۸۰
 الْإِتْحَاف : الحاح کردن ، ۴۵
 الْإِتْحَاق : در رسانیدن ۹۶
 الْإِتْد : سخت خصومت ، ۳۵
 لَذِي : آنکه . رک ۵
 لَزَام : لازم کردن ، ۹۰
 لَاف : هزار ، ۲۴
 لَالْفَافاً : درهم پیچیدن و رک ۱۶۰
 الْإِلْقَاء : یافتن و افگندن ۳۰ و ۳۳
 لَآلِم : دردمند شدن ، ۶۴
 أَلِم : اَنَا اللَّهُ أَعْلَم ... رک ۵
 أَلِمْتُ تَرَ : ای اَلِم بِنْتَهُ عَمِيكَ ، ۱۵
 الْمَص : اَنَا اللَّهُ أَعْلَم و افضل یعنی من خدای
 میدانم و پیدای کنم ، ۷۶
 الْإِلَو : تقصیر کردن ، ۵۳
 الْإِلِهَاء : مشغول کردن ، ۱۰۰
 الْإِلْهَام : در دل افگندن ، ۱۶۷
 إِلَهٌ وَالْإِلَه : خدای سزای پرستش ، ۱۴
 اللَّهُم : ای بار خدای ... و رک ۴۸
 الْإِلَهَةِ : العباد ، ۷۹

الآمَد : پایان کار ، رك ۴۹

الامداد : مدد کردن ، ۵۴

الامر : فرمودن و کار بسیار کردن و فرمان ، ج

اوامر ، ۱۲

الامر : شگفت و بزرگ ، ۱۰۹

امرّ : تلخ تر ، ۱۴۷

امراة عمران : مادر مریم ، حنه بنت فاقوذ ، ۴۹

امرّ جامع : رك ۱۲۱

امسّ : دی ، ظرف زمان است و... رك ۸۸

الامساء : شبانگاه کردن ، ۱۲۸

الامسالك : نگاهداشتن و بازداشتن و ایستادن ،

۳۹ و ۸۰

الامطار : باران بارانیدن ، ۷۸

الامكان : ممکن گشتن ، ۸۳

الاملاء : مهلت دادن ، ۴۶

الاملاق : درویش شدن ، ۷۵

الاملال والاملاء : املا کردن ، ۴۵

الاملّ : امید و امید داشتن ، ۱۰۰

الامن والامنة والامان : ایمن شدن ،

استوار داشتن ، ۲۷

الامناء : منی بیرون آوردن

الامنية : آرزو ، امانی ج ، ۲۲

الامى : نانویسنده ، ۲۲

آن : که ، حروفی که فعل مضارع را نصب دهد ،

چهار است رك ۱۲

انّ : هر آینه و قبل بدرستی که ، رك ۷

انّا : من ، ۸

الاناء : جام آب ، ۱۵۹

الانابة : بازگشتن به حق تعالی ، ۹۱

الانارة : روشن کردن ، ۵۶

الانباء : آگاه کردن ، ۱۳

الانبات : رویانیدن ، ۱۹

الانبيثاث : پراکنده شدن ، ۱۴۸

الانبجاس : روان شدن ، ۸۰

الانبعاث : برانگیخته شدن ، ۷۶

انتّ : تو مرد ، انما ، انتم ، ۱۴

انتّ : تو زن ، انتما ، انتنّ ، ۱۴

الانتياف : به یکسو شدن ، ۱۱۰

الانتثار : افشاندن شدن ، رك ۷

الانتجاء : باهم رازگفتن و رك ۱۵۰

الانتشار : پراکنده شدن ، ۱۲۸

الانتصار : دادستدن ، ۱۰۸

الانتقام : کینه کشیدن ، ۴۷

الانتهاء : باز ایستادن و به آخر رسیدن ،

الانشى : ماده ، ۳۲

الانجاء : رهانیدن ، ۱۷

الانجيل : کتاب عیسی (ع) من النج

هو الاصل ، ۴۶

الْإِنْفَاقُ : خبه شدن ، ۶۶
 الْإِنْدَارُ : بیم کردن ، ۷
 الْإِنْزَافُ : رك ۱۳۳
 الْإِزَالُ : فرو فرستادن ، ۶
 الْإِسَاءُ : فراموش گردانیدن ، ۲۵
 الْإِسْلَاحُ ، بیرون آمدن از چیزی و بگذشتن ماه ، ۸۰
 نَسَى : آدمی ، ۱۱۱
 نَشَاءُ : آفریدن ، ابتدا کردن ، ۷۱
 نَشَازُ : از جای برداشتن ، ۴۳
 نَصَاتُ : خاموش بودن ، ۸۱
 صِرَافُ : بازگشتن ، ۸۷
 نِطَاقُ : به سخن آوردن : ۱۳۷
 نِطَاقُ : رفتن ، ۱۰۹
 نِظَارُ : زمان دادن ، ۳۰
 نِعَاضُ : سرجنبانیدن ، ۱۰۵
 نِعَامُ : نیکوئی کردن ، ۵
 نَفُ : بینی ، ۶۸
 نِفَاقُ : هزینه کردن ، ۶
 نِفْجَارُ : روان شدن ، ۱۸
 نِقْصَامُ : شکسته شدن بی جدائی ، ۴۲
 لَنِقْضَاضُ : پراکنده شدن ، ۵۶
 لَنِفِطَارُ وَالتَّفْطَرُ : شکافته شدن ، ۱۱۲
 لَنِفْكَالُ : جدا شدن ... ورك ۱۴
 الْإِنْفِلَاقُ : شکافته شدن ، ۱۲۳
 الْإِنْقَازُ : رهانیدن ، ۵۳
 الْإِنْقَاضُ : گرانبار کردن ، ۱۶۸
 الْإِنْقِضَاضُ : بیفتادن بنا ... ورك ۱۰۹
 الْإِنْقِيعَارُ : از بیخ کنده شدن ، ۱۴۶
 الْإِنْقِیَابُ : بازگردیدن ، ۲۹
 الْإِنْكَاحُ : ازدواج مرد یازن ، ۳۸
 الْإِنْكَارُ : ناشناختن ، ۵۳
 الْإِنْكَیْدَارُ : فرو ریخته شدن ، ۱۶۲
 الْإِنْمِلَّةُ : سرانگشت ، ۵۴
 اِنْفَهَا : ای ان سَقَر رَك ۵۸
 الْإِنْهِيْمَارُ : ریزان شدن آب ۱۴۶
 الْإِنْهِيَارُ : فرارفته شدن ، ۸۷
 اِنْ وَلِوْ : اگر ، هردو حرف شرطند ، ۱۰
 اَلَا نِنْيُ وَ اَلَا نِنْيُ وَ اَلَا نِنْيُ : ساعت ج ، آناء ، کیمعی و امعاء ، ۵۳
 اَلَا نِنْيُ : گاه آمدن و بغایت گرمی رسیدن ، ۹۹
 اَنْنِي : سه معنی دارد یکی بمعنی کیف ... ورك ۳۸
 الْاَوَاهُ : بسیار نالنده و توبه کننده ، ورك ۸۷
 الْاَوْبُ وَالْاِيَابُ : بازگشتن ، ۴۸
 الْاَوْدُ : گران بار کردن ، ۴۲
 الْاَوْسَطُ : الْاَعْدَلُ ... ورك ۶۹
 الْاَوْفَى : تمام تر ، ۱۴۶
 الْاَوَّلُ : نخستین ۱۵

الْإِنْفَاقُ : خبه شدن ، ۶۶
 الْإِنْدَارُ : بیم کردن ، ۷
 الْإِنْزَافُ : رك ۱۳۳
 الْإِزَالُ : فرو فرستادن ، ۶
 الْإِسَاءُ : فراموش گردانیدن ، ۲۵
 الْإِسْلَاحُ ، بیرون آمدن از چیزی و بگذشتن ماه ، ۸۰
 نَسَى : آدمی ، ۱۱۱
 نَشَاءُ : آفریدن ، ابتدا کردن ، ۷۱
 نَشَازُ : از جای برداشتن ، ۴۳
 نَصَاتُ : خاموش بودن ، ۸۱
 صِرَافُ : بازگشتن ، ۸۷
 نِطَاقُ : به سخن آوردن : ۱۳۷
 نِطَاقُ : رفتن ، ۱۰۹
 نِظَارُ : زمان دادن ، ۳۰
 نِعَاضُ : سرجنبانیدن ، ۱۰۵
 نِعَامُ : نیکوئی کردن ، ۵
 نَفُ : بینی ، ۶۸
 نِفَاقُ : هزینه کردن ، ۶
 نِفْجَارُ : روان شدن ، ۱۸
 نِقْصَامُ : شکسته شدن بی جدائی ، ۴۲
 لَنِقْضَاضُ : پراکنده شدن ، ۵۶
 لَنِفِطَارُ وَالتَّفْطَرُ : شکافته شدن ، ۱۱۲
 لَنِفْكَالُ : جدا شدن ... ورك ۱۴

أَوَّلُ كَافِرٍ بِهِ : ای لایکن کل واحد منکم

اول کافر به ، ۱۵

أَوْلَاءُ وَهَؤُلَاءِ : این گروه مردان و زنان و

این جمع «ذا» و «تا» ست نه از لفظ وی ، ۱۳

أُولَئِكَ : آن همه مردان ، ۶

أُولُوا : جمع ذونه از لفظ وی ، ۳۴

أُولُوا الْأَمْرَ : علما و فقها و ولات . ۶۲

أُولُوا الْعِزْمَ : رك ۱۴۰

أُولُوا الْقُرْبَى : خویشان که میراث برند ، ۵۹

أُولَى : سزاوارتر ، ۵۲

أُولَى الضَّرَرِ : بیماران ، نابینایان ، و برجای

ماندگان ، ۶۴

الْإِهَانَةُ : خوار کردن ، ۲۴

الْإِهْدَاءُ : راه راست یافتن ، ۹

الْإِهْتِرَازُ : جنبیدن ، ۱۱۷

الْإِهْجَارُ : فحش گفتن ، ۱۱۹

إِهْدِنَا : راه نمای مارا ، رك ۴

الْإِهْرَاعُ : شتافتن ورك ۹۱

الْإِهْطَاعُ : شتافتن ، ۹۹

الْإِهْلَاكُ : هلاک کردن ، ۳۵

أَهْلُ الْكِتَابِ : جهودان و ترسایان ، ۲۵

الْإِهْلَالُ : آواز برداشتن ، ۳۱

الْإِهْمَامُ : غمگین کردن ، ۵۵

الْإِهْوَاءُ : انداختن و قصد کردن ۱۴۶

الْأَهْسِيمُ : اشتر چشته زده ۱۴۹

إِي : آری ... رك ۸۹

إِيَّ : راهفت حالت است . رك ۵۰

إِيَّاكَ : تورا ، ۴

إِيَّامِ مَعْدُودَاتٍ : ایام تشریق و آن ۳

عید قربان است ، ۳۵

إِيَّامِ نَحِيسَاتٍ : روزهای شوم ورك ۳۷

إِيَّانَ : کئی ... رك ۸۱

إِلَیَّاقٍ : هلاک کردن ، ۱۳۸

إِلَیْبَاءُ : دادن ، ۱۶

الْإِثَارُ : برگزیدن ، ۹۶

الْإِیْجَاسُ : بیم دردل گذاشتن ، ۹۱

الْإِیْجَافُ : پویانیدن ، ۱۵۰

الْإِیْحَاءُ : وحی و الهام و اشارت کردن

پنهان گفتن ، ۵۰

الْإِیْتِدُ : قوت ، ۱۳۵

الْإِیْتِدَاءُ : رنجانیدن ، ۵۷

الْإِیْدَانُ : آگاه کردن ، ۴۵

الْإِیْرَاءُ : آتش زدن ۱۴۹

الْإِیْرَاثُ : میراث دادن ، ۷۷

الْإِیْرَادُ : آوردن ، ۹۲

الْإِیْزَارُ : نیرومند گردانیدن ، ۱۴۲

الْإِیْزَاعُ : در دل افکندن و دل دادن ۵

البَخْسُ : بکاستن ورك ۴۵

البَخْعُ : هلاك کردن ۱۰۶

البُخْلُ والبَخْلُ : بخیلی کردن ۵۶

البِدَارُ : پیشی گرفتن ورك ۵۹

البَدءُ : ابتدا کردن ۷۷

البَدءُ : آفریدن ۱۷

بَدَرُ : نام چاهی بحجاز ورك ۵۴

البِدْعُ : نو ، ۱۴۰

البَدَلُ : عوض هر چیز ورك ۱۰۸

البَدَنُ : تن و پیراهن و زیره ۸۹

البُدْنُ والبُدْنُ : قربانی ورك ۱۱۷

البَدِيعُ : نو کننده ۲۷

بِإِذْنِ اللَّهِ : قیل باسمه الاعظم ورك ۵۱

البَدْوُ : در بیابان شدن ۵۴

البَدْوُ : بیابان ۹۶

البُدُوْ : پدید آمدن ۵۴

البَرَّ : نیکو کار و نیکمرد ۵۷

البَرَقُ : خیره شدن چشم ۱۵۸

البَرَقَانُ : درخشیدن ۱۵۸

البَسَسَ : خرد و مرد کردن ۱۴۸

البَسَاطُ : گستردنی ۱۵۶

البُسْرُ والبُسُورُ : روی ترش کردن ۱۵۷

البَرَاءُ : بیزار ، ۶۴

بَرَاءَةٌ : خبر مبتداء محذوف ، این بیزاری است

یعنی عهد سپری شد ، ۶۴

البَرَاءَةُ : بیزار شدن ، ۸۴

البَرَّاحُ : از جای فرار شدن ، ۹۶

البُرُجُ : کوشک و منزل ستارگان ۶۳

الْبَرْدُ : سنگچه (نگرگ) ، ۱۲۱

الْبَرْدُ : سرما و خواب ۱۱۶

الْبَرْزَخُ : بازداشت . میان دو چیز و میان

آخرت ... ۱۱۹

الْبَرْقُ : درخشش و درخشیدن ، ۱۰

الْبَرَكَهَةُ : افزونی ، ۷۸

الْبِرُّ و المَبْرَهَةُ : نیکوئی کردن و راست

موگند و ورك ۱۶

الْبُرُودَةُ : سرد شدن ... ورك ۱۳۵

الْبُرُوزُ : بیرون آمدن ، ۴۱

الْبُرُوغُ : برآمدن آفتاب و ماه و ستاره ،

الْبَسْطُ : گسترانیدن ، ۴۰

الْبَسِطَةُ : افزونی و فراخی ، ۴۱

الْبُسُوقُ : دراز شدن ، ۱۴۴

الْبَشَرُ : آدمی . ورك ۵۱

بَشَرًا : جمع بشیر ... ورك ۷۷

الْبُشْرُ و البُشْرَى : مژده دادن ، البُشْرَى

مژده ۲۴

الْبَشِيرُ : مژده دهنده ، ۲۷

الْبَصَرُ : بینائی ، ۸

البَّازِلُ: پياز ، ۱۹

البَّيرُ: بينا ، ۲۴

البَصِيرَةُ: يقين و حجت ، ۷۳

الْبَضْعُ: از سه تانه ... رَك ۹۴

الْبَضَاعَةُ: پاره مال كه جدا کنند و به جائی

فرستند برای تجارت ، ۹۳

الْبَانَةُ: دوست خالص و آستر ، ۵۳

الْبَطَرُ: فبریده و سرگشته شدن ، ۸۳

الْبَطْشُ: سخت گرفتن ، ۸۱

الْبَطُولُ: باطل شدن ، ۷۹

الْبَشْمُ: شکم ، ۳۱

الْبُحُونُ: نهان شدن ، ۷۴

الْبُثْ: زنده کردن و برکاری داشتن و فرستادن

و بیدار کردن ، ۱۸

الْبَغْشَرُ: شورانیدن ، ۱۶۳

الْبَدُومَةُ: پس از گاهی ، ۹۵

الْبَدَالَةُ: هلاکی و دوری با داورا ، ۹۱

الْبَغْضُ: بهره و لخت ، ۱۴

الْبَغْلُ: شوی و بُت ، بَعُولُهُ ج ، ۳۹

الْبَلُّ: نام بقی ، رَك ۱۳۴

الْبَعُوضَةُ: پشه ، ۱۲

الْبَغِيرُ: شتر ، ۹۵

الْبَغَاءُ: زنا کردن ، ۱۲۰

الْبَغْنَةُ: ناگاه گرفتن و ناگاه ، ۷۱

الْبَغْضَاءُ: دشمنادگی ، ۵۴

الْبَغْلُ: آستر ، ۱۰۲

الْبَغْيُ: ستم کردن و بعمدی بعلی ، ۲۴

الْبَغْيُ: پلید کار ، ۱۱۰

الْبَغْيَةُ وَالْبَغَاءُ: جستن ، ۳۱

الْبَقَاءُ: باقی ماندن ، ۴۵

الْبَقَرَةُ: ماده گاو ... رَك ۲۰

الْبُقْعَةُ: پاره ای از زمین ، ۱۲۶

الْبَقْلُ: تَره ، البَقْلَةُ: یکی ، ۱۹

الْبَقِيَّةُ: پاره ای از چیزی مانده و رَك ۴۱

الْبُكَاءُ: گریستن ، ۸۶

الْبِكْرُ: جوان گاو و زن شوی نادیده ، ۲۱

الْبَلُّ: نه که ، از حروف عطف ، ۲۳

الْبَلَاءُ: آزمایش بشدت یا به نعمت و آزمون و

نعمت دادن ، ۱۶

الْبَلَاغَةُ: ببالغ شدن ... رَك ۶۲

الْبَلَدُ: شهر و زمین ، ۲۷

الْبَلَّاعُ: فرو خوردن ، ۹۱

الْبَلَّغُ وَالْبَلَّاحُ: یعنی رسیده شود ، ۵۹

الْبُلُوغُ: رسیدن ، ۳۳

الْبِلَاسُ وَالْبِلَاءُ: پوشیدن و کهنگی ، ۱۱۴

الْبَلَى: آری ... و رَك ۲۲

الْبَلِيغُ: تمام و رسیده بدو ، ۶۲

الْبَكَّةُ: اندرون مکه ، ۵۲

الْبِنَاءُ : بنیاد ، بَنَاءٌ اِی سَقْفًا ، ۱۱

الْبَنَانُ : سرانگشت ورك ۸۲

الْبِنْتُ وَالْاِبْنَةُ : دختر ، ۶۰

الْبَوءُ : بازگشتن ۱۹

الْبَوَارُ : هلاك و كاسد شدن ، ۹۸

بِهْ : اِی بِذَلِكَ الْعَدُو... رِك ۱۷۰

بِهَا : اِی مِنْهَا ، ۱۶۴

الْبَهْتُ وَالْبُهْتَانُ : دروغ گفتن و ناگاه گرفتن ، ۴۲

الْبَهْتُ : حیران کردن و حیرانی ، ۴۲

الْبَهْجُ وَالْبَهْجَةُ : شاد شدن ، ۱۱۷

الْبَهْجَةُ : حُسْنُ الْمَنْظَرِ ، ۱۲۵

الْبَهْجَةُ : زیبائی و شاد شدن ، ۱۴۴

الْبَهْجُ : نیکو و بشکوه ، رِك ۱۱۷

الْبَهْجِيَّةُ : چهارپای ، ۶۵

الْبَيَانُ : پیدا کردن و پیدا شدن ، ۵۵

الْبَيْتُ : خانه ، ۲۷

الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ : خانه ایست در آسمان چهارم

برابر کعبه ۱۴۵

الْبَيْتُوتَةُ : شب گذاشتن و رِك ۷۶

الْبَيْدُودَةُ : هلاك شدن ، ۱۰۷

الْبَيْضُ : خایه مرغ ، بیضه یکی ، ۱۳۴

الْبَيْعُ : خریدن و فروختن ، ۴۲

الْبَيْعَةُ : کلیسای ترسا ، ۱۱۸

بَيِّنُ الْيَدَيْنِ : پیش ورك ۲۰

الْبَيِّنُ : پیدا

الْبَيِّنَةُ : حجت پیدا ، ۲۳

حرف ت

التَّابُوتُ : معروف صندوقی بود که موسی

آنرا در حرب پیش داشتی ، ۴۱

التَّارَةُ : یکبار ، ۱۱۳

التَّائِيْمُ : بیزه منسوب کردن ، ۱۴۵

التَّاجِيلُ : زمان دادن ، ۵۵

التَّأَخُّرُ : بازپس شدن ، ۳۵

التَّادِيَةُ وَالْاَدَاءُ : گزاردن ، ۳۲

التَّأَذُّنُ : بیاگاهانیدن ، ۸۰

التَّأَذِينَ وَالْاَذَانَ : بانگ نماز گفتن و

دادن ، ۷۷

التَّاسِيْسُ : بنیاد نهادن ، ۸۷

تَالله تَفْتَنُو : یعنی همیشه تو... رِك ۸۶

التَّالِي : سوگند خوردن ، ۱۲۰

التَّالِيفُ : فراهم آوردن ، ۵۳

تَأْمَنُهُ : امین داریش ، ۵۲

التَّامِيرُ : امر کردن ، ۱۰۴

التَّأْوِيْبُ : روز همه روز رفتن و تسبیح کردن

التَّأْوِيلُ : تفسیر کردن و باز گردانیدن

بریک محتمل ۴۷

تَبَايُدُ : نیرومند کردن ، ۲۳

تَبَايُحُ : زیانکار و هلاک شدن ، ۱۳۷

تَبَارُكُ : بلند و بابرکت شدن ، ۷۷

تَبَايُعُ : بیع و بیعت کردن با هم ، ۴۶

تَبَتُّلٌ : کار خالص کردن ، ۱۵۷

تَبْتِیْکُ : گوش بریدن ، ۶۵

تَبْتِیلُ : دل از دنیا بریدن ، ۱۵۷

تَبَدُّلٌ : بدل گرفتن ، ۲۶

تَبْدِیلُ : بدل کردن ، ۱۸

تَبْذِیرُ : مال به اسراف نفقه کردن ، ۱۰۴

تَبْرُ : بازداشتن و هلاک کردن ، ۱۰۶

تَبْرُءٌ : بیزار شدن ، ۷۰

تَبْرِئَةٌ : بیزار کردن ، ۹۵

تَبْرِجٌ : خویش بر آراستن و آراسته بیرون آمدن

زن از خانه ، ۱۲۱

تَبْرِیزُ : رک ۱۲۳

تَبَسُّمٌ : خندیدن ، و رک ۱۲۵

تَبْشِیرٌ : مرده دادن ، ۱۱

تَبْصِرَةٌ وَ التَّبْصِیرُ : بینا گردانیدن و عبرت

نمودن ، ۱۴۴

تَبْطِئَةُ : درنگ کردن و رک ۶۳

تَبْعٌ : ملک باليمن رک ۱۴۴

تَبْعٌ وَ التَّبَاعَةُ : پس روی کردن ، ۱۵

تَبْلِغٌ وَ التَّبْلَاغُ : رسانیدن ، ۴۸

التَّبَوُّءُ : جای گرفتن ، ۸۹ و ۹۵

التَّبَوُّؤَةُ : کسی را جانی فرود آوردن ، ۵۴

التَّبَوُّورُ : هلاک شدن و زیان کردن ، ۱۰۶

التَّبِيعُ : پس رو ، ۱۰۵

التَّبْیِیْنُ : پیدا شدن و درنگ کردن ، ۲۶

التَّبْیِیْتُ : شب کاری ساختن و شبیخون

کردن ، ۶۳

التَّبْیِینُ : پیدا کردن و پیدا شدن ، ۲۱

التَّبَابُغُ : پیانی شدن ، ۶۳

التَّبْیِیْبُ : هلاک کردن ، ۹۲

التَّبْیِیرُ : هلاک کردن ، ۱۰۴

تَبْرُیٌ وَ تَبْیَرٌ : پس از یکدیگر ، بی تنوین و

باتنوین رک ۱۱۹

التَّشَاوُلُ : گرانی کردن و رک ۸۵

التَّشَبُّتُ : درنگ کردن ، و رک ۶۴

التَّشْبِیْتُ : برجای داشتن ، ۴۱

التَّشْبِیْطُ : درنگی کردن ، ۸۶

التَّشْوِیْبُ : سرزنش کردن ، پاداش چیزی را

دادن ، ۸ و ۹۶

التَّجَافُیُ : به یک سو و دور شدن ، ۱۲۹

التَّجَاسُّرُ : با هم دشوار گرفتن

التَّجَانُّفُ : چسبیدن ، ۶۶

التَّجَاوُرُ : بایکدیگر همسایگی کردن ، ۹۷

التَّجَاوُزُ : گذشتن چیزی و رک ۱۴۰

بالحاء في الخير، ۹۶
 التَّحَصُّنُ: عفت نمودن و حصار گرفتن، ۲۰
 التَّحْصِيلُ: گرد کردن و پیدا کردن، ۱۷۰
 التَّحْصِينُ: استوار کردن، ۱۵۱
 التَّحْلِيقُ: سرسُتُردن، ۱۴۲
 التَّحْلِيلُ: زیور بر کردن، رك ۱۰۷
 التَّحْكِيمُ: حاکم گردانیدن، ۶۲
 التَّحْلِيلُ وَ التَّحْلِيلَةُ: سوگند راست کردن
 حلال کردن، ۱۵۲
 التَّحْمِيلُ: بار بر نهادن، ۴۶
 التَّحْوِيلُ: خداوند چیزی گردانیدن، ۷۳
 التَّحْوِيلُ: گردانیدن، ۱۰۵
 التَّحْيِيَةُ: سلام کردن و زندگانی دادن و پاد
 گردانیدن، ۶۳
 التَّحْيِيزُ: فراهم آمدن و از سوئی به دیگر
 گردیدن، ۸۲
 التَّخَبُّطُ: تباه و ناقص عقل کردن، ۴۵
 التَّخْذُ: گرفتن رك، ۱۰۹
 التَّخْصِيرُ: هلاک کردن و زیان کار کردن، ۹
 التَّخْطُفُ: ربودن، ۸۲
 التَّخْفِيفُ: سبک کردن، ۲۳
 التَّخْلُفُ: بازپس ایستادن، ۸۷
 التَّخْلِيَةُ: خالی شدن، ۱۶۴
 التَّخْلِيدُ: جاودانه کردن و رك، ۱۴۸

التَّجَرُّ: فرو خوردن خشم، ۹۸
 التَّجَرُّ وَ التَّجَارَةُ: بازرگانی کردن، ۹
 التَّجَلَّتِي: پیدا و روشن شدن، ۷۹
 التَّجَلِّيَّة: پیدا گردانیدن، ۸۱
 التَّجْمِيعُ: مبالغه الجمع، ۱۷۱
 التَّجَنُّبُ: دور شدن، ۱۶۶
 التَّجَنُّبُ: دور کردن، ۱۶۸
 التَّجْهِيْزُ: ساز کردن، ۹۵
 التَّحَاجُّ: المَحَاجَّة، ۱۳۷
 التَّحَاكُمُ: باهم به حاکم شدن، ۶۲
 التَّحَاوُرُ: یکدیگر را جواب دادن، ۱۵۰
 التَّحْبِيبُ: دوست گردانیدن، ۱۴۳
 تَحْتُ: زیر، ۱۲
 التَّحْدِيثُ: حدیث کردن، ۲۱
 التَّحْذِيرُ: حذر نمودن، ۴۹
 التَّحَرُّفُ: بگردیدن، ۸۲
 التَّحَرُّيُ: صواب جستن، ۱۵۶
 التَّحْرِيطُ: برانگیختن، ۶۳
 التَّحْرِيرُ: آزاد کردن و مهذب کردن
 سخن را، ۴۹
 التَّحْصِرُفُ: گردانیدن، ۲۱
 التَّحْوِيقُ: نیک سوختن، ۱۱۴
 التَّحْرِيمُ: حرام کردن، ۲۳
 التَّحْسُّسُ وَ التَّجَسُّسُ: خبر جستن و قبل

التَّوَضُّعُ: از یکدیگر خشنود شدن، ۳۹
 التَّوَكُّبُ: برهم نشستن، ۷۳
 التَّوَبُّ: همزاد، ۱۳۵
 التَّوْبُّصُ: چشم داشتن، ۳۸
 التَّوْبِيَّةُ: پروردن، ۱۰۴
 التَّوَتِيلُ: پیدا کردن و فرستادن آیات از پس یکدیگر، ۱۲۲
 التَّوَدُّدُ: گردیدن و آمد و شد کردن، ۸۶
 التَّوَدُّيُّ: از جانی در افتادن و هلاک شدن، ۶۶
 التَّوَقُّبُ: چشم داشتن، ۱۲۶
 التَّوَقُّوَّةُ: چنبر گردن، ۱۵۸
 التَّوَرُّكُ: ماندن، ۹
 التَّوَرَكِيْبُ: چیزی در جانی نشان دادن، ۱۶۳
 التَّوَرِيَّةُ: استخوان سینه، ۱۶۵
 التَّوَارُورُ وَالْإِزْوَارُ: بچسبیدن، رَك ۱۰۶
 التَّوَرَكِّيُّ: زکات دادن، رَك ۱۱۴
 التَّوَرَكِيَّةُ: پاك کردن و بستودن، ۲۸
 التَّوَرَمُّلُ: خود را در جامه پیچیدن ۱۵۷
 التَّوَرُوجُ: ازدواج زن و مرد باهم، ۱۴۰
 التَّوَرُودُ: توشه برداشتن، ۳۴
 التَّوَرِيْلُ: پراکنده شدن، ۱۴۲
 التَّوَرِيْلُ: جدا کردن، ۸۹
 التَّوَرِيْسُنُ: خویشتن بر آراستن، ۸۸
 التَّوَرِيْنُ: آراستن، ۳۶

التَّوَلُّفُ: باز پس گذاشتن، ۸۶
 التَّوَلُّيْقُ: تمام خلق کردن و رَك ۱۱۶
 التَّوَلِّيَّةُ: رها کردن، ۸۴
 التَّوَلُّفُ: کم کردن و ترسیدن، ۱۰۲
 التَّوَلُّفُ: ترسانیدن، ۵۶
 التَّوَلُّفُ: برگزیدن ۱۴۸
 التَّوَلُّيْلُ: بگمان افگندن، ۱۱۴
 التَّوَلُّكُ: دریافتن، ۷۷
 التَّوَلُّيْنُ: بفام فروختن بهم، ۴۵
 التَّوَلُّرُ: باندیشه از پی کاری شدن، ۶۳
 التَّوَلُّرُ: جامه بخویشتن در گرفتن، ۱۵۷
 التَّوَلُّيَّةُ: پنهان و گمنام کردن، ۱۶۷
 التَّوَلُّيُّ: سخت نزدیک شدن، ۱۴۵
 التَّوَلُّيَّةُ: کسی را در کاری افگندن بحیلتی و چیزی بجانی گذاشتن، ۷۶
 التَّوَلُّمِيرُ: هلاک کردن، ۷۹
 التَّوَلُّبِيحُ: بسیار کشتن، ۱۶
 التَّوَلُّكُثْرُ: یاد کردن و بیاد آوردن، ۳۸
 التَّوَلُّكِيْرُ وَالتَّوَلُّكُثْرُ: یاد دادن و پند دادن، ۴۶
 التَّوَلُّكِيَّةُ: گلو بریدن، ۶۶
 التَّوَلُّلِيلُ: رام کردن، ۱۳۳
 التَّوَلُّالِيُّ: یکدیگر را دیدن، ۸۳
 التَّوَلُّابُ: خاک، ۴۴
 التَّوَلُّاجُعُ: به یکدیگر باز گشتن، ۳۹

التَّسَاوُلُ: از هم پرسیدن، ۵۸

التَّسَاقُطُ: بیفتادن، ۱۱۱

التَّسْبِيحُ: خدای را بپاکی یاد کردن ورك ۱۳

التَّسْجِيرُ: مبالغه السَّجَر، ۱۶۲

التَّسْخِيرُ: بسی جادویی کردن ورك ۱۲۴

التَّسْخِيرُ: رام کردن، ۳۰

التَّسْرِيحُ وَالسَّرَاحُ: رها کردن، ۳۹

التَّسْعِيرُ: آتش نیک افروختن، ۱۶۳

التَّسْكِيْرُ: چشم بستن، ۱۰۰

التَّسْمِئَةُ: از میان مردمان بیرون آمدن و درپسها

پنهان شدن، ۱۲۱

التَّسْلِيْطُ: برگذاشتن، ۶۳

التَّسْلِيْمُ: سلامت دادن و سلام کردن و

سپردن، ۲۱

التَّسْمِيعُ: گوش داشتن ورك ۱۳۳

التَّسْمِيَّةُ: نام کردن، ۴۵

التَّسْمِيْدُ: چوب بدیوار باز گذاشتن ۱۵۲

تَسْمِيْمُ: چشمه‌ای در بهشت، ورك ۱۶۴

التَّسْمِيْنَةُ وَالتَّسْنِيْ: از حال بگشتن و سالخورده

شدن، ۴۲

التَّسْوَرُ: بدیوار بر شدن ورك ۱۳۵

التَّسْوَى: راست شدن، ۶۱

التَّسْوِيلُ: بیا راستن، ۹۳

التَّسْوِيْمُ: نشان و داغ کردن، ستوران و

نیکو خاق گردانیدن، ۴۸

التَّسْوِيَّةُ: راست کردن، ۱۳ و ۶۱

التَّسْيِيْرُ: راندن، ۸۸

التَّشَابُهُ: بیکدیگر مانده شدن و پوئ

شدن، ۱۲

التَّشَاكُوسُ: بدخوئی بایکدیگر، ورك ۱۳۶

التَّشَاوُرُ: باهم مشورت کردن، ۴۰

التَّشْبِيْهُ: مانده کردن، ۶۵

التَّشْرِيْدُ: رمانیدن و راندن، ۸۳

التَّشَقُّقُ: شکافته شدن، ۲۱

التَّصَالُحُ وَالْإِصْطِلَاحُ: صلح کردن،

التَّصْبِيْحُ: بامداد آمدن

التَّصَدُّعُ: شکافته شدن و پراکنده شدن

۱۲۸ و ۱۵۱

التَّصَدُّقُ: صدقه دادن، ۴۵

التَّصَدَّى: پیش آمدن، ۱۶۲

التَّصَدِيْعُ: درد سردادن ورك ۱۴۸

التَّصَدِيْقُ: راست گوی داشتن، ۱۵

التَّصَدِيْقَةُ: دست برهم زدن، ۸۲

التَّصْرِيْفُ: گردانیدن، ۳۰

التَّصْغِيْرُ: روی گردانیدن، ۱۲۸

التَّصْفِيَّةُ: صافی و روشن کردن، ۴۱

التَّصْلِيْبُ: بردار کردن، ۶۸

التَّصْلِيَّةُ: نماز گزاردن و درود دادن ۷

التَّعْجِيزُ : درنگی کردن ، ۱۱۸
 التَّعْمِيلُ : شتابانیدن ، ۸۸
 التَّعْذِيبُ : عذاب کردن ، ۴۶
 التَّعَدُّی : از حد در گذشتن ، ۳۹
 التَّعْدِيدُ : باستقصاء چیزی شمردن ، ۱۷۱
 التَّعْدِيلُ : راست کردن ، ۱۶۳
 التَّعْذِيرُ : تقصیر کردن و عذر دروغ آوردن .
 ۸۶
 التَّعْزِیْضُ : سخن سربسته گفتن ، ۴۰
 التَّعْزِیْفُ : شناسا کردن ورك ۱۴۱
 التَّعْزِیرُ : یاری کردن ، ۶۷
 التَّعْزِیزُ : عزیز و قوی کردن ، رك ۱۳۲
 التَّعْسُسُ وَ التَّعْسُ : هلاك شدن و بر روی در
 افتادن ورك ۱۴۱
 التَّعْطِيلُ : فرا گذاشتن ، ۱۱۸
 التَّعْظِیمُ : بزرگ داشتن ، ۱۱۷
 التَّعَفُّفُ : عفت نمودن و خویش داشتن داری به
 تكلف ، ۴۴
 التَّعْزِیقُ : باز داشتن ، ۱۲۹
 التَّعْقِیبُ : باز گشتن و باز گردانیدن و محكم کسی
 را فسخ کردن . . . رك ۹۷
 التَّعْلَمُ : آموختن ، ۲۵
 التَّعْلِیقُ : در آویختن و عاشق گردانیدن ، ۶۵
 التَّعْلِیمُ : آموزانیدن ، ۱۳

التَّصْوِیرُ : صورت کردن ، ۴۷
 التَّضَرُّعُ : زاری کردن ، ۷۲
 التَّضِیْفُ : مهمان فرود آوردن ، ۱۰۹
 التَّضِیقُ : تنگ کردن ورك ۱۵۲
 التَّضْلِيلُ : التَّضْیِيعُ و الابطال ، ۱۷۲
 التَّطَاوُلُ : گردنکشی و دراز شدن ، ۱۲۶
 التَّطْفِیفُ : کم پیمودن ، ۱۶۳
 التَّطْلِیقُ وَ الطَّلَاقُ : طلاق دادن ، ۳۹
 التَّطَوُّعُ : عبادت افزونی کردن ، ۳۰
 التَّطْوِيعُ : فرمانبردار و سازوار کردن چیزی را
 ۶۷
 التَّطَوُّفُ : گردیدن ، ۳۰
 التَّطْوِيقُ : طوق به گردن افکندن ، ۵۶
 التَّطَهُّرُ : سروتن را شستن ، ۳۸
 التَّطْهیرُ : پاک کردن ، ۱۲
 التَّطْیِرُ : فال بد گرفتن ، ۷۹
 التَّظْلِيلُ : سایه بان ، ۱۸
 التَّعَارُفُ : یکدیگر را شناختن ، ۸۹
 التَّعَاسِرُ : بایکدیگر دشوار گرفتن ۱۵۲
 التَّعَاطیُ : گرفتن ۱۴۷
 التَّعَالیُ : بیامدن و بلند شدن ، ۵۲
 التَّعَاوُنُ : یاری دادن و هم پستی ، ۶۶
 التَّعْصِیدُ : ببندگی گرفتن ، ۱۲۳
 التَّعْجَلُ : شتافتن ، ۳۵

التَّفْضِيلُ : فضل نهادن، ۱۶

التَّفَقُّدُ : جُستن، ۱۲۵

التَّفَقُّهُ : علم آموختن و فقیه شدن، ۸۷

التَّفَكُّرُ : اندیشه، ۳۸

التَّفَكُّهُ : شکفتی نمودن و پشیمانی خوردن ۱۴۹

التَّفَكِيرُ : اندیشه کردن ۱۵۷

التَّفْنِيدُ : بدروغ و عجز و ضعف و جهل و خرف

منسوب کردن، ۹۶

التَّفَوُّتُ وَالتَّفَاوُتُ : برافروشدن

التَّفْوِیْضُ : کاربکسی باز گذاشتن، ۱۳۷

التَّفْهِيمُ : دریابانیدن، ۱۱۶

التَّفْیِثُ : گشتن سایه، ۱۰۲

التَّقَابِلُ : باهم همروی شدن، ۱۰۱

التَّقَاةُ وَالتَّقِيَّةُ : پرهیزکاری... رک ۴۹

التَّقَاَسُمُ : باهم سوگند خوردن، ۱۲۵

التَّقَبُّلُ : پذیرفتن، ۲۸

التَّقْبِیْضُ : سبب ساختن... رک ۱۳۸

التَّقْتِیلُ : بسیار کشتن، ۶۸

التَّقَدُّمُ : درپیش شدن، ۱۴۲

التَّقْدِيرُ : اندازه کردن، ۷۳

التَّقْدِیسُ : بپاکی صفت کردن، ۱۳

التَّقْدِیمُ وَالتَّقْدِیمَةُ : پیش فرستادن و درپیش

شدن، ۲۴

التَّقْرِیبُ : نزدیک گردانیدن و قربان کردن، ۱

التَّعَمُّدُ : آهنگ کردن، ۶۳

التَّعْمِيرُ : زندگانی دادن، ۲۴

التَّعْمِیَّةُ : پوشانیدن و کور کردن، ۹۰

التَّغَابُنُ : برهم غبن آوردن ۱۵۲

التَّغَامُزُ : باهم بچشم اشارت کردن ۱۶۴

التَّغَشِیُّ : مجامعت کردن و خوبشتن را بجامه

پوشیدن، ۸۱

التَّغْلِیقُ : در بستن، ۹۳

التَّغْیِیْرُ : از حال بگشتن، ۱۴۱

التَّغْیِیْظُ : خشم گرفتن، رک ۱۲۲

التَّغْیِیرُ : از حال بگردانیدن، ۶۵

التَّفَاخُرُ : بایکدیگر فخر کردن، ۱۴۰

التَّفْتِیحُ : بشکافانیدن و گشودن، ۷۷

التَّفْثِیرُ : سست گردانیدن، ۱۳۹

التَّفْثُ : الوسخ... رک ۱۱۷

التَّفَجُّرُ : روان شدن، ۵۲

التَّفَرُّقُ : پراکنده شدن، ۵۳

التَّفْزِیعُ : ترسانیدن، ۱۳۱

التَّفْرِیْطُ : تقصیر کردن و رک ۷۱

التَّفْرِیقُ وَالتَّفْرِیقَةُ : پراکندن، ۲۵

التَّفْسِیحُ : فراخ نشستن، ۱۵۰

التَّفْسِیرُ : پیدا و روشن کردن معنی، ۱۲۲

التَّفْصِیلُ : جدا کردن و پاره کردن و رک ۷۲

التَّفْضُلُ : فضل و سری جستن، ۱۱۸

التَّكْلِيبُ: سگت داری و سگت را شکار آموختن،

۶۷

التَّكْلِيفُ: چیزی از کسی درخواستن که او را

از آن رنج باشد، ۳۹

التَّكْلِيمُ: سخن گفتن، ۲۷

التَّكْمِيلُ وَالْإِكْمَالُ: تمام کردن، ۳۲

التَّكْوِيرُ: برهم نهادن کالا ورك ۱۳۶

التَّلَّ: بر روی افگندن، ۱۳۴

التَّلَاوُمُ: یکدیگر را ملامت کردن ۱۵۴

التَّلَاوَةُ: خواندن، ۱۶

التَّلَبُّثُ: درنگ، ۱۲۹

التَّلَاطُفُ: دورنگریستن ورك ۱۰۷

التَّلَاطُطُ: زبانه زدن آتش، ۱۶۸

تِلْقَاءُ: برابر، ۷۷

التَّلَاقُ: چیزی از کسی گرفتن و پیش باز شدن، ۱۵

التَّلَوُّ: از پس کسی رفتن، ۱۶۷

تَلَوُّوا: والی شدن و ولی شدن ورك ۶۵

التَّلَوِيَّةُ: نیک پیچانیدن ۱۵۲

التَّلَهِّيُّ: بازی کردن ورك ۱۶۲

التَّمَارِي: به شک شدن ورك ۱۴۶

التَّمَاسُ: یکدیگر را بسودن و مباشرت کردن،

۱۵۰

التَّمَامُ: تمام شدن، ۷۴

التَّمَتُّعُ: برخورداری، ۳۳

التَّقْرِينُ: با یکدیگر قرین کردن، ۹۹

التَّقْسِيمُ: بخش کردن و نیکوئی، ۱۴۴

التَّقْصِيرُ: کم و کوتاه کردن موی و سستی، ۱۴۲

التَّقْطِيعُ: پاره پاره شدن و خلاف کردن، ۳۰

التَّقْطِيعُ: پاره پاره کردن، ۶۸

التَّقْفِيهِ: چیزی از پس چیزی داشتن و اندر

سانیدن، ۲۳

تَقْلَبُ: برگشتن، ۲۹

تَقْلِبُ: نیک برگردانیدن، ۷۴

تَقْلِيلُ: کم کردن و اندک نمودن، ۸۳

التَّقْوَى: پرهیزکاری، ۳۴

التَّقْوُلُ: سخن بر کسی بر بافتن، ۱۴۵

التَّقْوِيمُ: راست کردن، ۱۶۸

تَقْيَى: پرهیزکار، ۱۱۰

التَّكَادُّرُ: با یکدیگر نبرد کردن ۱۴۹

التَّكْبِيرُ: گردنکشی و بزرگوار شدن، ۷۶

التَّكْبِيرُ: خدای را بزرگی یاد کردن، ۳۲

التَّكْثِيرُ: بسیار گردانیدن، ۷۸

التَّكْذِيبُ: دروغ زن داشتن، ۱۵

التَّكْرِيمُ وَالتَّكْرِمَةُ: گرامی کردن، ۱۰۵

التَّكْرِيه: دشمن گردانیدن، ۱۴۳

التَّكْفِيرُ: در گذشتن از گناه و کفارت دادن

سوگند و جز آن ورك ۴۴

التَّكْلُفُ: رنج چیزی کشیدن ... ورك ۱۳۶

التَّمَتُّعُ وَالْمَتَاعُ : برخورداری دادن زن را
ومتعه دادن ، ۱۵

التَّمَثُّالُ : صورت نگاشته وبت ۱۱۵

التَّمَثُّلُ : مانند چیزی شدن ، ۱۱۰

التَّمَحِیصُ : بی گناه کردن و آزموده گردانیدن.

۵۵

التَّمْدِیدُ : نیک کشیدن . ۱۷۱

التَّمْرِیدُ : بلند کردن بنا ورك ، ۱۲۵

التَّمْزِیقُ : درانیدن ورك ۱۳۰

التَّمَسُّكُ وَالْإِمْسَاكُ : چنگ درزدن ، ۸۰

التَّمَطُّیُّ : برخویش نازیدن وخرامیدن ۱۵۸

التَّمَكِّينُ : دست دادن و جای دادن ، ۷۱

التَّمَنُّیُّ : آرزو بردن ، ۲۴

التَّمَنِّیَّةُ : کسی را بر آرزوی چیزی داشتن ، ۶۵

التَّمْهیدُ : گسترانیدن ۱۵۷

التَّمْهیلُ : زمان دادن ۱۵۷

التَّمْیِزُ : از یکدیگر جدا شدن ، ۱۵۳

التَّمْیِزُ : جدا کردن ، ۵۶

التَّنَابُزُ : لقب بدنهادن ورك ۱۴۳

التَّنَاجیُّ : باهم راز گفتن ۱۵۰

التَّنَادُ : از یکدیگر رمیدن ، ۱۳۷

التَّنَادِیُّ : یکدیگر را آواز دادن ، ۱۳۷

التَّنَازُعُ : باهم خصومت کردن و چیزی از یکدیگر

ستدن ۵۵

التَّنَاصُرُ : یکدیگر را یاری دادن ، ۱۳۳

التَّنَافُسُ : رغبت کردن ، ۱۶۴

التَّنَاوُشُ : گرفتن ورك ۱۳۱

التَّنْبِیْهِ : آگاهانیدن ، ۴۸

التَّنْجِیْهِ : رهانیدن ، ۱۶

التَّنْزُلُ : فرود آمدن ، ۱۰۰

التَّنْزِیلُ : فرو فرستادن ، ۱۱

التَّنْشِیْئَةُ : ببالانیدن ورك ، ۱۳۸

التَّنْشِیرُ : مبالغه النشر ۱۵۸

التَّنْعِیمُ : بنار و نعمت پروردن ، ۱۱

التَّنْفِثُ : دم زدن ورك ۱۶۳

التَّنْقِیْبُ : اندر شهرها گشتن ، ۱۴۴

التَّنْکِیرُ : ناشناسا گردانیدن ، ۱۲۵

التَّنْکِیسُ وَالتَّنْکِیسُ : نگوسار کردن ، ۱۳

التَّنْکِیلُ : رمانیدن و بند نهادن ، ۶۳

التَّنُورُ : معروف ، ورك ۹۰

التَّنَاهِیُّ : یکدیگر را باز داشتن و باز ایستاد

بغلایت رسیدن ، ۶۹

التَّوَارِیُّ : پنهان شدن ، ۱۰۳

التَّوَاصِیُّ : بهم وصیت کردن ، ۱۴۴

التَّوَاعُدُ : یکدیگر را نوید دادن ، ۸۳

التَّوْبُ وَالْمَتَابُ وَالتَّوْبَةُ : از گناه باز گشتن

توبه دادن و بعدی بعلی ، ۱۵

تَوْبَةٌ : (سوره) و لها عدة اسماء ... ورك ۴

التَّهْدِيمُ : مبالغه الهدم : ۱۱۸

التَّهْيِئَةُ : ساختن ، ۱۰۶

التَّيْنُ : انجیر ، ۱۶۸

التَّيْمُمُ : آهنگ کردن و تیمم کردن ، ۴۴

التَّيْبَةُ : حیران شدن و تکبر کردن ۶۷

التَّيْسِيرُ : آسان گردانیدن ، ۱۱۲

حرف ث

ثالث ثلاثة : سیوم سه ، یکی از سه ۶۹

الثَّبَاتُ وَالثَّبُوتُ : استوار شدن ، ۹۸

الثَّبَاتُ وَالثَّبُوتُ : ایستادن ، ۸۳

الثَّيْبَةُ : گروه ، ۶۳

الثَّرَى : خاک نم دار ۱۱۲

الثَّجِيجُ : ریخته شدن آب ، ۱۶۰

الثَّعْبَانُ : مار بزرگ ، ۷۸

الثَّقِيفُ : یافتن و گرفتن بزودی ، ۳۳

الثَّقِيلُ : گران شدن ، ۷۶

الثَّقَلَانُ : آدمی و پری ۱۴۷

الثَّقُوبُ : روشن شدن ، ۱۳۳

الثَّقِيلُ : گران ، ۷۸

الثُّلُثُ : سه یک ، ۵۹

ثُلُثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ : این سه وقت ، وقت

برهنگی و غفلت است ، ۱۲۱

تَوَاتُ تَصَوُّحاً : رك ، ۱۵۲

الزَّجُّهُ : روی نهادن ، ۱۲۶

الزَّجِيه : روی سوی کسی کردن و کسی را بنزد

کسی فرستادن ، ۷۳

الزَّيْعُ : بدوود کردن ، ۱۶۸

الزَّيَّةُ : کتاب موسی (ع) ... رك ۴۷

الزَّيْمُ : فراست بردن و بنشان دانستن ، ۱۰۱

الزَّيْلُ : نیک بهم پیوستن ، ۱۲۶

الزَّيَّةُ : اندرز کردن ، ۲۸

الزَّيْقُ : سازوار گردانیدن ، ۶۱

الزَّيْقُ : تمام شدن و جان برداشتن ، ۴۰

الزَّيْقُ : تمام دادن ، ۴۴

الزَّيْقُ : افروخته شدن آتش رك ۱۲۱

الزَّيْقُ وَالتَّاقِيَتُ : وقت نهادن ، ۱۶۰

الزَّيْقُ : بزرگ و بشکوه داشتن ، ۱۴۲

الزَّيْقُ : اعتماد بر کسی کردن ، ۵۴

الزَّيْقُ : تکیه کردن ، ۱۱۲

الزَّيْقُ وَالتَّاقِيَتُ : استوار کردن ، ۱۰۳

الزَّيْقُ : وکیل کردن و برگماشتن ... رك ۷۳

الزَّيْقُ : برگشتن و دوستی داشتن با کسی و

ولایت راندن ورك ۲۰

الزَّيْقُ : روی به چیزی آوردن و پشت گردانیدن

ووالی کردن ، ۲۷

الزَّيْقُ : بیدار بودن بشب و خفتن ، ۱۰۵

الثَلَاثَةُ : گروه

ثَلَاثَةٌ : سه مرد ، ثلث : سه زن ، مذكرا با ،
« تاء » و مونث را بدون « تا » آورند .

برخلاف قیاس ، ۴۳

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ : ای یا هولاء ... تاکید
لَأَنْتُمْ أَوْ بِهِ مَعْنَى الَّذِينَ وَصَلَتْهُ تَقْتُلُونَ ، ۲۲
ثُمَّ : آنجا . و گویند « ثم » در اشارت به جای
دور چنان است که « هنا » در اشارت به جای

نزدیک ، ۲۷

الشَّمْرَةُ : میوه ، ۱۱

الْثَّمَنُ : بها ... رك ۱۵

الْثَّمَنُ : هشت یک ، ۵۹

الْثَّنَى : گردانیدن و دوتا کردن ، ۹۰

الثَّوب : جامه ، ۹۰

الْثُّوم : سیر ، ۱۹

الثَّيِّب : زن شوی دیده ۱۵۲

الْثَّوَى وَالْثَّوَاء : مقیم شدن ، ۵۵

حرف ج

الجَائِر : گشته و کژ ، ۱۰۲

الْجَابِيَّة : حوض بزرگ ، ۱۳۰

الجار : همسایه و زنهاردهنده ، رك ۶۱

الْجَارِ الْجَنِّب : همسایه بیگانه یا کافر و یار سفر

ورك ، ۶۱

الْجَارِحَةُ : مرغ و سنگ شکاری ، ۶۶

الْجَارِيَّة : کشتی ، ۱۳۸

الجان والجنی : پری ، ۱۷۵

الجان : مار خرد ترجمه (علامه جرجانی) درلسا

التزبل مار بزرگ معنی شده ، ۱۲۴

الجانِب : کرانه ، ۱۰۵

الجاهِلِيَّة : ای الملة الجاهلية ... رك ۶۸

لِالْجَاهِلِيَّة : پیش از آمدن پیغمبر ، ۵۵

الْجُبَّ : چاه نابر آورده بسنگ و رك ۹۳

الْجَبَّارُ : بزرگوار و گردن کش ، ۶۷

الْجَبَابَةِ : گرد کردن ، ۱۲۶

الْجِبَّت : هر معبود بجز خدای ، ۶۲

جَبْرِئِيل : نام برید حضرت است و درو ، ۴

قرائت است رك ۲۴

الْجَبَل : کوه ، ۴۳

الْجَبَلُ : آفریدگان ، رك ۱۳۳

الْجَبَلَةُ : گروه بسیار ، ۱۲۴

الْجَبْهَةُ : پیشانی ، ۸۵

الْجَبِين : یکسوی پیشانی ، ۱۳۴

الْجُثُوم : برسینه خفتن مرغ ، ۷۸

الْجُشَى : جمع الجاثی ، ۱۱۱

الْجُشُو : بزانو در آمدن ، ۱۱۱

الْجَحِيم : آتش بزرگ ، ۲۷

الْجِسْمُ: تن ، ۴۱	الْجَحْدُ وَالْجُحُودُ: انکار کردن ، ۷۱
الْجَعْلُ: کردن ورك ۱۰	الْجَدَّةُ: العظمه و بزرگواری ۱۵۶
الْجُفَاءُ: رود آورد. رك ۹۷	الْجِدَارُ: دیوار ، ۱۰۹
الْجَفْنَةُ: کاسه بزرگ ، ۱۳۰	الْجَدَثُ: گور ، ۱۳۲
الْجَلَاءُ: از وطن بیرون کردن و بیرون شدن ، ۱۵۰	الْجَدَلُ: پیکار ، ۱۰۸
الْجَلالُ وَالْجَمَالَةُ: بزرگواری شدن ۱۴۷	الْجُدَّةُ: راه در کوه ، ۱۳۱
الْجِلْبَابُ: چادر ، ۱۳۰	الْجِدَّةُ: نوشدن و النعت جدید . ۹۷
الْجِلْدُ: بتازیانه زدن ، ۱۲۰	الْجَدِيرُ: سزاوار ، ۸۶
الْجِلْدُ: پوست ورك ۶۲	الْجَذُّ: بریدن ، ۹۲
الْجِلْمُوسُ: نشستن ۱۵۰	الْجَذَاذُ: پاره پاره ، ۱۱۵
الْجَمُّ: بسیار ، ۱۶۶	الْجَذْعُ: تنه درخت ، ۱۱۱
الْجِمَاحُ وَالْجُمُوحُ: سرباز زدن از چیز و	الْجَذْوَةُ: پاره آتش . ۱۲۶
سرکشی و شتافتن ، ۸۶	الْجَرُّ: کشیدن ، ۷۹
الْجَمَالُ: خوب شدن ، ۹۳	الْجَرَادُ: ملخ ، ۷۹
الْجَمَالَةُ: حَبْلُ السَّفِينَةِ ، ۱۶۰	الْجَرَحُ: خسته کردن و کسب کردن و طعن
الْجَمْعُ: سپاه انبوه ، ۵۵	کردن در کسی ، ۶۶
الْجَمْعُ: گرد کردن ، ۴۸	الْجُرْحُ: خستگی [الْجُرُوحُ: ج] ، ۶۸
الْجُمُعَةُ: آذینه ۱۵۱	الْجُرُزُ: زمینی که بروی گیاه نروید ، ۱۰۶
الْجَمَلُ: اشترنر ، ۷۷ ورك ۱۶۰	الْجُرْفُ: آبکند رود ، ۸۷
الْجَمَلُ: رسن کشتی . ۷۷	الْجَرَى وَالْجَرَّيَانُ: رفتن آب ، ۱۲
الْجُمْلَةُ: همه ، ۱۲۲	الْجَزَاءُ: پاداش و پاداش دادن ، ۱۶
الْجُمُودُ: بفسردن ، ۱۲۵	الْجَزْءُ: پاره پاره ، ۴۳
الْجَمِيعُ: همه ، ۱۳	الْجَزِيَّةُ: گزیت ، ۸۵
	الْجَسَدُ: تن ، ۷۹

الْجَوْبُ : بریدن و سوراخ کردن ، ۱۶۶
 الْجُودَى : نام کوهی بموصل ، ۹۰
 الْجَوْرُ : از راه بگشتن و ستم کردن رك ، ۰۲
 الْجُوعُ : گرسنه شدن ، ۲۹
 الْجَوْفُ : میان چیزی ، ۱۲۹
 الْجَهَّازُ : مایجهز به المسافر من الطعام ، ۵
 الْجَهْدُ : کوشش ، ۶۸
 الْجَهْرُ وَالْجَهْرَةُ : آواز برداشتن و آشم
 کردن و فتح هادروی نعت است ، ۱۱۷
 الْجَهْلُ وَالْجَهَالَةُ : نادان شدن ، ۲۱
 جَهَنَّمَ : نام دوزخ ، ۳۵
 الْجَيْشَةُ وَالْمَجِيشُ : آمدن ، ۲۱
 الْجَيْبُ : گریبان ، رك ۱۲۰
 الْجَبِيدُ : گردن ، ۱۷۴

حرف ح

الْحَاجَةُ : نیاز ، ۹۵
 حَاشَا : پناه بخدا... رك ۹۴
 الْحَاصِبُ : باد که سنگ آرد ، ۱۰۵
 حَاضِرَةُ الْبَحْرِ : آن دیه که نزدیک دریا بود ،
 حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ : یعنی داخل ميق
 ۳۳
 الْحَافِدُ : نبیره و خدمتگزار ، ۱۰۳

الْجَيْنُ : پریان (جمع جنى) ۷۳
 الْجَنَابَةُ : جُنُب و پلید شدن ، ۶۱ و ۱۲۰
 الْجُنَاحُ : بَرَزَه ، ۳۰
 الْجَنَاحُ : بال و دست و جانب ، ۷۱
 الْجَنَانُ : در آمدن شب ، ۷۲
 الْجَنْبُ : پهلو و فرمان ، ۵۷
 الْجُنُبُ : جنابت رسیده و غریب و رك ۶۱
 الْجَنْبُ وَالْجُنُوبُ : دور کردن ، ۹۸
 الْجَيْنُ وَالْجِنَّةُ : رك ۱۷۵
 الْجُنْدُ : سپاه ، ۴۱
 الْجُنُوحُ : بگشتن ، ۸۳
 الْجِنَّةُ : دیوانگی ، ۸۰
 الْجِنَّةُ : پریان و دیوان ، ۱۷۵
 الْجِنَّةُ : بهشت و بوستان ، ۱۲
 الْجِنَّةُ : سپر ۱۵۰
 الْجَنَسِيُّ : میوه باز کردن از درخت ، ۱۱۱
 الْجَنَنِ : میوه چیده ، ۱۴۷
 الْجَنِينُ : بچه اندر شکم مادر ۱۴۶
 الْجَوُّ : هوای نزدیک زمین. رك ۱۰۳
 الْجَوَابُ : پاسخ ، ۷۸
 الْجَوَادُ : اسب نیکرو، رك ۱۳۵
 الْجَوَّارُ : زاری کردن ، ۱۰۳
 الْجَوَارِ الْمُنْشِآتُ : کشتیهای بادبان بر کشیده
 و رك ۱۴۷

الْحَجَّارَةُ : سنگ و سنگها، الْحَجَرُ يَكِي، ۱۱
 الْحَجَّةُ : سال، ۱۲۶
 الْحُجَّةُ : پوشش، ۲۹
 حَجَّتِ الْإِسْلَامُ : چیزی بکسی سپردن ورك ۲۶
 الْحِجْرُ : حرام و خیرد و کنار و دیار ثمود ورك
 ۶۰ و ۷۴
 الْحَجَرُ : باز داشتن، ۱۲۲
 حَجْرًا مَحْجُورًا : ناشایسته باز داشته، ۱۲۲
 الْحُجْرَةُ : سراپچه... ورك، ۱۴۳
 الْحَجَزُ : باز داشتن، ۱۲۵
 الْحَدَّ : کرانه چیزی و اندازه، ۳۳
 الْحَدَبُ : بالا، ۱۱۶
 الْحَدِيثُ : سخن، الاحادیث ج، ۶۱
 الْحَدِيدُ : آهن و تیر، ۱۰۵
 الْحَدِيقَةُ : بستان دیوار کشیده، ۱۲۵
 الْحَذَرُ : بیم و ترسیدن، ۱۰
 الْحَذَرُ : سلاح و پرهیز، ۶۳
 الْحَرَّ : گرما، ۸۶
 الْحُرُّ : آزاد، ۳۲
 الْحِرَاسَةُ : پاسبانی، ۱۵۶
 الْحَرَامُ : چیزی حرام و ماه حرام، ۲۹
 الْحَرَامُ : احرام گرفته ورك ۶۶
 الْحَرْبُ : جنگ، ۴۵
 الْحَرَثُ : کاشته و کشت و کشت کردن، ۲۱
 الْحَرَجُ : تنگی و تنگدلی، ۶۳

عَافِرَةٌ : اول کار... ورك ۱۶۱
 الْحَاقَّةُ : قیامت، ۱۵۴
 الْحَامِي : آن گشن شرکه... ورك ۷۰
 الْحَاوِيَةُ وَالْحَوِيَّةُ وَالْحَاوِيَا : چرب روده...
 ورك ۷۵
 لَحَبٌ : دانه
 حَبْرٌ : دانشمند، ۶۸
 لَحَبْرٌ وَالْحُبُورُ : شادمانه کردن، ۱۲۸
 لَحَبْسٌ : باز داشتن، ۷۰
 لَحَبْطٌ وَالْحَبُوطُ : باطل شدن، ۳۷
 الْحُبُكُ : راههای آسمان ورك ۱۴۴
 الْحَبْلُ : کتاب و رسن و عهد (۵۳)
 حَبْلُ الْوَرِيدِ : رگ گردن، ۱۴۴
 لَحْبٌ وَالْمَحَبَّةُ : دوست داشتن، ۳۰
 الْحَبَّةُ : یک دانه، ۴۳
 الْحَبِيبُ وَالْحَبِيبَةُ : دوست، ۶۷
 الْحَتَمُ : واجب کردن، ۱۱۱
 حَتَّى : تا، ۱۷
 الْحَثِثُ : شتابنده، ۷۷
 الْحَجَّ : ای وقت حج، ۳۳
 الْحَجَّ : حج کردن و قصد کردن و به حجّت
 غلبه کردن، ۲۹
 الْحَجَّ : اسم العمل ورك، ۵۳
 الْحِجَابُ : پرده، ۷۷

الْحَرْدُ : آهنگ کردن ورك ۱۵۴

الْحِرْصُ : آزور شدن ، ۲۴

الْحَرَضُ : بر شرف هلاك و گداخته شدن از

اندوه ورك ، ۹۶

الْحَرْفُ : کرانه ، ۱۱۷

الْحَرْقُ : به سوهان سائیدن ورك ۱۱۴

الْحَرَمُ : کسب و برکاری داشتن ، ۶۶

الْحَرَمُ وَالْحَرَمَانُ : بی روزی کردن ، ۱۴۴

الْحُرْمَةُ : آنچه شکستن آن شاید ، ۳۳ و ۱۱۷

الْحَرُورُ : باد گرم ، ۱۳۱

الْحَرِيرُ : پرنیان ، ۱۱۷

الْحَرِيصُ : نیک خواهان شدن ، ۸۷

الْحَرِيقُ : آتش سوزان ، ۵۶

الْحِزْبُ : گروه ، ۶۸

الْحِزْنُ وَالْحِزَنُ : اندوهگین کردن و شدن ، ۶۸

الْحِسَّ : بکشتن ۵۵

الْحِسَابُ [وَالْحِسَابُ] : شمردن ، ۱۰۸

حَسَبَ : بس ، و بروی «ال» نیاید ۳۵

الْحُسْبَانُ : شمار و تیر ناوك ، ۱۰۸

الْحُسْبَانُ وَالْحِسَابُ : شمردن ، ۷۳

الْحُسْبَانُ وَالْمَحْسَبَةُ : پنداشتن ورك ۳۶

الْحَسَدُ : بد خواستن ، ۲۶

الْحَسْرُ : رنجانیدن ، ۱۰۴

الْحَسْرُ : کند شدن بصر ۱۵۳

الْحَسْرُ : دریغ ورك ۳۰

الْحَسْمُ : بریدن و داغ کردن ... ورك ۱۵۴

الْحُسْنُ : نیکو شدن ، النعت حسن ، ۲۲ و ۳۳

الْحَسَنَةُ : نیکوئی و این صفت است ورك ۳۴

الْحُسْنَى : نیکوئی ، ۶۴

الْحُسُورُ : رنجه شدن ، ۱۰۴

الْحَسِيبُ : شمار کننده ، ۵۹

الْحَسِيرُ : مانده و کند شده ۱۵۳

الْحَسِيسُ : آواز ، ۱۱۶

الْحَشْرُ : گرد کردن ، ۴۸

الْحَشْرُ : برانگیختن ، ۳۵

الْحَصَبُ : هیزم ، ۱۱۶

الْحَصْحَصَةُ : پیدا شدن ، ۹۵

الْحَصْدُ وَالْحِصَادُ : درودن ، ۷۵

الْحَصْرُ : باز داشتن و شمردن ، ۱۰۴ و ۸۴

الْحَصْرُ : تنگدلی و درماندن در سخن ، ۶۳

الْحِصْنُ : پناهگاه و جای استوار ۱۵۰

الْحَصُورُ : آنکه بزنان نزدیک نشود ... ر

۵۰

الْحَصِيرُ : زندان ، ۱۰۴

الْحَضُّ : برانگیختن ۱۵۵

الْحِضُّورُ : حاضر آمدن ، ۲۸

الْحِطَبُ : هیزم ، ۱۷۴

الْحِطَّةُ : کلمه شهادت و کلمه ای که بگفت

الْحِلَّ : حلال و فرود آمدن ، ۵۲
 الْحِلَال : روا و شایسته و از احرام بیرون آمدن
 و حلال شدن ، ۳۰
 الْحِلَاف : سوگند خوردن ، ۶۲
 الْحِلَاق : موی سرستردن ، ۳۳
 الْحُلُقُوم : نای گلو ، ۱۴۹
 الْحُلُمُ وَالْحُلُمُ : خواب دیدن و خواب ، ۹۵
 الْحُلُول : فرود آمدن ، ۹۸
 الْحُلَى : پیرایه ها (مفرد : حَلَى) ، ۷۹
 الْحُلِيَّة : پیرایه و نشان روی ، ۹۷
 الْحُلَيْلَة : زن ، ۶۰
 الْحَلِيم : بردبار ، ۳۸
 الْحَمَاء : باغریفج شدن چاه ، ۱۰۹
 الْحَمَاء : گیل سیاه . . . رَك ، ۱۰۰
 الْحِمَار : خر . ج : حُمُر ، ۴۳
 الْحَمْد : رَك ، ۴
 حَمَّ عَسَق : رَك ، ۱۳۸
 الْحَمْلُ : بار داشتن و بار بر نهادن و برستور
 نشانیدن و آبتن شدن ، ۴۱
 الْحَمْل : بار ، ۹۵
 الْحَمُولَة : اشتران بارکش ، ۷۵
 الْحَمْنَى : گرم شدن . . . رَك ، ۱۰۹
 حَمِيَّة الْجَاهِلِيَّة : ننگ عهد کافری ، ۱۴۲
 حَمِيَّة : رشک ، ۱۴۲

آن گناه از گوینده فرو نهند . . . رَك ، ۱۸
 حَطَم : شکستن ، ۱۲۴
 حَطْمَة : دوزخ ، ۱۷۱
 حَظ : بهره ، ۵۶
 حَظَر : بازداشتن کسی را از تصرف در مال
 و خویش ، ۱۰۴
 حَف : گرد چیزی در آوردن ، ۱۰۷
 حَفَاوَه : از حال کسی به استقصا پرسیدن و تیار
 داشتن در کاری ، ۸۱
 حَفْد : شتافتن در خدمت ، ۱۰۳
 حَفْرَة : مغاکی ، ۵۳
 حَفْظ : نگاه داشتن ، ۴۲
 حَفُوف : گرد چیزی در آمدن ، ۱۰۷
 حَقِي : مهربان و نیک پرسنده ، ۸۱
 حَقَق : درست و سزا و سزاوار گردانیدن و
 واجب کردن ، ۱۲
 الْحَقِيقُ [وَالْحَقِيب] : ۸۰ سال و در اینجا
 مراد زمان طولیست ، ۱۰۸
 حَقِيف : ریگ توده کثرت و قیل منازل قوم عاد
 ۱۴۰
 حَقِيق : سزاوار ، ۷۸
 الْحَكَم : میانجی ، ۶۱
 حُكَم : حکم کردن و حکمت ، ۲۶
 الْحَكِيم : استوار کار و صواب گفتار ، ۱۴

الْحَمِيرُ : اسم جمع للحمار ... رك ۱۰۲

الْحَمِيمُ : آب گرم و خویشتاوند ، ۷۲

الْحَسَنانُ : بخشودن ، ۱۱۰

الْحِنْثُ : سوگند دروغ کردن ... رك ۱۳۵

الْحَنْجَرُ : نای گلو ، ۱۲۹

الْحَنَدُ : بریان کردن گوسپند در زمین ، ۹۱

الْحَنَفُ : میل کردن ، ۳۲

الْحَنِيدُ : اندر زمین بریان کرده ، ۹۱

الْحَنِيفُ : مسلمان پاک و اصل او گشته از دین

باطل ، ۲۸

الْحُنَيْنُ : وادی بین مکه و طائف ، ۸۵

الْحَوَاءُ : خالی شدن سرای و بیفتادن آن ، ۴۲

الْحَوَارَى : یار ، رك ۵۱

الْحُوبُ : گناه ، ۵۸

الْحَوْتُ : ماهی ، ۸۰

الْحَوْرُ : بازگشتن و کم شدن ، ۱۶۴

الْحَوُسُ و الْحَوُسُ : در سرای گشتن برای

غارت ، ۱۰۴

الْحَوْلُ : سال ، ۳۹

حَوْلُ : گردبرگرد ، ۹

الْحَوْلُ : ازجائی بجائی شدن و رك ۸۲

الْحَوْلُ : اسم بمعنی تحویل رك ۱۱۰

الْحَتَى : زنده ، ۲۹

الْحَيَّةُ : مار ، ۱۱۳

حَيْثُ : آنجا، و این اسمی است مبهم در ظرف

مکان چون حین در ظرف زمان و رك

الْحَيْدُ وَالْحَيْدُودَةُ : بگشتن ، ۱۴۴

الْحَيْرَانُ : سرگردان ، ۷۲

الْحَيْرَةُ : سرگشته شدن ، ۷۲

الْحَيْصُ : گردیدن ، ۶۵

الْحَيْضُ و الْمَحِيضُ : بی نماز شدن

و ... رك ۳۸

الْحَيَفُ : بیداد کردن ، ۱۲۱

الْحَيِّقُ : فرود آمدن بلا و مکروه ، ۷۱

الْحَيَاةُ : چاره ، ۶۴

الْحَيْنُ : هنگام ، ۱۵

الْحَيَوَانُ : زندگی بی مرگ و هر جانوری،

الْحَيَوَاةُ : زندگانی ، ۲۳

الْحَيَوَاةُ و الْحَيَوَانُ : زنده شدن ، ۲۳

حرف خ

الْخَاطِئِينَ : گناهکاران ، ۹۶

الْخَالُ : برادر مادر و رك ۶۰

الْخَالَةُ : خواهر مادر ، ۶۰

الْخَانِيَّةُ : رك ۶۷

الْخَبَاءُ : پنهان کردن و رك ۱۲۵

الْخَبَالُ : تباهی ، ۵۳

الْخُسْفَا : دور کردن ، ۲۰
 الْخُسْرُ وَالْخُسْرَان : زیان کردن ، ۱۳
 الْخُسْف : زمین فرو بردن ، ۱۰۲
 الْخُسُوءُ : دور شدن ، ۲۰
 الْخُسُوف : ماه گرفتگی و زمین فرو شدن ،
 ۱۰۲
 الْخَشَب : چوب . ج : الْخَشَب ۱۵۱
 الْخُشُوع : فروتنی کردن ، ۱۶
 الْخَشِيَّة : ترسیدن ، ۲۱
 الْخَصْف : برهم نهادن و نعلین دوختن و آنچه
 بدان مانند ، ۷۶
 الْخُصُوصُ وَالْخُصُوصِيَّة : خاص کردن ،
 ۸۲
 الْخَصِيم : پیکار کش ، ۶۴
 الْخَضْد : خار از درخت زدن ۱۴۸
 الْخَضِر : سبز ، ۷۳
 الْخُضُوع : فروتنی کردن ، ۱۲۳
 الْخِطَّ : نَبَشْتَن ، ۱۲۷
 الْخِطَاء : گناه ، ۱۰۴
 الْخِطَاءُ وَالْخِطَاءُ وَالْخِطَاءُ : گناه کردن ،
 ۶۳ و ۹۳
 الْخِطْب : کار بزرگ ، ۹۵
 الْخِطْبَة : زن خواستن ، ۴
 الْخِطْف : ربودن ، ۱۰

الْخُبْتُ : پلید شدن ، ۴۴
 الْخَبَرُ وَالْخَبَرُ وَالْخَبَرَةُ : آزمودن ، ۱۰۸
 الْخُبْز : نان ، ۹۴
 الْخَبْرُ : فرومردن آتش رك ۱۰۶
 الْخَبِير : آگاه ، ۴۴
 الْخَتَام : مهر و پایان کار ، ۱۶۴
 الْخَتَر : غدر کردن ، ۱۲۸
 الْخَتْم : مهر کردن ، ۷
 الْخَدَّ : رخ ، ۱۲۸
 الْخَدْعُ وَالْخَدِيعَةُ : فریفتن ، ۸
 الْخِدْن : دوست ، ۶۰
 الْخِذْلَان : فرو گذاشتن ، ۵۶
 الْخِرَاب : ویران شدن و ویرانی ، ۲۶
 مَرَجُ الْخِرَاج : مزد ، ۱۰۹
 خَرْدَل : سپندان دانه ، ۱۱۵
 مَخْرَص : دروغ گفتن و ... رك ۷۴
 لَخْرَطُوم : بینی ۱۵۴
 الْخَرَق : دریدن و دروغ گفتن و زمین بریدن
 برفتن ، ۷۳
 الْخُرُوج : بیرون آمدن ، ۳۰
 الْخُرُور : بروی درافتادن ... رك ۷۹
 الْخَزَانَةُ وَالْخَزِينَةُ : گنجینه و رك ۷۲
 لَخَزَن : نگاه داشتن مال و غیره ، ۱۰۰
 الْغِزَى : رسوا شدن و خوار شدن ، ۲۳

الْخُلُود : جاوید شدن ، ۱۲
 الْخُلُوص : جدا شدن و صافی شدن ، ۲۴
 الْخُلَیْط : انباز ، ۱۳۵
 الْخَلِیْفَه : بجای دیگری ایستنده ، ۱۳
 الْخَلِیْل : دوست ، ۶۵
 الْخَمَار : مقنعه ، معجر ، ۱۲۰
 الْخَمَر : می و انگور و رك ۳۷
 خَمْرًا : تسمیه بمایوول الیه ، ۹۴
 الْخُمْس : پنج یک ، ۸۳
 الْخَمِط : درخت مسوالرك ۱۳۰
 الْخَمُود : فرونشستن آتش ، ۱۱۵
 الْحَنْزِير : خوک ، ۳۱
 خُنَس : جمع خانیس ، رك ۱۶۳
 الْخُنُوس : بازپس شدن و پنهان شدن ، ۱۳
 الْخَوَار : بانگ گاو ، ۷۹
 الْخَوَالِیف : زنان که خلیفه شویان باشند
 خانه چون بغزوی روند ، ۸۶
 الْخَوْض : در آب و در کاری فرو شدن ،
 الْخَوْفُ وَالْمَخَافَةُ : ترمیدن ، ۱۵
 الْخَوْنُ وَالْخِيَانَةُ وَالْخَائِنَةُ وَالْاِخْتِيَانَةُ
 خیانت کردن ، ۶۴
 الْخِيَاط : سوزن ، ۷۷
 الْخَيْبَةُ : بی بهره ماندن ، ۵۴
 الْخَيْر : نیکی و مال و اسب و چون به

الْخُطُوَّة : میان دو گام و رك ۳۰
 الْخَطِيئَةُ : گناه ، ۱۱۸
 الْخِفَاء : پوشیده شدن ، ۴۷
 الْخِفَّة : سبک شدن ، ۷۶
 الْخَفَضُ : فرو داشتن ، ۱۰۱
 الْخُفْيَةُ : نهانی ، ۷۲
 الْخَفِيف : سبک ، ۸۵
 خِلَاف : پس ، ۸۶
 الْخِلَافَةُ : ایستادن بجای کسی و رك ۷۹
 الْخِلَاق : بهره صالح ، ۲۵
 خِلَال : در میان و رك ۸۶
 الْخِلَّة : دوستی ، ۴۲
 الْخَلِيط : آمیختن ، ۸۶
 الْخَلْع : جامه بیرون کردن ، و خلعت دادن
 ۱۱۲
 خَلَف : پس و گروه و فرزند بد ، ۲۰
 الْخَلَف : گروهی که در پس گروه دیگر آیند ،
 ۸۰
 الْخَلِيفَةُ : پس یکدیگر آینده و رك ۱۲۳
 الْخَلْق : آفریدن و تقدیر کردن و دروغ
 گفتن ، ۱۱
 الْخُلُق : خوی ، ۱۲۴
 الْخُلُوءُ وَالْخُلَاءُ وَالْخُلُوءُ : خالی شدن و
 گذشتن ، ۹

تفضیل باشد « الف و لام » دروی نشود و
مذکر و مؤنث و جمع و تشبیه دروی یکسان
باشد و پارسیش بهتر باشد، ۱۷
الخَبْرَة: زن پرهیز و گزیده ۱۴۸
الخَبْط: رشته، ۳۳
الخِيفَة: ترس، ۸۱
الخَيْل: اسبان، الخيول ج، ۴۸
الخَيْمَة: معروف ۱۴۸

حرف دال

الدَّاءُ والدَّاءُ أَبُ والدَّاءُ وَوب: پیوسته کاری کردن
بجد ورنجیدن یعنی رنج دیدن ۴۸ و ۹۵
دَآبًا: معناه زراعت متوالیه ... رَك ۹۵
الدَّائِرَة: گردش روزگار، ۶۸
الدَّآبَة: جنبنده، ۳۰
دَابَّةُ الْأَرْضِ: نوعی مورچه ... رَك ۱۳۰
دَابِرُ الْقَوْمِ: آخر هم و رَك، ۷۲
الدَّار: سرای، ۲۲
الدُّبُر: پس، ۵۳
الدَّحْرُ والدَّحُور: دور کردن، ۷۶
الدَّحْنُ: گسترانیدن، ۱۶۱
الدُّخَان: دود، ۱۳۷
الدَّخْل: تباهی و خیانت، ۱۰۳

الدُّخُور: خوار شدن، ۱۰۲
الدُّخُول: در آمدن، ۱۸
الدَّرَایَة: دانستن، ۵۹
الدَّرَو: بازداشتن، ۵۶
الدَّرَجَة: پایگاه، ۳۹
الدَّرَسُ والدَّرَاسَة: خواندن، ۵۲
الدَّرَك والدَّرَك: پایگاه فروسو، ۶۵
الدَّرُوس: کهنه شدن و رَك ۷۴
الدَّرَى: روشن مانند دُرّ، ۱۲۰
الدَّرِي: دور کننده تاریکی رَك، ۱۲۱
الدَّس: پنهان کردن، ۱۰۳
الدَّسَار: میخ آهنین و رَك ۱۴۶
دَع: بگذار و بمان، ۱۳۰
الدَّع: راندن به عنف ۱۴۵
الدَّعَا: خواندن ۱۱
الدَّعْوَى: دعا، ۸۸
الدَّعِي: پسر خوانده، ۱۲۹
الدَّفَاء والدَّفَاءَة: بکسر و فتح دال: گرم شدن،
۱۰۲
الدَّفء: آنچه انسان را گرم کنش رَك ۱۰۲
الدَّفْع: بازداشتن، ۴۱
الدَّفَق: ریزانیدن آب. رَك ۱۶۵
الدَّك: خرد و مرد کردن و شکستن و رَك ۷۹
الدَّلَو: معروف، ۹۳

الدُّلُوكُ : فرورفتن آفتاب ورك ۱۰۵

الدَّمُ : خون ، اصلش دَمْنٌ بوده است رك

بحاشیه ۱۳

الدَّمْدَمَةُ : هلاك كردن و خشم گرفتن ، ۱۶۷

الدَّمْعُ : آب چشم ، ۶۹

الدَّمْعُ : باطل كردن ورك ، ۱۱۵

الدَّئَانَةُ و الدَّئَوَاتُ : ناكس شدن ، خوار

شدن ... رك ۱۹

الدُّنُوءُ : نزدیك شدن ، ۱۹

الدَّوْرُ و الدَّوْرَانُ : گشتن ، ۶۸

الدَّوْلَةُ : آنچه دست بدست داده شود ۱۵۱

الدُّوم و الدَّوَامُ : همیشه بودن ، ۵۳

دُونَ : در هفت معنی استعمال کرده شود .

بی وجز ، ورك ۱۱

الدَّهَاقُ : پروپایی ، ۱۶۱

الدَّهَانُ : ادیم سرخ و قیل جمع دُهْن ۱۴۷

الدَّهْرُ : روزگار ، ۱۴۰

الدَّهْنُ : روغن ، ۱۱۸

دِيَارًا : هیچکس ... رك ۱۵۶

الدِّيَّةُ : خون بها

الدَّيْنُ : فام ، ۴۵

الدَّيْنُ : جزا و حساب ، ۴

حرف ذال

الدَّامُ : نكوهیدن و عیب كردن ، ۷۶

ذَا : و هذا این [مرد] ، ۱۲

ذَاتَ بَيْنِكُمْ : یعنی آشتی کنید ، رك ۸۲

ذَلِكَ : آن ، موسط را و ذَلِكَ مریعیدرا ،

الدُّبَابُ : مگس ، ۱۱۸

الدَّبْحُ : گلو بریدن و قربانی ، ۲۰ و ۳۳

الدَّبْدَبَةُ : بازگردانیدن ، ۶۵

الدَّرءُ : آفریدن ، ۷۴

الدَّرَاعُ : گز ۱۵۵

الدَّرَّةُ : مورچه خرد ، ۶۱

الدَّرَوُ : باد دادن چیزی را ورك ۱۰۸

الدَّرْعُ : سینه و توانائی رك ۹۱

الدَّرِيَّةُ : فرزندان ورك ۲۷

الدَّقْنُ : زنج ، ۱۰۶

الدَّكْرُ : نر ... رك ۴۹

الدَّكْرُ و الدَّكْرَى : یاد كردن ، ۱۵

الدُّلُ و الدَّلَّةُ و المَدَلَّةُ : خوار شدن و الدُّلُ

(بکسر ذال) رام شدن ، ۱۹

الدَّكْرُ الحَكِيمُ : قرآن محکم ورك ، ۵۱

الدَّكْرَى : پند ، ۷۲

ذَلِكَ : آن ، ذا مرقرب را ، ۶

رَاْفِعُكَ الَّتِي: برآرنده توأم بر آسمان ، ۵۱
 الرَّاکِب: استر سوار ، ۴۰
 رَاوَدْنُهُ عَنْ نَفْسِهِ: از وی اورا در خواستم ،
 ۹۴
 الرَّاهِب: زاهد ، ترسایان ، ۶۹
 الرَّبَّ: پروردگار، رك ۴
 رَبَّ وَرُبَّمَا: بسا و چند ... رك ۱۰۰
 رِبَاطُ الْخَيْل: اسبان بسته ، رك ۸۳
 الرَّبَّانِي: مرد عالم و خدا شناس ، رك ۵۲
 الرَّبَّيْحُ وَالرَّبَّاح: سود کردن ، ۹
 الرَّبَّط: بستن ، ۸۲
 الرَّبْع: چهار یک ، ۵۹
 الرَّبْوُ: افزون شدن و بالا گرفتن و رك ۹۷
 الرَّبْوَا: افزونی حرام ... و رك ۴۵
 الرَّبْوَه: جای بلند ، رك ۴۴
 الرَّبِيب: پسر زن و رك ۶۰
 الرَّبِيبَه: دختر زن ، ۶۰
 الرَّبِّي: خدای ترس و دانشمند و گروه بسیار ،
 ۵۵
 الرَّتَق: بستن ، ۱۱۵
 الرَّتُّوع: چرا کردن ، ۹۳
 الرَّجَّ: جنبانیدن ۱۴۸
 الرَّجَا: کرانه ۱۵۵
 الرَّجَاء: امید داشتن و ترسیدن ، ۳۷

الذَّوْل: نرم و زمین صالح مرز را ، ۲۱
 الذَّيْل: نرم و خوار ، ۶۸ و ۵۴
 الذَّيْلَة: زینهار ، ۸۴
 الذَّوْب: بهره ۱۴۴
 ذَا: خداوند و او همیشه صفت باشد و رك ۲۲
 ذَا الْقَرْنَيْن: ... رك ۱۰۹
 ذَاوَالزِّيَاد: راندن ، ۱۲۶
 ذُوق: چشیدن ، ۵۳
 ذَهَاب [وَالذَّهْوَب]: رفتن و « ذهب به »
 ببرد اورا ، ۹
 ذَهَب: زر ، ۴۸
 ذَهْوَل: مشغول شدن ، ۱۱۶
 ذِمَّار: خداوند درجات جمع معرَج ۱۵۵
 ذَب: گرگ ، ۹۳

حرف ر

رَأْس: سر ، ۳۳
 رَأْيُ الْعَيْن: بچشم دیدار ، ۴۸
 رَأْفَة: نفخه نخستین ، ۱۶۱
 رَأْجِل: پیاده ، ۴۰
 رَأْفَة: نفخه دومین ، ۱۶۱
 رَأْسِخُون فِي الْعِلْم: دانایان در حقیقت علم
 تفسیر ، ۴۸
 رَأْي: شبان ، ۱۲۶

الرَّجْمُ : حاجز استوار ، ۱۰۹
 الرَّدَى : هلاك شدن ، ۱۱۲
 الرُّذَالَةُ والرُّذُولَةُ : ناكس و خوار شدن ،
 الرُّزْقُ : روزی دادن و روزی ، ۶
 الرَّسَّ : چاه ، ۱۲۲
 الرَّسَالَةُ : پیغام ، ۷۴
 الرَّسْوُ : استوار و بیخ آور شدن ، ۹۷
 الرَّسُوخُ : استوار شدن ، ۴۷
 الرَّسُولُ : پیغامبر فرستاده ، ۲۳
 الرَّشْدُ والرَّشْدُ والرَّشَادُ : راه راست یاف
 رك ۳۲
 الرَّصَّ : استوار کردن بنا و تنگ در بریکه
 آوردن ، ۱۵۱
 الرَّصْدُ والرَّصُودُ : چشم داشتن و راه نگاه داشتن
 ۸۴
 الرَّضَاعَةُ والرَّضَاعُ والرَّضْعُ : شیر خوردن
 رك ۳۹
 الرَّضَى والرَّضْوَانُ والرَّضَاةُ : خشنود شدن
 پسندیدن ، ۲۷
 الرَّطْبُ : تر ، ۷۲
 الرَّطَبُ : خرمای تر ، ۱۱۱
 رُطْبًا : خرمای تری ... رك ۱۱۱
 الرُّطُوبَةُ : تر شدن و النعت رَطْبٌ ورطب
 ۷۲

الرَّجَزُ : عذاب و بت ، ۱۸
 الرَّجَسُ : پلید ، ۶۹
 الرَّجْعُ : بازگردانیدن ، ۹
 الرَّجْعُ : باران ، ۱۶۵
 الرَّجْفُ والرَّجْفَانُ : لرزیدن ، ۷۸
 الرَّجُلُ : مرد. الرجال ج ، ۳۹
 الرَّجْلُ : پای ۶۷
 الرَّجْلُ : جمع راجل ، ۱۰۵
 الرَّجْلُ والرَّجْلَةُ : پیاده ماندن رك ۱۰۵
 الرَّجْمُ : سنگسار و نفرین کردن ، ۴۹
 الرَّجْوُ والرَّجْعُ والمَرْجِعُ : بازگشتن ، ۱۰
 الرَّجِيمُ : رانده و نفرین کرده ، ۳
 الرَّحْبُ والرَّحَابَةُ : فراخ شدن ، رك ۸۵
 الرَّحْلُ : پالان شتر و رك ، ۹۵
 الرَّحْلُ والرَّحْلَةُ : پالان کردن شتر و بار بر نهادن ،
 ۱۷۲
 الرَّحِيمُ : زهدان و خویشتی ، ۳۹
 الرَّحْمُ والرَّحْمَةُ والمَرْحَمَةُ : بخشودن ، ۲۰
 الرَّحْمَنُ : بسیار بخشاننده ، ۴
 الرَّحِيقُ : شراب خالص ، ۱۶۴
 الرَّحِيمُ : همواره بخشاننده ، ۴
 الرَّحَاءُ : باد نرم ، ۱۳۵
 الرَّدُّ : بازگردانیدن ، ۲۳
 الرَّدءُ : یار ، ۱۲۶

الرَّكْبُ : اشترا سواران، جمع راکب ۸۳
 الرُّكْنُ : آواز نرم ، ۱۱۲
 الرُّكْنُص : دویدن و دوانیدن ستور، ۱۱۵
 الرُّكْنَم : برهم نهادن، ۸۲
 الرُّكْنُ : کرانه ورك ۹۱
 الرُّكُوبُ والرُّكُوبَةُ : برنشستن ۴۰ و ۱۳۳
 الرُّكُودُ : ایستادن آب ورك ۱۳۸
 الرُّكُوع : پشت خم دادن ، ۱۶
 الرُّكُونُ : سوی کسی چسبیدن . ۹۲
 الرَّمَاد : خاکستر ، ۹۸
 الرَّمَان : نار ، ۷۳
 الرَّمَّة : پومیده شدن استخوان ، ۱۳۳
 الرَّمْنَح : نیزه ، ۶۹
 الرَّمْزُ : اشارت کردن بدست یا بسریا به چشم
 یا به ابرو ، ۵۰
 الرَّمْضُ : سوخته شدن پای از گرمی زمین و گرم
 شدن روز ، ۳۲
 رَمَضَان : نام ماه روزه و در اصل سوزنده گناه ،
 ۳۲
 الرَّمْنَى : انداختن و دشنام دادن ، ۶۴
 الرَّمِيم : استخوان ریزیده ، ۱۳۳
 الرَّوَّاح : شبانگاه رفتن ، ۱۳۰
 الرُّوح : آسانی و رحمت ، ۹۶
 الرُّوح : جان و وحی و رحمت و جبرئیل و عیسی

الرَّغْبُ : بیم و ترس ، ۵۵
 الرَّغْدُ : تندر، و نام فرشته‌ای که ابر را براند، ۱۰
 الرَّغُونَةُ : بی‌خرد شدن ، ۲۵
 الرَّغْنُ : چرانیدن و چربیدن ، ۱۱۳
 رَغْبَةٌ و الرَّغْبُ و الرَّغْبُ : رغبت از چیزی
 بگردانیدن ورك ۲۸
 الرَّغْدُ : فراخ عیش شدن و نعمت بسیار، ۱۴
 الرَّفَات : استخوان ریزیده ، ۱۰۵
 الرَّفَثُ : جماع ، ورك ۳۲
 الرَّفْدُ : عطا دادن و یاری ، ۹۲
 الرَّفْرَفُ : بالش و بساط گرانمایه و مرغزار ۱۴۸
 الرَّفْعُ : برداشتن ، ۲۰
 الرَّفِيقُ : یار ، ۶۳
 الرَّقَّ : آن پوست که بروی نویسند ۱۴۵
 الرَّقَبَةُ : گردن ، یعنی فی معاونة المكاتبین حتی
 يَفْكَوَارِ قَلَابَتَهُمْ ، ۳۱
 الرَّقْمُ : نبشتن ، ۱۶۳
 الرَّقُوبُ الرَّقَبَةُ و الرَّقَبَانُ : چشم داشتن، ۵۸
 الرَّقُودُ و الرَّقَادُ : خفتن ، ۱۰۶
 الرَّقِي : بی‌الابر شدن ، ۱۰۶
 الرَّقِيبُ : نگهبان ، ۵۸
 الرَّقِيَّةُ : فسون کردن ورك ۱۵۸
 الرَّقِيمُ : ورك ۱۰۶
 الرَّكَامُ : ابر زبر یکدیگر ، ۱۲۱

پیغامبر ، ورك ۲۳

الرَّوْضَةُ : مرغزار ، ۱۲۸

الرَّوْعُ والرَّوْعَانُ : پنهان به سوی چیزی رفتن ،

۱۳۴

الرَّوْعُ : ترس ترسانیدن ، ۹۱

الرَّوْفُ : مهربان ورك ۲۹

الرُّومُ : رومیان جمع رومی ، ۱۲۸

الرُّوْيا : خواب دیدن ، ۹۳

الرَّءْيَى : دیدار و نهاد ، ۱۱۱

الرَّوْيَةُ : دیدن و دانستن ، ۱۷

رُوَيْدُ : آهسته ... ورك ۱۶۵

الرَّهْبَانِيَّةُ : زاهدی ورزیدن ... ورك ۱۴۹

الرَّهْبَةُ والرَّهْبُ : ترسیدن ، ۱۵

الرَّهْطُ : گروه ۹۲

الرَّهَقُ : درآمدن بر چیزی ... ورك ۸۸

الرَّهْنُ : گرو ، جمع : رهان ورك ۴۶

الرَّهْوُ : آرامیده ، ۱۳۹

رَهِيْنَةٌ : گرو ۱۵۸

الرَّئْيُ : سیرابی و آبداری ، ۱۱۱

الرَّيْبُ : شک و گمان آوردن ، ۶

الرَّيْبَةُ : گمان ، ۸۷

رَيْبُ الْمَسْنُونِ : حوادثِ روزگار ، یعنی گردش

زمانه ۱۴۵

الرَّيْحُ : باد و بوی و دولت و نصرت ، ۳۰

الرَّيْحَانُ : روزی و سپرغم ورك ۱۴۷

الرَّيْشُ والرَّيَاشُ : جامه نیکو و پرمهرغ ،

الرَّيْعُ والرَّيْعُ : جای بلند ، ۱۲۴

الرَّيْنُ : رك ، ۱۶۳

حرف ز

الزَّادُ : توشه ، ۳۴

الزَّبَانِيَّةُ : دوزخ بانان ، رك ۱۶۹

الزَّبْدُ : کفک ، ۹۷

الزُّبْرَةُ : پاره آهن ، ۱۰۹

الزُّبُورُ : نبشته و نام کتاب داود (ع) ، ۵۶

الزُّجَّاجَةُ : آبگینه ، ۱۲۰

الزُّجْرُ : ازکاری باززدن ورك ۱۳۳

الزُّحْزَحَةُ : نور کردن ، ۲۴

الزُّحْفُ : بچنگ شدن به انبوهی ورك ۸۲

الزُّخْرُفُ : زرو آتش ، ۷۴

الزُّرْبِيُّ والزُّرْبِيَّةُ : شادروان ورك ۱۶۶

الزَّرْعُ : کشت و رویانیدن ، ۷۵

الزَّعَامَةُ : بدرفتاری و النعت زعيم ، ۹۵

الزَّعْمُ ، بالحركات . دعوی کردن ورك ۲

الزَّفِيرُ : نالیدن و اول بانگ خر ۹۲

الزَّفِيفُ والوزيف : شتافتن ، ۱۳۴

الزَّقْدُومُ : درختی است در دوزخ ۱۳۹

بِإِكَاءٍ : بصلاح آمدن و بالیدن کشت و زیاد شدن ۳۹

بِإِكَاةٍ : آنچه فريضه است، دادن ازال، ۱۶
كَرْبًا : همیشه یاد کننده در عبری، ۵۰

كَيٍّ : پاکیزه، ۱۱۰

لَزْلَةٌ وَالزَّلْزَالُ : جنبانیدن، ۳۶

زَلُّ وَالزَّلَلُ : بلغزیدن قدم، ۳۵

زُلْفَةٌ : پاره‌ای از شب، ۹۲

زَلَقٌ : زمین سپید که بروی بلغزند، ۱۰۸

زَلَمٌ وَالزَّلَمُ : تیر قمار، ۶۶

لُؤْمَرَةٌ : گروه، ۱۳۶

لُؤْمَهَرِيرٌ : سرمای سخت، ۱۵۹

لُؤْنَجَبِيلٌ : معروف رک، ۱۵۹

لُؤْنِيٌّ وَالزَّنَاءُ : پلیدکاری کردن، ۱۰۴

الزَّيْمُ : حرامزاده، ۱۵۴

الزَّوَالُ : گشتن، ۹۹

الزَّوْجُ : زن و شوی و جفت و گونه، ۱۲

الزُّورُ : دروغ، ۱۱۷

الزُّهْدُ وَالزَّهَادَةُ : ناخواهان شدن، ۹۳

الزَّهْرَةُ وَالزَّهَرَةُ : آرایش و شکوفه، رک، ۱۱۴

الزُّهْوَوقُ : هلاک و باطل شدن، ۸۶

زِيَادَةٌ : افزونی، یعنی دیدار خدای، ۸۸

الْبَارَةُ وَالزُّورُ : زیارت کردن، ۱۷۱

الزَّيْتُ : روغن زیتون، ۱۲۱

الزَّيْدُ وَالزِّيَادَةُ : افزون کردن و افزون شدن، ۸

الزَّبِغُ وَالزَّبِغُوعَةُ : از حق میل کردن رک، ۴۷

الزَّيْنَةُ : آرایش، ۷۷

حرف س

السَّائِبَةُ : آن شتر که ... رک، ۶۹

سَاءٌ مِثْلًا الْقَوْمُ : بدداستان نیست داستان این گروه

۸۰

السَّامُ وَالسَّامَةُ : سیر برآمدن، ۴۶

السَّابِحَاتُ : رک، ۱۶۱

السَّاحَةُ : درگاه. رک، ۱۳۴

السَّاحِلُ : کرانه دریا، ۱۱۳

السَّاعَةُ : قیامت و یک زمان، ۷۱

السَّاقُ : معروف السوق ج، ۱۳۵

السَّامِرُ : افسانه گوینان. رک، ۱۱۹

السَّامِرِيُّ : نام مردی رک، ۱۱۴

السَّاهِرَةُ : روی زمین، ۱۶۱

السَّبُّ : دشنام دادن، ۷۴

سَبَاءٌ وَسَبَاءٌ وَسَبَاءٌ : نام شهری بیمن و رک

۱۲۵

السُّبَاتُ : آسایش، ۱۲۲

السَّبَّاحَةُ : شناه کردن، ۱۱۵

- السَّبَب : رسن و پیوند و در. رك ۳۰
- السَّبِيح : شنبه کردن و خفتن و شنبه ، ۲۰
- السَّبِيح : تصرف در معیشت ۱۱۵
- سبحان الله : ای انكف الله من كل سوء ، پاکی و دوری از عیب خدای راست عزوجل و رك ۱۴
- السَّبْع : دد ، و قیل درنده ۶۶
- سَبْعَةَ : هفت مرد و سبع هفت زن رك ۱۳
- السَّبَق : پیشی گرفتن ۷۸
- السَّبُوح : فراخ و تمام شدن ، ۱۳۰
- السَّبِيل : راه ۲۶
- السَّيْر : پوشانیدن ۱۰۵
- السَّجَر : پر کردن و بآتش تافتن . ۱۶۲ و رك ۱۳۷
- السَّجِيل : نامه حکم و نام فرشته رك ۱۱۶
- السَّجْن : زندان و در زندان کردن ۹۴ و ۹۳
- السَّجْوُ : آرامیدن شب و دریا ۱۶۸
- السَّجُود : سر بر زمین نهادن ۱۴
- السَّجِيل : معرب سنگ گل رك ۹۲
- السَّحَابَة : ابر ، ۳۰
- السَّحَب : کشیدن ، ۱۳۷
- السَّحْت : حرام ، ۶۷
- السَّحْتُ وَالْإِسْحَات : نیست کردن ، ۱۱۳
- السَّحَر : معروف ، ۴۸
- السَّحَر : جادویی کردن و جادوی ، ۲۵
- السَّحْق : دور شدن ۱۱۷
- السَّخَرُ وَالسَّخَرُ وَالسَّخِرِيُّ وَالسَّخَرِيَّة
- افسوس داشتن ، ۳۶
- السَّخَطُ وَالسَّخَطُ : خشم گرفتن . . . رك ۶
- السَّد : کوه و رك ۱۰۹
- السَّدَاد وَالسَّدُود : راست شدن قول ، ۵۹
- السَّدَر : درخت معروف . . . رك ۱۳۱
- السَّدَس : شش یک ، ۵۹
- السَّدَى : فرو گذاشته ، ۱۵۸
- السَّدِيد : راست ، ۵۹
- السَّر : نهان و نکاح و جماع ، ۴۰
- السَّرَاء : فراخی و شادی و آسانی ، ۵۴
- السَّرَاب : گوراب ، ۱۲۱
- السَّرَاج : چراغ ، ۱۲۳
- السَّرَادِق : سر پرده و رك ۱۰۷
- السَّرَب : سُمج ، ۱۰۸
- السَّرْبَال : پیراهن ، ۹۹
- السَّرْح : بچرا گذاشتن ستور ، ۱۰۲
- السَّرْد : زره پیوستن و رك ۱۳۰
- السَّرْعَة وَالسَّرْع : زود شدن ، ۳۴
- السَّرْقُ وَالسَّرْقُ وَالسَّرْقَة : دزدی ، ۶۸
- السَّرْمَد : همیشه پیوسته ، ۱۲۶
- السَّرُوب : بیرون شدن و رفتن ، ۹۷

السُّفْهَاءُ : النساء و الصبیان که مال به ناجایگاه
 خرج کنند ، ۵۹
 السُّفِينَةُ : کشتی ، ۱۰۹
 السُّفِيه : بی‌خرد ، ج . السُّفْهَاءُ ، ۸۰
 السُّقَايَةُ : مشربه که به‌وی آب‌خورند ، ۹۵
 سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ : افتاده شد در دستهای
 ایشان و ... ركَ ۷۹
 السَّقْفُ : آسمان خانه ، ۱۰۲
 السُّقْمُ وَالسَّقَمُ : بیمار شدن ، ۱۳۴
 السَّقُوطُ : افتادن ، ۷۲
 السَّقْنِي وَالسَّقَايَةُ : آب دادن رَكَ ۸۵ و ۲۱
 السُّقْبَا : آنجور ، ۱۶۷ ، ۱۲
 السَّكْبُ : ریزانیدن آب ۱۴۹
 السَّكْرُ : بستن آب و رَكَ ۱۰۰
 السَّكْرُ : نبید خرما و مویز ، رَكَ ۱۰۳
 السَّكْرَانُ : مست ، ۶۱
 السُّكْرُو السَّكْرُ : مست شدن و رَكَ ۶۱
 السَّكْنُ : آرامگاه ، ۷۳
 السَّكَنُ : آرام ، ۸۶
 سَكَنَ : باشیدن و السَّكْنُ : وهی الاقامة ، ۷۱
 السُّكُوبُ : ریخته شدن ، ۱۴۹
 السُّكُوتُ وَالسُّكَاتُ وَالسَّكْنُ : خاموش
 بودن و بیارامیدن و رَكَ ۸۰
 السُّكُونُ : آرامیدن ، ۱۴

رُوح : بچرا شدن ، ۱۰۲
 رُور و المَسْرَةُ : شادمانه کردن ، ۲۱
 رِي : جوی خرد ۱۱۱
 رِير : تخت ، ۱۰۱
 رَطَحَ : بگسترانیدن ، ۱۶۶
 رَطَر : نبشتن ، ۱۰۵
 رِطْرَه : برگذاشته شدن و قرنی بالصَّاد ۱۴۵
 رُطُو : حمله بردن ، ۱۱۸
 رُعَادَةٌ : نیک بخت شدن ، ۹۲
 رُعَّة : فراخی و فراخ شدن ، ۴۰
 رَعْدُ : نیک بخت کردن ، ۹۲
 رُعْرُ : دیوانگی و قیل جمع السَّعِيرِ آتش افروخته ،
 ۱۴۶
 رَعَى : کار کردن و در رفتن شتاب کردن ،
 ۲۶
 رَعِيدُ : نیک بخت ، ۹۲
 رَعِيرُ : آتش فروزان ، ۵۹
 رَفَالَةٌ : دور شدن و رَكَ ۶۵
 رَفَحَ : خون ریختن ، ۷۵
 رَفَر : نبشتن ، ۱۶۲
 رَفَكَ : خون ریختن ، ۱۳
 رَفُولُ : ضد علوم باب نصر ، ۶۵
 رَفَهُ وَالسَّفَاهُ وَالسَّفَاهَةُ : نادان و تَنُكُ
 خرد شدن و رَكَ ۲۸

السَّمَكُ: آسمانه، ۱۶۱

السَّمَنُ: فربه شدن ورك ۹۴

السَّمُودُ: بازی کردن و غافل شدن و سرودگه

۱۴۶

السَّمُومُ: باد گرم، ۱۰۱

السَّمِيَّ: هم نام، ۱۱۰

السَّمِيُّ وَالسَّمَاءُ وَالسَّيْمَاءُ: نشان، ۴۵

السَّنَّ: ریختن آب و از حال بگردانیدن و صور

کردن ۱۰۰

السَّنَّ: دندان، ۶۸

السَّنَا: روشنائی ... ورك ۱۲۱

السَّنْبِلَةُ: خوشه، ۴۳

السَّنَه: سال و قحط، ۲۴

السَّنَه: غنودن و خواب سبک ورك ۴۲

السَّنَّة: راه و نهاد نیکو، ۵۴

السَّنْدُسُ: دیبای تُنک، ۱۰۷

سَنین: ساهارک ۱۰۷

السَّوْءُ: بدی ۵۴

السَّوْءُ وَالْمَسَاءَةُ: غمگین کردن، ۵۴

سَوَاءٌ: یکسان و برابر و پنج معنی دارد، را

سَوَاءٌ: ای عَدْل، ۵۲

السَّوْأَةُ: عورت، ۶۷

السَّوَارُ: دست برنجن، ورك ۱۰۷

سَوَاعٍ: نام بت ورك ۱۵۶

السَّكَّينَ: کارد، ۹۴

السَّكِينَةُ: آرام ... ورك ۴۱

السَّلَاحُ: ساز جنگ، ۶۴

السَّلَالَةُ: هرچه از چیزی بیرون کشند و گل

سرشته، ۱۱۸

السَّلْبُ: ربودن، ۱۱۸

السَّلَخُ: پوست باز کردن ورك ۱۳۲

السَّلْسَبِيلُ: چشمه ای است در بهشت ورك

۱۵۹

السَّلْسِلَةُ: زنجیر، ۱۳۷

السُّلْطَانُ: حجت، ۵۵

سَلَفًا: گذشتگانی جمع سالف، ۱۳۹

السَّلَقُ: زبان آوری کردن، ورك ۱۲۹

السَّلَكُ: در آوردن چیزی در چیزی، ۱۰۰

السَّلَمُ: آشتی و تسلیم و مسلمان، ۶۲

السَّلَمُ وَالسَّلَامُ: آشتی، ۳۵

السَّلَمُ: زردبان، ۷۱

السَّلُوفُ: بگذشتن و از پیش شدن، ۴۵

السَّلُوكُ: راه سپردن، ۱۰۰

السَّلَوِيُّ: ورتیج ورك ۱۸

السَّمُ: سوراخ [سوزن]، ۷۷

السَّمَاءُ: آسمان، ۱۰

السَّمَرُ وَالسَّمَرُ: افسانه گفتن، ۱۱۹

السَّمْعُ وَالسَّمَاعُ: شنودن، ۷

الشَّاطِطِيُّ: کرانه رود ، ۱۲۶
 الشَّاعِر: قافیه گوی ، ۱۱۵
 الشَّاكِلَة: خوی ، ۱۰۵
 الشَّتَاء: زمستان ، ۱۷۲
 شَتَبِي: پراگنده ، رك ۱۱۳
 الشَّجَرُ وَالشَّجُور: اختلاف ، ۶۲
 الشَّجَرَة: درخت ، ۱۴
 الشَّخ: بخیلی کردن ، ۶۵
 الشَّحْم: پیه ، ۷۵
 الشَّحْن: پر کردن و راندن ، ۱۲۴
 الشَّخُوص: چشم پهن باز ماندن و از جای بر آمدن
 ورك ۹۹
 الشَّدُّ وَ الشَّدَّة: سخت شدن ، ۲۳
 الشَّدِيد: سخت ، ۲۳
 الشَّرَاب: آشامیدن ، ۴۲
 الشَّرْب: بهره آب ، ۱۲۴
 الشَّرْب: آشامیدن ورك ۱۹
 الشَّرْح: گشاده و پدید کردن ، ۷۴
 الشَّرْذِمَة: گروه اندك ورك ۱۲۳
 الشَّرَر: خدره ، سرشك ، ۱۶۰
 الشَّرْط: نشان ورك ۱۴۱
 الشَّرْع: پدید کردن ، ۸۰
 الشَّرْعَة: نهاد دین ، ۶۸
 شَرْقِيَّآ: آنکه سوی آفتاب بر آمدن بود ، ۱۱۰

شُورَة: پاره ای از قرآن ، ۱۱
 شُوط: تازیانه ، ۱۱۱
 شُوغ: آسان به گلو فرو شدن و روا بودن ، ۱۰۳
 شُوف: سرانجام ورك ۶۰
 شُوق: بازار ، ۱۲۲
 شُوق: راندن ، ۷۸
 سُؤْل: خواسته ورك ۱۱۳
 سُؤْل وَ الْمَسْأَلَة: پرسیدن و خواستن ، ۱۹
 سُوم: رنج رسانیدن ،
 سُوى: میانه و یکسان ورك ۱۱۳
 سُوى: تمام خلق و راست ، ورك ۱۱۰
 سُهْل: زمین نرم ، ۷۸
 السُّهُو: غافل شدن ، ۱۴۴
 السَّيَاحَة: در زمین رفتن ، ۸۴
 السَّيِّئَة: بدی و عقوبت ، ۲۲
 السَّيِّد: مهتر ، ۵۰
 السَّيْر: رفتن ، ۵۵
 السَّيْرَة: رفتار ، ۱۱۳
 السَّيْلُ وَ السَّيْلَان: رفتن ۹۷
 سَبَاء: نیکو ، ۱۱۸
 سَبَاء وَ سَبِئَاء وَ سَبِينُون: ورك ۱۶۸

حرف ش

الشَّان: کار ، ۸۹

- الشَّرْكُ : انبازی و نصیب ، ۸۱
- الشَّرَكَةُ : انباز شدن با کسی ، ۶۰
- الشَّرَكَةُ : تیزی و سلاح ، ۸۲
- الشَّرُوعُ : در کاری شدن و در آب آمدن ، ۸۰
- الشَّرَى وَالشَّرَاءُ : خرید و فروخت ، ۲۵
- الشَّرِيكُ : انباز ، ۶۰
- الشَّطْطُ : اول برگ کشت ، ۱۴۲
- الشَّطْرُ : جزو و سوی ، ۲۹
- شَطَطٌ : دوری ، رَك ۱۵۶
- الشَّطَطُ : ستم ، ۱۰۶
- الشَّعَائِرُ : جمع شعیره یا... رَك ۶۶
- الشَّعْبُ : قبیله بزرگ ، ۱۴۳
- الشَّعْبَةُ : شاخ ، ۱۶۰
- الشَّعْرُ : سخن موزون با قافیه ، ۱۳۳
- الشَّعْرُ : دانستن ، ۸
- الشَّعْرُ : بزموی و همه مویها ، ۱۰۳
- الشَّعْرَى : نام ستاره‌ای است که بنوخزاعه آنرا پرستیدند ، ۱۴۶
- الشَّعِيرَةُ : عبادتگاه و هر چیزی که او را نشان طاعت کنند ، ۲۹
- الشَّغْفُفُ : شیفته گردانیدن ، ۹۴
- الشَّغْفُفُ : رسیدن دوستی بمیان دل ، ۹۴
- الشَّغْلُ : مشغول کردن رَك ۱۳۲
- الشَّفَا : کرانه . الاشفاء ج ۵۳
- الشِّفَاءُ : شفا دادن ، ۸۵
- الشِّفَاعَةُ : خواهش کردن ، ۱۶
- الشِّفْعُ : جفت ، ۱۶۶
- الشِّفْعُ : کشیدن و سوزانیدن و سیاه کردن ، ۹۹
- الشِّفْقُ : سرخی بعد از غروب آفتاب و سپیدی ، ۱۶۴
- الشِّفَّةُ : لب ... ۱۶۷
- الشِّقُّ : دشواری ، ۱۰۲
- الشِّقَاءُ : التعب ، رنجور شدن ، ۱۱۲
- الشِّقَاءُ وَالشِّقَاوَةُ : بدبخت شدن ، ۹۲
- الشِّقَّةُ : سفر دور ، ۸۶
- الشِّقُّ وَالْمَشَقَّةُ : دشوار آمدن و دشواری نهادن بر کسی ، ۹۸
- الشِّقْقِيَّ : رنج بیننده و بدبخت ، ۹۲ و ۱۱۰
- الشِّكُّ : گمان و بگمان افتادن ، ۶۵
- الشِّكَايَةُ وَالشِّكْوَى وَالْمِشْكَاةُ : گله‌گری و نالیدن ، ۹۶
- الشُّكْرُ وَالشُّكُورُ : سپاسداری کردن و به بالام و بالنفسه ۱۷
- الشُّكْلُ : مانند ، ۱۳۶
- الشُّمَالُ : دست چپ ، ۷۶
- الشُّمُسُ : آفتاب ، ۴۲
- الشُّمُوخُ : بلند شدن ، ۱۶۰
- الشَّنَّانُ وَالشَّنَّاءُ وَالشَّنُّوءُ وَالشَّنَّاءُ

حرف ص

صَابِرُوا : در جنگ کافران صبر کنید ، ۵۷
 الصَّابِيُّ : جنسی از ترسایان ، ۲۰
 الصَّاحِب : یار ، ۱۵
 الصَّاحَّة : قیامت ، ۱۶۲
 الصَّاعِقَةُ : بانگ هلاک کننده ، ۱۰
 الصَّبَّ : ریختن آب ، ۱۱۷
 الصَّبَّاح : بامداد ، ۱۳۴
 الصَّبْح : سپیده دم ، ۹۲
 الصَّبْر : شکیبائی کردن ، ۱۶
 الصَّبْغ : نان خورش ، ۱۱۸
 الصَّبْغَةُ : دین و رک ۲۹
 الصَّبْو و الصَّبْوَة : میل کردن دل ، ۹۴
 الصَّبْو : از دینی بدینی شدن ، ۲۰
 الصَّبِي : کودک ، ۱۱۰
 الصَّحْفَة : کاسه پن ، ۱۳۹
 الصَّحِيفَة : نامه ، ۱۱۴
 الصَّخ : کر کردن ، ۱۶۲
 الصَّخْرَة : سنگ ، ۱۰۸
 الصَّد : برگردانیدن ، ۳۷
 الصَّدْر : سینه ، ۴۹
 الصَّدْر و الصَّدُور : بازگشتن ، ۱۲۶
 الصَّدْع : شکافتن و فرمان بجای آوردن و

دشمن داشتن ، ۶۶
 شَاظ : زبانه آتش ۱۴۷
 شَاب : آمیختن ، ۱۳۴
 شَرَى : رک ۱۳۸
 شَرَى : کرانه ها ، یعنی دست و پای ۱۵۵
 شَاب : ستاره روشن و چوب نیم سوخته ۱۰۰
 شَادَة : گواهی دادن ، ۲۲
 شَر : ماه ، ۳۲
 شَوَة : آرزو ، المشتهیات ج ، ۴۸
 شُود : حاضر آمدن ، ۲۲
 شُید : گواه و حاضر و آن که کشته شود در
 راه خدای ، ۱۱
 شِيق : آخر بانگ کردن خر و رک ۹۲
 شَ : بریان کردن ، ۱۰۷
 شَء : چیز ، ۱۰
 شَب : سپیدی موی و پیری ، ۱۱۰
 شَبَة : نشان و رک ۲۱
 شَبَخ : پیر ، ۹۱
 شَبَد : گنج کردن بنا و برافراشتن ، ۶۳
 شَبْطَان : دیو ، ۳
 شَبْعَة : گروه همدل ، ۷۲
 شَبُوع و الشَّاع و الشَّيْنَعَة : آشکارا شدن
 خبر ، ۱۲۰

آشکارا کردن، ۱۰۱

الصدع : شکاف و نبات، ۱۶۵

الصدف والصدوف : بگشتن، ۷۲

الصدف والصدف : کرانه کوه، رك ۱۰۹

الصدق : راست گفتن و وعده راست کردن،

۱۱

الصدقة : معروف، ۳۳

الصدقة : (بفتح و کسر صاد) کابین ورك ۵۸

الصدود : برگشتن، ۳۷

الصدید : بانگ کردن، ۱۳۹

الصدید : زرد آب، ۹۸

الصدیق : دوست، ۱۲۱

الصدیق : سخت راستگوارك ۹۵

الصير : سرمای سخت، ۵۳

الصير : جمع الصير من باب طلب، رك ۴۳

الصراط والسرط : راه، ۵

الصرخ : کوشک بلند، ۱۲۵

الصرصر : باد سخت سرد، ۱۳۷

الصرع : افکندن، ۱۵۴

الصرف : گردانیدن، ۵۵

الصرم : باز کردن میوه و درودن کشت ۱۵۴

الصرة : بانگ قلم و باب، رك ۱۴۴

الصريخ : فریاد رس، رك ۱۳۲

الصريع : افکنده ۱۵۴

الصريم : شب و صبح و قیل بریده و دریده ۱

الصعبد : سخت دشوار ۱۵۶

الصعق : بیهوش شدن و مردن، ۷۹

الصعود : بالا ورك ۱۵۷

الصعود والتصاعد...: ببالاش

۸۴

الصعيد : روی زمین، ۶۲

الصغار : خوار شدن، ۷۴

الصغى : بچسبیدن، ورك ۷۴

الصغير : خرد، ۴۶

الصف : رسته و رسته کردن، ۱۰۸

الصفاء : سنگ سخت و لغزان و نام کوهی ۲

۲۹

الصفح : در گذاشتن جرم و اعراض از ۳

چیزی، ۲۶

الصفد : بند، ۹۹

الصفصف : زمین هامون و نرم، ۱۱۴

الصفوان : سنگ ساده و لغزان و قیل سخت

الصفون : رك ۱۳۵

الصكك : زدن و کوفتن، رك ۱۴۴

الصلاح والصلاح : نیک شدن و الماضی

و صلح، ۱۲

الصليب : بردار کردن، ۶۵

الصليب : پشت مازه، ۶۰

الصَّوْمُ وَالصَّيَامُ : روزه داشتن ، ۳۲
 الصَّوْمَعَةُ : جای عبادت ، ۱۱۸
 صِهْرًا : ای ذاصِهْرٍ ، ۱۲۲
 الصَّهْرُ : داماد و خسر ، ۱۲۲
 الصَّهْرُ : گدازانیدن چربش ، ۱۱۷
 الصَّيْبُ : باران و قیل ابر ، ۱۰۰
 الصَّيْحَةُ : بانگ و عذاب ، ۹۱
 الصَّيْدُ : شکاری و شکار کردن ، ۶۶
 الصَّيْرُ : چسبانیدن ، ۴۳
 الصَّيْرُ وَالصَّيْرُورَةُ وَالْمَصِيرُ : گشتن و رک ۲۷
 الصَّيْصِيَّةُ : حصن و حصار رک ۱۲۹
 الصَّيْفُ : تابستان ، ۱۷۲

حرف ض

الضَّأَنُ : میش جمع ضائن ، ۷۵
 الضَّبْحُ : آواز نفس اسب ، در وقت دویدن ،
 ۱۷۰
 الضَّجُّعُ وَالضَّجُّوعُ : پهاو بر زمین نهادن ، ۵۵
 الضَّحْكُ وَالضَّحِكُ : خندیدن ، ۸۶
 الضَّحَى وَالضَّحْوَةُ : چاشتگاه ، ۷۸
 الضَّحَى : بآفتاب آمدن و رک ۱۱۴
 الضَّدَّةُ : ناهمتا و خلاف چیزی ، ۱۱۲
 الضَّرَاءُ : بدحالی و تنگی ، ۳۱

الْبَلَحُ : آشتی ، رک ۶۵
 بَلَدٌ : سنگ سخت و درخشان ، ۴۴
 الْبَصَالُ : گل خشک ، ۱۰۰
 الْبَوَّةُ : نماز و دعا و رک ۶
 الْبَنَى وَالصَّلَاءُ وَالصَّلِيَّةُ : سوخته شدن بآتش و
 گرم شدن و رک ۵۹
 مَمْتُ وَالصُّمَاتُ وَالصُّمُوتُ : خاموش بودن ،
 ۸۱
 مَمْدٌ : پناه نیازمندان ، ۱۷۴
 مَمَمٌ : کرشدن ، ۶۹
 مَمْعٌ : کردن و نیکوئی با کسی و رک ۶۷
 مَمٌ : بت ، ۷۲
 مَمُوتٌ : درختی که بیخ او یکی باشد و تنه او
 دو یاسه ، و رک ۹۷
 مَوَابٌ : درست و راست ، و رک ۱۶۱
 مَوَاعٍ : پیمانه و جای آب ، ۹۵
 مَوْتٌ : آواز ، ۱۰۵
 مَوْرٌ : شاخی که امیرافیل دروی دمد و جمع
 صورت ، ۷۲
 مَوْرٌ : چسبانیدن و پاره پاره کردن ، ۴۳
 مَوْرَةٌ : پیکر ، ۱۳۷
 مَوْفٌ : پشم گوسفند ، ۱۰۳
 مَوْمًا : ای صَمْتًا ، ۱۱۱

حرف ط

الطَائِفُ وَ الطَّيِّفُ وَ الطَّيِّفُ : وسوسه و
برگردنده ، ۸۱
الطَّارِقُ : ستاره صبح ، ۱۶۵
الطَّاغُوتُ : هر چیزی که پرستند جز خدا
اصلش طَغْيُوت بوده است ورك ۴۲
الطَّاغِيَّةُ : واقعه المجاوزه للحد في الشدة
الطَّاقَةُ : توانائی ، ۴۱
طالوت : نام مردی مسلمان ... ورك
الطَّامَّةُ : قیامت ۱۶۱
الطَّائِرُ : عمل از نیک و بد ، ۷۹
طایره : ای عمله ... ورك ۱۰۴
الطَّائِفُ : گروه ، ۵۴
طَبَاقاً : ای طباقاً جمع طبق ۱۵۳
الطَّبْعُ : مهر کردن و شمیر زدن ، ورك
الطَّبَقُ : پوششی ... ورك ۱۶۴
الطَّرَاوَةُ وَ الطَّرَاءَةُ : تازه شدن ، ۱۰۲
الطَّرْحُ : افگندن ، ۹۴
الطَّرْدُ : راندن ، ۷۲
الطَّرَفُ : کرانه ، ۵۴
الطَّرَفُ : چشم و جنبیدن چشم ، ۱۲۵
الطَّرْقُ : بچوب زدن پشم و پنبه ، ۱۶۵

الضَّرَبُ : پیدا کردن و زدن و رفتن ، ۱۲
الضَّرَرُ : گزند ، ۶۴
الضَّرُّ وَ الضَّرُّ وَ المَضَرَّةُ : گزند کردن ، ۲۵
الضَّرُّ وَ الضَّيْرُ : گزند کردن ، ۵۴
الضَّرِيعُ : خار خشک زهر دار ، ۱۶۶
الضَّعْفُ : مانند و دوچندان عذاب ، ۴۰
الضَّعْفُ وَ الضَّعْفُ : سست شدن ، ۴۴
الضَّغْمُ : خواب آشفته و دسته گیاه و چوب و
مانند آن ، ۹۴
الضَّغْنُ : کینه ، ۱۴۲
الضَّفْدَعُ : چَغَز (غوك) ، ۷۹
الضَّلَالُ وَ الضَّلَالَةُ : گمراه و بی راه شدن ، ۵
الضَّمُّ : فراهم آوردن ۱۱۳
الضَّمُّ وَ الضَّمُّورُ : باریک میان شدن ورك ۱۱۷
الضَّنْكَ : تنگ ، ۱۱۴
الضَّنُّ وَ الضَّنَانَةُ : بخلی کردن ، ۱۶۳
الضَّنَّينِ : بخیل ، ۱۶۳
الضَّوْرُ وَ الضَّيْرُ : گزند کردن ، ۷۰
الضَّيَاءُ : روشنائی ، ۸۸
الضَّيْرُ : جور کردن و نقصان ۱۴۶
الضَّيْرَى : کژ و کم ورك ۱۴۶
الضَّيْفُ : مهمان و مهمانان ، ۹۱
الضَّيْقُ : تنگ ، ۷۴

الرُّوق : بشب آمدن ، ۱۶۵

الرَّوَى : تازه ، ۱۰۲

الرَّيْقَةُ : راه و طبقه آسمان ، ۱۱۳

الرَّعَام : خورش ، اطعمه ج ، ۱۹

الرَّعْم : مزه ، خوردن ، ۴۱

الرَّغْن : عیب کردن و نیزه زدن ، ۶۲

الرَّغِيَان : از حد درگذشتن ، ۹

الرَّغْوَى : طغیان ، ۱۶۷

الرَّيْق : در ایستاد ... رك ۷۶

الرَّفْل : كودك خرد ، ۱۱۶

الرَّلاق : رها شدن زن از عقد نکاح ، ۳۹

الرَّلاق : نامیده می شود سوره نساء کوتاه ۱۵۲

الرَّكَب : جستن ، ۱۱۸

الرَّح : درخت موز ۱۴۸

الرَّح : شکوفه درخت خرما ، ۷۳

الرَّحْم : غلبه کردن ، ۱۶۱

الرَّحْم : برآمدن آفتاب ورك ۱۰۶

الرَّحْمَت : مجامعت کردن ، ۱۴۸

الرَّحْمَس : ناپیدا کردن ، ۶۲

الرَّحْمَع : طمع کردن ، ۲۱

الرَّحْمُوس : ناپیدا شدن ، ۶۲

الرَّحْمِي : خنک ... رك ۹۸

الرَّحْمُود : کوه بزرگ بلند ، ۱۲۳

الرَّحْمُور : کوه ، ۲۰

الرَّطَوْر : گونه ، بار ۱۵۶

الرَّطَوْع : فرمان برداری ، ۵۲

الرَّطَوْف والرَّطَواف : برگردیدن ، ۲۷

الرَّطَوْفَان : بارانی که همه جا برسد ، ۷۹

الرَّطُول : دراز شدن و درازی ، ۱۰۵

الرَّطُول : افزونی و فراخ دستی ، ۶۰

الرَّطَوَى : بالضم و الكسر عَلَمٌ للوادی ... رك

۱۱۲

الرَّطَه : معناه يارجل يخاطب النبي (ع) ۱۱۲

الرَّطَه والرَّطَهارة : پاك شدن ، ۳۸

الرَّطِي : در نوشتن نامه ، ۱۱۶

الرَّطِيب : پاك و خوش و حلال ، ۱۸ و ۵۸

الرَّطِير : مرغ و مرغان جایز است مفرد باشد یا جمع

طایر ، ۴۳

الرَّطِيرَان و الرَّطِيرُورَه : پریدن و شتافتن ، ۷۱

الرَّطِيف : نموده شدن خیال و وسوسه ، ۸۱

الرَّطِين : گیل ، ۵۱

حرف ظ

الرَّظَعْن : از جائی بجائی شدن ، ۱۰۳

الرَّظْفَر : ناخن ، یعنی هر با چنگالی از مرغان و هر

باسنی از ستوران ، ۷۵

الرَّظْل : سایه ، ۶۲

الظِّلّ : باران نرم و خرد قطره ، ۴۴

الظُّلُم : ستم کردن ، ۱۴

الظُّلُمَة : تاریکی ، ۹

الظُّلُول : روز گذاشتن ... رك ۱۰۰

الظِّلَّة : سایه بان ، ۳۵

الظِّلِيل : سایه ناك يعنى دائم ، ۶۲

الظَّمَا وَالظَّمَاء : جَشَنه شدن . ۸۷

الظَّنّ : گمان بردن و بدرستی بدانستن ... رك ۲۶

الظَّنِين : تهمت زده ، ۱۶۳

الظُّهْر : پشت ، ۲۵

الظُّهُور : آشکارا شدن ... ورك ۷۴

الظُّهْرِيّ : پس پشت انداخته ، رك ۹۲

الظُّهَيْر : هم پشت ، ۱۰۵

الظُّهيرة : وقت نماز پیشین ، ۱۲۱

حرف ع

العائد : سُمِّيَ به لعودة مرة بعد اخرى ، ۷۰

العارض : ابر سایه دار ، ۱۴۰

العاصِف : باد سخت ، ۸۸

العاقِبَة وَالْعُقْبَى وَالْعُقْب : سرانجام ، ۵۵

الْعَالَم : رك ۴

الْعَالَمِين : ای عالمی زمانك ، رك ۵۰

الْعَام : سال ، ۴۲

الْعِبَادَة : پرستیدن ، ۴

الْعِبَارَة : خواب گزاردن ورك ۹۴

الْعَبْءُ : پاك داشتن ، ۱۲۳

الْعَبَث : بازی کردن ، ۱۱۹

الْعَبْدُ : بنده ، ۱۱

الْعَبْدُ وَالْعَبْدَة : رك ۱۳۹

الْعَبْرَة : پند ، ۴۸

عَبَسَ : رك . ۱۶۲

الْعَبْقَرِيّ : جامه های گرانمایه ، جمع عبقر

۱۴۸

العُبُور : بر آب بگذشتن ، ۶۱

الْعِتَاقَة : کهنه شدن ، ۱۱۷

الْعِتْقُ : گوهری و نیک نژاد ، ۱۱۷

الْعُتْلُ : بدرستی کشیدن ، ۱۳۹

الْعُتْلُ : درشت طبع ۱۵۴

الْعُتُوّ : فروتنی کردن ، ۱۱۴

الْعُتُوّ وَالْعِيتِيّ : از حد در گذشتن و بغایت

رسیدن ، ۷۸

الْعَتِيد : حاضر ، ۱۴۴

الْعَتِيق : دیرینه و گرامی ، ۱۱۷

الْعُثُور وَالْعُثُور : دیده ورشدن ، ۷۰

الْعُشَى : فساد کردن ورك ذیل ص ۱۹

الْعُجَاب : سخت شگفت ، رك ۱۳۵

الْعَجَب : شگفت داشتن ، ۷۸

الْعَرَبِيُّ : تازی زبان ، ۹۳
 الْعُرْجُون : چوب خوشه خرمارك ۱۳۲
 الْعَرْش : آسمانه و تخت ، ۴۲
 الْعَرْش : چفته و بنا کردن از چوب ، ۷۵
 الْعَرْض : عرضه کردن ، ۱۳
 الْعَرْض : پهن و عرض کردن ، ۵۴
 الْعَرْض : کالا ، ۶۴
 الْعَرْضَة : ساز کار [دست افزار] ، ۳۸
 الْعُرْف : بلندی و نیکوئی و پیاپی ورك ۷۷
 عَرَافَات : اسم عَلمَ موقف است و منصرف و
 رك ۳۴
 الْعَرِم : بند آب و موش دشتی ، ۱۳۰
 الْعَرُوب : زن شوی دوست ، ۱۴۹
 الْعُرُوج : بالا بردن ، ۱۰۰
 الْعُرُوه : دستگاه ، ۴۲
 الْعُرُي : برهنه شدن ، ۱۱۴
 الْعَرِيض : پهن ، همیشه و بسیار ، ۱۳۸
 الْعِزُّ وَالْعِزَّة : ارزمند شدن و نایافت شدن و
 سخت آمدن ، ۳۵
 الْعِزَّة : گروه ، اصلش عِزَّوه بوده ۱۵۵
 الْعِزَّة بِالْإِثْم : ای الحمیة بالكبر . [حمیه :
 ننگ داشتن] ، ۳۵
 الْعِزْل : جدا کردن و ... رك ۹۱
 الْعِزْمُ وَالْعِزِيْمَة : دل بکار نهادن ، ۳۸

الْبَجَز : ناتوان شدن ، ۶۸
 الْعُزْر : بن درخت ۱۴۶
 الْعَجَل : گوساله [العجاجیل ج] ۱۷
 الْعَجَل : ای حُب الْعَجَل ، ۲۴
 الْعَجَلُ وَالْعَجَلَة : شتاب کردن ۷۹
 الْجُوز : گنبد پیر ، ۹۱
 الْجُول : شتابنده ، ۱۰۴
 لَد : شمار ، ۸۸
 لَدَس : نرسک ، ۱۹
 لَدَل : مانند از غیر جنس و داد کردن ورك
 ۱۶
 لَدَل : داد کردن و برابر کردن دو چیز ، ۷۱
 لَدَن : بجائی مقیم ایستادن ، ۸۶
 لَدُو : دویدن ، ۱۷۰
 لَعْدُو : دشمن و بر واحد و جمع و مذکر و مونث
 افتد ، ۱۴
 لَعْدُوَان وَالْعَدَاء : بیداد کردن ، ۲۳
 لَعْدُول : گشتن و الباء بمعنی عَنِ النَصْر . ۱۶
 لَعْدُوَة : کرانه رود ، ۸۳
 لَعْدَة : سازگار ، ۸۶
 الْعَذَاب : شکنجه ورنج ، ۸
 الْعَذَب : خوش ، ۱۲۲
 عُدْرًا آوَنُدْرًا : رك ۱۵۹
 الْعَرَاء : زمین بی نبات ، ۱۳۴

العُزَّى : درختی بود که قبیلہ غطفان آن را پرستیدند ، ۱۴۵

العَزِيز : سخت ، ۶۸

العَزِيز : قوی و بی همتا ، ۲۸

العُسْرُ والعُسْرَةُ : دشواری شدن و دشواری ، ۳۲

العُسْرَةُ : درویشی ، ۴۵

العُسْرَةُ : تاریک شدن شب و رک ۱۶۳

العَسَل : انگبین ، ۱۴۱

عَسَى : شاید که و قیل مگر و فعل ناقص است ... رک ۳۷

العشاء : شبانگاه ، ۹۳

العُشْرَاء : شترده ماهه آبستن ، ۱۶۲

العُشْوُ والعُشْوُ : اعراض ... رک ۱۳۸

العُشْيَ : شبانگاه ، ۵۰

العُشْبَرَةُ والعُشْبُرُ : خویش نزدیک ۸۵

العَصَا : چوب دست العِصَى ج ، ۱۸

العُصْبَةُ : گروه از ده تا چهل ، ۹۳

العَصْرُ : فشردن انگور و رستن ، ۹۴

العَصْرُ : روزگار و نماز دیگر ، ۱۷۱

العَصْفُ : برگ کشت ۱۴۷

العَصْفُ والعَصُوف : سخت جستن باد ، ۱۵۹

العِصْمَةُ : رسن ... رک ۱۵۱

العِصْمَةُ : نگاه داشتن ، ۶۹

العِصُوف : سخت وزیدن باد ، ۸۸

العَصِيب : سخت و دشوار ، ۹۱

العَصَى : گزیدن ، ۵۴

العِصَّة : دروغ و پاره و رک ۱۰۱

العَصْدُ : بازو و بار ، ۱۰۸

العَضَل : منع زن از شوی کردن ، ۳۹

العطاء : معروف ، ۹۲

العِطْفُ : جانب ... و رک ۱۱۷

العِظْمُ : استخوان ، ۴۳

العِظِيمُ : بزرگ ، ۸

العِفْرِيت : دیوستانه ... رک ۱۲۵

العَفْوُ : جرم از کسی در گذاشتن و رک

العَفْوُ : البذل والها آن فی « له » و (اخیه)

الولی و هو حَسَنٌ فی قوله فمن عفی . ۲۲

العَفْوُ : بسیار شدن ، ۷۸

العَقِيب : پاشنه و فرزند فرزند . ۲۹

العَقَبَةُ : بالا ، ۱۶۷

العَقَبَةُ : الشاقة المصعد ۱۵۷

العَقْدُ والتعقيد والمعقدة : سوگند به قد

خوردن و گره بستن ، ۶۹

العَقْدُ : گره زدن و سوگند بقصد خوردن و

پیمان و زینهار ، ۶۱

العُقْدَةُ : گره بستگی ، ۴۰ و ۱۱۳

العَقْرُ : کشتن و پی زدن و ریش کردن ، ۸

العُقْرُ والعُقَارَةُ : نازاینده شدن و رک ۵۰

الْعَمَلُ : دریافتن و خردمند شدن ، ۱۶

الْعَمَلُ : عهدهای خدای و قیل سوگندها و

نذرها ، ۶۶

الْعَمَلُ : نازاینده ورك ۱۳۸

الْعَمَلُ : بازداشتن ، ۲۷

الْعَمَلُ : روی به چیزی آوردن و مقیم شدن

رك ۲۷

الْعَمَلُ : بر ، ۵

الْعَمَلُ : بزرگوار و بلند ، ۴۲

الْعَمَلُ : برخدايست بطريق وعده كرم و اين

را بضمان گویند ، ۹۰

الْعَمَلُ : ای بر سنت رسولت ، ۵۷

الْعَمَلُ : ای مسافرين و علیٰ بمعنی فی ، ۴۶

الْعَمَلُ : نشان ، ۱۰۲

الْعَمَلُ : آشکارا ، ۴۵

الْعَمَلُ : خون بسته ، ۱۱۶

الْعَمَلُ : معناهُ الزموا اصلاح انفسكم

و هو من اسماء الفعل ، ۷۰

الْعَمَلُ : کوه و نشان ، ۱۳۸

الْعَمَلُ : نیک دانای ، ۱۳

الْعَمَلُ : رك ، ۱۶۴

الْعَمَلُ : برادر پدر ورك ۶۰

الْعَمَلُ : آبدان کردن و شدن ، ۸۵

الْعَمَلُ : ستون ورك ۹۷

الْعَمَلُ : ژرف و دور شدن ، ۱۱۷

الْعَمَلُ : خواهر پدر ، ۶۰

الْعَمَلُ : بقا ورك ۱۰۱

الْعَمَلُ : زندگانی ، ۸۸

الْعَمَلُ : کار کردن و کار ، ۱۲

الْعَمَلُ : میل و جور کردن ، ۵۸

الْعَمَلُ : سرگردان شدن ، ۹

الْعَمَلُ : نابینا و کور دل شدن ، ۶۹

الْعَمَلُ : دور ، ۱۱۷

الْعَمَلُ : انگور ، ۴۴

الْعَمَلُ : رنجور و بزه مند شدن ورك ۵۳

الْعَمَلُ : نزد ، ظرف مکان و ظرف زمان را آید

و بمعنی حکم نیز آید ورك ۱۷

الْعَمَلُ : غنده تهنده ، ۱۲۷

الْعَمَلُ : ستیزه کردن ، ۹۱

الْعَمَلُ : ستیزه کش ، ۹۱

الْعَمَلُ : میانه سال ، ۲۱

الْعَمَلُ : کثری در دین و معانی ، ۵۳

الْعَمَلُ : کثری در اعیان ورك ۵۳

الْعَمَلُ : بازگشتن ، ۴۵

الْعَمَلُ : پناه گرفتن بکسی یا به چیزی

رك ۳

الْعَمَلُ : عورت مردم و شکاف ورك ۱۲۰

الْعَمَلُ : بیان و زنها رو وصیت کردن و یُعَدّی

بالی ، ۱۲ ، ۱۳۲

العِیْنُ : پشم رنگین ، ۱۵۵

العَیَّ : درماندن ورك ، ۱۴۰

العَیْبُ : با عیب کردن ، ۱۰۹

العَیْدُ : السُرور ، ۷۰

العَیْرُ : کاروان ورك ، ۹۵

عِشَّةٌ رَاضِیَّةٌ : رك ، ۱۷۰

العَیْلَةُ : درویش شدن ، ۸۵

العَیْنُ : چشم و چشمه ، [الْأَعْيُنُ وَعُیُونُ ج ،

۱۹

حرف غ

الْغَائِطُ : حدث و وی در اصل زمین پست است ،

۶۱

الْغَارُ : سوراخ در کوه ، ۸۵

الْغَاسِقُ : شب تاریک ، ۱۷۴

الْغَاشِیَّةُ : پوشش و قیامت ، ۷۷

الْغَبَرَةُ : گرد ، ۱۶۲

الْغُبُورُ : باقی ماندن و ماضی شدن ، ۷۸

الْغُثَاءُ : رود آورد ، ۱۱۹

الْغَدُّ : فردا ، اصلش غَدُوٌّ بوده ، ۹۳

الْغَدَاءُ : چاشت ، ۱۰۸ (در نسخه م : الغداء)

الْغَدَقُ : آب بسیار ، ۱۵۶

الْغُدُوُّ : بامداد کردن ، ۵۴

الْغَرَامُ : لازم ، ۱۲۳

الْغُرَابُ : زاغ ، ۶۷

الْغَرِیْبُ : نیک سیاه رك ، ۱۳۱

الْغَرَفُ : آب بدست برداشتن و خوردنی بكف

برگرفتن ، ۴۱

الْغُرْفَةُ : يك كف آب رك ، ۴۱

الْغُرْفَةُ : برواره ، بالاخانه رك ، ۱۲۳

الْغَرَقُ : غرقه شدن ، بآب فرورفتن ، ۸۹

الْغَرَقُ : کشیدن کمان ورك ، ۱۶۱

الْغُرْمُ وَالْمَغْرَمُ : تاوان دادن ، و تاوان ، ۶

الْغُرُوبُ : غائب شدن ، ۸۹

الْغُرُورُ : فریفتن ، ۴۸

الْغَزَلُ : ریمان ورشتن ، ۱۰۳

الْغَزْوُ : قصد دشمن کردن و کشتن کافر

۵۶

الْغَسَّاقُ وَالْغَسَّاقُ : خون و ریم دوزخیان ،

الْغَسَّاقُ : تاریکی شب ، ۱۰۵

الْغُسْلُ : شستن ، الإِسَالَةُ ، ۶۷

الْغِسْلِینُ : آنچه بیالاید از اندام دوزخیان

۱۵۵

الْغَسُوقُ : تاریک شدن شب ، ۱۷۴

الْغِشَاوَةُ : پوشش ، ۸

الْغِشْیَانُ : آمدن و مجامعت ، ۵۵

نصب : بستم ستن ، ۱۰۹
 غُصَّة : هر چه در گلو ماند ، ۱۵۷
 تَصَص : طعام در گلو ماندن ورك ۱۵۷
 نَض : چشم فرو خوابانیدن ، ورك ۱۲۰
 غَضَب : خشم گرفتن ، ۵
 طاء : پوشش ، ۱۰۹
 تَمْرَانَك : بیامرز ، آمرزیدن تو ، ۴۶
 تَفْلَة و الغُفُول : غافل شدن ، ۲۱
 ثَغِيل : کینه ، ۷۷
 قَل : دست باگردن بستن ، ۶۹
 قُل : بند برگردن و دست ، ۸۰
 لُغْلَف : نیام و پوشش الغُلْف ج ، ۲۳
 لُغْلَام : کودك ، ۵۰
 سَلَبَة و الغَلَب : غلبه کردن ، ۴۱
 غِلِظ : ستر شدن ، ۵۶
 غِلِظَة : درشتی ، ۸۷
 الغُلُو : از حد درگذشتن ورك ۶۵
 الغُلُول و الغِيل : خیانت کردن ، ۵۶
 الغُلَى و الغَلِيَان : جوشیدن ، ۱۳۹
 غِلِظ القلب : سخت دل ، ۵۶
 الغَم : پوشیدن و غمگین کردن و اندوه ، ۵۵
 الغَمَام : ابر که آفاق را پوشد ، ۱۸
 الغَمْرَة : سختی مرگ ، ۷۳
 الغَمَة : اندوه ، ۸۹

الغَنَم : غنیمت گرفتن ، ۸۳
 الغَنَم : گوسپندان ، ۷۵
 الغَنَمِي : توانگرو بی نیاز ، ۴۴
 الغِنَى و الغُنِيَّة : مقیم شدن و بی نیازی و توانگری
 وزیستن ، ۷۸
 الغَوْر : آب بزمین فروشدن ، ورك ۱۰۸
 الغَوْص : بدریا فروشدن ، ۱۱۶
 الغَوَل : هلاک کردن ورك ۱۳۳
 الغَى : وادئ در جهنم ورك ۱۱۱
 الغَى و الغَوَاية : بی راه شدن ، ۴۲
 الغِيَابَة : تاریکی ۹۳
 الغَيْب : ناپیدا ، ورك ۶
 الغَيْث : باران ، ۱۲۸
 الغَيْث : باران بارانیدن ، ۹۵
 غَيْرَبَاغ : نه ستم کننده بردیگری ورك ۳۱
 الغِيَض : کم کردن آب و کم شدن ، ۹۱
 الغِيِظ : خشم ، ۵۴

حرف ف

الفاحِشَة : کار بد و زشت ۵۴
 فَاذَا أَحْصَيْنَ : چون شوی کنند و قبل مسلمان
 شوند . ۶۰
 الفَارِض : پیر گاوی که دیگر نزاید ۲۱

الفَاقِرَة : کار سخت بزرگ که مهره پشت را بشکند ، ۱۵۸

الفاكِهَة : میوه ۱۱۸

فَإِمَّا : اصله انما ، رك ۱۱

فَأَمَّهُ هَاوِيَة : رك ۱۷۰

الْفُؤَاد : دل ۷۴

الْفِيْة : گروه ورك ۴۱

الْفَتَاة : زن جوان وكنيزك ، ۶۰

الْفَتْرَة : سستی ، انقطاعی که میان آمدن دو پیغمبر باشد رك ۶۷

الْفَتْح : گشادن و حکم کردن ۲۱

الْفَتْق : گشادن ۱۱۵

الْفَتْن : سوختن و در رنج افکندن ۲۵

الْفِتْنَة وَالْفِتُون : آزمودن ۲۵

الْفُتُور : سست شدن ۶۷

الْفَتَى : مرد جوان و بنده ۶۰

الْفَتِيل : آنچه میان چوبچه دانه خرما بود ورك ۶۲

الْفَجْرُ وَالْفَجِير : آب راندن ۱۰۵

الْفُجُور : بی سامان کردن و دروغ گفتن ۱۵۸

الْفَحْشَاء : معصیت زشت ، ۳۰

الْفَخَّار : سفال ۱۴۷

الْفَخْر : نازیدن ۶۱

الْفَخُور : نازنده ۶۱

فِدْيَة : بدلی. الفِدْيَة آنچه بوی خویشتن بازخرم ۳۲

الفِدْيَة : باز خریدن ۲۳

الْفُرَات : اعذب المياها رك ۱۲۲

فُرَادَى : واحداً واحدك ۱۳۱

فُرَادَى : تنها و جمع فرد ورك ۷۳

الْفِرَار : گریختن ، ۱۰۷

الْفِرَاش : پروانه ، ۱۷۰

الْفَرَاغ : پرداختن و تنهی شدن ، ۱۲۶

الْفَقْرَاهَة : سخت زیرك و نيك روشن شدن است

والنعت فاره ، ۱۲۴

الْقَرْث : سر قین شکنجه ، ۱۰۳

الْفَرَج : اندوه باز بردن و شکافتن ، ۱۶۰

الْفَرَح : شاد شدن ، ۵۴

الْفِرَاش : بستر ، فراشاً ای بساطاً و مقراً ،

الْفَرْد : تنها ، ۱۱۲

الْفِرْدَوس : سُرَّةُ الْجَنَّةِ و افضلها ، ۱۹

الْفَرَش : اشتران خُرد ، ۷۵

الْفَرَض : فريضه کردن ، ۳۳

الْفَرَط : شتافتن ورك ۱۱۳

الْفُرْط : گزاف کاری ورك ۱۰۷

الْفَرْع : شاخ ، ۹۸

الْفَرْع : بیم و ترسیدن ، ۱۱۶

الْفَرْق : جدا کردن ، ۱۷

- اَرْق : ترسیدن ، ۸۶
 اَرْق : پاره جدا شده ، ۱۲۳
 اَرْقَان : جدا کننده میان حق و باطل ، ۱۷
 اَرْه : شاد کام شدن ، رك ۱۲۴
 اَرْى : بزرگ و شگفت ، ۱۱۱
 اَرْيق : گروه ، ۲۱
 اَرْسَادُ وَالْفُسُود : تباه شدن ، ۳۵
 اَرْسَح : فَرَاخ کردن ، ۱۵۰
 اَرْسُقُ وَالْفُسُوق : از فرمان بیرون شدن ، ۱۲
 اَرْشَل : بددل شدن ، ۵۴
 اَرْشَاة : گشاده زبان شدن ۱۲۶
 اَرْشال : از شیر باز گرفتن ، ۳۹
 اَرْصَل : جدا کردن و داوری کردن ، ۴۱ و ۱۶۵
 اَرْصَلُ الْخِطَاب : رك ۱۳۵
 اَرْصُول : جدا شدن ، ۴۱
 اَرْصِيلَة : دودمان و قیل خویشان ۱۵۵
 اَرْضَحُ وَالْفَضِيحَة : رسوا کردن ، ۱۰۱
 اَرْضَل : افزونی ، نیکوئی ، ۲۰
 اَرْضَة : سیم ، ۱۴
 اَرْطَر : آفریدن و شکافتن ، ۷۱
 اَرْطَر : شکاف ، ۱۵۳
 اَرْطَرَة : آفرینش و دین ، ۱۲۸
 اَرْطَاظَة : درشت خوئی و النعت فظّ ، ۵۶
 اَرْعَل : کردن ، ۱۱
 اَرْعَلَة : کردار ، ۱۲۳
 اَرْعَد : جستن گم شده ، ۹۵
 اَرْعَر : پشت کسی را شکستن ، ۱۵۸
 اَرْعَر : درویشی ، ۴۴
 اَرْعُوع : سخت زرد شدن ورك ۲۱
 اَرْعَه : دریافتن ، ۶۳
 اَرْعِير : درویش ، ۴۴
 اَرْعَكُ وَالْفَكَاك : آزاد کردن ورك ۱۶۷
 اَرْعَكَة وَالْفُكَاهَة : رك ۱۳۲
 اَرْعَلَا اَقْتَحَم : نگذشت برنج و سختی از بالا ،
 ۱۶۷
 اَرْعَلَان : کنایه از اسم علم ، رك ۱۲۲
 اَرْعَلَق : شکافتن ، ۷۳
 اَرْعَلَق : سپیده دم ورك ۱۷۴
 اَرْعَلَك : کشتی و کشتیها ، ۳۰
 اَرْعَلَك : چرخ و گردش آسمان ، ۱۱۵
 اَرْعَلَن تَكْفُرُوه : هرگز نسپاس کرده نشوید
 اِوراء ، ۵۳
 اَرْعَاء : نیست شدن ، ۱۴۷
 اَرْعَن : شاخ ، ۱۴۷
 اَرْعَا اَصْبَرَهُمْ عَلَي النَّار : چه صبورند ایشان
 بر آتش و بالله تعجب و فعل تعجب بردو گونه
 است ، رك ۳۱

الْفَمُّ : دهان . . اصلش فَوَهٌ بوده است ، رك

۵۴

الْفَوْتُ : اندر گذشتن ، ۵۵

الْفَوْرُ وَالْفَوْرَانُ : برجوشیدن رك ۵۴

الْفَوْزُ وَالْمَفَازَةُ : رستگاری ورك ۵۶

فَوْقُ : زَبَر . ای الذُّبَابُ والعنكبوت وقيل

مادونها ای فوقها رك ۱۲

الْفُومُ : گندم وسير ، ۱۹

فِي : در ، ۶

الْفَيْءُ : بازگشتن ، ۳۸

الْفَيْضُ : بسیاری آب و رفتن آن ، ۶۹

الْفَيْلُ : پیل ورك ۱۷۲

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ : ای فی وضعه او فیما حوله ،

۵۳

حرف ق

ق : گزارده شدکار . . ورك ۱۴۳

قَابَ قَوْسَيْنِ : مقدار دو کمان ۱۴۵

الْقَارِعَةُ : قیامت وسختی ، ۹۸

الْقَارُورَةُ : شیشه ، ۱۲۵

قَاسِيَةً : ای یابسه (= سخت) ۶۷

الْقَاصِدُ : میانه یا آسان یا نزدیک ، ۸۵

الْقَاضِيَةُ : مرگ ، ۱۵۵

الْقَاعُ : زمین راست و هموار ، ۱۱۴

القَاعِدُ : زن نشسته . . . رك ۱۲۱

الْقَاعِيَةُ : بنیاد دیوار ، ۲۸

الْقَبْحُ : نفرین کردن ورك ۱۲۶

الْقَبْرُ : گور ، ۸۶

الْقَبَسُ : پاره آتش ، ۱۱۲

الْقَبْضُ : تنگی و به پنجه گرفتن ، ۴۰

قَبْلُ : پیش ، ۶

قَبَلُ : سوی و توانائی و آشکار ۳۱

الْقَبْلُ : پیش و برابر و آشکارا و قيل جمع

بمعنی کفیل ورك ۷۴

الْقَبْلَةُ : معروف ، ۲۹

الْقَبُولُ : پذیرش ، ۱۶

الْقَبِيلُ : گروه ورك ۷۷

الْقَبِيلَةُ : گروهی مردم از یک پدر ، ۱۳

قَتَرَ : گرد یا تار یکی چون دود ، ۸۸

الْقَتَرُ : تنگ گرفتن نفقه بر عیال . . . رك ۱

الْقَتْلُ : کشتن و به حقیقت دانستن ، ۷

الْقَتَرُ : بخیل ، ۱۰۶

الْقَتِيلُ : کشته ، ۳۱

الْقِثَاءُ : خیار ، ۱۹

الْقَدُّ : درانیدن و بریدن ، ۹۳

الْقِدَامُ وَالْقِدَمُ : در پیش رفتن ، ۹۲

الْقَدْحُ : آتش زدن ورك ۱۷۰

القُرُور: اندازه و بزرگی ، ۷۳ و ۴۰

القُرُور: دَبَك ، ۱۳۰

القُرُور: پاکی ، ۲۳

القُرُور: کَرْدَار نَبَك - پیش فرستاده از

سعی ... ورك ۸۸

القُرُور: پیش پای ۴۱

القُرُور: دیرینه و کهنه شدن ۹۶

القُرُور: توانا شدن ، ۴۴

القُرُور: بدرستی و رستی ، ۲۰

القُرُور: گروه نه ، همدل ، جدا کرده از گروه

دیگر ۱۵۶

القُرُور: توانا ، ورك ۱۱

القُرُور: انداختن و دشنام دادن ۱۱۳

القُرُور: آرامگاه ، ۱۱۸

القُرُور: نَبی ، ۳۲

القُرُور: بی نمازی زن و پاک ، ۳۹

القُرُور: بَیِّنَتُکُمْ: ای وَصَلْتُکُمْ و مودتکم ، ۷۳

القُرُور: نزدیک چیزی شدن ورك ۱۴

القُرُور: آنچه بکشتن او بخدای تَقَرَّب جویند ۵۶

القُرُور: خویشی ، ۲۲

القُرُور: خسته کردن ۵۵

القُرُور: خستگی ، ۵۵

القُرُور: کَهَنَتی القُرُور و القُرُورده ج ، ۲۰

القُرُور: فام و بگشتن از چیزی ورك ۴۰

القُرُور: کاغذ ، ۷۱

القُرُور: کوفتن ، ۹۸

القُرُور: نام قبیله ای در عرب ۱۷۲

القُرُور: یار ، ۶۱

القُرُور و القُرُور: روشن چشم شدن ، ۱۱۱

القُرُور: دیه ، ۱۸

القُرُور: داد ، ۴۸

القُرُور: کپان ، ۱۰۴

القُرُور: بخش کردن و الاسم ، ۵۹

القُرُور: بهره ، ۵۹

القُرُور و القُرُور: منت دل شدن ، ۲۱

القُرُور: بیداد کردن ، ۱۵۶

القُرُور: اسد و تیراندازان ، ۱۵۸

القُرُور: دانشمند ترسایان و رئیس آنان ، ۶۹

القُرُور و القُرُور: برگشتن قفسه و از پی شدن ،

۵۲

القُرُور: آمنگ و میانه گرفتن ، ۸۵

القُرُور: کوشک ، ۱۷۸ ورك ۱۶۰

القُرُور: بازداشتن و کم کردن ، ۶۴

القُرُور: اصل درخت ، ۱۶۰

القُرُور: شکستن ، ۱۰۵

القُرُور: شکستن ورك ۱۱۵

القُرُور: دور شدن ، ۸۳

القُرُور: از کاری بازایستادن ، ۶۴

القَضَاءُ : حکم کردن و کشتن و گزاردن آنچه

بر تو واجب باشد و محکم کردن ورك ۲۷

القَضْبُ : سیدست تر، ۱۶۲

القِطْعُ : نامه و نصیب ، ۱۳۵

القِطْرُ : مس گداخته ، ۹۹

القِطْرُ : کرانه آسمان ، ۱۲۹

القَطْرَانُ : نام طیلانی که در استرگرگین مالند،

۹۹

القِطْعُ : بریدن ، ۱۲

القِطْعَةُ : پاره ای از چیزی ، ۸۸

القِطْفُ : بار درخت ، ۱۵۵

القِطْمِيرُ : پوست تنک دانه خرما ، ۱۳۱

القُعُودُ : نشستن ، ۵۶

القُفْلُ : معروف ، ۱۴۲

القِفْوُ والقُفْوُ : از پی رفتن ، ۱۰۵

القِلِيلُ والقِلَالَةُ : اندک شدن ، ۵۹

القِلَادَةُ : گردن بند ، قلائد ج . ۶۶

القَلْبُ : دل ، ۷

القَلْبُ : باز گردانیدن ورك ۱۲۷

القَلَامُ : خنامه تراشیده و تیر قرعه ، ۵۰

القِلَابِي : دشمن داشتن ، ۱۲۴

القَلِيلُ : اندک ، ۱۵

القَمِيرُ : ماء ، ۷۲

القَمَطَرِيرُ : سخت ، ۱۵۹

القُجْلُ : ملخ پیاده یا کنه بزرگ ، ۷۹

القَمِيصُ : پیراهن ، ۹۳

القَنَاطِيرُ الْمُقَنَطَرَةُ : ماهای بسیار برهم نه

ورک ۴۸

القِنَاعَةُ : خرسند شدن ، ۱۱۷

القِنَطَارُ : پوست گاو پراز زریاسیم ۴۸

القَنَطَرَةُ : نیک بستن پل ورك ۴۸

القِنُوءُ : خوشه خرما ، ۷۳

القِنُوتُ : فرمان برداری و در نماز دعا خواندن

و دیرایستادن ، ۲۷

القِنُوطُ : نومید شدن ۱۰۱

القِنُوعُ : خواستن ، ۱۱۷

القَوَامُ : راست و برابر ، ۱۲۳

القَوَاعِدُ : جمع قاعد ... ورك ۱۲۱

القَوَامِينُ : نیک ایستادگی کنندگان ۶۵

القُوتُ : روزی ، ۱۳۷

القَوْلُ : گفتن الاقاول جج ۸ و ۱۵۵

القَوْمُ : گروه مردان ، ۱۷

قَوْمُ بُونَسٍ : اهل نینوی من بلاد موصل ۹

القُوَّةُ : نیرو و نیرومند شدن ، ۲۰

القَهْرُ : خوار کردن و شکستن کسی را ۱

الْقِيَامُ : ایستادن و برخاستن ، ۱۰

قِيَامًا : ای تقومون و تَسْتَعِشُونَ ، ۵۹

الْقِيَامَةُ : رُستخیز (بضم وفتح اول) ۲۳

بَعَّة: جمع القاع زمین هموار ۱۲۱

بَل: گفتار، ۶۵

بَنُولَة: نیم روز خفتن، ۷۶

بَسَم: راست ورك ۷۵

بُور: پاینده، ۴۲

حَرْجَك

كَأْس: قدح با شراب، ۱۲۳

كَافَّة: همه، ۳۵

كَافِر: کشاورز، ۱۴۹

كَافُور: معروف ورك ۱۵۹

كَان: بر سه وجه استعمال شود... رك ۴۵

كَائِن: بسا، ۵۵

كَثِيب: توده ریزك، ۱۵۷

كَتَب: بر روی افکندن، ۱۲۵

الْكِبَارَة: بزرگ کردن، ۷۱

الْكُبَار: اكبر من الكبير... رك ۱۵۶

الْكِبْت: بر روی افکندن، ۵۴

الْكِبْد: رنج و سختی معیشت رك ۱۶۷

كِبَر: بزرگی، ۱۲۰

كِبَر: بزاد بر آمدن، ۴۴

كِبْرِيَاء: بزرگواری، ۸۹

الْكِبْكِبَة: نگوسار کردن، ۱۲۴

الْكَبِير: بزرگ ورك ۴۶

الْكَبِير: گناه بزرگ ورك ۶۰

الْكَبِيرَة: ای لثقیلة و این لام را لام تأکید

گویند... ۱۶

الْكِتَاب: نامه، ۶

كِتَابٌ حَقِيقِيٌّ: لوح محفوظ، ۱۴۴

الْكَيْتَمُ وَالْكَيْتَمَان: پوشیدن راز و پنهان

کردن، ۱۴

الْكُثْرَة: بسیار شدن، ۵۹ و ۸۲

الْكُثِير: بسیار، ۱۲

الْكُتْلَح: کار کردن... ورك ۱۶۴

الْكُذْب وَالْكُذْب: دروغ گفتن، ۸

الْكُزْب: غمگین کردن و اندوه خیزه کننده

۷۲

كَرْتَمِيْن: بارها، مراد تکریر است نه تشبیه ۱۵۳

الْكُورَسِي: آن چه بر روی نشینند و قیل علمه او

ملکه او عرشه، ۴۲

الْكِرَم: کریمی و النعت کریم، ۶۱

الْكِرِيم: گرامی و بزرگواری، ۸۲

الْكِرَة وَالْكِرَاهِيَة: دشوار داشتن، ۷۲

الْكِسَاد: ناروا شدن، ۸۵

الْكِسْب: کسب کردن، ۲۲

الْكِسْف وَالْكِسْفَة: پاره آسمان، ۱۰۵

الْكِسَل: کاهل شدن ورك ۶۵

الْكِسْوَةُ : پوشش ، ٣٩

الْكَشْطُ : گشاده کردن ، ١٦٢

الْكَشْفُ : بردن اندوه و برهنه کردن ، ٧١

الْكَيْظُ : خشم فرو خوردن ، ٥٤

الْكَيْفُ : شتالنگ ، ٦٧

الْكَيْفُوبُ : نارستان شدن زن ، ١٦١

الْكَيْفَاتُ : فراهم آرنده ، ١٦٠

الْكَيْفَارَةُ : پوشنده و پاک کننده از گناه ، ٦٨

الْكَيْفَالَةُ وَالتَّكْفِيلُ : پذیرفتاری کردن و

پذیرفتاری بکسی دادن ، ٥٠

الْكَيْفَايَةُ : بسنده کردن ، ٢٩

الْكَيْفُ : باز داشتن و باز ایستادن ، ٦٣

الْكَيْفُ : پنجه ، ٩٧

الْكَيْفُتُ : فراهم آوردن ، ١٦٠

الْكُفْرُ : ناگرویان ، ٧

الْكُفْرُ وَ الْكُفُورُ وَ الْكُفْرَانُ : ناسپاسی

کردن ... وَرَك ٥٣

الْكَيْفَلُ : بهره ، ٦٣

الْكُفُؤُ : المثل و الشَّبهه ، ١٧٤

الْكَيْلُ : گران و عیال ، ١٠٣

كَيْلًا : دومرد ... رَك ١٠٧

كَلَمًا : حرفیست ردیفین پیشین را ... رَك ١١١

الْكِلَالَةُ وَ الْكِلَافُ : نگاه داشتن ، ١١٥

الْكِلَالَةُ : آن مرده که پدر و فرزند ندارد ...

رَك ٦٠ و ٥٩

الْكَلْبُ : سگ ، ٨٠

الْكَلَامُ وَ التَّكَلِيمُ : خسته کردن ... ر

١٢٥

كَلَمًا : هر بار ، كل حرف جمله ضم الى ماء الجز

الى بدلنا ... رَك ١٠

الْكَلَامَةُ : سخن ، ١٥

الْكَلْبُوحُ : روی ترش کردن ، ١١٩

كَلِمًا : چند و بسا مبنی بر سکون است و او را

معنی است ، .. رَك ٣٥

الْكَلِمُ : غلاف شکوفه ، ١٣٨

الْكَمَالُ : تمام شدن ، ٣٣

الْكَيْنُ : پوشش و شکاف در کوه ، ١٠٣

الْكَيْنَانُ : پوشش ، ج : اَكَيْنُهُ ، ٧١

الْكَنْزُ : گنج نهادن و گنج ، ٨٥

الْكُنُسُ : فرو رفتن ، ١٦٣

الْكَنْوُدُ : ناسپاس ، ١٧٠

الْكُنُوسُ : در آشیان شدن آهو ، ١٦٣

الْكُيُوبُ : کوزه بی دسته ، ١٣٩

الْكُوْثَرُ : نیکی بسیار و نام جوئی در بهشت ،

الْكُوكَبُ : ستاره ، ٧٢

الْكَيْوُنُ وَ الْكَيْبُونَةُ : بودن ، ٨

الْكِهَانَةُ : اختر گوی شدن ... رَك ٤٥

الْكِهَانَةُ : اختر گوی کردن ، ١٤٥

اللَّيْنُ : درنگ کردن ۴۲
 اللَّيْنَةُ : بسیار برهم نهاده ... رَك ۱۶۷
 اللَّيْنَةُ وَاللَّيْنَةُ : گروه ، ۱۵۶
 اللَّيْنَسُ : شوریده کردن کار بر کسی ، ۱۵
 اللَّيْبُوسُ : پوشش وزره ، ۱۱۶
 اللَّيْبُ وَاللَّيْبُ : کم کردن ۱۴۳
 اللَّيْجَاءُ : پناه گرفتن بکسی ، ۸۶
 اللَّيْجَاءُ وَاللَّيْجَاءَةُ : متبیلدن ، ۱۱۹
 اللَّيْجِي : دریا مغ پر آب ، ۱۲۱
 اللَّيْحَةُ : به چسبیدن و در خود نهادن ، ۸۰
 اللَّيْحَنُ : گریختن ، ۳۱
 اللَّيْحَنُ : مقصود از سخن ، ۱۴۱
 اللَّحْجُوقُ وَاللَّحَاقُ : در رسیدن ، ۵۶
 اللَّحْجِيَّةُ : ریش ، ۱۱۴
 لَدُنْ وَلَدَتِي وَلَدٌ : نزد از اسماء ظروف
 مکانند ... رَك ۴۸
 اللَّذَّةُ وَاللَّذَاذَةُ : مزه یافتن و مزه ، ۱۳۳
 اللَّزَامُ وَالْمُلَازِمَةُ وَاللِّزَامُ وَاللِّزُومُ : بمعنی
 ملازمه اولیاً لازماً ... رَك ۱۳۳
 اللَّزُوبُ : بر چسبیده شدن (چسبیده شدن) ،
 ۱۳۳
 اللَّسَانُ : زبان ۶۲
 اللَّطِيفُ : رفیق کننده و دور بین ، ۷۳
 اللَّظْفُ : زبانه آتش ... وِرَك ۱۵۵

كَهْفٌ : شکاف در کوه ، ۱۰۶
 كَهْلٌ : مرد می و مه ساله ، ۵۱
 كَهْمٌ : بحق ابن سور ... رَك ۱۱۰
 كَيْ : تا . رَك ۵۵
 كَيْتٌ : داغ کردن ، ۸۵
 كَيْدُودَةٌ وَ الْمَكَادَةُ : خواستن و بفعل
 نزدیک شدن ... رَك ۱۰
 كَيْدٌ وَ الْمَكِيدَةُ : بدمگالیدن ، ۵۴
 كَيْفٌ : چگونه و برای سؤال است از حال ،
 ۱۳
 كَيْلٌ وَ الْمِيزَانُ : آلت کیل و وزن ... رَك
 ۷۵

حرف ل

لَا بُرْخُ : همیشه بروم رَك ۱۰۸
 لَا حِينَ مَنَاصٍ : نیست هنگام گریز ، ۱۳۴
 اللَّاتُ : نام بنی که تقیف می پرستیدند ، ۱۴۵
 اللَّبَنُ : شیر ، ۱۰۳
 لَا جَرَمَ : حَقّاً ... رَك ۹۰
 لَا مَرْحَبَةً بِهِمْ : فراخی مباد ایشان را ، ۱۳۶
 لَا بَصْرَ كُمْ : رَك ۷۰
 اللَّبُ : خرد ، ۳۲
 اللَّهَاسُ : پوشش ، ۳۲

اللَّعْمَزُ : عيب کردن ٨٦
 اللَّعْمَزَةُ : بدگوئی دورونی ورك ١٧١
 اللَّعْمَسُ : بسودن وجماعت ٦١
 اللَّعْمَمُ : گناه خرد ١٤٦
 لَمْ يَتَسَنَّهْ : او برنگشت از گذشتن مال
 الهاء اصلیه ورك ٤٢
 لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ : همیشه ٣٧
 لَمْ : اگر نه برای امتناع ثانی برای امتناع
 باشد و چون «لا» بد و پیوند دیمعی (هلاک)
 گردد ورك ٢٥
 اللَّوَاقِحُ : فیها قولان... ورك ١٠٠
 اللَّوُوحُ : تخته ٧٩
 لَوْلَا : اگر نه وچرا نه ورك ٢٠
 اللَّوْلُؤُ : مروارید ١١٧
 اللَّوْمُ : سرزنش کردن ٦٨
 اللَّوْنُ : گونه ٢١
 اللَّهَبُ : زبانه آتش ١٦٠
 اللَّهَيْثُ وَاللَّهَاتُ : زبان از دهان بیرون کردن
 سنگ از تشنگی ٨٠
 اللَّهْوُ : بازی کردن وزن و فرزند ٧١
 اللَّيْ : سرپیچانیدن و گردانیدن زبان در دهان
 ٥٢
 لَيْسَ : فعل ناقص است از بهر زنی حاضر
 ورك ٢٦

اللَّعِبُ وَاللَّعِبُ : بازی کردن ٦٨
 اللَّعْنُ : نفرین و دور کردن ٢٣
 اللَّغُوبُ : مانده شدن ١٣١
 اللَّغْوُ : نافر جام گفتن ٣٨
 اللَّفُّ وَاللَّفْفِيفُ : آمیخته بایکدیگر ١٠٦
 اللَّفَّتُ : بگردانیدن ٨٩
 اللَّفْحُ : سوختن ١١٩
 اللَّفْظُ : گفتن ورك ١٤٤
 اللَّقَاءُ : دیدن ٨
 اللَّقَاحُ : آبستن شدن شتر ١٠٠
 اللَّقَبُ : پاز نامه ١٤٣
 اللَّقْفُ وَالْتَلَقُفُ : زود فرو خوردن ٧٨
 لُقْمَانُ : نام مرد با حکمت ١٢٨
 لِكِتَابٍ : از بهر نباشتن ١١٦
 لَكِنَّ : جز آنکه چون مخفف گردانی از حروف
 عطف باشد مراد را ٢٥
 لَكِنَّا : ... جز آنکه من... ورك ١٠٧
 لَمْ : نه... ورك ٧
 لِمَ : چرا اصل او «لما» است... ورك ٢٤
 اللَّمَّ : گرد کردن... ورك ١٦٦
 لَمَّا : گرد کردنی ١٦٦
 لَمَّا : چون [آنگاه] هم اسم باشد هم حرف ورك ٩
 لَمَّا يَأْتِكُمْ : هنوز نیامده است بشما ٣٦
 اللَّمْنَحُ : نگریستن و درخشیدن برق ١٠٣

الْمُبَارَكَةُ : برکت کردن ، ۵۲
 الْمُبَاشَرَةُ : جماع کردن ، ۳۲
 الْمُبَاعَدَةُ : تبعید ، ۱۳۱
 الْمُبَايَعَةُ : بیعت و بیع کردن ، ۸۷
 الْمَتَاعُ : کالا ، و آنچه بوی انتفاع گیرند ۱۴ و ۶۴
 الْمَتَانَةُ : استوار شدن ، ۸۰
 الْمَتْرَبَةُ : درویشی ، ۱۶۷
 الْمُتَكِّكُ : نواله رتفج ، ۹۴
 مُتَوَفِّقُكُ : گیرنده توأم از زمین ، ۵۱
 مُتَبَّحٌ : دو معنی دارد . یکی سوال باشد از زمان ...
 دیگر فعل مضارع را چزم کند رَك ۳۶
 الْمُتَمِّينُ : استوار ، ۸۰
 الْمُتَابَعَةُ : بجای بازگشتن ، ۲۷
 الْمُتَشَقَّالُ : همسنگ چیزی ، ۶۱
 الْمُتَشَلُّ : دامتان ، ۹
 الْمُتَشَلُّ : مانند ، ۱۱
 الْمُتَشَلَّةُ : عتوبت ، ۹۷
 مُتَشْنِيٌّ وَثَلَاثُ وَرُبَاعُ : رَك ، ۵۸
 الْمُتَشَوُّبَةُ : پاداش نیکی ، ۲۵
 الْمُتَشَوُّيُّ : مقام گاه ، ۵۵
 الْمُتَجَاهِدَةُ وَالْجِهَادُ : پیکار کردن ، ۳۴
 الْمُتَجَاوِزَةُ : گذشتن ، ۴۱
 الْمُتَجَاهِدَةُ وَالْجِهَادُ : با کسی کارزار کردن ۳۷

لَيْلُ : شب ، ۱۷
 لَيْلَةُ : امشب اصلش لَيْلَى بوده بروزن
 مَتَلَسَّلُ وَرَك ۱۷
 لَيْلَةُ : یک شب ۱۷
 لَيْلَةُ الْقَدَرِ : شب تقدیر امور و قضای آن ،

۱۶۹

اللَّيْنُ : نرم ، ۱۱۳
 اللَّيْنُ وَاللَّيَانُ : نرم شدن ، ۵۶
 اللَّيْنَةُ : نوعی درخت خرما ، ۱۵۰

حرف میم

مَا : رَك ، ۶۰
 الْمَاءُ : آب ، ۱۱
 مَا أَكْثَرَهُ : چه نُسْهَامِست وی ، ۱۶۲
 الْمَارِجُ : زبانه آتش بی دود ، ۱۴۷
 الْمَارِدُ : دیومتنه رَك ۱۳۳
 الْمَاعُونُ : قماش خانه ، ۱۷۲
 الْمَالُ : خواسته ، ۲۹
 الْمَالِكُ وَالْمَالِكُ : پادشاه ، ۴
 مَا هِيَ : رَك ، ۱۶۰
 الْمَائِدَةُ : خوان آراسته ، ۷۰
 الْمَأْرَبَةُ : حاجت ، ۱۱۲
 الْمَأْوَى : بازگشتن گاه ، ۵۵
 الْمِيَاهُ : سد ، و رَك ، ۴۲

المُجَاهِرَةُ والجِهَار: آشکار کردن ۱۵۶

المُتَجِد: بزرگوار شدن ۹۱

المُتَجَوِّس: مُسْجَجوسی مفرد آن ، ۱۱۷

المُتَحَابِبَةُ والمُحِبَّاج: با کسی حجت گفتن، ۲۱

المُتَحَارِبَةُ: با کسی جنگ کردن ۶۸

المُتَحَاسِبَةُ والحِساب: شمار کردن ۳۴

المُتَحَاسِبَةُ والحِسابان: با کسی شمار کردن ،

۴۶

المُتَحَافِظَةُ: بر چیزی نگاهبان بودن ، ۴۰

المُتَحَاوِرَةُ والمُحَاوِر: جواب دادن ۱۰۷

المُتَحَرِّبُ: جای اتمام در مسجد ۵۰

مُتَحَرِّراً: خالص گردانیده از هر خامت بیت

المقدس «رك» ۴۹

المُتَحَصِّنَات: زنان آزاد ۶۰

المُتَحَقِّق: نیست کردن و بکاستن ۴۵

المُتَحَكِّمَةُ: گفتار و کردار درست «رك» ۲۸

مُتَحَلِّلَةٌ: آنجا که حلال شود ۳۳

المُتَحَفِّفُ: پاك کردن ۹۸

المُتَحَيِّضُ: جای گریز ۶۵

المُتَحَيِّضُ: بی نماز شدن زن ۳۸

المُتَخَادَعَةُ والخِدَاع: یکدیگر را فریفتن ، ۸

المُتَخَاصِمَةُ والخِصَام: با یکدیگر دشمنی کردن

۳۵

المُتَخَاضُ: درد زه خاستن ۱۱۰

المُتَخَافَةُ: نرم خواندن ۱۰۶

المُتَخَالَةُ والمُخِلَال: دوستی با هم داشتن ۹۸

المُتَخَالِطَةُ: با کسی آمیختن ۳۸

المُتَخَالِفَةُ والخِلَاف: با کسی خلاف کره

۶۸

المُتَخَرِّجُ: شکافتن ۱۰۲

مُتَخَلِّقَةٌ: صورت پدید آورده و هموار و مسطح

کرده از عیب ، ۱۱۶

المُتَخَمِّصَةُ: گرمسنگی ، ۶۶

المُتَكَبِّرُ: کشیدن و افزون کردن و افزون شدن.

المُتَدَاد: میاهمی دوات ، رك ۱۰۹

المُتَدَافِعَةُ والدَّفَاع: از کسی دفع کردن و راندن

۴۱

المُتَدَاوِلَةُ: دست بدست دادن رك ۵۵

المُتَدَخِّلُ: جای در آوردن و رك ، ۶۰

المُتَدَد: افزونی ، ۱۱۰

المُتَدَرِّار: ابری که نیک بار د ، ۷۱

مُتَدَيِّنٌ: قبیله من و ولد ابراهیم (ع) ۷۸

مُتَدَبِّذٌ بَيْنَ: متروک دان بین کفر و ایمان ،

الْمُتَرَّعُ: مرد ، •

المُتَرَاةُ: زن و رك ۱۶

المُتَرَاعَةُ والرَّيَاءُ: کاری برای دیدار کمی کردن

۴۴

المُتَرَابِطَةُ والرِّبَاط: به ثغر مقیم شدن ، ۵۷

المِرْيَبة: شك ۹۰	المِرَاعَات: گوش داشتن ۲۵
المِرْزَاج: آمیزش (ورك) ۱۵۹	مِرْاغَمًا: جامه هجرت کردن ۶۴
مِرْزَاجَة: ره کرده و رانده ۹۶	المِرْاغَمَة: از کسی بریدن و کسی را بخشم آوردن ۶۴
المِرْزَن: ابرمپید ۱۴۹	المِرْاوَدَة: کاری از کسی درخواستن و بعدی بمن ۹۳
المِشَس: بسودن ۲۲	المِرْج: هجرا گذاشتن منور ... رك ۱۲۲
المِشَس: دیوانگی ۴۵	مِرْج البَحْرَيْن: ای ارسلتها فی بحارها و نخلها ۱۲۲
المِشَارَكةُ والسَّرَاع: شتافتن ۵۳	المِرْجَان: مروارید خُرد ۱۴۷
المِشَارَكةُ والسَّفَاح: زنا کردن ۶۰	المِرْج: نشاطی شدن ۱۰۵
المِشَارَكةُ: با کسی قرعه زدن ۱۳۴	المِرْصَاد: راه گذار رك ۱۶۰
المِشْجِد: مزگنه ۲۶	المِرْض: بیمار شده و بیمارى ورك ۸
المِشْجَع: مالیدن ورك ۶۲	المِرْفَق والمِرْفَق: آرنج و منفعت و عهد بستن ۶۷
المِشْجَع: از صورت مردمی گردیدن ۱۳۳	المِرْوَدَة: بستنبه شدن ۶۴
المِشْجَع: لیف تخت تافته ۱۷۴	المِرْوَر: گذاشتن ورك ۴۲
المِشْجَمَة: گرمی ۱۶۷	المِرْوَة: نام کوهی بمکه ۲۹
المِشْجَمَة: مشک ۱۶۴	المِرْة: یکبار ورك ۳۹
المِشْجَمَة: بیپنازی ۱۹	المِرَة: لبرو ۱۴۵
المِشْجَمَة: درویش ۲۲	المِرْی: جحود کردن از چیزی و بیک بدوشیدن ۱۴۵
مِشْجَمَة: سلامت داده از عیب یا کار ۲۱	مِرْیج: شوریده ۱۴۴
المِشْجَمَة: سوی دست چپ ۱۴۸	المِرْیض: بیمار ۶۱
المِشْجَمَة: بازی کردن ۱۰۵	
المِشْجَمَة والشَّقَاق: با هم خلاف کردن ۲۸	
المِشْجَمَة والشَّوَار: با یکدیگر رای زدن و	
مِشْجَمَة ۵۶	
المِشْجَع: رك ۱۵۹	

المُعَاجِزَةُ : پیشی گرفتن ، ۱۱۸

المُعَادَاةُ : با کسی دشمنانگی کردن ، ۱۵۱

مَعَاذَ اللَّهِ : پناه می گیرم بخدا ورك ، ۹۳

مَعَاذِ يَرَّةَ : عذرهای وی ورك ، ۱۵۸

المُعَاشِرَةُ : با کسی زندگی کردن ، ۶۰

المُعَاقِبَةُ وَالْعِقَابُ : عقوبت کردن و غنیمت

یافتن ، ۳۳

مُعَاقِدَةُ : با کسی عهد کردن ، ۶۱

المُعَاهِدَةُ : با کسی عهد کردن ، ۲۵

المُعْتَبَرُ : آنکه نیازمند نماید و نخواهد ، ۱۸

المَعْرِفَةُ وَالْعِرْفَانُ : شناختن ، ۲۳

المَعْرُوفُ : حمد المنكر ، ۵۳

المَعْرُوفُ : نیکوئی ، ۳۹

المَعْرُوءَةُ : رنج و سختی و گناه ، ۱۴۲

المَعِزُّ : بزرگوار ماعِز ، ۷۵

المَعِشَرُ : گروه ، ۷۴

المَعْنِيَّةُ وَالْعِصْيَانُ : بی فرمانی کردن ، ۹۹

المَعِيشَةُ : زندگانی ، ۷۶

المَعِينُ : آب روان «رك» ، ۱۱۹

المُعَادَرَةُ : ماندن ، ۱۰۸

المُعَاضِيَةُ : با کسی خشم گرفتن ، ۱۱۶

المَغْرِبُ : جای فرو شدن آفتاب ، ۲۶

المَغْرَمُ : تاوان ، ۸۶

المَغْمِرَةُ وَالْمَغْمِرَانُ : آمرزیدن ، ۱۸

المَشْرَبُ : آبخور ، ۱۹

المَشْرِيقُ : جای برآمدن آفتاب ، ۲۶

المَشْعَرُ الْحَرَامُ : یعنی مزدلفه «رك» ، ۳۴

المَشْكَاةُ : روزن بی گذاره ، ۱۲۰

المَشْشِيُّ : رفتن ، ۱۰

مُشَيِّدَةٌ : استوار و بلند برآورده ، ۶۳

المَشْيِيَّةُ : خواستن ، ۱۰

المُصَابِرَةُ : با صبر نبرد کردن ، ۵۷

المُصَاحِبَةُ : صحبت داشتن ، ۱۰۹

المِصْبَاحُ : چراغ و ستاره ، ۱۲۰

المِصْرُ : شهر ، ۱۹

المِصْرُوفُ : جای گریز ، ۱۰۸

المِصْنَمَةُ : آبگیر ، ۱۲۴

المِصْبِيَّةُ : کاری سخت که بکسی رسد ورك ، ۲۱

المِضَارَّةُ وَالضَّرَارُ : یکدیگر را گزند رسانیدن ،

۳۹

المِضَاعَةُ : یکی را دو کردن ، ۴۰

مِضَاعَةُ مِضَاعَةٍ : دوچندان کرده ، ۵۴

المِضْجَعُ : خوابگاه ، ۵۵

المِضْفَةُ : پاره گوشت ، ۱۱۶

المِطَرُ : باران ، ۶۴

مُطَاهَرَةٌ : مُحَرِّجُكَ مِنْ بَيْنِهِمْ ، ۵۱

مَعَ : با ، شاید که مجرور به «من» بود و مضاف

و معنی آن (نزد) بود ، ۹

22

وی ۵۳

12.

امکیر: بدمگالیدن ۵۱

114

121

الملة : كيف . ٢٧

4V

المَلَكِيَّ: يَكُ چند ۱۱۱

- المُمَارَاتُ والمِيرَاءُ : با کسی ستمیدن ، ١٠٧
 المماسَّةُ والمِيسَاسُ : یکدیگر را بسودن و مباحثت کردن ، ٤٠
 مَمَّنْ : او را چهار معنی است رك ، ٨
 المَمَّنْ : منت نهادن و نعمت دادن و بریدن ، ٤٤
 المَمَّنْ : ترنگین ، ١٨
 مَمْنَاةٌ : سنگی بود که هُذَيْلٌ و خُزَاعَةُ آنرا پرستیدندى و رك ١٤٥
 مِنْ أَجْلِ : از بهر ، ٦٨
 المُنَادَاةُ وَالنَّدَاءُ : خواندن ، ٣١
 المُنَافَقَةُ وَالنِّفَاقُ : دوروی ، ٥٦
 المُنِسَاءَةُ : عصا ، ١٣٠
 المُنْتَع : بازداشتن ، ٢٦
 المُنْشَعَةُ : سرود ، ٣٨
 المُنْكَيْبُ : کرانه زمین ، ١٥٣
 المُنُونُ : مرگ و روزگار و رك ریب المنون ١٤٥
 المِنْشَاجُ : راه و روش ، ٦٨
 المَوْتِيلُ : پناهمگاه ، ١٠٨
 المُوَادَّةُ وَالْوَادُ : بایکدیگر دوستی داشتن ، ١٥٠
 المُوَافَقَةُ وَالْوِفَاقُ : رك ١٦٠
 المُوَافَقَةُ : عهد بستن با کسی ، ٦٧
 المُواخَذَةُ : کسی را بگناه گرفتن ٣٨
 المُوَارَاةُ : پوشیدن ٦٧
 المُوَازَرَةُ : باری کردن رك ١٤٢
 المُوَاعِدَةُ : با کسی وعده نهادن ١٧
 المُوَالَمَةُ وَالْوِقَاعُ : مجامعه رك ١٠٨
 المَوْبِقُ : جای هلاک شدن رك ١٠٨
 المَوْتُ : مرگ و مردن ، مِنْ حَدِّ نَصَرُو عَلِيم ١٠
 المَوَجُ : آشوب آب و آشوب کردن آب ٨
 المَوْرُ : بگردیدن ، ١٤٥
 المَوْضِعُ : جایگاه ، ٦٢
 المَوْعِظَةُ : پند ٢٠
 المَوْتَلَى : بار خدای و دوست و یار و آزاد کرده و رك ٤٦
 المِهادُ : آرامگاه ٣٥
 المِهَاجِرَةُ : از کسی بریدن و از زمینی به زمینی شدن ، ٢٧
 المِهندُ : گاهواره ٥١
 المِهلُ : مس گذاخته ١٠٧
 المِهيَّيْمَنُ : گواه راست ٦٨
 المِهيْنُ : خوار ١٢٩
 المِيتُ وَالْمِيتُ : مرده ، الاموات و الموفون ج ١٣
 المِيتَةُ : مردار ٣١
 المِيشَاقُ : عهد مؤکد بسو کنند ١٢
 المِيتُ : بگردیدن زمین و مرامیدن ١٠٢
 الميراثُ وَالتُّرَاثُ : میراث ٥٦

التَّبَزُّجُ: جدا کردن ۵۶
 التَّبْسِيرُ: قمار و قماربازیدن ۳۷
 التَّبَسُّرَةُ: توانگری ۴۵
 التَّبَاعِدُ: نوید ۴۸
 التَّبَهَاتُ: هنگام ۳۳
 التَّبَكَاثِيلُ: نام فرشته ایست و دروی دو قرائت
 دیگرست رُك ۲۴
 التَّبِيلُ: چسبیدن، ۶۰
 حرف ن
 التَّبَايُ: دور شدن، ۷۱
 التَّبَادِي: انجمن، ۱۶۹
 التَّبَارُ: آتش، ۹
 التَّبَاسُ: مردمان، ۸
 التَّبَاثُةُ اللَّیْلُ: برخیزنده شب ... رُك ۱۵۷
 التَّبَاصِرُ: یاری گر، ۵۱
 التَّبَاصِیةُ: موی پیشانی، ۹۱
 التَّبَاصِیةُ کَاذِبَةٌ: خاطیة: رُك ۱۶۹
 التَّبَاقِلَةُ: طاعت که نه فریضه بود نه سنت و
 فرزند فرزندی، ۱۰۵
 التَّبَاقِیةُ: شتر ماده، و رُك ۷۸
 التَّبَاسُءُ: خبر، ۵۰
 التَّبَهَاتُ: رستن و هرچه بروید، ۵۰
 التَّبَبُّدُ: افکندن، ۲۵
 التَّبَسُّغُ: تَبَغُّی ... و رُك ۱۰۸
 التَّبَهُوةُ: پیغامبری، ۵۲
 التَّبَهُی: پیغامبر و بمعنی مرد آگاه بلند قدر، ۱۹
 التَّبَتُّقُ: بر کندن، ۸۰
 التَّبَثُّرُ: نام بت، رُك ۱۵۶
 التَّبَجَّاسَةُ وَ التَّبَجَّسُ: پلید شدن و رُك ۸۵
 التَّبَجُّدُ: راه بر بالا و رُك ۱۶۷
 التَّبَجُّمُ: ستاره و پروین و نبات بی ساق، ۱۴۵
 التَّبَجُّوْی: راز و راز گویندگان، ۶۴
 التَّبَجَّاهُ: رستن، ۹۴
 التَّبَجُّی: ممر از و رُك ۹۶
 التَّبَحَّاسُ: دود و روی گذاخته، ۱۴۷
 التَّبَحُّبُ: چیزی بر خود واجب کردن، ۱۲۹
 التَّبَحُّثُ: تراشیدن، ۷۸
 التَّبَحُّرُ: شتر گشتن و گذاشتن دست راست بر چپ-
 در نماز ۱۷۲
 التَّبَحُّرُ: پوشیده شدن استخوان، ۱۶۱
 التَّبَحُّسُ: بد اختر شدن، ۱۳۷
 التَّبَحُّلُ: عطا دادن، ۵۸
 التَّبَحُّلُ: کبتان غسل و رُك ۱۰۳
 التَّبَحْلَةُ: العطیه، ۵۸
 التَّبَحْلَةُ: کاپین دادن بخوش منشی، ۵۸
 التَّبَحْلَةُ: دهشی و بخششی و رُك ۵۸
 التَّبَحْنُ: ما، ۸

التَّبَزُّجُ: جدا کردن ۵۶
 التَّبَسِيرُ: قمار و قماربازیدن ۳۷
 التَّبَسُّرَةُ: توانگری ۴۵
 التَّبَاعِدُ: نوید ۴۸
 التَّبَهَاتُ: هنگام ۳۳
 التَّبَكَاثِيلُ: نام فرشته ایست و دروی دو قرائت
 دیگرست رُك ۲۴
 التَّبِيلُ: چسبیدن، ۶۰
 حرف ن
 التَّبَايُ: دور شدن، ۷۱
 التَّبَادِي: انجمن، ۱۶۹
 التَّبَارُ: آتش، ۹
 التَّبَاسُ: مردمان، ۸
 التَّبَاثُةُ اللَّیْلُ: برخیزنده شب ... رُك ۱۵۷
 التَّبَاصِرُ: یاری گر، ۵۱
 التَّبَاصِیةُ: موی پیشانی، ۹۱
 التَّبَاصِیةُ کَاذِبَةٌ: خاطیة: رُك ۱۶۹
 التَّبَاقِلَةُ: طاعت که نه فریضه بود نه سنت و
 فرزند فرزندی، ۱۰۵
 التَّبَاقِیةُ: شتر ماده، و رُك ۷۸
 التَّبَاسُءُ: خبر، ۵۰
 التَّبَهَاتُ: رستن و هرچه بروید، ۵۰
 التَّبَبُّدُ: افکندن، ۲۵

النَّخِيلُ وَالنَّخْلُ : خرماینان ، ۴۴

النَّدَى : همتا ، ۱۱

النَّدَامُ وَالنَّدَامَةُ : پشیمان شدن ، ۶۸

النَّدَى : انجمن ، ۱۱۱

النَّذْرُ : آنچه برخورد واجب کنند ، ۱۵۹

النَّذْرُ : برخویشتن واجب کردن ، ۴۹

النَّذِيرُ : بیم کننده و بیم ، ۲۷

النَّزْعُ : کشیدن ، ۴۹

النَّزْعُ : اندرهم افکندن قومی را ، ۸۹

النَّزْفُ : رفتن خون ورك ، ۱۳۴

النُّزُلُ : روزی ، ۵۷

النُّزُلُ : روزی مهمان ورك ، ۱۰۹

النَّسَبُ : خویشی ، ۱۱۹

نَسَبًا : ای ذانَسَبٍ ، ۱۲۲

النَّسِخُ : منسوخ کردن و نسخت گرفتن ورك ، ۲۵

النَّصَفُ : برکندن بنارک ، ۱۱۴

النُّسْكُ : قربان کردن از بهر خدای النُّسْكُ ج .

النَّسِيكَةُ : قربانی ، ۳۳

النُّسْكُ : قربان کردن و عبادت کردن المُنْسَكُ

قربانگاه ، ۲۸

النَّسْلُ : فرزندان و زاد ، ۳۵

النَّسْلَانُ : پویشدن ، ۱۱۶

النَّسْءُ : راندن بعضا ، ۱۳۰

النَّسْنُ وَالنَّسْنُ : رکوی ، حیض ، ۱۱۱

النَّسْنُ [وَالنَّسَاءُ] : تأخیر کردن ورك ، ۸۵

النَّسْءُ وَالنَّسَاءُ وَالنَّسْنُ : تأخیر کردن ، ۲۵

النَّسْنَانُ : فراموش کردن ، ۱۶

النَّشْءُ وَالنَّشْءُ : بر بالیدن و پدید آمدن میغ ، ۱۲۷

النَّشَاءُ وَالنَّشَاءُ : آفرینش ، ۱۲۷

النَّشْرُ : پراکندن ، ۱۲۲

النَّشْرُ : باد نرم و خورش با تخفیف و تشقیل ورك ، ۷۷

النَّشْرُ : پراکندن و زناده کردن و آشکار کردن

خبر ورك ، ۷۸

النَّشْطُ : گشادن گره برفق ، ۱۶۱

النَّشْوُزُ : ناسازواری زن یا شوهر بایکدیگر

و ورك ۶۱ (این کلمه در برخی از نسخه های

ما بفتح نون آمده)

النَّصَبُ وَالنَّصَبُ : هر چه بیای کنند برای عبادت

چون سنگی و جز آن ، ۶۶

النَّصَبُ : رتبه شدن ، ۸۷

النَّصْحُ وَالنَّصِيحَةُ : نیک خواستن ، ۷۶

النَّصْرَةُ : یاری دادن ، ۱۶

النَّصْرَانِي : ترسا . النصاری جمع وقیل جمع نصران

کنندمان و ندای ، ۲۰

النَّصْفُ : نیمه ، ۴۰

النَّصِيبُ : بهره ، ۳۴

- النَّصِيرُ : باری گر ، ۲۶
 النَّضِجُ : پخته و بریان شدن ، ۶۲
 النَّضِجُ : آب از چشمه بر جوشیدن ، ۱۴۸
 النَّضْدُ : بر هم نهادن ، ۹۲
 النَّضْرُ : تازه روی شدن ، ۱۵۸
 النَّضْرَةُ : تازه روی کردن ، ۱۵۸
 النَّضِيجُ : میوه و گوشت و دمل پخته و هر چه که
 پختگی آن از آتش نباشد نقل از لغت نامه ورك .
 ۶۲
 النَّطْحُ : شاخ زدن ، ۶۶
 النَّطْفَةُ : آب پشت ، ۱۰۲
 النَّطْقُ وَالْمَنْطِقُ : سخن گفتن ، ۱۱۵
 النَّطْطِيحَةُ : گوسفند بزخم شاخ مرده . ۶۶
 النَّظَرُ : نگریستن و چشم داشتن والاول يعبدى
 بالى ، ۱۷
 النَّظِيرَةُ : مهلت ورك ، ۴۵
 النَّعَامُ : خواب و در غنودن ، ۵۵
 النَّعْجَةُ : ماده میش ، ۱۳۵
 النَّعْلُ : معروف پای افزار ، ۱۱۲
 نِعْمَ : نیک . . . و نگاه ما بر آن در آورند نِعْمًا
 گویند ورك ۴۴
 النَّعَمُ : چهار پایان ، ۴۸
 النَّعْمَاءُ : آسان و حال نیکو . ۹۰
 النَّعْمَةُ : نیکوئی ۱۵
 النَّعِيقُ : بانگ بر گوسفند زدن ، ۳۰
 النَّعِيمُ : نعمت و ناز ، ۶۹
 النَّفَادُ وَالنَّفُودُ : سپری شدن ، ۱۰۳
 النَّفَارُ وَالنَّفُورُ : رمیدن ، ۶۳
 النَّفْثُ : در دمیدن ، ۱۷۴
 النَّفْثُجُ : بوی دمیدن ، ۱۱۵
 النَّفْثَةُ : چیز اندك ، ۱۱۵
 النَّفْثُجُ : اندر دمیدن ، ۵۱
 النَّفْثَسُ : تن و جان و خون و هستی هر چیزی
 ورك . ۸
 النَّفْثُ : چرا کردن گوسفند بشب بی شبان و
 پشم باز کردن ، ۱۱۶
 النَّفْعُ : سود کردن ، ۲۵
 النَّفْثُ : جمع که راه گذر دارد ، ۷۱
 النَّفْثَةُ : هزینه ، ۴۴
 النَّفْلُ : غنیمت ، ۸۲
 النَّفُودُ وَالنَّفَادُ : روان شدن فرمان . « ورك »
 ۱۴۷
 النَّفْيُ : راندن و نیست کردن ، ۶۸
 النَّفِيرُ : گروهی که برای کاری برخیزند ، ۱۰۴
 النَّفِيرُ وَالنَّفُورُ : بیرون شدن ، ۶۳
 النَّفْثَابَةُ : نقیب شدن بالفتح المصدر و بالكسر
 الاسم ورك ، ۶۷
 النَّفْثُ : سوراخ کوه ، ۱۰۹

فُتِيرَ فِي النَّافِوَرِای نَفِخَ فِي الصُّورِ ۱۵۷

النَّقْصُ : کم کردن ، ۲۹

النَّقْصَانُ : کم شدن ، ۲۹

النَّقْضُ : عهد شکستن ، ۱۲

النَّقْعُ : گَرْد ، ۱۷۰

النَّقِيمُ وَالنَّقِيمَةُ : عیب کردن و کاری زشت

آمدن ، ۶۸

النَّقِيبُ : سالار ، مهتر بر چند کس ، ۶۷

النَّقِيرُ : مِغَالِک پشت دانه خرما ، ۶۲

النَّكَالُ : عقوبت که بدان بند گیرند ، ۲۰

النَّكْثُ : ریسمان تاب داده ، ۱۰۳

النَّكْثُ : عهد شکستن و تاب باز دادن ریسمان ،

۷۹

النَّكْحُ وَالنَّكَاحُ : زن کردن مرد و شوهر کردن

زن و بجماعت کردن ، ۳۸

النَّكَدُ : اندک خیر شدن و کم شدن آب جاه و

تنگ عیشی ، ۷۸

النَّكِدُ : اندک (خیر) ، ۷۸

النُّكْرُ : منکر ، ۱۰۹

النُّكْرُ وَالنُّكْرَةُ : ناشناختن ، ۹۱

النُّكْسُ : نگو سار کردن ، ۱۱۶

النُّكُوصُ : برگشتن ، ۸۳

النُّكْلُ : انکال ج بند ، ۲۰ و ۱۵۷

النُّكُوبُ : از راه برگشتن ، ۱۱۹

النُّكْبَرُ : اسم من الایکار ، ۱۵۳

النُّمْرُقَةُ : هالش برنشستنی و قیل نیم بالش و رک

۱۶۶

النَّمْلُ : مور . . . و رک ۱۲۴

النَّمْلَةُ : یکی (ماء برای وحدت) ، ۱۲۴

النَّمِيمُ وَالنَّمِيمَةُ : سخن چینی کردن ، ۱۵۴

النَّوْءُ : گران کردن و رک ، ۱۲۶

النَّوَاةُ : دانه خرما النوى ج ، ۷۳

النُّورُ : روشنائی ، ۹

نور السموات والارض : رک ۱۲۰

النَّوْصُ وَالْمَنَاصُ : گریختن و رک ۱۳۴

نُؤْلُهُ مَا تَوَلَّى : باز گذاریم او را با آنکه دوستو

داشت یا اختیار کرد ، ۶۴

النَّوْمُ : خفتن و خواب ، ۴۷

النُّونُ : مامی ، ۱۱۶

النَّهَارُ : روز ، ۳۰

النَّهْرُ : جوی ، ۱۲

النَّهْرُ : بانگ بر زدن ، ۱۰۴

النَّهْيُ : باز داشتن ، ۵۳

النَّهْيَةُ : خرد ، ۱۱۳

النَّبِيلُ : یافتن و رسیدن ، ۲۷

حرف واو

وَحِيدُ الْمَثَانِي : المثناء رك ، ۱۰۱

وَاد : زنده بگور کردن ، ۱۶۲

وَادِي : مسیل آب ، فراخ بین دو کوه ، ۸۷

وَأَسِيع : فراخ عطاوی نیاز ، ۲۷

وَأَصِيب : دایم و دردناک ، ۱۰۳

وَأَقِيعَة : قیامت ، ۱۴۸

وَلِي : یاری گرو ایستادگی کننده ، ۵۱، ۹۷

وَالُؤُول : پناه گرفتن رك ، ۱۰۸

وَيَال : سرانجام بد ، ۶۹

وَبَر : پشم شتر ، ۱۰۳

وَبِيل : سخت و ناگوار ، ۱۵۷

وَبَد : میخ ، ۱۳۵

وَبَر : نقصان کردن ورك ، ۱۴۲

وَبَر : طاق (بفتح و کسروا و ۱۶۶

وَبَيْن : رگ دل ، ۱۰۵

وَبِثَاق : بند (بفتح و کسروا و ۱۴۱

وَبِثَاقَة : استوار شدن ، ۴۲

وَبِثَقِي : استوار ، ۴۲

وَبِثَن : بُت ، ۱۱۷

وَبِجَاهَة : روی شناس شدن ، ۵۱

وَبَجَل : ترسیدن ، ۸۲

وَبُجُوب : واجب شدن ، ۱۱۷

الْوَجُودُ وَالْوَجْدَان : یافتن ، ۲۴

الْوَجْه : روی و اول چیزی و قبله ، ۲۶

وَجْه النَّهَار : اول روز ، ۵۲

الْوَجْهَة : آن سوی که روی بدو آرند ، ۲۹

الْوَجِيف : طپیدن دل رك ، ۱۶۱

الْوَجِيه : روی شناس ، ۵۱

الْوَجْش : چهارپای دشتی رمنده ، ۱۶۲

الْوَدْق : باران بیابی ، ۱۲۱

وَدَّ رَسُوَاع وَيَغُوث وَيَعُوق وَنَسْر : نامهای

بتان ... رك ۱۵۶

الْوُدُّ وَالْمَوَدَّة : دوست داشتن ، ۲۴

وَرَاء : پس و پیش ، ۲۴

الْوَرَاثَة وَالرَّثَة : میراث یافتن ، ۳۹

الْوَرْد : آبِ نَور ، ۹۲

الْوَرْد : ... رك ۱۱۲

الْوَرْدَة : گانگرن ۱۴۷

الْوَرَق : سیم = درم پول ، ۱۰۷

الْوَرَقَة : برگ درخت ، ۷۲

الْوَرْد : آمدن ، ۹۲

الْوَزَر : گرانی بار و گناه و سلاج ، ۱۱۴ و ۱۱۵

الْوَزَر : گناه کسی برداشتن ، ۷۱

الْوَزَر : پناهگاه ۱۵۸

الْوَزَع : الکف و المنع ۱۲۴

الْوَزِير : دستور ، ۱۱۳

الوَعْظُ والعِظَةُ : پند دادن ، ۲۰
 الوَعْيُ : یاد گرفتن و نگاه داشتن ۱۵۴
 وِفَاقًا : ای مُوافِقًا ۱۴۸
 وَفْدًا : سواران گرامی ، رك ۱۱۲
 الْوَفْدُ والْوُفُودُ والْوِفَادَةُ : رك ۱۱۲
 الْوَفْرُ : تمام کردن : ۱۰۵
 الْوَقَارُ : العِظَمه ... رك ۱۵۶
 الْوَقَارُ والقِرَّةُ : آهستگی ... رك ۱۲۹
 الْوَقَايَةُ : نگاه داشتن ، ۳۴
 الْوَقْمَتُ : هنگام پدید کردن ، ۶۴
 الْوَقْدُ : بچوب کشتن ، ۶۶
 الْوِقْرُ : بارگران ، ۱۴۴
 الْوَقْرُ : گرانی گوش ، ۷۱
 وَقِعٌ : ثابت شد که هر آینه برسد ، ۶۴
 الْوَقِيفُ : بازداشتن ، ۷۱
 الْوُقُوبُ : درآمدن تاریکی شب ، ۱۷۴
 الْوُقُودُ : آتش افروزه ، ۱۱
 الْوُقُورُ : در خانه نشستن : ۱۲۹
 الْوُقُوعُ : افتادن ، ۶۴
 الْوُقُوفُ : ایستادن . ۷۱
 الْوَكْزُ : مشت زدن ، ۱۲۶
 الْوَكِيلُ : کارران و نگاه بان ، ۶۴
 الْوَالِدَانُ : پدر و مادر ، ۲۲
 الْوِلَادَةُ : زادن ، ۳۹

الْوَسَاطَةُ : بزرگوار شدن والنعته و سيط ، ۲۹
 الْوَسِيطُ : پسندیده و میانه ، ۲۹
 الْوُسْطَى : میانگین یعنی نماز دیگر ، ۴۰
 الْوُسْعُ : توانائی ، ۳۹
 الْوَسَقُ : گیرد کردن و رك ۱۶۴
 الْوَسْمُ : داغ کردن ۱۵۴
 الْوَسْوَاسُ : دیو وسوسه کننده و رك ۱۷۴
 الْوَسْوَاسَةُ : اندیشه بد در دل افکندن ۷۶
 الْوُسُوطُ وَالسُّطَّةُ : در میان شدن ، ۱۷۰
 الْوَسِيلَةُ : نزدیکی ، ۶۸
 الْوَصْفُ وَالصَّفَةُ : نشان دادن ، ۷۳
 الْوَصْلُ وَالصِّلَةُ : بهم پیوستن ، ۱۳
 الْوُصُوبُ : دایم شدن ، ۱۰۳
 الْوَصِيَّةُ : اندرز ، ۳۲
 الْوَصِيدُ : در و آستانه در : ۱۰۶
 الْوَصِيَّةُ : بزرگو سفند ماده ... رك ۷۰
 الْوَضْعُ : نهادن و زادن ، ۴۹
 الْوَضْنُ : بجواهر مرصع کردن ... رك ۱۴۸
 الْوِطْأُ : بپای سپردن ، ۸۷
 وَطَاءٌ : قیاماً رك ۱۵۷
 الْوِطَاءُ وَالْمُؤَاطَاةُ : الموافقه ۱۵۷
 الْوِطْرُ : حاجت ، ۱۳۰
 الْوِيعَاءُ : باردان ، ۹۶
 الْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ : وعده کردن ، ۱۷

هَا اِنَّا : اینکم . ۵۲
 هَا اِنَّا : اینکم من زن . ۵۲
 هَا اِنْتُمْ هَوْلَاءُ : بیدار شوید شما . . . ورك ، ۵۲
 هَات : بیار تو مرد . . . ورك ، ۲۶
 هَارَوْتُ وَمَارَوْتُ : دوفرشته نگوسار آویخته
 درچاه بابل ، ۲۵
 هَانِحْنُ اَوْلَاءُ : اینکم ما مردان ورك ، ۵۲
 هَانِحْنُ اَوْلَاءُ : ما مردان وزنان ، ۵۲
 هَانِحْنُ تَان : اینکم ما دوزن ، ۵۲
 هَانِحْنُ ذَان : اینکم ما درمرد ، ۵۲
 هَادُوْذَا : آن مرد ورك ، ۵۲
 الْهَبَاءُ : گِرد ، ۱۲۲
 الْهَبَبُطُ وَالْهَبَبُوطُ : فرود آمدن ، ۱۴
 الْهَجْرُ : بهوده گفتن ، ۱۱۹
 الْهَجْرُ وَالْهَجْرَان : از کسی ببردن ، ۷۱
 الْهَجْرُودُ : النِّوْمُ : ۱۰۵
 الْهَجْرُوعُ : خفتن ، ۱۴۴
 الْهَدَّ : شکستن ، ۱۱۲
 هَدَّآ : شکسته شدن ، ۱۱۲
 الْهُدْهُدُ : معروف (شانه بسر) ، ۱۲۵
 هُدًى : راه نماینده ، ۶
 الْهَدْيُ : آن چهار پای که به مکه برند و ذبح
 کنند . ۳۳
 الْهُدًى : راه نمودن در دین و راه یافتن در آن .
 وراه ، ۴

رَاعِدٍ : و نه در گذارنده از سد رمق ، ۳۱
 الرُّوحُ : در شدن ، ۷۷
 الرِّبِّيُّ : یار و دوست ، ۲۵
 الرِّبَّةُ : دوست خالص ، ۸۵
 الرِّيدُ : كودك و بنده ، ۶۳
 الرِّبِّيُّ وَالرِّبِّيُّ : سست شدن ، ۱۱۲
 الرِّبَابُ : بسیار بخشنده ، ۴۸
 رَاج : تابان ، ۱۶۰
 رَهْبُ وَالْهَبَّةُ : بخشیدن ، ۴۸
 رَهْجَان : درخشیدن آتش ، ۱۶۰
 رُوْهَنْ : سستی و سست گردانیدن ، ۵۵
 رُهْنِي : دریده شدن ، ۱۵۴
 رُ : کلمه ایست در وقت تعجب و پشیمانی گویند
 رك ۱۲۷
 رُكَّانَ : وَاِمَّا وَيُكَّانَ . . . رك ۱۲۷
 رَيْلُ : وای . و قبل وادی یا کوهی است در دوزخ
 ورك ۲۲
 رَيْلُ : کلمه تهدید و وعید است . . . رك ۱۲۶
 رَيْلَةُ : کلمه تلهف و تحسر علی فایت لایندرك
 ۶۸
 رَيْلَتِي : وای . . . رك ۹۱
 حرف ه
 هَا : اسم فعل یعنی خذر ك ، ۱۵۵

الهِدْيَةُ: آنچه به کسی فرستند ورك ۱۲۵
الهَزَل: جنبانیدن ۱۱۱
الهُزْء: افسوس داشتن مسخره و ریشخند گرفتن
ورك ۲۰

الهَزَل: بهوده ۱۶۵
الهَزْمُ والهَزِيمَةُ: لشکر شکستن ۴۱
الهَشَش: برگ از درخت ریزانیدن ۱۱۲
الهَشْم: شکستن ۱۰۸
الهَشِيم: گیاه ریزه خشک ۱۰۸
الهَضْم: گوارانیدن طعام ورك ۱۱۴
الهَضِيم: برهم نشسته و لطیف ۱۲۴
هَكَذَا: همچنین. اَمْكَذَا اَمْحَنِین است ۱۲۵
هَل: حرف استفهامست و او را پنج معنی است
رك ۳۵

الهِلَال: ماه نو. الَاهِلَّة: ج ۳۳
الهَلَع: سخت حریص شدن و جزع کردن ۱۵۵
الْهَلَاكُ و الْهَلَاكَةُ و الْهَلَاكَةُ
والتَّهْلُكَةُ: نیست شدن ۳۳
هَلُمَّ: بیا و بیار ورك ۷۵
الهَمَّ: قصد و اندوهِگین کردن ۵۴
الهَمَز: عیب کردن ۱۱۹
الهَمْزَةُ: وسوسه ۱۱۹
الهَمْزَةُ: بدگوی از پس ۱۷۱
الهَمْسُ: آواز نرم ۱۱۴

لِهَمُّود: فرومردن ۱۱۷
الهِمَّاتُ والمَرَاة: گوارائی ورك ۵۸
هُنَّاكَ وَهَنَّاكَ: آنجا... ورك ۵۰
هُوَ: وی (مرد) ورك ۵
هَوَاءٌ: ای خالیه من الخبر... ورك ۹۹
الهَوَاء: میان آسمان و زمین، ۹۹
هُود(ع): نام پیغمبر قوم عاد، ۷۸
هود: اسم قریه... ورك ۹۰
الْهُودُ: جهودان جمع هاید یا اصل الیهود
باشد ورك ۲۶
الْهُودُ والهِیَادَةُ: توبه کردن و جهود شدن...
رك ۱۹
الْهُوزُ والْهُیُوز: فرو رفته شدن... ورك ۲
الْهُونُ: آسان شدن، ۷۳
الْهُونُ والْهُوان: خوار شدن، ۷۳
الْهُوی: دوست داشتن و آرزو... ورك ۳
الْهُوی: خواست دل آنچه نشاید، ۱۶۱
الْهُوی: میل کردن و از بالا افتادن... ورك ۹
هَبَّی: وی زن... ورك ۵
هَبَّهَات: بمعنی بَعْدَ... ورك ۱۱۸
الْهَبَّاج: خشک شدن نبات... ورك ۳۶
الْهَبَّه: نهاد ورك ۵۱
هَبَّتْ لَكَ: فراز تر آید، ۹۳
هَبَّتْ لَكَ: ساخته شده ام. مرترا، ۹۳

هَيْئَل : فرو ریختن ، ۱۵۷
 هَيْمَةُ و الهَيْمَان : رو بجائی نهادن و شیفته
 گشتن به عشق ، ۱۲۴

حرف ی

بَا آسَفَى : ای اندوها ورك ، ۹۶
 الْيَاقُوت : معروف ، ۱۴۸
 يَاجُوجُ وَمَاجُوجُ : نام دو گروه (که ذوالقرنین
 برایشان سد ساخته) ۱۰۹
 الْيَاس : نا امید شدن و دانستن ، ۶۶
 الْيَبْسُ و الْيَبَس : خشک شدن ، ۷۲
 الْيَتِيم : نارسیده بی پدر و هر چیزی بی نظیر ۲۲
 يَثْرِب : نام مدینه رسول (ص) ، ۱۲۹
 الْيَحْمُوم : دود سیاه ، ۱۴۹
 الْيَد : دست و قدرت اصلش يَدَيَّ بوده
 است ... ورك ۲۰
 يَدْرُودَعُ : می گذارد و بگذارد ، ... ورك ۴۰
 يَاسَمَاء ، ای ابر ، ۹۱
 يَبَس و يَبْس : خشک ، ۱۱۴
 الْيُسْر : آسان شدن و آسانی و اندك : ۳۲
 ۱۰۴ و

الْيُسْع و الْيُسْع : نام پیمبری معروف ، ۷۳
 يَس : آئی یا انسان و قیل یا سید ، ۱۳۲
 يُغْنِيهِ : ای یشغله عن قریبه ، ۱۶۲
 يَغُوث و يَغُوق : رك ۱۵۶
 يَغُوش : پرمیگوید یا بر پی می رود ، ۷۲
 يَغْضِي : حکم میکند ، ۷۲
 الْيَقْطِين : درخت کدو ، ۱۳۴
 الْيَقِظ : بیدار ، ۱۰۶
 الْيَقْظَاة : بیدار شدن ، ۱۰۶
 الْيَقِين : بی گمانی و مرگ ، ۶۵
 الْيَمَّ : دریا ، ۷۹
 الْيَمِين : سوگند و دست راست و قوت ، ۲۸
 يَنْبَغِي : باید و سیزد ... رك ۱۱۱
 الْيَنْبُوع ، چشمه ، ۱۰۵
 الْيَنْع : بجای رسیدن میوه یعنی پختن ، ۷۳
 يُوْحُون : آئی یُوسُو سُون ، ۷۴
 يَوْمٌ يَأْتِ : (= یأنی ..) ... رك ۹۲
 يَوْمًا عَبُوسًا : [روز] ترش ... رك ۱۵۹
 الْيَوْم : روز ، ۴
 يَوْمَسَدٍ : آن روز و آنگاه ، ۶۱
 يَهْدِي : الاصل یهدی ، ۸۹

فهرست کتابها*

کشاف : ۱۴۲	انجیل : ۴۷
لغت نامه ، ۷۴	تاج المصادر (از بهقی) : ۷۴
لسان التنزیل : ۱۴-۱۷-۴۱-۵۱-۵۳-۵۸-۵۹	ترجمان القرآن : ۲۲-۴۵-۵۸-۶۷-۷۷-۷۸-۹۴
۶۳-۶۹-۷۴-۸۱-۸۲-۸۵-۸۶-۸۸-۹۴-۹۵	۱۰۲-۱۰۳-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۸-۱۲۲-۱۳۴
۹۹-۱۰۲-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۷	۱۳۸-۱۴۸-۱۵۹-۱۶۲
۱۱۹-۱۲۵-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۸-۱۴۰	تفسیر ابوالفتوح رازی : ۱۲۹
۱۴۳-۱۴۶-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۴ تا ۱۵۶-۱۵۹	تفسیر طبرسی : ۱۲۴
تا ۱۶۱-۱۷۲	تفسیر کبریج : ۱۲۴
لسان العرب : ۱۰۴	تفسیر مجمع البیان : ۴۹ ح
مجمع البیان طبرسی : ۵۰	تفسیر مفردات قرآن : ۷۷ تا ۷۹-۸۲-۹۴-۹۶
المستخلص فی ترجمان القرآن : ۱۷۶	۱۰۶-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴-۱۲۰-۱۲۱-۱۳۶
معالم - (معالم التنزیل) : ۱۴۲	۱۳۸-۱۴۸-۱۵۶-۱۵۹
معجم المفهرس : ۳۴	تفسیر میبدی : ۷۷
مقدمة الادب : ۱۳۸	تورات : ۴۷
المنجد : ۵۶-۱۳۱	زبور : ۵۶
منتهی الارب : ۴۹-۵۳-۵۵-۷۵-۱۰۹-۱۱۳	صاح اللغة : ۲۲ ح و ۶۷
۱۲۲	فرهنگ جغرافیائی : ۹۰
نثر المرجان : ۴۱-۹۶-۱۱۴-۱۱۸-۱۳۶	فرهنگ معین : ۱۰۳-۱۰۵-۱۲۲
نصاب صبیان : ۹۴	فرهنگ نفیسی : ۳۱-۶۴-۷۴-۸۰-۱۱۶-۱۲۳
نهیج الفصاحه : ۳۴	۱۳۱-۱۳۳
وجوه قرآن : ۲۸-۳۰-۳۵-۷۷	قرآن کریم ، ۲۵-۵۱-۵۳-۱۱۴

* فقط نام کتابهایی که در متن آمده ذکر شده است.

فهرست اعلام

نامها ، جایها ، طوایف ، قبایل

آل ابراهیم: ۴۹	اکبر (ثبوت): مقدمه
آل عمران: ۴۹	اعتزال: ۴
آل مقحم: ۴۹	الیاس: ۲۸-۱۳۴
ابراهیم: ۲۷-۵۳-۷۸-۹۸	اهل سنت: ۴
ابن عباس: ۸۴-۹۰	ایام تشریق: ۳۵
ابن عمر: ۱۹	ایوب: ۲۸-۱۴۰
ابودردا: ۳۴	بابل: ۲۵
ابوبکر (صدیق): ۵	بخارا: ۱۷۶
ابوزید: ۱۵۳-۱۷۳	بخت نصر: ۱۰۹
ابوعبیده: ۱۷۲	بعل = (نام بت): ۱۳۴
ابومنصور ماتریدی: ۴	بدر (چاه): ۵۴
ابی عمرو: ۱۳۱	بلخارث بن لعب: ۱۱۳
ابی لهب: ۱۷۳	بنو تمیم: ۷۵
ابی موسی اشعری: ۱۴۰	بنو خزاعه: ۱۴۶
اختیارالدین: ۱۷۶	بنی اسرائیل: ۲۸-۱۰۴-۱۱۴
اخود: ۱۶۵	بنی ثقیف: ۱۴۵
ادریس: ۲۸	بیت المقدس: ۴۹-۶۷
ازهری: ۱۶۱	بیت المعمور: ۱۴۵
اسحق: ۲۸-۴۹-۱۴۰	باکستان: مقدمه
اسرائیل: ۱۵	پیغمبر (ص): ۱۴۲
اسمعیل: ۲۷-۴۹-۷۰	ترمد: ۱۷۵ و مقدمه
اصحاب الحجر: ۱۰۱	ترسا، ترسایان: ۲۵-۶۹
اصحاب کنف: ۱۰۶	تسبیحی (محمد حسین): مقدمه

سبا: ۱۲۵ - ۱۳۰	تسنیم: ۱۶۴
سریان: ۱۱۸	ثمود: ۱۰۱
سلسبیل: ۱۰۹	جابر بن عبد اللہ: ۱۴۲
سلیمان: ۱۰۹	جالوت: ۱۶
سمره (نام درختی): ۱۴۲	جبرئیل: ۲۴ و ۲۳
سواع: ۱۴۵	جودی کوه: ۹۱
سیبویه: ۵۳	جهودان: ۲۵ - ۲۶
سیدہ نساء العالمین: ۵۰	حافظ الدین (محمد بن محمد بن نصر بخاری رک محمد بن
سینا (کوه): ۱۶۸	محمد بن نصر: ۱۷۶
شاشی (محمد بن حمید الدین) مقدمہ	حبشه: ۱۶۸
شام: ۶۷ - ۱۰۱ - ۱۲۸	حجاز: ۵۴ - ۷۵
شعری (ستاره): ۱۴۶	حجر: ۱۰۱
شیطان: ۳	حسن بن محمد بن احمد حسینی: ۱۷۶
شفع (نماز): ۱۶۶	حمزہ: ۱۵
شمس (حسن بن محمد بن احمد): ۱۷۶	حنہ بنت فاقوذ - (مادر سریم وزن عمران: ۹۴
شمعون: ۱۳۲	حواریون: ۵۱
صابی: ۲۰	خدیحہ: ۵۰
صالح: ۱۰۱	خزاعہ (قبیلہ): ۱۴۵
صفا (کوه): ۲۹	داود: ۲۸ - ۵۶
طالوت: ۴۰	دمشق: ۶۷
طلحہ: ۱۵	ذالنون: ۲۸
طہ (نام پیغمبر): ۱۱۲	ذوالقرنین: ۱۰۹ -
طور (کوه): ۲۰ - ۱۴۵	رسول اللہ (ص): ۳۴ - ۵۰ - ۸۴ - ۱۲۹
طوی (نام وادی ایست): ۱۱۲	رقیم: ۱۰۶
عاد: ۷۸	روح: ۲۳ - ۲۴ ورک جبرئیل
عاصم: ۱۳۰	روم: ۱۲۸
عبد العزی - (ابی لہب): ۱۷۳	زجاج (متوفی بسال ۳۱ ھ): ۹۰ - ۹۲
عبدالہ مغفل: ۱۴۲	زکریا: ۲۸ - ۵۰
عثمان بن عفان: ۸۴	سامری (زرگری کہ نام او موسی بن طفر بوده منسوب
عراق: ۲۵	بسامره، قبیلہ ای از بنی اسرائیل): ۱۱۴

- وفات: ۳۴-۱۴۱
 الدین عبدالخالق: ۱۷۶
 زی (بت): ۱۴۵
 بن محمد بن عمر: مقدمه
 بین: ۱۶۴
 مر (خلیفه دوم): ۱۴۰
 مران بن یصهر (پدر موسی و هرون): ۴۹
 مران بن ماثان (پدر سریم (مادر عیسی)): ۴۹
 مر بن یحیی: ۷۰
 یسی (ع): ۲۳-۴۷-۴۹-۵۱-۱۴۰
 نطفان- (قبیله): ۱۴۵
 ناطمه (زهراع): ۵۰
 نراء: ۱۶۴
 فرعون: ۱۶
 فلسطین: ۶۷
 ق- (کوه): ۱۴۳
 ارون: ۱۶
 قریش (طایفه): ۱۷۲
 کعبه: ۱۴۵
 کوفیان: ۳
 کهف: ۱۰۶
 لقمان: ۱۲۸
 لوح محفوظ: ۴۷-۱۴۴
 لات- (بت): ۱۴۵
 لیلة القدر: ۱۶۹
 ماثان: ۴۹
 ماروت: ۲۵
 مازنی: ۱۱۵
 متینی (د کتر جلال): ۱۲۴
 محمد (ص): ۳-۲۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۷۵-۱۷۶
 محمد بن عمر بن محمود ترمذی: ۱۷۵
 محمد بن محمد بن نصر البخاری: ۱۷۶
 مدین: ۷۸
 مدینه: ۵۴-۱۰۱-۱۲۹
 مروه: ۲۹
 مریم- (بنت عمران بن ماثان): ۳۸-۴۹-۵۰-۱۱۰
 مزدلفه: ۳۴
 مسجد الحرام: ۳۲
 مشعر الحرام: ۳۴
 مکه: ۴۷-۵۴
 منزوی (احمد)- مقدمه
 موسی (ع): ۸-۲۸-۴۱-۴۷-۴۹-۱۴۰
 موصل: ۸۹-۹۱
 سیکائیل: ۲۴
 نبی (ص): ۱۵۰
 نصرانی: ۲۰
 نمرود: ۲۵-۱۰۹
 نوح: ۱۴۰-۱۵۶
 نوشاهی (د کتر سید عارف)- مقدمه
 نینوا: ۸۹
 وتر- (نماز): ۱۶۶
 ویل: ۲۲
 هاروت: ۲۵
 هارون بن عمران: ۲۸-۴۱-۴۹
 هامان: ۱۶
 هذیل- (قبیله): ۱۴۵
 هود (پیغمبر): ۷۸-۹۱
 هود (نام قریه): ۹۰
 یاجوج و ماجوج: ۱۰۹
 یثرب: ۱۲۹

يمن: ١٢٥
يوسف: ٩٣ - ١٤٠
يونس: ٢٨ - ٨٨ - ٨٩
يهود: ٢٦

يحيى: ٢٨
يسع: ٧٣
يصهر: ٤٩
يعقوب: ١٤٠ - ٢٨ - ١٥



ALMOSTXLAS

AL-MOSTAXLAS or *Jawaher - ol - Koran* is a prominent work on the Koranic lexicon by Mohammad-ibn-Mohammad-ibn-Nasr boxari, an eminent critic (d. 711 A. H.) who may have produced the work in the last decades of the 7th century A. H.

An edition of this book apparently copied during the author's own time is now extant in the library of Sophia of which a xerox copy is now available in the central library of the University of Tehran (call No 19425) .

Another edition copied in 722 A. H. can be found in the library of Ganj Baxsh pakistan, (call No. 720).

I am Now in possession of a xerox copy of the latter edition, thanks to Mr. Soboot, the director of the research center.

AL - MOSTAXLAS is a far better work on the lexicon of Koran and is grammatically, syntactically, and literarily superior to similar compositions .

This book has now been edited by Dr . Darakhshan with the sponsorship of the University of Tehran.

صواب نامه *

ص	سطر	درست	ص	سطر	درست
۹	۱۸	الاستيقاد	۱۰۳	۱۷	الدَّخَل
۲۳	۱۲	الحَيَاة	۱۰۹	۱۲	الرَّذَم
۲۴		تَمَنَّى	۱۰۹	۲۰	سُرَّةُ الْجَنَّةِ
۳۳	۹	الصَّدَقَةِ	۱۱۱	۱۱	الرَّءَى
۵۸	۳	الصَّدَقَةِ	۱۱۲	۱۱	يَخَاطِبُ
۵۸	۵	الدَّخَل	۱۱۴	۷	سَامِرِيّ
۶۲		الْخِلْف	۱۲۰	۱۱	الغَضَس
۶۲	۱۸	وَدَّكَ - عَنْهُ	۱۲۳	۵	استخوان ریزیده
۶۳	۲۱	خون بها	۵۳	۱۴	التَّمْيِيزُ
۶۵	۱۰	فرو سو	۱۵۸	۲-۱۲	صبح - چنبر گردن
۶۸	۲۱	النَّفَم	۱۷۵	۸	جواهر منیت
۸۰	۲	النَّتَقُ	۱۷۵	۱۶	فائحه
۸۰	۳	وَالسُّكَّاتُ وَالسَّكَّت	۱۷۵	۲۵	نقطه گذاری شد
۸۶	۱۲	الْفَرَق	۱۷۶	۵	والْقُرْم
۹۰	۴	فَمِنْ لَيْنٍ تَأْخِرُ «مَقَامُهُ» تَوْضِيحُ	۱۷۶	۹	اوحدی جده
		وشرح «بَادِي الرَّأْيِ» است.	۱۹۳	۹	دیدار دل، فَمِنْ لَيْنٍ ... رَكْ ۹۰
۹۸	۱۵	المُخَالَاة	۲۳۴	۱۵	العُفُو

*- برای اصلاح باره‌ای سهوها که در اعراب حروف رخ داده بفرهنگ لغات در آخر مقدمه البته رجوع فرمائید.